

اسلام و تعليم و تربيت

آيت الله ابراهيم اميني

مقدمه

مهم ترین هدف رسالت پیامبران، به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تعلیم و تربیت انسان‌ها بوده است. در قرآن کریم می‌فرماید: همانا که خدا بر مؤمنان منت نهاد که رسولی از خودشان را فرستاد تا آیات خدا را برایشان بخواند و نفوس آنان را از آلودگی‌ها پاک سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد. «۱» یکی از مهم ترین ویژگی‌های انسان، تربیت پذیری است که از آغاز پیدایش شروع شده و در طول تاریخ ادامه داشته و خواهد داشت. تعلیم و تربیت یک نشو و نمای مداوم انسانی است که نسل بزرگ تر حاصل آموخته‌ها و تجربه‌های خود و گذشتگان را به نسل کوچکتر منتقل می‌سازد. ترقی و تکامل و تمدن انسان‌ها در ابعاد مختلف، معلول همین تعلیم و تربیت عمومی است.

تعلیم و تربیت تا سالیان دراز یک حرفه نبود و مسئولان خاصی نداشت، بلکه پدران و مادران و بزرگان قبیله این وظیفه مهم را انجام می‌دادند. با ازدیاد نسل انسانی و توسعه علوم و فنون مسئله تعلیم و تربیت پیچیده تر و دشوارتر شد، به گونه ای که مشکلات آن، بدون برنامه‌ریزی و کار دقیق کارشناسی امکان نداشت.

پیرو آن، گروهی از دانشمندان بر آن شدند تا اوقات خود را در مسائل و مشکلات تعلیم و تربیت صرف کنند و به تحقیق و پژوهش پردازند. و نتیجه‌های تحقیقات خود را به صورت شفاهی یا تألیف کتاب در اختیار اولیا و مربیان قرار دهند. کارشناسانی به وجود آمدند و هزاران کتاب نوشته شد و تعلیم و تربیت به صورت یک دانش و حرفه درآمد.

طبعاً در میان دانشمندان این فن، در موضوعات و شیوه‌های تربیتی، اختلاف نظرهایی پیدا شد و مکتب‌های مختلف تربیتی به وجود آمد. ما در این فرصت کوتاه نمی‌توانیم به نقد و بررسی آن مکتب‌ها پردازیم، اما به صورت کوتاه عرض می‌کنم که همه این مکتب‌ها در این جهت اشتراک دارند که جنبه مهم انسانیت را نادیده گرفته و او را جز حیوانی تکامل یافته نمی‌دانند که با مرگ نابود خواهد شد. در آفرینش او هدفی جز لذت جویی و ادامه زندگی دنیوی چیزی وجود ندارد. با چنین دیدگاهی، برای تعلیم و تربیت او برنامه‌ریزی می‌کنند. اسلام نیز در تعلیم و تربیت انسان‌ها مکتب خاصی دارد که از نوع جهان بینی و انسان‌شناسی او سرچشمه می‌گیرد. مکتب تربیتی اسلام بر اصول و مبانی زیر که با براهین قطعی به اثبات رسیده استوار گشته است:

۱. جهان آفریدگاری دارد که آن را آفریده و اداره می‌کند.
۲. انسانیت انسان در جسم عنصری و نامی و نفس حیوانی و غرائز و احساسات آن خلاصه نمی‌شود. بلکه علاوه بر آن‌ها دارای روحی مجرد و ملکوتی است که با مردن نابود نمی‌شود، بلکه از این جهان به جهان آخرت انتقال

می‌یابد.

۳. آفرینش انسان بی‌هدف و لغو نیست. بدین هدف آفریده شده تا با علم و عمل صالح و اخلاق نیک روح انسانی خود را پرورش و تکامل دهد و برای زندگی خوب و نورانی جهان پس از مرگ آماده سازد.

۴. برای انسان‌ها جهان دیگری مقرر شده تا افراد صالح و نیکوکار به پاداش نیک برسند و تبه‌کاران کیفر ببینند.

۵. انسان در همین جهان دو زندگی دارد: یکی زندگی دنیوی که مربوط به جسم و نفس حیوانی اوست، دیگری زندگی باطنی که مربوط به روح انسانی اوست، انسان در همین جهان در باطن ذات خود یا به سوی کمال و جمال و نورانیت مطلق سیر و صعود می‌کند، یا به سوی حیوانیت و ظلمات تنزل می‌نماید. این دو نوع زندگی از نوع عقاید، اخلاق و کردار انسان‌ها سرچشمه می‌گیرند.

بنابراین، در مکتب تربیتی اسلام جنبه‌های مختلف جسمانی، نفسانی و روحانی انسان و حیات دنیوی و باطنی نیز مورد عنایت قرار می‌گیرند.

ناگفته نماند که اصول مکتب تربیتی اسلام روشن است؛ ولی شیوه‌ها و روش‌های تربیتی به طور تفصیل، بدان گونه که در کتاب‌های تعلیم و تربیت آمده بیان نشده است.

البته در قرآن و احادیث به برخی شیوه‌ها اشاره شده است. مانند گفت و گو و استدلال. پند و نصیحت، بحث و جدال، نشان دادن الگو، نرمش و مدارا، تشویق، تنبیه، احسان در برابر بدرفتاری، بخشش و گذشت، احترام، محبت، ولی این مقدار در حل مشکلات پیچیده و دشوار تربیتی کافی به نظر نمی‌رسد. در این باره ناچاریم از کتاب‌های تربیتی که حاصل تجربه‌ها و پژوهش‌های کارشناسان است استفاده کنیم، ولی باید همواره به چند نکته مهم توجه داشته باشیم:

۱. نویسندگان و کارشناسان علوم تربیتی تنها به بعد جسمانی و حیوانی تربیت شونده‌گان نظر دارند و غالباً از بعد انسانی و آثار و لوازم آن غفلت دارند. باید مراقب باشیم رهنمودهای آنان به جنبه انسانی و حیات باطنی آنان لطمه‌ای وارد نسازد.

۲. دانشمندان علوم تربیتی به همه چیز حتی اخلاق از دید زندگی دنیوی می‌نگرند و از تأثیرات نفسانی آن‌ها غفلت دارند، باید مراقب باشیم تربیت شونده‌گان به مادی‌نگری صرف کشیده نشوند.

۳. این دانشمندان در پرورش انسان تنها به عمل می‌نگرند و از عقیده و نیت غفلت دارند و این یک اشتباه است. کوتاه سخن این که آراء تربیتی این دانشمندان قابل استفاده است و نمی‌توان یک سره آن‌ها را مردود شمرد، ولی نه در همه جا و برای همه کس، بلکه بهره‌گیری از آن‌ها نیاز به یک نوع کارشناسی اسلامی دارد تا آن‌ها را با ضوابط و

معیارهای اسلامی بسنجد و اصلاح و تکمیل کند.

در پایان تذکر این نکته را لازم می‌دانم: در کتاب‌های حدیث احادیثی دیده می‌شود که به برخی از شیوه‌های تربیتی سفارش می‌کند، ولی نمی‌توان به طور مطلق، در همه جا نسبت به هر کس معتبر و قابل عمل دانست، زیرا برخی از آن‌ها ضعیف هستند و حجیت شرعی ندارند و نمی‌توان به طور قطع آن‌ها را به اسلام نسبت داد. اگر هم از لحاظ سند صحیح باشند باز هم نمی‌توان آن‌ها را در همه جا و نسبت به هر مورد معتبر و قابل عمل دانست. بهره‌گیری از احادیث تربیتی نیز نیاز به کارشناسی تربیتی اسلامی دارد.

مثلاً اگر در حدیثی کتک زدن را به عنوان یک وسیله و شیوه تربیتی معرفی کرده نمی‌توان و نباید آن را کلی و در همه جا و برای هر کس مفید و قابل عمل دانست، زیرا در برخی موارد نه تنها مفید نخواهد بود، بلکه ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد.

کتاب حاضر با توجه به جهان بینی و انسان‌شناسی ویژه اسلام و به منظور تحقق آرمان‌ها و اصول قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و با بهره‌گیری فراوان از آرای دانشمندان علوم تربیتی و با استفاده از قرآن کریم و احادیث و سیره پیامبر و امامان معصوم، و گاهی با تجربه‌های شخصی خودم نوشته شده است. امید است که برای اولیا و مرییان در پرورش انسان‌هایی شایسته سودمند باشد.

یادآور می‌شوم که این کتاب در دیماه سال ۱۳۷۲ به وسیله انتشارات انجمن اولیا و مرییان در دو جلد چاپ و انتشار یافت. در سال‌های بعد نیز چندین مرتبه تجدید چاپ شده است، ولی با توجه به این که به صورت محدودی انتشار می‌یافت از ناشر درخواست شد اجازه دهند به وسیله ناشر دیگر نیز چاپ و نشر شود تا بهتر و بیشتر مورد استفاده قرار گیرد. ناشر محترم به حسن نیت و سعه صدر این تقاضا را پذیرفتند. بدین وسیله از مسئولان مؤسسه مذکور تشکر می‌کنم. اکنون همان کتاب با ویراستاری دقیق، در یک جلد به وسیله مؤسسه بوستان کتاب قم چاپ و نشر می‌شود.

(۱). آل عمران (۳) آیه ۱۶۴: «ولقد منّ الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلم الکتاب و الحکمة».

تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت غالباً با هم استعمال می‌شوند، به طوری که گویا مترادفند؛ در صورتی که هر یک از آنها دارای مفهومی جداگانه‌اند: «تعلیم» در لغت به معنای یاددادن و آموزش است، و «تربیت» به معنای پرورش و نشو و نما دادن به کار می‌رود. بنابراین باید هر یک از این دو لفظ را به طور جداگانه تعریف کنیم.

تعریف تربیت

برای تعریف کامل و صحیح تربیت لازم است قبلاً نقش مربی را در تربیت بررسی کنیم و ببینیم مربی در عمل تربیت چه می‌کند. بدین منظور بهتر است به عنوان مثال، نقش یک باغبان را که مربی درخت و گیاه است، بررسی کنیم. کار باغبان این است که ابتدا زمین را شخم می‌زند و برای کشت بذر یا نهال آماده می‌سازد، سپس نهال یا هسته درخت را در زمین می‌نشانند، به طوری که بتواند به مقدار کافی از هوا و نور خورشید استفاده کند. نهال را به موقع آبیاری می‌کند و کود مناسب در اختیارش قرار می‌دهد. با آفت‌ها مبارزه می‌کند و علف‌های هرزه را برطرف می‌سازد. در صورتی که باغبان همه کارهای لازم را انجام دهد، هسته و نهال استعدادهایی را که در وجودش نهاده شده به فعلیت تبدیل می‌کند و به تدریج رشد و نمو می‌نماید و میوه می‌دهد.

دقت در مثال مذکور روشن می‌کند که هسته و نهال است که پرورش می‌یابد و استعدادهای نهفته‌اش را به فعلیت تبدیل می‌کند و باغبان نقشی جز زمینه‌سازی و ایجاد شرایط لازم ندارد.

در تربیت انسان نیز وضع بر همین منوال است؛ یعنی مربی انسان با استفاده از شیوه‌های تربیتی، همه امکانات و شرایط لازم را برای پرورش شخص مورد تربیت فراهم می‌سازد، تا فرد، خود راه خویش را بیابد و استعدادهای نهفته‌اش را پرورش داده، به فعلیت رساند.

در این جا نیز فاعل تربیت و پرورش به طور مستقیم خود شخص مورد تربیت است. مربی نقشی جز زمینه‌سازی و تهیه امکانات و شرایط لازم ندارد و مربی بودن او نیز در همین حد و به همین جهت خواهد بود. مربی واقعی در واقع

خود شخص مورد تربیت است، لیکن به کسی که شرایط لازم را برای پرورش او فراهم ساخته نیز مربی اطلاق می‌شود.

در قرآن نیز تربیت و تزکیه هم به شخص مورد تربیت نسبت داده شده و هم به کسانی که شرایط لازم را برای پرورش او فراهم ساخته‌اند.

اما در مورد اول در قرآن می‌فرماید:

قسم به نفس و آنچه او را نیکو و معتدل بیافرید. پس وسیله شناخت گناه و تقوا را به او الهام کرد. هر کس که نفس خویش را تزکیه کرد رستگار شد، و آن که نفس خویش را آلوده ساخت، زیان برد. [۱]

و می‌فرماید:

و هر کس که خویشتن را تزکیه نمود، پس برای نفس خودش تزکیه کرده و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود. [۲] و فرمود:

به تحقیق که رستگار شد آن که نفس خویش را تزکیه کرد. [۳] و در مورد دوم فرمود:

خدا بر مؤمنین منت نهاد که رسولی از خودشان برایشان فرستاد، تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد. [۴] و می‌فرماید:

بال و پر تواضع را با مهربانی برای پدر و مادرت بگستران و بگو: پروردگارا! پدر و مادرم را مورد رحمت قرار بده چنان که آنان در کودکی مرا پرورش دادند. [۵] چنان که ملاحظه می‌فرمایید در این آیات، پیامبر و پدر و مادر به عنوان مربی و تزکیه کننده معرفی شده‌اند.

گفتنی است که لفظ تربیت در آیات و احادیث کمتر استفاده شده، بلکه در این مورد واژه تزکیه و تأدیب بیش تر به کار رفته است. اما تزکیه و تربیت یک معنا دارند، زیرا تربیت در لغت به معنای پرورش و نمو دادن است که تزکیه نیز به همین معناست.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

اصل زکات به معنای رشد و نمو و پرورش است که در مورد پرورش و طهارت نفس نیز استعمال می‌شود. گاهی تزکیه را به بنده نسبت می‌دهند به اعتبار این که خود، متصدی پرورش خویش است. مانند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» گاهی به خدا نسبت داده می‌شود، زیرا فاعل پرورش در حقیقت اوست؛ مثلاً «بَلِ اللّٰهُ يَزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» گاهی به پیامبر

نسبت داده می‌شود، چون واسطه رسیدن کمال به بندگان است، مانند: «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ» و گاهی به عبادت نسبت داده می‌شود، زیرا وسیله پرورش و تکامل نفس است، مثل:

«وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً».[۶]

بنابراین در مورد تربیت، انسان مورد تربیت، پرورش می‌یابد و استعدادهاى نهفته خویش را به فعلیت تبدیل می‌سازد، و اوست عامل بلاواسطه و مستقیم تربیت، لیکن تربیت به افراد و اشیاء دیگری نیز نسبت داده می‌شود. به خداوند آفریدگار نسبت داده می‌شود، چون خالق و موجد حقیقی کمال اوست و به همین جهت رب العالمین نامیده می‌شود. به کسانی که عوامل رشد فرد را فراهم می‌سازند نیز نسبت داده می‌شود، از قبیل پدر و مادرو استاد و دیگر افراد، که عامل مستقیم رشد نیستند لیکن عملشان در رشد و شکوفا شدن استعدادها دخالت دارد. گاهی هم تربیت و تزکیه به خود علل و عوامل رشد نسبت داده می‌شود، زیرا در پرورش شخص مورد تربیت دخیل هستند.

به طور کلی تربیت و تزکیه غالباً به افرادی نسبت داده می‌شود که علل و عوامل و شرایط لازم را برای پرورش و شکوفا شدن استعدادهاى شخص مورد تربیت، فراهم می‌سازند و مورد بحث ما نیز همین افرادند.

بنابراین، بهترین تعریف تربیت این است: انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک به شخص مورد تربیت تا بتواند استعدادهاى نهفته‌اش را در تمام ابعاد وجود، و به طور هماهنگ پرورش داده، شکوفا سازد و به تدریج به سوی هدف و کمال مطلوب حرکت کند.

در تعریف تربیت، عبارت‌ها و مطالب گوناگونی دیده می‌شود که دانشمندان مختلف بر طبق تخصص و دیدگاهشان نسبت به انسان و هدف زندگی او، ایراد کرده‌اند، که غالباً بعضی ابعاد وجود انسان را مطرح ساخته، جامع و کامل نیستند.

گمان می‌کنم تعریفی که عرضه داشتیم بهترین تعریف است و نیازی به ذکر تعریف‌های دیگر و نقد و بررسی آنها نداریم.

(ژان شاتو) می‌نویسد:

تعلیم و تربیت فتح مداوم است بی آن که سنین گذشته مورد انکار واقع شود.

تعلیم و تربیت فتح وجود خویشتن به کمک ادب و نزاکت به معنای وسیع آن است که با دانستن آداب معاشرت فرق دارد. آدم تربیت شده کسی است که بلد باشد با عقل، نیروهای شدید و شبه حیوانی طبیعتش را با هدایت آنها

به نقطه کمالشان مورد استفاده قرار دهد ... بنابراین تربیت کردن یاری کردن کودک است تا به شخصیت آزاد و منضبطی که همان موجود اخلاقی است برسد، یا بهتر بگوییم: آن را در خود بسازد. [۷]

تعریف تعلیم

برای تعلیم نیز تعریف‌های مختلفی شده که بهترین آن‌ها عبارت است از انتقال علوم و فنون و به طور کلی انتقال دانسته‌ها به فراگیر و متعلم. این تعریف خالی از نقص نیست. برای روشن شدن مطلب باید عمل تعلیم و تعلم بررسی شود.

معلم با زبان، کلمات و جمله‌هایی را به متعلم القا می‌کند. این الفاظ از طریق گوش و قوه سامعه در اعصاب و مغز متعلم آثار مخصوصی می‌گذارند، و چون متعلم با معانی این الفاظ آشنا و مربوط است معانی و مفاهیم مزبور وارد ذهنش می‌شود و به این وسیله به مقصود متعلم پی می‌برد و به مطالب آگاه می‌گردد، و به اصطلاح، عالم می‌شود.

در این جا آن که عالم می‌شود و استعداد آگاهی خود را به فعلیت آگاهی تبدیل می‌سازد و نفس خویش را به کمال می‌رساند، نفس متعلم است. معلم مفاهیم و معانی علمی را از ذهن خود به ذهن متعلم منتقل نمی‌سازد، بلکه در این مورد نقشی جز سخن گفتن و القای الفاظ ندارد، به عبارت دیگر، معلم با ادای کلمات، زمینه را برای فهم و درک فراگیر آماده می‌کند و فراگیر است که استعداد تعلم و آموختن خویش را به فعلیت تبدیل می‌سازد و عالم می‌شود.

بنابراین، در تعریف تعلیم می‌توان چنین گفت: سخن گفتن و القای کلمات معنادار، تا متعلم به معانی آن الفاظ پی ببرد و بدین وسیله استعداد تعلم خویش را به فعلیت رساند و عالم شود.

از این جا روشن شد که تعلیم نیز نوعی تربیت است. در این قسمت هم ذکر این تذکر، لازم است که در واقع معلم حقیقی، خداوند متعال است، زیرا اوست که وجود دهنده است و کمالات را به موجودات افاضه می‌کند. علم نیز از جمله کمالات است. انسان، استعداد تعلم و آموختن علوم را دارد و هنگامی که شرایط لازم آماده شد، از جانب خدای متعال علوم بر نفس او افاضه خواهد شد.

در قرآن هم گاهی تعلیم به خدا نسبت داده شده، در آن جا که می‌فرماید:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» [۸]

و می‌فرماید:

«وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» [۹]

و می‌فرماید:

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [۱۰]

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

تعلّم بر مردم واجب نشده جز برای این که خدا معلّم آنهاست. پس وقتی خدا تعلیمشان می‌نماید، آموختن بر آنها واجب شده است. [۱۱] حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

علم به تعلّم و فراگیری نیست، بلکه نوری است که در قلب هر کس که خدا خواسته او را هدایت کند، افاضه می‌شود. [۱۲] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس که خدا خیر او را بخواهد در دین آگاهش می‌کند. [۱۳]

از این قبیل آیات و احادیث استفاده می‌شود علم نوری است که خدای سبحان در شرایط معین به نفوس مستعدّه افاضه می‌کند. بنابراین، معلّم حقیقی خدای متعال است که کمالات علمی را بر نفوس انسان‌های مستعد افاضه می‌کند، لیکن بر افرادی هم که با گفتارشان نفوس را برای درک افاضات حق تعالی آماده می‌سازند، معلّم و آموزگار اطلاق می‌شود.

کسانی که به تحصیل علم علاقه دارند باید در مقدمات آن از قبیل درس، مطالعه، سؤال، مباحثه و تفکر جدیت کنند، وقتی استعداد و لیاقت پیدا کردند، کمالات علمی از جانب خدای متعال بر نفوس آنان افاضه می‌شود و تکامل می‌یابند.

موضوع تعلیم و تربیت

در تعریف تربیت گفتیم که عبارت است از: پرورش و استکمال تدریجی موجود و تبدیل استعدادهای درونی آن به فعلیت، مطابق این تعریف همه موجودات مادی یعنی انسان، حیوان، نبات و حتی جماد موضوع تربیت خواهند بود، زیرا همه اینها در طریق حرکت و استکمال هستند و استعدادهای درونی خویش را به تدریج به فعلیت می‌رسانند.

پس موضوع تربیت اعم از حیوان، نبات، جماد و انسان است، لیکن موضوع بحث ما در این کتاب فقط تربیت انسان خواهد بود.

در مورد تعلیم جماد و نبات باید گفت که اصلاً قابلیت آموزش و تعلم را ندارند، اما بعضی حیوانات مانند طوطی، میمون و فیل گرچه قابلیت تعلم را به مقدار محدود دارند، از موضوع بحث ما خارجند. به طور کلی درباره تعلیم حیوانات می توان گفت که نوعی تربیت است نه تعلیم اصطلاحی. بنابراین موضوع تعلیم و تربیت فقط انسان خواهد بود.

انسان موضوع تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت کاری است بسیار ظریف، دشوار و پیچیده که نیاز به کاردانی، تجربه و اطلاعات گسترده‌ای دارد. بنابراین لازم است که مریبان به چند موضوع کاملاً آگاه باشند:

۱. ماهیت و حقیقت انسان را به خوبی بشناسند؛

۲. در مورد استعدادهای درونی انسان آگاهی داشته باشند؛

۳. به هدف تربیت انسان کاملاً واقف بوده و بدانند که در تعلیم و تربیت او چه هدفی را باید تعقیب کنند؛

۴. در راه رسیدن به هدف از چه عوامل و وسایلی باید استفاده کنند؛

۵. موانع نیل به هدف و راه‌های جلوگیری و مبارزه با آنها چیست.

حقیقت انسان

همه دانشمندان به این واقعیت اعتراف دارند که انسان موجودی است پیچیده، تکامل یافته و دارای هزاران شگفتی که هنوز هم شناخته نشده‌اند. لذا در تعریف و تبیین ماهیت و حقیقت او در میان دانشمندان اختلاف بسیار زیادی مشاهده می‌شود؛ مثلاً عده‌ای انسان را حیوانی بیش نمی‌دانند که با سایر حیوانات امتیاز جوهری ندارد. به عقیده آنان انسان، حیوانی است تکامل یافته و مرموز که از حد و مرز حیوانیت فراتر نرفته و همه اعمال، رفتار، خصال و حتی علوم، تفکرات و تعقلاتش از آثار و لوازم ماده و قابل توجیه است؛ انسان را موجودی مادی و یک بعدی می‌دانند و هیچ اعتقادی به روح مجرد ندارند، بلکه روح و نفس انسان را اثر شیمیایی ماده می‌پندارند.

طبق همین عقیده، انسان را به: حیوان ابزارساز، حیوان سازنده، حیوان تولید کننده، حیوان ناطق (سخن گو) تعریف کرده‌اند. که ما در این جا از نقد و بررسی این تعاریف صرف نظر می‌کنیم.

در مقابل اینان، گروهی دیگر از دانشمندان، انسان را موجودی مستقل، ممتاز، بسیار عالی و شریف می‌دانند که با سایر حیوانات امتیاز جوهری دارد، به همین جهت در تعریف انسان می‌گویند: حیوانی است دارای نفس ناطق، یعنی عاقل و مدرک حقایق کلی. همین نفس و عقل است که ذات و حقیقت او را از سایر حیوانات ممتاز ساخته است.

همه پیامبران و ادیان آسمانی، انسان را این چنین معرفی کرده‌اند و ما هم در این مباحث انسان را از دیدگاه اسلام بررسی خواهیم کرد.

انسان از دیدگاه فلسفه

انسان موجود مرکبی است که دارای چند بعد وجودی می‌باشد. از یک جهت، جسمی است عنصری که خواص و آثاری مانند: وزن، طول، عرض، عمق، شکل، رنگ و دیگر عوارض دارد. از جهت دیگر یک جسم نامی است که تغذیه، نمو و تولیدمثل دارد. به این اعتبار علاوه بر جسم عنصری، دارای روح نباتی نیز هست که او را از جمادات جدا می‌کند. از طرف دیگر یک حیوانی است که دارای حرکت، اراده، احساس و شعور می‌باشد. لذا دارای نفس حیوانی‌ای است که او را از جمادات و نباتات ممتاز می‌سازد. برای درک و ارتباط با خارج نیز پنج حس ظاهری دارد: باصره، سامعه، لامسه، ذائقه و شامه.

انسان از بعد مادی همه آنچه را که اجسام عنصری، نامی و حیوانات دارند، داراست. علاوه بر اینها دارای گوهر ارزشمند دیگری است که نفس عاقله نامیده می‌شود. نفس عاقله انسانی، موجودی است مجرد از ماده و عوارض آن، که می‌تواند با آن تفکر و تعقل نموده و معقولات و حقایقی کلی را درک کند. لذا با همین گوهر شریف عالی است که انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته است، زیرا این جوهر شریف، جزء ذاتی انسان است، نه جزء عوارض و لوازم او. بنابراین انسان نوعی مستقل بوده که در جوهر ذات متمایز از سایر حیوانات است.

لازم به یادآوری است که انسان دارای ابعاد متعدد وجودی است، لیکن از جهت ذات، یک حقیقت بیش نیست، نه این که نفس نامی، نفس حیوانی و نفس انسانی در انسان به سه وجود، موجود بوده و آدمی دارای سه نفس باشد،

بلکه انسان تنها یک حقیقت است، لیکن حقیقتی که دارای مراتب و درجاتی از وجود می‌باشد. مرتبه پایینِ نفس انسانی کار نباتی را انجام می‌دهد، مرتبه بالاتر، کار حیوانی و مرتبه عالی‌تر آن، تعقل، تفکر و سایر کارهای انسانی را بر عهده دارد.

آن جا که می‌گوید: وزن، شکل، رنگ و ابعاد من از مرتبه جسمانی و عنصری خویش خبر می‌دهد. آن جا که می‌گوید: تغذیه، رشد و تولید مثل من از مرتبه جسم نامی خود حکایت می‌کند. آن جا که می‌گوید: حرکت، اراده و احساسات من از مرتبه حیوانی خویش خبر می‌دهد و آن جا که می‌گوید: تعقل، تفکر و اندیشه‌های من، از روح مجرد و مرتبه عالی انسانی خویش حکایت دارد.

بنابراین انسان در عین وحدت چندین خود دارد: خود جسمانی، خود نباتی، خود حیوانی و خود انسانی. اما اصالت و ارزش از آن خود انسانی و نفس ناطقه اوست. این نفس که روح نیز نامیده می‌شود جوهری است ذاتاً نورانی و مجرد از ماده، ولی از جهت فعل و حرکت به بدن تعلق و نیاز داشته و با آن مرتبط است. از بدن و مشاعر و نیروهای خود استفاده می‌کند و با علم و عمل و گفتار و اخلاق به تدریج استعدادهای خود را به فعلیت تبدیل می‌نماید و ذات خویش را متکامل می‌سازد.

روح انسان جوهری است نورانی و مجرد و از عالم امر و ملکوت که فساد و عدم در او راه ندارد و برای همیشه پایدار و باقی خواهد ماند. موجودی است مجرد ولی نه مجرد تام، بلکه مجردی ناقص که از جهت مرتبه نازل وجودش به جسم تعلق داشته و با آن ارتباط دارد و کارهای مادی انجام می‌دهد، به همین دلیل حرکت و تکامل برایش تصور می‌شود. از جهت مرتبه برتر و عالی‌ترش نیز تعقل، تفکر و کارهای غیر مادی را انجام می‌دهد. از یک طرف حیوان است و کارهای حیوانات را انجام می‌دهد و از طرف دیگر انسان است و کارهای انسانی را انجام می‌دهد.

این موجود عجیب، در آغاز وجود، کامل نبوده، بلکه به تدریج خودش را می‌سازد و پرورش می‌دهد. عقاید، ملکات و خوی‌ها که از اعمال و حرکات نشأت می‌گیرند، هویت و وجود انسان را به کمال می‌رسانند.

مطالب مذکور و دیگر مسائل مربوط به نفس در کتاب‌های فلسفه و کلام به اثبات رسیده است و دانشمندان و فلاسفه اسلامی در این باره بحث‌های طولانی و بسیار دقیقی مطرح کرده‌اند که ورود در آنها ما را از هدف اصلی بحث؛ یعنی مسائل تعلیم و تربیت، باز می‌دارد. لذا بهتر است که خوانندگان عزیز را به مطالعه کتب فلسفه و کلام ارجاع دهیم و بحث را با بیان نظر اسلام و قرآن درباره انسان ادامه دهیم:

اسلام نیز انسان را یک موجود چند بعد می‌داند که آفرینش او از ماده بی‌درک و شعوری آغاز می‌شود و پس از پیمودن مراحل از تکامل به صورت موجودی برتر از ماده تبدیل می‌شود.

خدای متعال آفرینش انسان را چنین توصیف می‌کند:

ما انسان را از عصاره‌ای از گل بیافریدیم، آن گاه او را به صورت نطفه، در صلب پدر و رحم مادر قرار دادیم. بعد از آن، نطفه را به صورت علقه (خون بسته) در آوردیم. پس علقه را به مضغه (گوشت کوبیده) تبدیل کردیم. آن گاه مضغه را به صورت استخوان و گوشت در آوردیم. سپس او را به صورت موجودی دیگر آفریدیم. آفرین بر قدرت بهترین آفرینندگان. [۱] خدای متعال در آیه مذکور پس از تشریح مراحل تکامل ماده انسان و رسیدن به سرحد استعداد و پذیرش روح مجرد، می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»، خلق جدید را به خلق دیگر تعبیر می‌کند که با سنخ آفرینش‌های سابق - که آفرینش مادی است - تفاوت دارد؛ یعنی آفرینش جدید که صورت و نفس انسانی است، از آفرینش‌های سابق برتر و به عبارت دیگر: کامل‌تر و مجرد از ماده است. از آن جا که آفرینش امر مجرد از امر مادی و تبدیل صورت مادی به صورت مجرد، یک موضوع بسیار مهم و شگفت‌آوری است، در ذیل همین آیه می‌گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» قابل توجه است که در آفرینش انسان، به «أَنْشَأْنَاهُ» تعبیر می‌کند که آفرینش بدون واسطه است.

در آیه دیگر داستان آفرینش انسان را چنین تشریح می‌کند:

خدایی که هر چیزی را نیکو بیافرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد.

سپس نسل او را از چکیده آب بی‌ارزش قرار داد. آن گاه نطفه بی‌جان را نیکو بیاراست و از روح (منسوب به) خودش در آن بدمید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد. باز هم شما خدا را اندک سپاس گزار هستید. [۲] در آیه مذکور به دو نکته مهم اشاره شده است: اول این که روح انسان هنگامی اضافه می‌شود که موضوع آن تسویه شود و استعداد پذیرش آن را پیدا کند. دوم این که روح انسان آن قدر مهم و با ارزش است که خدای متعال او را منسوب به خودش می‌داند، یعنی روحی که از عالم بالا و از مجردات است. در آیه دیگر نیز به همین دو نکته بسیار مهم اشاره کرده، می‌فرماید:

هنگامی که داده انسان را تسویه و تکمیل نمودم و از روح (منسوب به) خودم در آن دمیدم، پس به سویس سجده کنید. [۳] در این آیه نیز استعداد و لیاقت ماده را شرط افاضه نفس انسانی دانسته و روح موجودی عالی و منسوب به خودش معرفی می‌کند. در اثر همین امتیاز بزرگ است که شایستگی مسجود ملائکه بودن را به دست آورده است. در آیه دیگر نفس انسانی را- که یکی از مصادیق روح است- به عنوان وجودی برتر معرفی کرده و می‌گوید:

و در مورد روح از تو سؤال می‌کنند، در پاسخ بگو: روح از امر پروردگارم می‌باشد و بهره شما از علم، اندکی بیش نیست. [۴] در آیه مذکور پیامبر اکرم مأموریت می‌یابد تا در پاسخ مردم که از روح سؤال می‌کنند، بگوید: وجود روح از ایجاد ویژه پروردگارم که تدریجی و زمانی نیست و نیازی به واسطه ندارد، سرچشمه می‌گیرد. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در ذیل آیه مذکور بحث مفصل و دقیقی درباره عالم امر و روح دارد. وی آیات مربوط به روح و امر را جمع کرده، با بررسی و مقایسه آن‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌کند: امر در این آیات عبارت است از فعل و ایجاد خدای سبحان که نیازی به علل و عوامل طبیعی، حرکت و تدریج و زمان ندارد، بلکه با ایجاد تکوینی و مجرد کلمه «کن» تحقق می‌یابد.

در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» [۵]

امر خدا، وقتی اراده کند چیزی را، بدین صورت است که می‌گوید: به وجود بیا، پس تحقق پیدا می‌کند. پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیز در اختیار اوست. در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ» [۶]

امر ما (ایجاد) یکی بیش نیست، همانند یک چشم به هم زدن.

بنابراین، ایجاد یک امر، برتر و عالی‌تر از ایجاد تدریجی و طبیعی است، زیرا نیاز به حرکت، استعداد و زمان ندارد، بلکه یک دفعه تحقق پیدا می‌کند. پس چنین امری باید مجرد از ماده و برتر از زمان باشد. در همین رابطه خدای متعال به پیامبر اکرم چنین دستور می‌دهد: در پاسخ کسانی که درباره روح از تو سؤال می‌کنند

بگو: روح از سنخ امر است؛ یعنی برتر از ماده، حرکت و زمان می‌باشد. [۷] از این قبیل آیات استفاده می‌شود که انسان موجودی شریف و ممتاز است، چون حقیقت او را روح مجرد ملکوتی تشکیل می‌دهد که موجودی است نورانی و برتر از ماده و مادیات.

مسئله تجرد نفس و روح انسان یک مسئله دقیق و دشوار فلسفی و علمی است و نیاز به بحث‌های طولانی دارد که از حوصله این کتاب خارج است. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های فلسفه، تفسیر و کلام مراجعه کنند.

امتیازهای انسان در قرآن

قرآن کریم انسان را ستوده و برایش امتیازاتی ذکر کرده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. مورد تکریم و تفضیل خدا قرار گرفته و در باره‌اش می‌گوید:

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و بر مرکب خشکی و دریا سوار کردیم و از غذاهای لذیذ و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری و فضیلت بخشیدیم. [۸] انسان در اثر خلقت ویژه‌اش استعداد درک علمی را دارد که حتی ملائکه از چنین استعدادی برخوردار نیستند. در قرآن آمده:

و خدا همه اسما را به آدم تعلیم داد، آن گاه حقایق آن‌ها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسمای اینها را بیان کنید. فرشتگان در پاسخ عرض کردند: خدایا تو پاک و منزهی و ما جز آنچه که تو به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم، تویی دانا و حکیم. (خداوند) فرمود: ای آدم! اسمای این حقایق را برای ملائکه بیان کن، وقتی آدم اسما را به آن‌ها گفت خدا فرمود: ای فرشتگان! آیا به شما نگفتم که من بر غیب آسمان‌ها و زمین و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاهم. [۹]

۲. در اثر امتیاز وجودی و لیاقت ذاتی، شایسته آن شده تا در زمین خلیفه خدا باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

به یاد آر آن گاه را که پروردگار تو به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار خواهم داد. فرشتگان عرض کردند: آیا کسی را در زمین خلیفه می‌کنی که در زمین فساد کند و خون‌ها بریزد، در حالی که ما حمد تو را می‌گوییم و تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟ (خدا در پاسخ آن‌ها) فرمود: من در آفرینش انسان اسراری را می‌دانم که شما آگاه نیستید. [۱۰]

۳. در اثر همین مقام شامخ انسانی، شایسته آن شده که ملائکه برایش تواضع و سجده کنند. قرآن می‌فرماید:
آن گاه که پروردگارت به ملائکه گفت: من بشری را از گل خلق می‌کنم، هنگامی که او را تسویه کردم و از روح (منسوب به) خودم در آن دمیدم شما به سویش سجده کنید. [۱۱]

۴. آفرینش انسان به گونه‌ای است که می‌تواند از نیروی عقلی و توان جسمی خویش بهره بگیرد و از اسرار و شگفتی‌های جهان پرده بردارد و همه را مسخر خود گرداند.

خداوند می‌فرماید:

آیا نمی‌بینی که خدا آنچه را در زمین است مسخر شما نمود؟ [۱۲] و می‌فرماید:

آیا نمی‌بینید که خدا همه موجودات آسمان و زمین را مسخر شما گردانید؟ [۱۳] و نیز می‌فرماید:
همه آنچه را در زمین و آسمان است مسخر شما کرد. [۱۴] نیز می‌فرماید:

او خدایی است که دریا را در اختیار شما قرار داد تا از گوشت‌های تازه‌اش میل کنید و از زیورهای آن استخراج کرده، تن خود را به آن‌ها بیارایید و کشتی‌ها را در دریا مشاهده می‌کنی که آبها را می‌شکافند و به پیش می‌روند، برای این که از فضل خدا روزی بگیرید، شاید خدای را سپاس بگویید. [۱۵]

کمال شناس

۵. انسان از جهت روح مجرد ملکوتی، کمال‌آشناست و از یک نوع وجدان اخلاقی و درک مکارم و ارزش‌های انسانی برخوردار است. اگر به باطن ذات و روح ملکوتی خویش بنگرد و خویشتن را خوب بشناسد مشاهده می‌کند که از عالم قدرت، کرامت، علم، رحمت، نور، احسان، خیر، عدالت و به طور کلی از عالم کمال آمده و با آن عالم سنخیت و تناسب دارد.

در این جا انسان نظر دیگری پیدا می‌کند و به عالم برتری می‌نگرد. کمال مطلق را می‌بیند و به ارزش‌های آن علاقه‌مند می‌شود. چون آن‌ها را با مقام شامخ انسانی خود متناسب می‌یابد، تناسب آن‌ها را با نیازمندی‌های استکمالی خویش درک می‌کند و می‌گوید: باید به وسیله اینها خودم را کامل سازم. اینها برای تعالی و تکامل ذات من سودمند هستند و من باید به این اعتلا برسم.

همه انسان‌ها در شناخت این ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها متشابه آفریده شده‌اند. انسان اگر به فطرت پاک و کمال دوست خود مراجعه کند و به دور از هوا و هوس‌ها خوب بیندیشد و خویشتن را بشناسد می‌تواند فضایل و ارزش‌های اخلاقی و هم‌چنین رذایل اخلاق و ضد ارزش‌ها را دریابد. فطرت پاک هر انسان چنین اقتضا دارد. اگر بعضی انسان‌ها از چنین درک مقدسی محروم‌اند بدین جهت است که تمایلات شدید حیوانی، نور عقلشان را خاموش ساخته و از خود بیگانه شده‌اند. قرآن کریم نیز چنین درک و وجدانی را فطری انسان‌ها دانسته و می‌فرماید:

قسم به نفس و آن که او را نیکو بیاراست و راه انحراف و تقوا را به او الهام کرد. پس هر کس که نفس خویش را پرورش داد و تهذیب کرد، به فلاح و رستگاری رسید و هر کس که آن را آلوده ساخت زیان برد. [۱۶]

فطرت توحید

۶. انسان فطرتی خدا آشنا و خداجو دارد. آفرینش ویژه او به گونه‌ای است که طبعاً به سوی مبدأ هستی و نیروی فوق‌العاده غیبی کشیده می‌شود و در برابر عظمتش خضوع و کرنش می‌کند، در بحران‌ها و مشکلات به او پناه می‌برد و استمداد می‌جوید. انسان از یک شعور مذهبی برخوردار است و خداجویی، خداخواهی و خداپرستی به صورت یک غریزه در ذاتش نهاده شده است.

بعضی دانشمندان نوشته‌اند که همه انسان‌ها؛ حتی بت‌پرستان، مشرکین و مادیین از یک چنین جذبه معنوی و گرایش باطنی برخوردارند؛ در باطن، ذات خود را به یک نیروی مرموزی وابسته می‌دانند و در برابرش خضوع و کرنش می‌کنند. دل انسان بدون خدا نمی‌تواند آرام بگیرد، گرچه در تعیین مصداقش بعضی وقت‌ها به خطا می‌افتد. قرآن نیز پرستش و دینداری و توجه به خدا را یک امر فطری می‌داند و می‌فرماید:

تمام توجه خود را استوار به سوی دین معطوف بدار و این فطرت خداست که مردم بر آن آفریده شده‌اند و آفرینش خدا تغییرپذیر نیست. این است دین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. [۱۷] نیز می‌فرماید:

به یاد آر هنگامی را که پروردگار تو، از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را برگرفت و آنان را بر نفس خودشان گواه

ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آن‌ها جواب دادند: بلی به خدایی تو شهادت می‌دهیم. (این گواهی را گرفتیم) تا در قیامت نگوئید: ما از وجود خدا غافل بودیم. [۱۸] امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پس خدای متعال پیامبران خود را پی در پی برای آن‌ها فرستاد تا عهد و پیمان خدا را که فطری آنان بود مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده (توحید فطری) را تذکر دهند و از راه تبلیغ با آن‌ها احتجاج کرده و خزینه‌های عقول را برایشان آشکار سازند. [۱۹] هم چنین می‌فرماید:

وای خدایی که قلب‌ها را بر فطرت (توحید) آفریدی؛ هم در انسان‌های شقی و هم در انسان‌های سعید. [۲۰]

قرآن عقیده و اعتراف به وجود خدا را برای بشر یک امر فطری می‌داند که همه انسان‌ها؛ حتی مشرکان بدان اقرار دارند، به همین جهت در آیات فراوان چنین آمده که اگر از مشرکان سؤال کنید: خالق زمین و آسمان کیست؟ پاسخ می‌دهند: خدا؛ مثلاً می‌فرماید:

اگر از آن‌ها پرسید چه کسی زمین و آسمان را آفریده و خورشید و ماه را مسخر ساخته؟ در پاسخ می‌گویند: الله. [۲۱] نیز می‌فرماید:

اگر از آن‌ها سؤال کنی چه کسی آب را از آسمان نازل کرد و با آن زمین مرده را احیا کرد؟ جواب می‌دهند: خدا. [۲۲] و می‌فرماید:

و اگر از آن‌ها سؤال کنی چه کسی زمین و آسمان را آفرید؟ پاسخ می‌دهند:

الله. [۲۳] از این آیات استفاده می‌شود که همه انسان‌ها در مقام فطرت، به وجود آفریدگاری دانا و توانا برای جهان اعتراف دارند. گرچه گاهی در مقام جدال با زبان انکار کنند، اما در هنگام هجوم مشکلات و شدت اضطراب و یأس از همه راه‌ها، فطرتشان بیدار می‌شود و به سوی نیروی فوق العاده غیبی توجه پیدا می‌کنند و از او استمداد می‌جویند؛ حتی به وسیله زبان هم به وجود الله اعتراف می‌کنند.

به هر حال فطرت بشر با خدا آشناست و توجه به مبدأ هستی و پرستش و خضوع در برابر او، در نهاد انسان‌ها گذاشته شده است. شعور و احساس مذکور از ابتدای کودکی در فطرت انسان بوده است، لیکن در آغاز کاملاً خفته و نهفته است و به صورت قوه و استعداد وجود دارد و کم‌کم بیدار و شکوفا می‌شود.

کودک در باطن ذات، خود را نیازمند و وابسته می‌داند و فطرتاً به سوی وجود مستقل و بی‌نیازی توجه دارد که

می تواند نیازهایش را تأمین کند، لیکن قدرت تشخیص او را ندارد؛ گاهی وجود مادر را مصداق چنین قدرت فوق العاده ای می پندارد.

حضرت باقر علیه السلام از پیامبر اکرم نقل کرده که فرمود:

هر مولودی بر فطرت، یعنی معرفت به این که خدای متعال خالق اوست، متولد می شود. به همین جهت خدای سبحان در قرآن می فرماید: و اگر از آن ها سؤال کنی که خالق زمین و آسمان کیست؟ جواب می دهند: الله. [۲۴] زراره می گوید:

از حضرت باقر علیه السلام در باره آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال کردم، فرمود: خدا آن ها را بر معرفت و شناخت خودش آفرید و اگر چنین نبود وقتی از آن ها سؤال می شد پروردگار و رازق شما کیست؟ از جوابش آگاه نبودند. [۲۵] همین راوی می گوید:

از امام باقر علیه السلام درباره آیه «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» پرسیدم که مراد از حنفیت چیست؟ فرمود: یعنی فطرتی که مردم بر آن آفریده شده اند و خدا آن ها را بر معرفت خودش آفرید. [۲۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر مولودی بر فطرت (توحید) آفریده می شود، مگر این که پدر و مادرش او را به یهودی گری یا مسیحیت بکشانند. [۲۷] عبدالله بن سنان می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» را پرسیدم و عرض کردم: فطرت مذکور در آیه چیست؟ فرمود: فطرت اسلام است، خدای سبحان هنگام اخذ میثاق، آن ها را بر توحید آفرید و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و در بین آن ها مؤمن و کافر وجود داشت. [۲۸] علاء می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» را سؤال کردم، فرمود: فطرت، یعنی توحید. [۲۹] حضرت علی علیه السلام فرمود:

کلمه اخلاص، فطرت است. [۳۰]

از این قبیل احادیث که تعداد آن ها زیاد است استفاده می شود که همه انسان ها با فطرت معرفت خدا و توحید آفریده شده اند.

در این جا لازم است به طور فشرده در مورد تفسیر و توضیح فطرت بحث کنیم:

کلمه فطرت در آیات و احادیث زیادی، منشأ و ریشه بعضی امور معرفی شده است. «راغب اصفهانی» می‌نویسد: فطر در لغت به معنای شکافتن است. «وَفَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ» به این معناست که خدای متعال مخلوق را به نحوی ایجاد و ابداع کرده که منشأ بعضی افعال باشد.

بنابراین معنای آیه «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» این می‌شود که خدا انسان‌ها را به طوری آفریده که معرفت‌الله در نهادشان تثبیت شده است. پس فطره‌الله، یعنی نیروی معرفت و ایمانی که در وجود موجودات نهاده شده است. [۳۱] دانشمندان فطرت را به چند گونه تفسیر نموده‌اند:

۱. فطرت، یعنی طبیعت و سرشت ویژه‌ای که در آفرینش انسان به کار گرفته شده و در اثر آن برای پذیرش ایمان و دین استعداد دارد که اگر به طبیعت اولیه‌اش برگردد دیندار و خداپرست خواهد شد. بنابراین افرادی که از دین عدول کرده‌اند در اثر آفات و عوامل خارجی - مانند تقلید از پدران - بوده است.

۲. توجه به مبدأ هستی و پرستش و خضوع در برابر او، در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و همه انسان‌ها در باطن ذات به او اعتراف دارند؛ گرچه گاهی دیگری را به جای او مصداق می‌پندارند و در برابرش کرنش می‌کنند. چون توجه به مبدأ هستی و لزوم پرستش او در نهاد انسان‌ها قرار داده شده، بت پرستی در بین بشر به وجود آمده است.

۳. معنای فطرت این است که انسان‌ها را برای معرفت، توحید، دینداری و پرستش آفریده‌اند.

۴. فطرت، یعنی میثاق و اعترافی که خدای متعال در عالم ذر و آغاز خلقت، از همه انسان‌ها گرفته است. خدای متعال در عالم ذر از همه انسان‌ها به وجود و وحدانیت خودش اعتراف گرفته و آنان هم پیمان بسته‌اند که در این جهان خداپرست باشند. پس همه انسان‌ها در باطن ذات، خداپرست‌اند، گرچه بعضی افراد بر ندای باطن خود سرپوش می‌گذارند و با زبان، وجودش را انکار می‌نمایند.

۵. معنای فطری بودن خداپرستی این است که عقل بالذات به سوی مبدأ هستی توجه پیدا می‌کند و برای اثبات خدا نیازی به استدلال و تحصیل مقدمات ندارد. تفکر در نظام هستی و مطالعه شگفتی‌های آفرینش خود به خود و بدون استدلال و برهان، انسان را به وجود خالق آن‌ها هدایت می‌کند. بنابراین، فطرت عبارت است از: آفرینش ویژه عقل و

نفس انسان.

۶. ساختار ویژه روح انسان چنین است که طبعاً خداخواه، خداجو و خداپرست آفریده شده و توجه به مبدأ آفرینش و خداپرستی به صورت یک غریزه در وجودش نهاده شده است. چنان که غریزه میل به غذا در طبیعت انسان نهاده شده و طبعاً احساس گرسنگی می‌کند و دنبال غذا می‌رود، خداجویی و خداپرستی هم در ساختمان روح و نفس او نهاده شده است و طبعاً بدان سوی تمایل دارد و جذب می‌شود.

البته بعضی از این تعریف‌ها نزدیک به هم بوده و چندان تفاوتی ندارند. در این جا لازم است آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم:

در تعریف اول و سوم، در انسان چیز ویژه‌ای به نام فطرت اثبات نشده، زیرا در تعریف اول، فطرت به استعداد انسان برای معرفت و پرستش خدا تفسیر شده، و استعداد معرفت و پرستش، یک امر مخصوص وجودی نیست. هم چنین در تعریف سوم گفته شده که فطرت عبارت است از این که هدف آفرینش انسان، معرفت و پرستش خدا بوده است، که بدین ترتیب آیه «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» به فطر الناس لها تفسیر می‌شود. لذا در این جا هم چیزی به نام فطرت برای انسان اثبات نشده است.

تفسیر دوم و ششم، نزدیک به هم بوده و فطرت را به یک نوع غریزه، یعنی غریزه خداجویی و پرستش، تفسیر کرده‌اند؛ مانند غریزه احساس گرسنگی و تشنگی و دنبال غذا و آب رفتن. جمعی از دانشمندان مدعی شده‌اند که چنین غریزه‌ای در انسان وجود دارد و برای اثبات آن به قول بعضی روان‌شناسان نیز استناد کرده‌اند، ولی اثبات چنین غریزه‌ای دشوار است و برای نگارنده نیز تاکنون به اثبات نرسیده است.

در تفسیر پنجم، فطرت به فطرت عقلی تفسیر شده و گفته می‌شود که عقل انسان آن چنان آفریده شده است که خود به سوی مبدأ آفرینش توجه پیدا می‌کند و در این باره نیازی به استدلال و برهان ندارد. بسیار اتفاق افتاده که عقل در اثر مشاهده بعضی شگفتی‌های جهان یک مرتبه روشن شده و به وجود خالق جهان یقین پیدا کرده است، بدون این که استدلالی در کار باشد. بنابراین عقل ارتباط ویژه‌ای با آفریدگار جهان دارد و به گونه‌ای آفریده شده که گاهی بدون استدلال هم او را می‌پذیرد و به او ایمان می‌آورد. در مورد این تفسیر نیز باید یادآور شویم که گرچه این مطلب صحیح است که عقل در بعضی موارد بدون استدلال و برهان به وجود آفریدگار جهان توجه پیدا می‌کند و او

را می‌پذیرد، لیکن اگر دقت شود، در همین مواقع هم بدون استدلال نیست؛ بلکه با سرعت و به طور خودکار استدلال می‌کند، بدون این که به این عمل خود توجه داشته باشد. از آن جا که عقل قبلاً این حقیقت را پذیرفته که هر معلولی نیاز به علت دارد و پدیده‌هایی که از ظرافت، زیبایی و شگفتی‌های خاصی برخوردارند به آفریننده‌ای دانا و تواناتری نیاز دارند و ذاتاً از چنین آگاهی برخوردار است، به مجرد این که یکی از شگفتی‌های جهان را مشاهده کرد به طور سریع چنین استدلال و نتیجه‌گیری می‌کند: این پدیده شگفت‌انگیز نیاز به علتی دانا و توانا دارد و او خدای جهان‌آفرین است.

به هر حال در تفسیر فطرت می‌توان چنین گفت: انسان در مشاهده حضوری که از نفس، قوا و افعال خود دارد، معنای علیّت را وجداناً دریافته است. وی در باطن ذات مشاهده می‌کند که قوا و افعال نفس، موجوداتی هستند که نیازمند و وابسته به نفس‌اند و بدون او نمی‌توانند تحقق داشته باشند و نفس خود را تأمین‌کننده نیاز آن‌ها می‌داند. هم چنین این مطلب را به طور کلی دریافته که هر وجود وابسته‌ای نیاز به علت دارد، به همین جهت در جهان خارج برای یافتن علت حوادث، کنجکاوی و تلاش می‌کند و برای هر پدیده وابسته‌ای در جست‌وجوی علت است. از طرف دیگر، انسان در مقام ذات، واقعیت نفس خود را که موجودی است وابسته، نیازمند و غیر مستقل مشاهده می‌کند و حضوراً درک می‌کند که مالک وجود خود نیست و در رفع نیازمندی‌هایش به وجود مستقل و غیر وابسته‌ای نیاز دارد. همه انسان‌ها حضوراً و در مقام ذات از چنین درکی برخوردارند.

غریزه علت‌جویی و فطرت خداپرستی انسان از یک چنین درک حضوری‌ای نشأت می‌گیرد. انسان به خوبی درک می‌کند که مالک وجود خود نیست و قدرت حفظ و نگهداری آن را ندارد. هم چنین می‌داند که نمی‌تواند جلوی مرگ خود را بگیرد و از آلام و مصائب، پیش‌گیری کند. انسان می‌داند که خود کفا نیست و در رفع نیازهایش ناچار است از خارج کمک بگیرد. به همین جهت در رفع نیازهایش ارتکازاً از اشخاص و اشیای خارج استمداد می‌جوید. لذا با توجه ثانوی به این حقیقت پی‌می‌برد که اشخاص و اشیای خارج نیز مانند خودش هستند، یعنی خود کفا نیستند، بلکه وابسته و فقیرند و نیاز به وجودی غنی و مستقل دارند. از همین طریق به آفریدگار انسان و جهان که وجودی است مستقل، غنی و خودکفا پی برده و به وجودش اعتراف می‌کند. بنابراین همه انسان‌ها می‌توانند از چنین علمی برخوردار شوند و کسانی که با زبان، خدا را انکار می‌کنند، از آفرینش ویژه و فطرت خداجویی خود عدول کرده و بر آن سرپوش نهاده‌اند.

بنابراین، فطرت خداجویی را می‌توان با همان غریزه علت‌جویی تفسیر کرد که از علم حضوری نفس نشأت

می‌گیرد. آیات و احادیث عالم ذر و اخذ میثاق را نیز با همین معنا می‌توان تفسیر و توجیه کرد.

نقاط ضعف انسان از دیدگاه قرآن

خداوند متعال در قرآن از انسان به عنوان موجودی شریف و عالی یاد کرده، اما از طرف دیگر با ذکر نقاط ضعف، نکوهش هم کرده است. در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. غفلت از خدا

طبع انسان چنین است که در موقع اضطرار و گرفتاری دست به دعا و راز و نیاز برداشته و حل مشکلات را از خدا می‌خواهد، ولی پس از رفع گرفتاری‌اش فوراً به زندگی عادی برمی‌گردد و خدا را فراموش می‌کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

هرگاه آدمی به رنج و زبانی در افتد در هر حال ما را به دعا می‌خواند؛ به پهلو خفته باشد یا نشسته یا ایستاده. اما هنگامی که رنج و گرفتاری‌اش را برطرف ساختیم، فوراً به حالت غفلت سابق باز می‌گردد؛ آن چنان که گویا ما را برای رفع گرفتاری‌اش نخوانده است. این چنین اعمال زشت اسراف کنندگان در نظرشان زیبا جلوه می‌کند. [۳۲]

۲. مغرور و فخرکننده

قرآن می‌فرماید:

و اگر آدمی را پس از سختی و گرفتاری، به نعمت رساندیم، (از روی غفلت و غرور) می‌گوید: روزگار زحمت و رنج به سر آمده، زیرا انسان لذت‌جو و فخرکننده است. [۳۳] نیز می‌فرماید:

اما انسان (کم‌ظرفیت و بی‌صبر)، چون خدا او را برای آزمایش مورد اکرام و انعام قرار دهد، می‌گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشته است و چون از باب امتحان او را در تنگی زندگی قرار دهد، می‌گوید: خدا مرا به خواری و ذلت افکنده است. [۳۴]

۳. ناسپاس

در قرآن می گوید:

اگر به انسان نعمت و رحمتی عطا کنیم، سپس آن را از دستش بگیریم، نومید و ناسپاس می شود. [۳۵]

۴. بخیل و بی قرار

خدا در قرآن می فرماید:

به آنها بگو: اگر شما همه گنج‌های رحمت خدا را در تملک در آورید باز هم از ترس، بخل می‌ورزید و انسان طبعاً بخیل است. [۳۶] و نیز می‌فرماید: انسان طبعاً حریص و بی‌صبر است. چون شر و زیانی به او رسد جزع و بی‌قراری می‌کند و چون خیری به او روی آورد، از احسان بخل می‌ورزد. [۳۷]

۵. ضعیف و ناتوان

قرآن می گوید:

انسان ضعیف آفریده شده است. [۳۸]

۶. طغیان‌گری در هنگام بی‌نیازی

قرآن می فرماید:

انسان طغیان و سرکشی می‌کند؛ اگر خودش را بی‌نیاز یافت. [۳۹]

۷. عجول

انسان گاهی شر و زیان خود را می‌طلبد، چون موجودی عجول است. خداوند می‌فرماید: انسان با همان رغبتی که در خیر خود دارد، گاهی شر و زیان خود را می‌طلبد، او موجودی است عجول و بی‌صبر. [۴۰] و می‌فرماید: انسان در طبیعت شتاب‌کار و عجول آفریده شده است. [۴۱]

۸. جدال‌کننده

خداوند می‌فرماید:

ما در این قرآن هرگونه مثال و بیان آوردیم، اما آدمی بیش‌تر از هر چیز با سخن حق جدال و خصومت می‌کند. [۴۲]

۹. ستمکار و ناسپاس

خداوند در قرآن می‌فرماید:

هرچه را از خدا خواستید به شما داد و اگر بخواهید نعمت‌های او را به شمار آورید، نمی‌توانید آن‌ها را تحت حساب در آورید. انسان موجودی ستمکار و ناسپاس است. [۴۳]

۱۰. نادانی

قرآن می‌فرماید:

انسان ستمکار و نادان است. [۴۴]

۱۱. شیفته متاع دنیا

خداوند در قرآن می‌فرماید:

علاقه به خواست‌ها و امیال نفسانی، از قبیل زنان و فرزندان، طلا و نقره، اسب‌های نشاندار، چهار پایان و مزارع و املاک، در دل انسان نهاده شده، زیبا و دلفریب جلوه می‌کند. اینها متاع زندگی زودگذر دنیا هستند، ولی منزلگه و بازگشت خوب، نزد خداست. [۴۵]

۱۲. دستور به بدی

قرآن می‌گوید:

نفس خودم را تبرئه نمی‌کنم، زیرا او پیوسته به بدی‌ها دعوت می‌کند، مگر این که پروردگرم ترحم کند. [۴۶]

جمع میان آیات

بنابراین انسان در قرآن به دو گونه متضاد توصیف شده است:

از یک طرف به عنوان موجودی برگزیده و گرامی معرفی شده که دارای روحی است ملکوتی و نفخه الهی که خدا آشنا و کمال طلب می‌باشد و استعداد تکامل و درک علمی او به حدی است که فرشتگان الهی از نیل بدان مقام ناتوانند و به همین جهت ملائکه مأمور می‌شوند در برابر مقام شامخ او سجده کنند. و سرانجام به عنوان خلیفه الهی معرفی شده است.

از سوی دیگر به عنوان موجودی ضعیف، بخیل، ستم‌گر، جاهل، ناسپاس، شیفته متاع دنیا، طغیان‌گر، جدال‌کننده، فخر‌کننده، عجول، امرکننده به بدی، مغرور و کم‌ظرفیت که زود خوشحال و زود مأیوس می‌شود، مورد نکوهش قرار گرفته است.

در احادیث نیز انسان با همین دو نوع صفات توصیف شده است.

اکنون این سؤال‌ها مطرح می‌شود که حقیقت انسان چگونه است و چگونه می‌توان بین این دو دسته آیات و احادیث جمع کرد؟ اگر فطرت انسان بر توحید و خداجویی بنا شده و ذاتاً طالب خیر و نیکی و فضایل و مکارم اخلاق است، پس چرا به خدا کفر می‌ورزد؟ و چرا به عنوان جاهل و ستم‌گر و ناسپاس معرفی شده است؟ ممکن است کسی در توجیه آن بگوید: آیات و احادیث قسم اول، از فطرت انسان خبر داده و می‌گویند: فطرت و آفرینش ویژه انسان چنین اقتضایی را دارد، لیکن آیات و احادیث قسم دوم از واقع خارج خبر می‌دهند که امری عارضی است.

در پاسخ گفته می‌شود که آیات و احادیث نوع اول و نوع دوم، انسان را مورد توصیف قرار داده‌اند و از انسان خبر می‌دهند، پس به چه دلیل قسم اول را حمل بر فطرت، و نوع دوم را حمل بر عارض بر مقام ذات می‌کنید با این که یکسانند؟

در نوع دوم نیز می‌گوید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» و «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» و «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» و «إِنَّهُ لَكُفُورٌ» که از مقام ذات انسان خبر می‌دهند.

ممکن است در توجیه آیات چنین گفته شود: در مقام ذات و فطرت انسان، نه خوبی و کمال نهاده شده و نه شر و نقصان. لذا نسبت به هیچ یک از اینها ضرورت و اقتضایی ندارد، بلکه برای هر یک از آنها استعداد و آمادگی دارد. به عبارت دیگر: انسان در مقام ذات نه خوب است و نه بد، لیکن هم می‌تواند طریق کمال و خوبی را انتخاب کند و هم راه شر و فساد را پیش گیرد.

بنابراین آیات و احادیث از استعدادهای ذاتی انسان خبر می‌دهند. منتها این احتمال نیز با ظاهر آیات و احادیث سازگار نیست، زیرا آن‌ها از انسان خبر می‌دهند، نه از استعدادهای درونی او.

در جمع بین آیات احتمال سومی هم وجود دارد، به این صورت که کسی بگوید: انسان موجودی است دو سرشتی، نیمی از سرشت او از نور و نیمی دیگر از ظلمت می‌باشد. سرشت نورانی او طالب خیر و خوبی و کمال و به این اعتبار ستودنی است و سرشت ظلمانی او طالب شر و فساد و بدی و به این اعتبار مورد نکوهش قرار گرفته است. بنابراین، خصایص خوب انسان از سرشت نورانی او و شرور و بدی‌های او نیز از سرشت ظلمانی‌اش تراوش می‌کنند. لیکن این احتمال نیز خالی از ابهام و اجمال نیست، زیرا جای این سؤال هست که دو سرشتی بودن انسان یعنی چه؟

انسان که یک حقیقت بیش نیست.

یک حقیقت چگونه می‌تواند هم منشأ خوبی‌ها باشد و هم منشأ بدی‌ها؟ چگونه می‌تواند هم دعوت‌کننده به خیرات، فضایل و مکارم باشد و هم دعوت‌کننده به شرور و رذایل؟ و سرانجام چگونه می‌تواند هم مورد تکریم و ستایش قرار گیرد و هم مورد نکوهش و تقییح؟!

اما در توجیه و تفسیر این سخن می‌توان چنین گفت: درست است که انسان یک حقیقت بیش نیست، لیکن دو مرتبه و درجه وجودی دارد: از یک طرف حیوان است و تمایلات حیوانی در وجودش نهاده شده و شرور و بدی‌ها نیز از بعد حیوانی او نشأت می‌گیرند. از طرف دیگر یک انسان و دارای نفس مجرد ملکوتی است که با عالم قدس و سرچشمه خیرات تناسب و سنخیت دارد و از این بُعد وجودی، خواهان فضایل، خوبی‌ها و کمالات است. لذا بُعد انسانی او مورد تکریم و بُعد حیوانی‌اش مورد نکوهش واقع می‌شود. بُعد انسانی او خدا آشناست و بُعد حیوانی وی حریص، کفور، بخیل، ظلوم و جهول است. به این طریق می‌توان آیات و احادیث مختلف را تفسیر کرد. [۴۷]

انسان و آزادی

انسان موجودی است آزاد و مختار که کارهایش را از روی علم و اراده و اختیار انجام می‌دهد. همه ما می‌دانیم که در اعمال و حرکاتمان مانند سنگ نیستیم که به هر طرف چرخانده شود، بچرخد و در اثر جاذبه به زمین سقوط کند. مانند درخت و گیاه هم نیستیم که در رشد و تغذیه و سایر اعمالش اختیاری ندارد.

ما در کارهایمان فکر و تأمل کرده و کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم قبلاً آن را تصور می‌کنیم و در مصالح و مفاسدش خوب می‌اندیشیم، اگر تشخیص مصلحت دادیم تصمیم به انجام آن می‌گیریم آن گاه اراده می‌کنیم و برای انجام دادن آن اعضا و جوارح را به کار می‌اندازیم.

ما در برابر هر کاری وجداناً خودمان را در ترک و فعل مختار و آزاد می‌دانیم و به همین جهت درباره آن تفکر و تأمل می‌کنیم و صلاح و فسادش را می‌سنجیم.

پس اگر احساس آزادی و اختیار نمی‌کردیم فکر و تأمل وجهی نداشت.

عقلاً بعضی کارها را نیک می‌دانند و فاعلش را تحسین می‌کنند و بعضی افعال را زشت می‌دانند و فاعلش را تقییح می‌نمایند. اگر احساس آزادی و اختیار نبود، تحسین و تقییح بی‌مورد بود. هم چنین اگر آزادی و اختیار نبود حسن و قبح‌ها، ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی نیز معنا نداشت.

اسلام نیز انسان را آزاد و مختار می‌داند. در قرآن کریم آیات فراوانی در این باره وجود دارد که در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

خداوند می‌فرماید:

ما انسان را از نطفه مختلط آفریدیم تا او را امتحان کنیم. پس به او گوش و چشم دادیم. ما راه را به انسان نشان دادیم، حال یا هدایت را می‌پذیرد و سپاس‌گزار می‌شود، یا نمی‌پذیرد و کفران نعمت می‌کند. [۱] نیز می‌فرماید:

هر کس پاداش دنیا را اراده کند به او می‌دهیم و هر کس ثواب اخروی را بخواهد به او عطا می‌کنیم. [۲] و می‌فرماید:

و بگو که حق از جانب پروردگار شماست، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کفر بورزد. [۳] بنابراین آیات متعددی وجود دارد که انسان را مختار و دارای اراده، فعل و مسئول اعمال خود می‌داند. [۴]

علاوه بر آیات، احادیثی هم در این باره از ائمه علیهم السلام صادر شده که به یک نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود: ابراهیم (در حدیثی) می‌گوید:

از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا خدای متعال بندگانش را بر معصیت مجبور می‌کند؟ فرمود: نه، بلکه آن‌ها را مخیر می‌کند و مهلت می‌دهد تا توبه کنند. گفتم: آیا بندگان را به تکالیفی که فوق طاقتشان باشد مکلف می‌سازد؟

فرمود: چگونه چنین کاری را انجام می‌دهد در صورتی که در قرآن می‌گوید:

«وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»؟ آن‌گاه فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد روایت کرده که فرمود: هر کس که گمان کند خدای متعال بندگانش را بر معاصی مجبور کرده یا آنان را به کارهای فوق طاقت تکلیف نموده، (کافر است) پس ذبیحه او را نخورید و شهادتش را نپذیرید و در نماز به او اقتدا نکنید و از زکات چیزی به او ندهید. [۵] در خاتمه لازم است یادآور شویم که آزادی و اختیار انسان امری است روشن و ضروری و عقل و وجدان گواه آن می‌باشد، اما در عین حال همین امر وجدانی نیز بدون بحث و ایراد باقی نمانده است؛ بلکه جمعی از علما از همان ابتدا آن را مورد بحث و انکار قرار داده و قائل به جبر بوده‌اند. آنان برای اثبات نظریه خود به بعضی آیات و احادیث نیز استدلال کرده‌اند.

بحث جبر و اختیار، قضا و قدر و جبر و تفویض از زمان‌های بسیار قدیم در بین متکلمین و فلاسفه اسلامی مورد بحث بوده و هست. ائمه اطهار علیهم السلام نیز در این مسئله اظهار نظر کرده، جبر و تفویض را باطل دانسته و امر

متوسط بین جبر و تفویض را اختیار نموده است. لیکن ما ورود به آن بحث‌های پیچیده را در این جا ضروری نمی‌دانیم. [۶]

انسان و مسئولیت پذیری

در میان موجودات، انسان ویژگی خاصی دارد که همان لیاقت تکلیف‌پذیری است، در صورتی که موجودات دیگر چنین لیاقتی را ندارند.

از آن جا که جمادات و نباتات علم و ادراک و اراده ندارند، شایسته تکلیف هم نیستند و در برابر اعمالشان مسئولیت ندارند. حیوانات نیز با این که نسبت به اعمالشان شعور، احساس و اراده دارند. لیکن چون فاقد عقل اند، نمی‌توانند در آثار و عواقب کار خود بیندیشند تا بدین وسیله غرایز و امیال خود را کنترل کنند.

به همین جهت استعداد پذیرش تکلیف را ندارند. حیوانات در برابر نیروی شهوت و غضب تسلیم محض هستند و نمی‌توانند در چهار چوب ضوابط، قوانین و مقررات زندگی کنند.

هم چنین ملائکه لیاقت تکلیف‌پذیری و امر و نهی و تشریح را ندارند. آن‌ها موجوداتی فوق ماده و مادیات هستند، بلکه عقل محض می‌باشند، از نیروی شهوت و غضب برخوردار نیستند و حرکت، تکامل و تنزل ندارند. مسئولیت و وظیفه آن‌ها روشن است و همان راه را طی می‌کنند. عصیان و تخلف در باره آن‌ها تصور نمی‌شود، لذا آن‌ها هم نیازی به راهنمایی و تشریح قانون و تکلیف ندارند. خدا در باره آن‌ها می‌فرماید:

هرگز نافرمانی خدا را نخواهند کرد و به دستورهایش عمل خواهند کرد. [۱] و می‌فرماید:

و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست، جز این که مقام و جایگاه معلومی دارد، و همه (برای انجام فرمان‌های خدا) صف کشیده‌ایم و به تسبیح و ستایش او مشغولیم. [۲] اما انسان از آفرینش ویژه‌ای برخوردار است؛ یعنی از یک طرف موجودی است مادی که از روح نباتی و حیوانی برخوردار می‌باشد. در این مرحله، یک جسم نامی است و از خصایص تغذیه، نمو و تولید مثل برخوردار می‌باشد و یک حیوان است که غرایز و خصایص حیوانی - مانند احساس، شعور، ادراک، اراده، حرکت با اراده، غریزه شهوت، غریزه غضب و مانند آن - در وجودش نهاده شده است.

از طرف دیگر دارای روح مجرد ملکوتی و عقل انسانی است که به وسیله آن می‌تواند در عواقب و آثار کارهای خود بیندیشد و از این طریق خواست‌ها و امیال نفسانی خویش را کنترل و مهار کند.

از سوی دیگر موجودی است آزاد و مختار که می‌تواند راه سعادت و کمال خویش را بیابد و با علم و اراده و اختیار آن را برگزیند و دنبال کند.

عبدالله بن سنان می‌گوید؟

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ملائکه افضل‌اند یا آدمی‌زادگان؟ فرمود:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدای سبحان ملائکه را از عقل بدون شهوت بیافرید و در حیوانات شهوت را بدون عقل قرار داد. اما در آدمی‌زاد عقل و شهوت را با هم ترکیب کرد. پس هر کس که عقلش بر شهوتش غلبه نماید او از ملائکه بهتر است و هر کس که شهوتش بر عقلش چیره شود، از حیوانات بدتر خواهد بود. [۳] در اثر همین آفرینش ویژه است که انسان می‌تواند مورد تکلیف و امر و نهی قرار گیرد، و مسئولیت و امانت الهی را بپذیرد.
در قرآن آمده:

ما امانت خود را (تکلیف) بر آسمان‌ها و زمین عرضه داشتیم، پس آن‌ها (در اثر عدم لیاقت) از تحمل آن امتناع ورزیدند و ترسیدند، لیکن انسان امانت ما را پذیرفت، زیرا انسان ستمکار و نادان است. [۴] بعضی مفسرین امانت را در این آیه به تکلیف تفسیر کرده‌اند؛ یعنی خدای متعال تکلیف را بر زمین و آسمان عرضه داشت، لیکن در اثر عدم لیاقت و استعداد ذاتی برای پذیرش تکلیف، از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند، آفرینش آن‌ها چنان بود که نمی‌توانستند در محدوده تشریح قوانین و امر و نهی‌ها زندگی کنند، چون علم، اراده و اختیار نداشتند. آن‌ها مسخر اراده الهی بودند و تخلف و عصیان برایشان تصور نداشت. اما انسان در اثر آفرینش ویژه‌اش می‌توانست تکلیف را بپذیرد و پذیرفت. چون ظلوم و جهول بود، یعنی ستم و جهل درباره‌اش امکان داشت. لیاقت و استعداد این را داشت که مورد تکلیف و امر و نهی قرار گیرد. لذا نیاز داشت تا برنامه زندگی حرکت و تکاملش را از جانب خدا دریافت کند. به همین جهت، مقتضای لطف الهی که وسیله تکامل هر موجودی را در اختیارش نهاده، چنین بود که برنامه تکامل و سعادت انسان نیز به وسیله پیامبران ارسال کرده و در اختیارش قرار دهد. در قرآن می‌فرماید:

ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریدیم. تا او را امتحان کنیم، پس او را شنوا و بینا ساختیم. راه را به او نشان دادیم، یا سپاس گزار است یا ناسپاس. [۵] موضوع مسئولیت داشتن و مکلف بودن انسان امری است مسلم و پیامبران مبعوث

شدند تا این مسئولیت بزرگ را بر انسان‌ها عرضه بدارند و در انجام آن یار و مددکارشان باشند.
محمد بن عماره می‌گوید:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خدا بندگان را بیافرید؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی بندگانش را عبث نیافرید و آن‌ها را باطل و بیهوده رها نکرد، بلکه آن‌ها را آفرید تا قدرت خود را اظهار نماید و طاعتش را بر آنان تکلیف کند، تا به این وسیله مستوجب رضوان الهی قرار گیرند. خدا بندگان را نیافرید تا از آن‌ها نفعی ببرد یا به وسیله آن‌ها از خودش دفع ضرری بکند، بلکه بیافرید تا به آنان نفعی برساند و آن‌ها را به نعمت‌های ابدی آخرت نائل گرداند. [۶]

خدا در قرآن می‌فرماید:

آیا گمان می‌کنید شما را عبث و بیهوده بیافریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟ [۷] بنابراین، انسان موجودی است مسئول و مکلف. مسئولیت انسان همگانی است. هر انسانی در برابر دیگران و بالاخص در برابر زیردستان خود مسئولیت دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

همه شما نگهبان و مدبر هستید. همه شما نسبت به زیردستان خود مسئول‌اید.

پس والی و امیر نسبت به رعیت خود مسئولیت دارد. مرد سرپرست خانواده است و نسبت به آن‌ها وظیفه دارد. زن نگهبان خانه شوهر و فرزندان اوست و نسبت به آن‌ها مسئولیت دارد. بنده هم نگهبان اموال مولای خود می‌باشد و در این باره مسئولیت دارد. آگاه باشید که همه شما بندگان هستید و نسبت به رعیت خود مسئولیت دارید. [۸]

مسئولیت‌های انسان

وظایف متعددی بر عهده انسان نهاده شده که در چهار نوع خلاصه می‌شود:

۱. مسئولیت در برابر خدا، ۲. مسئولیت در برابر خودش، ۳. مسئولیت اجتماعی در برابر انسان‌های دیگر، ۴. مسئولیت در برابر موجودات طبیعی و محیط زیست.

مسئولیت انسان در برابر خدا

انسان عقلاً و شرعاً موظف است آفریدگار جهان را که مالک حقیقی و ولی نعمت همه موجودات است بشناسد و در برابرش خضوع و عبادت کند. در برابر دستورها و فرمان‌هایش که به وسیله پیامبران ارسال شده، تسلیم محض باشد.

برنامه زندگی را از خدا بگیرد و بدان‌ها عمل نماید.

خدا در قرآن می‌فرماید:

جن و انس را نیافریدم جز این که مرا عبادت کنند. [۹] و می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول او را اطاعت کنید و اعمالتان را باطل نسازید. [۱۰] نیز می‌فرماید:

ای مردم! پروردگارتان را بپرستید که شما و پیشینیان شما را آفریده است، شاید پارسا و با تقوا شوید. [۱۱] حضرت سجاد علیه السلام در رساله حقوق فرمود:

حق بزرگ خدا بر تو این است که تنها او را پرستش کنی و در عبادت چیزی را شریک او قرار ندهی، اگر با اخلاص این عمل را انجام دهی، خدا نیز اصلاح امور دنیا و آخرت تو را بر عهده می‌گیرد و آنچه را دوست داری برایت نگه می‌دارد. [۱۲]

مسئولیت انسان در برابر خودش

برای هر موجودی کمالی مقرر شده که غایت و هدف اوست. در نظام تکوین همه امکانات و شرایط لازم برای نیل به هدف، برایش پیش‌بینی شده و طبعاً همه موجودات مادی به سوی هدف خود در حرکت‌اند، لیکن نه علم به هدف دارند و نه راه را خود انتخاب کرده‌اند بلکه آفریدگار جهان است که نظام هستی را این چنین تنظیم کرده که هر موجودی تکویناً به سوی غایت و کمال ممکن خود رهسپار باشد و جز این چاره‌ای ندارد.

بنابراین، انواع موجودات این جهان با هدایت تکوینی به کمال ممکن و غایت وجودی خویش می‌رسند، لیکن خود در این باره مسئولیت و اختیاری ندارند؛ حتی حیواناتی که از احساس و شعور برخوردار بوده و اعمال و حرکاتشان را با اراده انجام می‌دهند، نیز افعالشان اختیاری نیست، بلکه مقهور غرایز خود هستند.

در بین تمام موجودات، تنها انسان است که مسئولیت پرورش و تکمیل نفس خود را برعهده دارد. برای نوع انسان نیز هدف و غایتی پیش‌بینی و مقرر شده و وسیله نیل به هدف نیز در اختیارش نهاده شده است. خدایی که همه موجودات را از هدایت به غایت و کمال مطلوب محروم نکرده، انسان را نیز از این لطف بی‌بهره نساخته است. لیکن هدایت انسان تشریحی است، نه تکوینی. برای سعادت و کمال انسان نیز برنامه و قوانینی تدوین کرده و به وسیله پیامبران در اختیارش قرار داده است. پیامبران آمدند تا صراط مستقیم تکامل انسانیت را در اختیار انسان‌ها قرار دهند و در پیمودن این راه یار و مددکارشان باشند، ولی انسان در انتخاب راه سعادت یا شقاوت، آزاد و مختار است و مسئولیت پرورش و تکمیل نفس خویش را خود برعهده دارد و جز از طریق سعی و تلاش چیزی عایدش نخواهد شد.

خدا در قرآن می‌فرماید:

به انسان چیزی نمی‌رسد، جز آنچه را که در رسیدن به آن سعی و کوشش کرده است. [۱۳] و می‌فرماید:

خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند، مگر به مقدار توانایی‌اش. نیکی‌هایی که کسب کرده به سود خود او و بدی‌هایش نیز به زیان خود او خواهد بود. [۱۴] نیز می‌فرماید:

پس هر نفسی جزای آنچه را که کسب کرده خواهد دید و مورد ستم قرار نخواهند گرفت. [۱۵] و می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نفس خود و خانواده‌تان را از آتش دوزخ حفظ کنید؛ آتشی که مردم و سنگ‌ها آتش افروز آن هستند. [۱۶]

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

حق نفست بر تو این است که او را در اطاعت خدا در آوری و حقش را با زبانت پردازی و حق گوش، چشم، دست، پا، شکم و عورت را نیز ادا کنی و در این باره، از خدا استمداد جویی. [۱۷] به هر حال، جمادات، نباتات و حیوانات براساس شرایط و اوضاع تکوینی ساخته شده و پرورش می‌یابند و خود در این باره نقش آزادانه‌ای ندارند، ولی سازنده انسان خود اوست و در این باره نقش آگاهانه و آزادانه‌ای دارد. او از نیروی عقل بهره گرفته، راه خود را می‌یابد و طبق دلخواه خویش انتخاب می‌کند. انسان از جهت خصلت‌ها و خوی‌ها موجودی است بالقوه و در آغاز تولد از هر گونه خصلتی خالی است، اما خصلت‌پذیر می‌باشد. تدریجاً خصلت‌ها را می‌پذیرد و به عنوان ابعاد ثانوی

بر وجودش عارض شده و او را شکل می دهند. بنابراین، انسان سازنده خویش است و این مسئولیت بزرگ بر دوش خودش نهاده شده است. هر یک از اعضا و جوارح انسان نیز بر او حقی دارند که نسبت به ادای آن‌ها وظیفه دارد.

مسئولیت انسان در برابر اجتماع

انسان موجودی اجتماعی است، آفرینش ویژه‌اش چنان است که به سوی اجتماع و زندگی در جمع گرایش دارد. زندگی اجتماعی انسان‌ها از یک نوع ارتباط و هماهنگی مخصوصی برخوردار است و بدون تعاون و تشریک مساعی نمی‌توانند نیازهای خود را تأمین کنند. فعالیت‌های آن‌ها ماهیت اجتماعی دارد و ناچارند کارها را بین خودشان تقسیم نمایند. هم به دیگران نفع برسانند و هم از منافع آنان برخوردار گردند. از این رو باید به یک سلسله ضوابط و آداب اجتماعی تقید داشته باشند، زیرا تخلف از مقررات اجتماعی نظم را برهم می‌زند و آرامش را از افراد سلب می‌کند.

بی‌تردید صلاح، فساد، ترقی و تنزل جامعه در صلاح، فساد، سعادت و شقاوت افراد تأثیر فراوانی دارد، زیرا افراد در جمع زندگی می‌کنند و تربیت می‌شوند و از دیگران الگو می‌گیرند، پس باید خواست‌ها و تمایلات یکدیگر را نیز منظور بدانند.

بنابراین، انسان باید خود را از جامعه و جامعه را از خود بداند. سعادت جامعه را سعادت خود و انحطاط آن را انحطاط خویش بداند.

موضوع مسئولیت اجتماعی انسان در احادیث با عنوان‌های مختلفی بیان شده که به طور اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

مسئولیت در برابر خلق خدا

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

بندگان عیال خدا هستند، پس بهترین مردم نزد خدا کسی است که بیش تر به عیال خدا سود برساند و خانواده‌ای را خشنود سازد. [۱۸] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

برای رضای خدا ناصح و خیرخواه بندگان باشید که عملی را بهتر از آن نزد خدا نخواهید برد. [۱۹]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بهترین فرد کسی است که مردم از وجودش سود می‌برند. [۲۰] حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
خدای را در زمین بندگان است که در تأمین حوایج مردم کوشش می‌کنند و اینها هستند که در قیامت از عذاب در
امان خواهند بود. [۲۱] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود:

کسی که بیش تر نفعش به مردم برسد. [۲۲] قرآن نیز می‌فرماید:

در نیکوکاری و تقوا به یکدیگر کمک کنید ولی بر معصیت و ستمکاری کمک نکنید و از خدا بترسید که شدید
العقاب است. [۲۳]

مسئولیت در برابر مسلمین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس (شب را) صبح کرد در حالی که به امور مسلمین اهتمام نداشت، مسلمان نیست و هر کس که استغاثه و
دادخواهی کسی را شنید و به یاری او نشتافت، مسلمان نیست. [۲۴]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هر کس به امور مسلمین اهتمام نداشته باشد مسلمان نیست. [۲۵]

مسئولیت در برابر مؤمنین

خداوند در قرآن می‌فرماید:

مؤمنان همه برادرند، پس بین برادرانتان صلح برقرار سازید و از خدا بترسید، باشد که مورد مرحمت و لطف قرار گیرید. [۲۶] و می‌فرماید:

مردان و زنان مؤمن همه ولیّ و یار یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. [۲۷] پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمنین را می‌بینی که در دلسوزی، دوستی و محبت بین خودشان همانند بدن یک موجود زنده هستند که اگر عضوی به درد آمد، سایر اعضا نیز با بی‌خوابی و تب با آن همدردی می‌کنند. [۲۸] راوی می‌گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: می‌ترسم بدانی و عمل نکنی و حق آن‌ها را تضییع نمایی و حفظ نکنی. عرض کردم: لاحول ولا قوه الا بالله. فرمود: مؤمن هفت حق بر برادر مؤمن خود دارد که ادای آن‌ها واجب است و اگر حقی از این حقوق را تضییع کرد از ولایت خدا خارج شده، اطاعت خدا را ترک نموده و از ولایت نصیبی ندارد، کوچک‌ترین آن‌ها این است که: آنچه را برای خودت دوست داری برای برادر مؤمنت نیز دوست بداری و آنچه را برای خود مکروه داری برای او نیز مکروه بداری.

دوم: با نفس و مال و زبان و دست و پایت او را کمک کنی.

سوم: وسیله رضایت او را فراهم سازی، از خشمناک کردن او اجتناب کنی و به دستورهایش عمل نمایی.

چهارم: چشم او، راهنمای او و آینه‌اش باشی.

پنجم: نکند که او گرسنه باشد و تو سیر، یا تشنه باشد و تو سیراب، یا برهنه باشد و تو پوشیده.

ششم: اگر تو خادمی داری و او ندارد، خادم خود را برایش بفرستی تا لباس‌هایش را بشوید، غذایش را طبخ کند و فرشش را بیندازد.

هفتم: سوگند او را تصدیق نمایی، اگر مریض شد عیادتش کنی، جنازه‌اش را تشییع کنی، اگر حاجتی داشت در برآوردن آن مبادرت ورزی و او را وادار نکنی تا از تو سؤال کند.

اگر به این حقوق عمل کردی، ولایت خودت را با ولایت او و ولایت او را با ولایت خدا متصل ساخته‌ای. [۲۹]

مسئولیت انسان در برابر خانواده

قرآن می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و خانواده‌تان را از آتش ننگه دارید، آتشی که مردم و سنگ‌ها آتش افروز آن هستند. [۳۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
بهترین شما کسی است که نسبت به خانواده‌اش نیک رفتارتر باشد و من نسبت به خانواده‌ام نیک رفتارتر هستم. [۳۱]

مسئولیت در برابر خویشان

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

به حاضرین و غایبین امت و کسانی که در صلب پدر و رحم مادر هستند تا قیامت، توصیه می‌کنم که صله رحم کند (با خویشان‌شان ارتباط برقرار سازند و خوش رفتاری کنند)، گرچه فاصله بین آن‌ها به مدت یک سال راه باشد، زیرا صله رحم جزء دین است. [۳۲]

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

صله رحم اعمال انسان را پرورش می‌دهد، جلو بلاها را می‌گیرد، اموال را زیاد می‌کند، عمر را طولانی می‌سازد، روزی را وسیع می‌گرداند و در بین خویشان محبت به وجود می‌آورد، پس باید از خدا بترسند و صله رحم به جا آورند. [۳۳]

مسئولیت در برابر همسایگان

امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام وفات فرمود:

از خدا بترسید، از خدا بترسید در باره همسایگانتان، زیرا پیامبر شما در این باره توصیه کرده است. در باره همسایگان آن قدر سفارش کرد که گمان کردیم آن‌ها را وارث قرار می‌دهد. [۳۴] حضرت صادق علیه السلام فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که همسایه‌اش را اذیت کند. [۳۵] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس که به همسایه‌اش خیانت کند، گرچه به یک وجب زمین باشد، خدا آن زمین را تا طبقه هفتم همانند طوقی در گردن او می‌افکند تا این که خدا را در قیامت ملاقات نماید، مگر این که توبه کند (و فرمود: هر کس همسایه‌اش را اذیت کند خدا بوی بهشت را بر او حرام خواهد کرد، و جایگاهش در جهنم خواهد بود، و بد جایگاهی است. هر کس که حق همسایه‌اش را تضييع کند از ما نیست. آن قدر جبرئیل مرا درباره همسایه سفارش کرد که گمان کردم او را شریک در ارث قرار خواهد داد. [۳۶]

مسئولیت در برابر پدر و مادر

خداوند در قرآن می‌فرماید:

و پروردگار تو حکم نموده که جز او هیچ کس را نپرستید و در باره پدر و مادر احسان کنید. چنان چه یکی از آن‌ها یا هر دو، نزد تو پیر و سالخورده شدند.

[کمترین آزار را به آن‌ها نرسانید؛ حتی] اف به آن‌ها مگویید، و آنان را از خود دور نگردانید، و با احترام با آن‌ها سخن بگویید، و همیشه در برابر آن‌ها تواضع و فروتنی کنید و بگو: پروردگارا پدر و مادرم را رحمت کن، چنان که مرا در حال کودکی پرورش دادند. [۳۷]

مسئولیت در برابر فرزندان

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

و اما حق فرزندان این است: بدانی که او از تو و در خوبی و بدی در همین دنیا منسوب به توست. تو نیز در برابر

آنچه بر آن ولایت یافته‌ای، مانند: حسن ادب، دلالت بر پروردگار و کمک به او در اطاعت، مسئولیت داری. پس در کار او مانند کسی عمل کن که می‌داند که در احسان به او پاداش خواهد داشت و در بدی به او معاقب خواهد بود. [۳۸] علاوه بر آن ده‌ها مسئولیت‌های اجتماعی دیگری، مانند: مسئولیت حکومت در برابر مردم و مردم در برابر حکومت، استاد در برابر شاگرد و شاگرد در برابر استاد، ثروتمندان در برابر مستمندان و مستمندان در برابر ثروتمندان، علما در برابر مردم و مردم در برابر علما، کارفرمایان در برابر کارگران و بالعکس، فرماندهان در برابر زیردستان و بالعکس، بزرگ‌سالان در برابر کودکان و جوانان و بالعکس، دوستان نسبت به یکدیگر، هم‌کیشان نسبت به همدیگر، مسلمین در برابر اهل ذمه، انسان در برابر ایتام و بیوه زنان و مسئولیت در برابر معلولین و سالخورده‌گان.

به هر حال از آیات و احادیث به خوبی استفاده می‌شود که اسلام به جنبه‌های اجتماعی انسان کاملاً عنایت داشته و سعی کرده تا او را در این طریق هدایت نماید. به همین جهت مسئولیت‌ها و وظایف اجتماعی انسان بخش مهمی از آموزه‌های اسلام را تشکیل می‌دهد که در تعلیم و تربیت او باید کاملاً مورد عنایت قرار گیرد.

مسئولیت انسان در برابر طبیعت

از منابع دینی استفاده می‌شود که موجودات جهان طبیعت، مسخر انسان هستند. خدای متعال جهان طبیعت را آن چنان آفریده و به انسان قدرتی داده که با نیروی علم و تلاش و عمل می‌تواند از اسرار و شگفتی‌های جهان طبیعت پرده برداشته و برای آباد کردن جهان و بهتر زیستن خود از آن‌ها استفاده نماید.

قرآن می‌فرماید:

خداست که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی به امر خدا راحت در آب حرکت کند و نیز از فضل خدا طلب روزی کنید. شاید نعمت‌های او را سپاس گوید و آنچه را که در آسمان‌ها و زمین بود همه را مسخر شما گردانید. در این کار نیز برای مردمی که تفکر دارند آیات و نشانه‌هایی وجود دارد. [۳۹] نیز می‌فرماید:

آیا شما مشاهده نمی‌کنید که خدا انواع موجوداتی را که در آسمان و زمین است مسخر شما گردانید و نعمت‌های

آشکار و نهان خود را بر شما ارزانی داشت؟ [۴۰] و می‌فرماید:

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و باران را از آسمان نازل کرد و به وسیله آن انواع ثمرات و میوه‌ها و حبوبات را برای روزی شما برآورد. و کشتی‌ها را به امر خویش مسخر شما گردانید تا در دریا حرکت نمایند. نهرها را نیز در اختیار شما قرار داد و خورشید و ماه را که پیوسته در حرکت‌اند برای شما مسخر گردانید و شب و روز را نیز برای شما مسخر ساخت. [۴۱] و می‌فرماید:

و خدایی است که دریا را مسخر کرد تا از گوشت تازه ماهی‌های آن تغذیه کنید و از زیورهای آن استخراج نموده، پیوشید. کشتی‌ها را می‌بینی که آبها را می‌شکافند و حرکت می‌کنند، برای این که از فضل خدا طلب روزی کنید، باشد که شکر خدا را به جای آورید. [۴۲] و می‌فرماید:

او خدایی است که همه موجودات زمین را به منظور انتفاع شما آفرید. [۴۳] حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

ای مفضل! در این معادن و آنچه از آنها استخراج می‌شود تفکر کن. در جواهر مختلف که از معادن استخراج می‌شود مانند: گچ، آهک، جبسین (نوعی گچ)، زرنیخ، مرتک، قونیا، جیوه، مس، قلع، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت، زمرد و انواع سنگ‌ها و هم‌چنین در مورد آنچه از زمین استخراج می‌شود مانند: قیر، مومیا، کبریت، نفت و چیزهای دیگر، خوب بیندیش. آیا بر هیچ عاقلی پوشیده است که همه اینها ذخایری هستند که برای انسان در دل زمین نهاده شده‌اند تا آنها را استخراج کند و در حوایج خود استفاده نماید؟ [۴۴] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نسبت به بندگان خدا و بلاد او تقوا را رعایت کنید، زیرا شما مسئول هستید؛ حتی در مورد قطعات زمین و حیوانات. [۴۵] از این آیات و احادیث و مانند آن استفاده می‌شود که خدای سبحان، زمین و آسمان و آنچه در آنهاست؛ مانند: کوه‌ها، نهرها، انواع معادن و فلزات، انواع درختان و گیاهان و انواع حیوانات برّی، بحری، اهلی و وحشی را برای انسان و به منظور استفاده او آفریده است. جهان طبیعت را با نظامی دقیق آفریده و هزاران اسرار و رموز در باطن آنها نهفته است. به انسان قدرت، عقل و روح کنجکاو داده تا از اسرار و شگفتی‌های طبیعت پرده بردارد و چهره جهان را دگرگون سازد. زمین را آباد کند و از نعمت‌های الهی بهره‌مند شود. انسان موجودی برگزیده و خلیفه خداست و جهان طبیعت نیز مسخر اوست.

چنین مسئولیت بزرگی بر عهده انسان نهاده شده است. لذا باید قدر نعمت‌های الهی را بداند و آنها را در جای خود صرف کند. طبایع و معادن گران‌بها را از نعمت‌های الهی بداند که برای استفاده همه انسان‌ها آفریده شده و از اسراف

و اتلاف آن‌ها جداً اجتناب کند. آب و هوا، گیاهان و درختان و دریاها را محیطزیست همه انسان‌ها و حیوانات بدانند و از افساد و آلوده کردن آن‌ها جداً خودداری کند.

از گیاهان و درختان خوب نگهداری نماید و در پرورش و تکمیل آن‌ها کوشا باشد. حیوانات برّی و بحری را موجودات زنده و زیبای الهی بدانند که مانند انسان‌ها حق حیات دارند. در پرورش و تکثیر حیوانات سودمند جدیت کند و به مقدار نیاز از آن‌ها استفاده نماید، چون برای انسان آفریده شده‌اند. اما از اذیت و آزار و اسراف و اتلاف آن‌ها خودداری ورزد.

به هر حال، سازندگی و آباد کردن زمین به عهده انسان نهاده شده و در تعلیم و تربیت او باید این نکته مهم نیز کاملاً مورد عنایت و توجه قرار گیرد.

پرورش نفس انسانی

قبلاً گفته شد که انسان با این که یک حقیقت بیش نیست، ولی مرکب است از جهات متعددی مانند: جسم طبیعی، جسم نامی، حیوان و نفس مجرد ملکوتی. اما حقیقت انسان همان روح مجرد ملکوتی است که در عین وحدت، واجد همه مراتب پایین تر می‌باشد.

در این جا لازم است یادآور شویم که در علوم عقلیه به اثبات رسیده که اگر چه نفس انسان در آغاز وجود، یک گوهر مجرد ملکوتی و برتر از ماده است، اما در آن زمان حقیقتی ساخته شده و کامل نیست، بلکه موجودی مجرد بوده و نسبت به کمالات، بالقوه است. از جهت مرتبه نازله وجودش به بدن تعلق دارد و کارهای مادی را انجام می‌دهد و به همین لحاظ حرکت و استکمال دارد.

این موجود عجیب که خدا در باره‌اش می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» در آغاز وجود واجد همه کمالات نیست، بلکه به تدریج ساخته و کامل می‌شود و قوه‌ها و استعدادهایش به فعلیت می‌رسند. انسان از آغاز وجود تا آخرین لحظه‌های زندگی، پیوسته در طریق حرکت و تکامل است. نهایت این که همه انسان‌ها در یک طریق و به سوی یک هدف در حرکت نیستند، بلکه به طور کلی در یکی از دو طریق در حرکت و تکاپو هستند:

یا در طریق حیوانیت بوده و به پرورش و ارضای غرایز و نیروهای حیوانی و تقویت خصلت‌ها و خوی‌های حیوانی مشغول می‌شود، تا این که در باطن ذات به صورت یک حیوان واقعی؛ بلکه حیوان‌تر می‌شود، زیرا نیروی عقل خویش را به استخدام غرایز و قوای حیوانی در آورده، اعمالی را انجام می‌دهد که از سایر حیوانات ساخته نیست. حیوانی است که از طریق انسانیت و با استفاده از عقل، حیوان شده که از سایر حیوانات، به مراتب خطرناک‌تر و پلیدتر خواهد بود.

یا در طریق انسانیت و پرورش و تکمیل فضایل و مکارم انسانی واقع می‌شود و به سوی انسان کامل و قرب الی الله حرکت می‌کند تا به مقامی برسد که از فرشتگان مقرب الهی نیز فراتر رود در این راه به مقاماتی نائل می‌شود که فرشتگان از رسیدن بدان‌ها عاجزند.

هدف پیامبران نیز دعوت به همین طریق بوده است. پیامبران به انسان‌ها می‌گفتند: شما انسانید و خود انسانی خودتان را فراموش نکنید، زندگی شما زندگی حیوانی نباشد، بلکه طوری زندگی کنید که در خور انسان باشد. اگر انسانیت خود را فدای تمایلات حیوانی کنید، در زیان خواهید بود. چه زیانی بالاتر از این که شخصی انسانیت‌اش را نادیده گرفته و از عمل به لوازم آن اعراض کند، در عوض جنبه حیوانیت خود را پرورش دهد و در صراط حیوانیت طی طریق نماید.

قرآن می‌فرماید:

ای پیامبر به آن‌ها بگو: زیان کاران کسانی هستند که نفس (انسانی) و اهل بیت خودشان را در قیامت بیازند و این است خسران آشکار. [۴۶] حضرت علی علیه السلام فرمود:

تعجب می‌کنم از کسی که برای یافتن گمشده خود تلاش می‌کند، در صورتی که نفس خود را گم کرده، ولی در صدد یافتن آن نیست. [۴۷] بنابراین در تربیت انسان باید به جنبه‌های انسانی او اصالت داد و در پرورش جنبه‌های حیوانی هم کاری کرد که در خدمت نفس ملکوتی قرار گیرد، نه این که مزاحم او شود.

تمایلات حیوانی و ارزش‌های انسانی

انسان دو «خود» دارد: خود حیوانی و خود انسانی که در واقع دو نوع زندگی حیوانی و انسانی او را تشکیل می دهند. برای هر یک از دو زندگی هم نیازمندی‌هایی دارد که مبادی آن‌ها در باطن ذاتش نهاده شده است. از این جهت که حیوان است، نیاز به آب، غذا، مسکن، لباس و هوا دارد و احساس گرسنگی، تشنگی و لذت بردن از نوشیدن و غذا خوردن در وجودش نهاده شده است. هم چنین برای این که نوع انسان ادامه یابد، غریزه جنسی و لذت بردن از ارضای آن در وجودش تعبیه شده است.

انسان برای حفظ حیات و ادامه زندگی و تأمین ما یحتاج بدن، نیاز به کار و کوشش دارد و در اسلام نه تنها از این امر نهی نشده، بلکه تأکید و سفارش هم شده است. لیکن باید توجه داشت که تأمین زندگی حیوانی مقدمه و طفیلی است، نه هدف و اصریل. پس اگر کسی به زندگی حیوانی و لذت جویی اصرال داد و در زندگی هدفی جز خوردن، نوشیدن، آرمیدن، پوشیدن و شهوت رانی نداشت، به ضلال و گمراهی افتاده است، زیرا روح ملکوتی و عقل انسانی خویش را از حاکمیت انداخته و در زندان خانه فراموشی محبوسش ساخته است. چنین فردی را نمی توان انسان نامید، بلکه حیوانی است به صورت انسان.

عقل دارد، ولی آن چنان منزوی شده که نمی تواند فضایل و مکارم انسانی را بفهمد و تعقیب کند، به همین جهت از حیوانات هم پست تر است. چنین فردی در آیات و احادیث مذمت شده است. از باب نمونه:

خداوند در قرآن می فرماید:

آیا نمی نگری آن کس را که خدای خود را هوای نفس قرار داد و خدا او را دانسته، گمراه کرد و مهر بر گوش و قلبش نهاد و بر دیدگانش پرده ظلمت کشید، پس جز خدا کیست که او را هدایت کند؟ آیا پند نمی گیرید؟ [۱]
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مغبون کسی است که سرگرم دنیا باشد و بهره اش را از حیات آخرت از دست بدهد. [۲] هم چنین فرمود:

چه بد تجارتی است که دنیا را ارزش نفس خود بدانی و آن را در عوض آنچه در نزد خداست بستانی. [۳] علاوه بر آن انسان یک «خود» انسانی هم به اعتبار نفس مجرد ملکوتی دارد.

از این جهت گوهری است مجرد و ملکوتی و برتر از ماده و برای استکمال خویش نیازمندی‌هایی نیز دارد که از سنخ نیازمندی‌های حیوانی و جسمانی نیستند، بلکه برتر از ماده بوده که با روح مجرد ملکوتی و نفخه الهی سنخیت و تناسب دارند که شناخت و تمایل به آن‌ها در باطن آن گوهر شریف ملکوتی نهاده شده است.

اگر انسان خود را به درستی بشناسد و به باطن ذات و روح انسانی خود بنگرد، مشاهده می کند که از عالم تجرد، علم، قدرت، کرامت، رحمت، جود، نور، احسان، عدالت و به طور کلی از عالم کمال آمده و با آن عالم سنخیت و

تناسب دارد. در این دیدگاه است که به کمال مطلق و ارزش های انسانی علاقه مند می شود و احساس می کند که با به کار بستن آن ارزش ها می تواند نفس خویش را از مرتبه نازله حیوانیت به مقام شامخ انسانیت صعود دهد و در مدارج کمال طی طریق کند تا به مقام قرب الهی نائل شود.

در این جاست که جایگاه ارزش های اخلاقی روشن می شود و آن عبارت است از: یک سلسله کمالات روحانی و معنوی که روح ملکوتی انسان تناسب آن ها را با نیازمندی های استکمالی خویش درک کرده و حکم می کند که باید اینها را انجام دهم. «باید» های اخلاقی از کرامت و شرافت نفس سرچشمه می گیرند و برای رسیدن به علو ذات و کمال روحانی به کار گرفته می شوند؛ مثلاً اگر می گوید: باید در راه حق ایثار کنم، بدین معناست که ایثار برای تعالی و تکامل روح من سودمند است و باید با ایثار به این اعتلای ذاتی برسم.

انسان اگر به فطرت کمال آشنای خود مراجعه کند و به دور از هوا و هوس ها خوب بیندیشد، می تواند فضایل و ارزش های اخلاقی و هم چنین رذایل و ضد ارزش های اخلاقی را بیابد.

همه انسان ها در این درک مقدس توافق دارند، حال اگر بعضی انسان ها از چنین درک گران بهایی محرومند بدین جهت است که هوس ها و تمایلات شدید حیوانی، نور عقلشان را خاموش ساخته و خود جانشین آن شده اند.

قرآن نیز درک فضایل و مکارم را فطری انسان ها می داند و می گوید:

قسم به نفس و آن که او را نیکو بیاراست و راه انحراف و تقوا را به او الهام کرد.

پس هر کس که نفس خود را تهذیب و پرورش نمود به فلاح و رستگاری رسید و هر کس که او را با «گناه و اخلاق زشت» آلوده ساخت، زیان برد. [۴] اگر انسان شخصیت انسانی خویش را شناخت و تقویت کرد، فضایل و مکارم در او زنده می شود و از رذایل بیزار می گردد. چنین انسانی هیچ گاه راضی نمی شود که راستی را رها کند و نفس خود را با دروغ بیالاید، امانت داری را ترک کند و دنبال خیانت برود، عزت نفس را به باد دهد و خویشتن را به ذلت بیندازد، احسان را رها کند و به مردم آزاری بپردازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس که نفس خود را گرامی بدارد، شهوت های نفسانی در نظرش پست خواهد بود. [۵] نیز فرمود:

نفس گوهری است گران بها، هر کس آن را حفظ کرد، او را به مقامی عالی خواهد رسانید و هر کس که در نگه داری اش کوتاهی نمود، او را به پستی خواهد کشید. [۶] هم چنین فرمود:

هر کس که به شرافت نفس خویش پی برد، او را از پستی شهوت‌ها و آرزوها حفظ خواهد کرد. [۷] و فرمود:

هر کس که نفسی شریف داشت تن به ذلت سؤال نخواهد داد. [۸] نیز فرمود:

هر کس که نفس انسانی خود را شناخت، او را با انجام کارهای فانی و زودگذر به پستی نمی‌کشد. [۹] در مورد تربیت افراد باید از این اصل بسیار مهم استفاده کرد. باید در شناخت انسانیت و ارزش‌های انسانی، به انسان‌ها کمک نمود و به آنان تفهیم کرد که شما انسان هستید و برای کمالات و ارزش‌های والای انسانیت آفریده شده‌اید، مبادا خودتان را حیوان بدانید و همتتان را در ارضای غرایز و خواست‌های آن مصروف بدانید، که زیان خواهید برد. شما انسان و امانتدار الهی هستید، در این جهان آمده‌اید تا به وسیله علم و عمل و به کار گرفتن مکارم اخلاق، نفس خویش را پرورش داده و به سوی کمال نامتناهی سیر و صعود کنید.

تربیت و تأمین سعادت

مهم‌ترین هدفی که مریبان باید در نظر داشته باشند، تأمین سعادت و خوشبختی افراد مورد تربیت است. لیکن این موضوع قابل بحث است که سعادت انسان در چیست تا در همان طریق تربیت شود و آیا سعادت انسان فقط در تأمین نیازهای اقتصادی و تمتع از رفاه مادی و لذت‌های حیوانی است؟ یا برای سعادت‌مند شدن، چیزهای دیگری هم ضرورت دارد؟

به عقیده همه ادیان آسمانی؛ مخصوصاً دین مقدس اسلام، زندگی انسان در همین زندگی دنیوی و ظاهری خلاصه نمی‌شود، بلکه در همین جهان زندگی دیگری نیز دارد که در باطن و مخفی است. انسان در عین حال که در این جهان زندگی می‌کند و به خوردن، آشامیدن، کار کردن و شهوترانی اشتغال دارد، در باطن ذات نیز به یک زندگی مخفی ادامه می‌دهد.

چنانچه زندگی دنیوی انسان می‌تواند قرین سعادت و خوشبختی یا شقاوت و بدبختی باشد، در زندگی باطنی انسان نیز همین دو امر امکان دارد. انسان در ذات یا به سوی سعادت و کمال سیر می‌کند یا به سوی نقصان و رنج و ظلمت حرکت می‌نماید. سعادت واقعی انسان وقتی تأمین می‌شود که در هر دو زندگی؛ خصوصاً در زندگی باطنی و نفسانی سعادت‌مند باشد.

انسان از جهت بُعد جسمانی و حیوانی، نیازمندی‌هایی دارد که باید تأمین شود تا بتواند سالم و راحت به زندگی خویش ادامه دهد. او نیاز به غذا، لباس، مسکن، ارضای غریزه جنسی و دیگر تمتعات مادی دارد که باید تأمین شود تا سعادت‌مند و خوشبخت باشد. البته بدیهی است که انسان برای تأمین نیازمندی‌هایش باید کار و کوشش کند.

بنابراین، مریبان باید به تغذیه سالم و سودمند افراد مورد تربیت، رعایت بهداشت و پرورش اعضا و جوارح و ارضای صحیح و مشروع غریزه جنسی، پرورش نیروی فکری و تمرین در کار و کوشش آن‌ها کاملاً توجه کنند تا بتوانند افرادی باهوش، سالم، مؤدب، دانشمند و پرکار تربیت کنند، که در زندگی، خوش و سعادت‌مند باشند.

اما اگر کار مریبان در همین حد خلاصه شود، نه آن‌ها تمام وظیفه خود را انجام داده‌اند و نه افراد مورد تربیت به سعادت و کمال واقعی خود نائل شده‌اند، زیرا حیات انسان در همین زندگی زودگذر حیوانی خلاصه نمی‌شود، بلکه زندگی نفسانی دیگری نیز دارد که مریبان باید به فکر آن هم باشند؛ بلکه بیش تر تلاش و همت خود را صرف آن کنند. زندگی باطنی گرچه با چشم دیده نمی‌شود، واقعیت و تحقق دارد و پیامبران از آن خبر داده‌اند.

قرآن می‌فرماید:

به ظاهر زندگی دنیا علم دارند ولی از زندگی آخرت (باطنی) غافل هستند. [۱] در قیامت که پرده‌های تاریک مادّیت از چشم انسان برداشته شد، به واقعیت و فعلیت خویش که در دنیا تهیه کرده، پی خواهد برد.

خداوند می‌فرماید:

[در قیامت به انسان گفته می‌شود] تو در دنیا از این امر [فعلیت باطن خودت] غافل بودی، ولی امروز دیدگانت تیزبین شده است. [۲] از آیه مذکور استفاده می‌شود که امور مربوط به آخرت در همین جهان و در باطن ذات وجود داشته، لیکن انسان از آن‌ها غافل است و در جهان آخرت که پرده‌های مادّیت کنار می‌روند همه را مشاهده خواهد کرد.

از آیات و احادیث فراوان چنین استفاده می‌شود که نفس انسان در این جهان به وسیله علم و عمل چیزهایی را کسب می‌کند، که همواره برایش باقی می‌ماند و در جهان آخرت سرنوشت او را تعیین می‌کنند؛ از باب نمونه:

قرآن می‌فرماید:

هر کس به مقدار ذره‌ای کار خیر انجام داده، همان را در قیامت خواهد دید و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد انجام دهد، آن را مشاهده خواهد کرد. [۳] و می‌فرماید:

روزی که هر نفس آنچه خوبی انجام داده همه را پیش خود حاضر خواهد یافت؛ هم چنین هر کار بدی را که انجام داده، آرزو می‌کند که بین او و کار بدش فاصله درازی وجود می‌داشت. [۴] و می‌فرماید:

هر کس عمل صالحی را انجام دهد برای نفس خودش انجام داده و هر کس کار زشتی را مرتکب شود به زیان نفس خودش خواهد بود، سپس همه شما به سوی پروردگارتان رجوع خواهید کرد. [۵] از این قبیل آیات و احادیث

استفاده می‌شود که انسان در همین جهان به پرورش نفس خویش و تأمین زندگی اخروی اشتغال دارد. انسان به وسیله عقاید و افکار، ملکات و خوی‌ها، محبت‌ها و بغض‌ها، و با عمل‌های خوب یا بدی که انجام می‌دهد و در نفس اثر می‌گذارند، تدریجاً ساخته می‌شود و پرورش می‌یابد. حیات اخروی او نیز به همین عوامل بستگی دارد. ایمان و معارف حق، فضایل و مکارم اخلاق، توجه و یاد خدا، اطاعت از خدا و جلب رضایتش و انجام عمل‌های صالح و کارهای نیک، روح ملکوتی انسان را در مدارج کمال آدمی صعود می‌دهند و به مقام قرب الهی نائل می‌گردانند و در اثر آن، حیات جدید و پاکیزه‌ای پیدا می‌کند.

خداوند می‌فرماید:

هر کس عمل صالحی انجام دهد، در حالی که ایمان دارد، ما او را به زندگی پاک و زیبایی زنده خواهیم کرد. [۶]
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ذکر خدا را فراموش نکن که نور قلب‌هاست. [۷] امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به بندگانش می‌فرماید: ای بندگان صدیق من! در دنیا از نعمت عبادت استفاده کنید تا در جهان آخرت از همان‌ها بهره‌مند شوید. [۸] هم چنین عقاید و افکار باطل، صفات و ملکات حیوانی و عمل‌های زشت و قبیح، نفس انسان را تاریک و پلید می‌کنند و از صراط مستقیم انسانیت منحرف ساخته، در وادی تاریک حیوانیت سقوط می‌دهند، گاهی نیز از حیوانات پست‌تر و گمراه‌تر خواهد شد.

امام سجاد علیه السلام ضمن حدیثی فرمود:

آگاه باشید! هر کس که با اولیای خدا دشمنی کند و جز دین حق، آیین دیگری را بپذیرد و امر ولی خدا را پشت سر بگذارد و به رأی خود عمل کند، در آتش شعله‌وری است که بدن‌ها را می‌خورد؛ بدن‌هایی که ارواحشان را از دست داده و شقاوت بر آن‌ها غلبه کرده است. اینها مردگانی هستند که حرارت آتش را درک نمی‌کنند و اگر زنده بودند درد و حرارت را احساس می‌نمودند. پس ای صاحبان بصیرت! عبرت بگیرید و خدای را سپاس گوید که شما را هدایت کرده است. [۹] بنابراین زندگی نفسانی و باطنی، حیاتی واقعی است. انسان در باطن ذات، مسیری واقعی را طی می‌کند که یا به سعادت و کمال نفسانی و اخروی اش منتهی می‌شود و یا به شقاوت و هلاکت وی منجر می‌گردد.

مربیان باید به این واقعیت بسیار مهم کاملاً عنایت داشت باشند و برنامه‌های تربیتی خود را طوری تنظیم کنند که به زندگی نفسانی لطمه‌ای وارد نشود. در اجرای آن برنامه‌ها نیز همواره جانب نفس و زندگی باطنی و سعادت و کمال اخروی را مقدم بدانند، بلکه آن را هدف اصلی محسوب کنند.

مربیان باید به افراد مورد تربیت تفهیم کنند که آنان حیوان نیستند، بلکه انسانند و دارای یک زندگی نفسانی و باطنی هستند. سعادت و کمالی برای‌شان مقرر شده که باید برای نیل به آن کوشش و تلاش کنند و نیز راه رسیدن به آن کمال را در اختیارشان قرار دهند و در پیمودن راه، یار و مددکارشان باشند و مراقبت کنند که از راه منحرف نشوند.

ارزش ایمان

آفرینش انسان به گونه‌ای است که جز با ایمان و یاد خدا آرامش نمی‌یابد.

انسان طبعاً خواستار سعادت و خوشبختی و آرامش روانی است و برای به دست آوردن آن شبانه‌روز تلاش می‌کند، و از تصور شکست و بدبختی در بیم و اضطراب است.

لیکن هر کس سعادت و خوشبختی خویش را در چیزی می‌پندارد و برای رسیدن به آن برنامه خاصی را تنظیم می‌کند و راهی را می‌پوید. بعضی حداکثر استفاده از لذایذ مادی، برخی اندوختن مال و ثروت و املاک، دسته‌ای جاه و مقام و ریاست و شهرت، گروهی تحصیل علم و دانش و به طور کلی نیل به امور مادی و دنیوی را وجهه نظر خویش قرار داده، سعادت و کمال خود را در آن جست‌وجو می‌کنند و در حد پرستش به دنبال آن می‌روند؛ به عبارت دیگر، بعضی شهوت پرست، گروهی مقام پرست، مال پرست و یا علم پرست هستند.

اینها تصور می‌کنند بدین وسیله می‌توان سعادت مند و خوشبخت شد. اما قرآن عقیده دارد که اعراض از یاد خدا، توجه به امور دنیوی و پیروی از هواهای نفسانی، زندگی انسان را قرین خوشبختی و آرامش نمی‌کنند، بلکه زندگی را سخت و دشوار و مقرون با اضطراب درونی و افسردگی می‌سازند.

خداوند می‌فرماید:

هر کس از یاد من اعراض کند همانا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت و در قیامت او را نابینا محسور خواهیم کرد. [۱۰] بزرگ‌ترین بدبختی انسان دل‌بستگی به امور دنیوی و تسلیم در برابر هواهای نفسانی است، زیرا خواست‌های نفسانی حدی ندارد؛ بلکه همواره خواستار مرتبه عالی‌تر است و در طریق رسیدن به آن هم‌چنان می‌کوشد اما از آن جا که امکانات هر کس محدود است و نمی‌تواند به دلخواه خود نائل شود، ناچار است در فراق آن بسوزد و بسازد.

به علاوه انسان به حفظ و نگه‌داری همان چیزهایی که به دست آورده نیز مطمئن نیست، زیرا همواره نگران است که مبادا در اثر وقوع حوادث، بلایا، آفت‌ها و مصیبت‌ها، یا در اثر حسادت‌ها و دشمنی‌ها، تزاخم‌ها و رقابت‌ها نعمت‌های موجودش را از دست بدهد.

از همه مهم‌تر این که آدمی از یک طرف عاشق و دل‌باخته امور دنیوی است و از طرف دیگر مرگ را پایان زندگی می‌داند و یقین دارد که دیر یا زود مرگش فرا می‌رسد و ناچار می‌شود محبوب و معشوق خود را رها کند و به عقیده خودش رهسپار دیار عدم گردد. به همین جهت زندگی را پوچ و بی‌هدف می‌پندارد و همواره نگران و پریشان خاطر خواهد بود و زندگی تلخ و ناگواری خواهد داشت، گرچه ممکن است دیگران او را در ناز و نعمت و رفاه و آرامش پندارند؛ در صورتی که اشتباه می‌کنند، زیرا آرامش باید از درون تأمین شود نه از خارج.

بنابراین، امور دنیوی از قبیل: مال و ثروت و املاک، منزل و اسباب و تجملات زندگی، زن و فرزند، جاه و مقام و ریاست و شهرت؛ حتی علم و دانش نمی‌توانند قلب انسان را آرام کنند. تنها چیزی که می‌تواند قلب مضطرب و پریشان را تسکین و آرامش بخشد، ایمان به خدا و یاد اوست.

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

آن‌ها که ایمان آورده و قلوبشان به یاد خدا آرامش می‌یابد، بدانید که فقط ذکر خدا می‌تواند قلب‌ها را اطمینان و آرامش دهد، آنان که به خدا ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، زندگی خوش و آینده خوبی خواهند داشت. [۱۱] قلبی که به خدا ایمان دارد و از روی یقین و با تمام وجود او را می‌پذیرد و در همه حال او را حاضر و ناظر می‌داند، در حوادث و مشکلات، خود را بی‌پناه نمی‌یابد، چون به منبع و سرچشمه همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها پی برده، از غیر او احساس بی‌نیازی می‌کند. جز کمال و جمال حقیقی و بی‌نهایت خدای سبحان، همه کمال‌ها و جمال‌ها را عاریتی و عرضی می‌داند. نظام آفرینش را عادلانه و هدفدار می‌داند و به نظام هستی و قوانین حاکم بر جهان خوش‌بین است. زندگی را هدفدار تلقی می‌کند و به آینده خویش امیدوار است. لذا احساس بی‌هدفی و پوچی و یأس و ناامیدی در دل مؤمن راه ندارد.

بنابراین، اولیا و مریدان باید پرورش ایمان را جزو برنامه‌های تربیتی خود بدانند و از آغاز برایش برنامه‌ریزی کنند.

انسان و تمایلات حیوانی

انسان از این جهت که حیوان است دارای تمایلات و خواست‌های متعدد و متنوع حیوانی است که از آفرینش ویژه و غرایزی که در باطن ذاتش نهاده شده، نشأت می‌گیرند. به انواع غذاها و نوشیدنی‌ها نیاز دارد، احساس گرسنگی و تشنگی می‌کند و از خوردن و نوشیدن لذت می‌برد. از انواع لذت‌های جنسی لذت می‌برد و به سوی آن‌ها تحریک و جذب می‌شود. به مسکن و لباس نیاز دارد و بدین وسیله خود را از سرما و گرما و خطرها حفظ می‌کند.

انسان در این نیازها درست مانند سایر حیوانات است؛ با این تفاوت که غذا، لباس و مسکن حیوانات، ساده و طبیعی است، لیکن در مورد انسان، متنوع بوده و غالباً به صورت غیر طبیعی درآمده است. انسان از تجربه و دانش خویش استفاده می‌کند و با تصرف در طبیعت، غذاها، لباس‌ها و مسکن‌های متنوع به وجود می‌آورد تا بیش تر لذت جویی، رفاه‌طلبی و تجمل‌پرستی کند. بنابراین، این موارد از صورت نیاز طبیعی خارج شده و به صورت تنوع و تجمل‌پرستی درآمده است. هم‌چنین ارضای غریزه جنسی از صورت نیاز طبیعی که در مسیر تولد و تکثیر نسل قرار می‌گیرد خارج شده و شکل شهوت‌پرستی و لذت‌جویی به خود گرفته است.

انسان برای سلامت و ادامه حیات و نیز برای تولید و بقای نسل به غذا، آب، لباس، مسکن و ازدواج نیاز دارد و برای تأمین آن‌ها ناچار است کار و کوشش کند. حال اگر اعتدال را رعایت کند مشکلی به وجود نخواهد آمد و زندگی خوش و سعادت‌مندانه‌ای خواهد داشت. لیکن غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی حد و مرزی نمی‌شناسند و خواستار ارضای آزاد و بدون قید و شرط می‌باشند؛ اگر احساس آزادی کنند نفس انسانی را اسیر و برده خویش قرار می‌دهند و به وادی هلاکت و بدبختی می‌افکنند.

در این جاست که خوی‌های حیوانی آشکار می‌شود؛ مانند: حرص، طمع، مال‌پرستی، اسراف، تبتذیر، رفاه‌طلبی، ظلم و بی‌عدالتی، تعدی و تجاوز، غصب اموال، سرقت، اذیت، توهین، تحقیر، حسد، کینه‌توزی، انتقام‌جویی، شهوت‌پرستی، زورگویی، مقام‌پرستی، جنگ و قتل نفس و ده‌ها صفات زشت دیگری که از خودخواهی و طغیان غرایز و تمایلات حیوانی نشأت می‌گیرند.

به همین جهت نفس به عنوان یک دشمن؛ بلکه بزرگ‌ترین دشمن معرفی شده و از انسان خواسته‌اند که با این دشمن بزرگ مبارزه کند؛ مثلاً:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام فرمود:

بزرگ‌ترین دشمن تو نفس توست که در بین دو پهلویت قرار دارد. [۱۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مواظب باشید شهوت‌ها بر قلوب شما غلبه نکنند، زیرا ابتدا شما را در تملک خود قرار می‌دهند و در نهایت به هلاکت می‌افکنند. [۱۳] هم‌چنین فرمود:

شر و بدی در باطن هر نفس نهفته است، پس اگر صاحب نفس بر آن غلبه کرد، پنهان می‌شود و اگر غلبه نکرد آشکار می‌گردد. [۱۴] نیز فرمود:

غالب شدن خواست‌های نفسانی بزرگ‌ترین هلاکت است و غلبه بر آن‌ها بهترین مالکیت‌ها است. [۱۵] بنابراین، اولیا و مریبان وظیفه دارند در تأمین تمایلات حیوانی کودک، اعتدال را رعایت کرده و او را از افراط و تفریط برحذر بدارند. به فکر غذای مورد نیاز، لباس، مسکن و بهداشت او باشند، تا سالم و نیرومند پرورش یابد. ولی از طرف دیگر مراقبت کنند که خوردن، پوشیدن و لذت‌جویی برایش به صورت هدف زندگی درنیاید.

اخلاق نیک و بد

در تعریف خُلق گفته‌اند: خلق عبارت است از هیأتی که در نفس نفوذ کرده باشد و بدن نیاز به فکر و تأمل، افعال از آن صادر شود. بنابراین، خُلق از صفات ثابت نفسانی است. گاهی هم خلق به خود افعال اطلاق می‌شود؛ مثلاً به خود صدق و کذب نیز خلق خوب و بد گفته می‌شود.

فعل اخلاقی کاری است ارزشی که همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و مکان‌ها، بر خوبی یا بدی آن توافق دارند و عقل سلیم انسانی، حُسن یا قبیح آن را درک می‌کند. از لحاظ انسانی خود را ملزم می‌بیند که فعل حَسَن را انجام دهد و از فعل قبیح اجتناب کند.

اسلام روح انسان را گوهری مجرد از ماده و از سنخ عالم ملکوت می‌داند، که طبعاً خواستار ارزش‌های والای انسانی، یعنی مکارم اخلاق است. روح انسان در باطن ذات، حسن مکارم اخلاق را درک می‌کند و تناسب آن را با تکامل نفسانی در می‌یابد و خواستار آن می‌شود؛ مکارم اخلاق را ارزش‌ها و کمالات انسانی می‌داند و حکم می‌کند که باید آن‌ها را انجام داد.

هم چنین انسان در باطن ذات، قبیح‌رذایل اخلاق را درک می‌کند و آن‌ها را با مقام شامخ انسانی خویش ناسازگار می‌داند، لذا حکم می‌کند که نباید آن‌ها را انجام داد.

انسان اگر به فطرت پاک و کمال دوست خود مراجعه کند و به دور از هوا و

هوس خوب بیندیشد، می‌تواند فضایل و ارزش‌های اخلاقی و نیز رذایل اخلاقی و ضد ارزش‌ها را درک کند. همه انسان‌ها چنین درکی را داشته و دارند: حال اگر بعضی انسان‌ها از چنین درک مقدسی محرومند بدین جهت است که نور عقلشان با هوا و هوس‌ها و تمایلات شدید حیوانی خاموش شده است.

مسائل اخلاقی را به طور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: اخلاق نیک و اخلاق بد. هر یک از اینها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی. ما در این جا فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

اخلاق نیک

اخلاق نیک فردی عبارت است از: یاد خدا، محبت خدا، توکل بر خدا، راضی بودن به رضای خدا، اخلاص عمل برای خدا، امیدواری، صبر، بی‌نیازی نفس، شجاعت، استقامت، تصمیم و قاطعیت، آرامش و اطمینان نفس و صفاتی دیگر از این قبیل.

اخلاق نیک اجتماعی نیز عبارت است از: خوش اخلاقی، خوش گفتاری، خوش برخوردی، تواضع، احترام به مردم، عدالت خواهی، ایثار، دفاع از مظلومان و محرومان، خیرخواهی، احسان به مردم، امانت داری، وفای به عهد، راست گویی، رازداری، نرم‌خویی، عفو، چشم‌پوشی از عیوب دیگران، نیکی به والدین، نیکی به فرزندان، صله رحم، رعایت حقوق متقابل زن و شوهر، سعی در قضای حاجت مؤمنین، اهتمام به امور مسلمین، خوش رفتاری با همسایگان، رعایت حقوق دیگران، نفع رسانیدن به مردم، بخشش و مانند آن.

اخلاق بد

اخلاق بد فردی عبارت است از: ریا، عجب، حسد، غضب، اضطراب درونی، یأس، جزع و بی‌تابی، حب دنیا، حب جاه و مقام و شهرت، خوف، حرص، طمع، احساس ناامنی و عدم آرامش نفس، بی‌اعتمادی، راضی نبودن به رضای خدا، ضعف اراده و امثال آن.

اخلاق زشت اجتماعی نیز عبارت است از: تندخویی، بدزبانی، برخورد بد، تکبر، توهین به دیگران، ستمکاری، عدم دفاع از محرومین و مظلومین، بدخواهی، اذیت دیگران، خیانت در امانت، پیمان شکنی، دروغ‌گویی، فاش کردن اسرار دیگران، پرخاش‌گری، لجاجت، عیب‌جویی، بد رفتاری با پدر و مادر، بد رفتاری با فرزندان، قطع رحم، اذیت همسایگان، رعایت نکردن حقوق زن و شوهر، عدم اهتمام به امور مسلمین، عمل نکردن به وظیفه، بخل، سعایت نزد ظالم، سخن‌چینی، فتنه‌جویی، مکر و حيله، تهمت، غیبت، کمک به ظالم، اسراف و تبذیر، فریب دادن و اغفال و مانند آن.

آنچه گفته شد فهرستی بود از مکارم اخلاق و رذایل که در مورد تربیت باید مورد عنایت اولیا و مربیان قرار گیرد.

هدف تربیت

در مباحث گذشته با انسان و ابعاد وجودی او از دیدگاه اسلام آشنا شدیم و دانستیم که او در عین وحدت دارای سه جنبه وجودی است: جسمانی، حیوانی و انسانی. از جهت جسمانی نیز دارای صورت و ترکیبی مخصوص است که به وسیله آن‌ها رشد و تولید مثل می‌کند، از همین طریق سلامت و کمال یا بیماری و نقصان بر او عارض می‌شود. بنابراین، تربیت در چگونه شدن کودک تأثیر دارد و باید مورد عنایت اولیا و مربیان قرار گیرد. مربیان وظیفه دارند در پرورش جسم کودک عنایت کامل داشته و سعی کنند فردی سالم، نیرومند و متعادل پرورش دهند. انسان از جنبه حیوانی نیز نیازهایی دارد که برای تأمین آن‌ها غرایز و تمایلاتی در وجودش نهاده شده و برای نیل به این نیازها اعضای مناسبی در اختیارش قرار گرفته است. انسان دارای شعور، اراده، نیروی حرکت، شهوت و غضب است. فقدان یا نقصان هر یک از اینها به زندگی حیوانی او لطمه وارد می‌سازد.

چنان که اصل وجود این صفات و غرایز از کمالات و از لوازم زندگی حیوانی محسوب می‌شوند و فقدان یا نقصان هر یک از آن‌ها موجب نقصان خواهد شد، افراط یا تفریط و خروج از حد اعتدال نیز یک نقصان به شمار می‌آید و به زندگی انسانی لطمه وارد خواهد ساخت.

بنابراین، اولیا و مربیان باید در تربیت کودک، پرورش غرایز و صفات حیوانی را در حد اعتدال رعایت کرده، و به طور کلی فردی را پرورش دهند که با اراده، قاطع، فعال، پرتحرک، با نشاط، زیبا و دارای بدنی سالم و اعضا و جوارحی نیرومند باشد.

اما انسان در جنبه‌های جسمانی و نباتی و حیوانی خلاصه نمی‌شود، بلکه جنبه انسانی و روح ملکوتی نیز دارد که از عالم ماده و مادیات برتر است.

موجودی است مجرد، برگزیده و خلیفه الله. توان‌های علمی او به حدی است که از دیگر حیوانات ساخته نیست. آزاد و مختار آفریده شده و مسئولیت‌هایی را بر عهده گرفته است. فطرت خداجویی و خداپرستی دارد و کمال آشناست.

این موجود برگزیده الهی با مرگ نابود نمی‌شود، بلکه از این جهان به جهان آخرت منتقل می‌گردد تا نتایج اعمال دنیوی خود را ببیند. نفس انسان به وسیله علم و ایمان، عمل صالح و تخلق به اخلاق نیک کامل می‌شود و برای تقرب به خدا صلاحیت پیدا می‌کند. عقاید باطل، اعمال ناشایسته و اخلاق رذیله موجب سقوط و هلاکت او می‌شوند.

بنابراین، اولیا و مربیان باید پرورش جنبه‌های انسانی کودک را نیز منظور بدانند و او را انسان پرورش دهند. باید به پرورش نیروی خداجویی و ایمان به مبدأ و معاد در کودک نیز عنایت داشته باشند. اخلاق نیک را در او تقویت

کرده و از رذایل اخلاق بازدارند. سعی کنند انسانی عاقل، دانشمند، خوش فهم، با ایمان، دیندار، خوش اخلاق، خیرخواه، راستگو، امین، صبور، با استقامت، شجاع، عدالتخواه، متعهد، ایثارگر، وظیفه شناس، مؤدب، با انضباط، متواضع، کاردان، کوشا و جدی، تربیت کنند.

اولیا و مریبان نمی توانند جنبه های انسانی کودک را نادیده بگیرند و فقط به تربیت ابعاد جسمانی و حیوانی او بپردازند. چنین تربیتی غلط و ناقص و خیانت به کودک است. بنابراین، هدف تربیت بسیار وسیع و گسترده است و باید تمام ابعاد وجودی انسان و بالخصوص جنبه های انسانی او را در برگیرد. مربی کودک باید بداند که انسان تربیت می کند نه حیوان، و تربیت جنبه های انسانی باید در رأس برنامه اش باشد.

ژان شاتو می نویسد:

تعلیم و تربیت، احترامی مضاعف است؛ احترام به کودک که باید متناسب با مقام خاصش به عنوان مرد یا زن آینده و نه کودک فعلی، با او رفتار شود و احترام به معلم که قبل از هر چیز نمونه ای است که باید سرمشق قرار گیرد. وی نه تنها یک آموزگار بلکه یک انسان است. پشت هر تعلیم و تربیت و در تمام سطوح - هر چند به نحوی متفاوت - باید یک افق انسانیت موجود باشد.

بجاست که آدمی را همیشه از بالاترین درجه اش به کار بگیریم و هرگز در پی آن نباشیم که او را به بازی در کودکی و به شغل در سن کمال، از ارزش بیندازیم. آدمی همیشه بیش ترمی خواهد و منظورش بیش از آن است که دارد و انسانیت هم همین است. [۱] در ادامه می نویسد:

تعلیم و تربیت باید، همیشه آدمی را از برترین جنبه اش تحت تأثیر قرار دهد و حال آن که پیش داوری ها و تبلیغات همواره او را از پست ترین جنبه ها یعنی جنبه حیوانی اش به کار می گیرد. باری این بخش عالی آدمی زود آشکار می شود، آدمی جانوری مغرور و دشوار است و بالاتر از آن، کودک آدمی تر از بزرگسال است. کودکی یک حالت نیست، یک رفتار است و تعلیم و تربیت نیز یک رفتار خواهد بود. کودک به هیچ وجه از حالت کودکی خود خوشنود نیست؛ ابداً نمی خواهد با او به عنوان کودک رفتار شود، می خواهد هم وزن بزرگسالان باشد. به هیچ وجه مثل جانور و گیاه متمایل به خواب نیست، بلکه خواهان غلبه بر خویشتن و برکشیدن خود به مافوق است. برای او رشد و نمو عبارت از رهایی بی وقفه خود از وجود دیروز خویش و فراموش کردن کودکی است که روز پیش بوده است. [۲]

نقش وراثت در تربیت

قبل از ورود به بحث‌های تربیتی لازم است مسئله وراثت و نقش آن در تنظیم و پرورش شخصیت افراد بررسی شود
منتها قبل از آن چند سؤال مطرح می‌شود:

۱. آیا کودک چیزی از خصوصیات شخصی و صفات خود را از والدین یا اجداد به ارث می‌برد، یا همه آن‌ها اکتسابی‌اند؟

۲. در صورت مثبت بودن، چه صفاتی ارثی است و چه صفاتی اکتسابی؟

۳. آیا صفات ارثی قابل پیشگیری‌اند یا نه؟

۴. آیا با سایر عوامل تربیتی می‌توان اثر وراثت را خنثی کرد و یا تغییر داد؟

۵. آیا قانون وراثت به طور مستقل کار می‌کند یا در تأثیرات خود نیاز به سایر عوامل دارد؟

منظور ما از وراثت این است که قبلاً زمینه بعضی از صفات، خصوصیات و تفاوت‌های فردی - که در انسان‌ها مشاهده می‌شود - در سلول‌های نطفه والدین فراهم بوده و از این طریق به فرزندان انتقال می‌یابد. همین ویژگی‌های موجود در نطفه است که مسیر رشد و نمو و تشکیل شخصیت آینده کودک را - در داخل رحم مادر و خارج - تعیین می‌کند.

انسان‌ها از زمان‌های بسیار قدیم به موضوع وراثت پی برده بودند و توجه داشتند که فرزندان در شکل و قیافه و رنگ و برخی از صفات و خصوصیات جسمانی و نفسانی، به والدین و اجداد و سایر افراد فامیل خود شباهت دارند.

فرد را از قیافه تشخیص می‌دادند که از چه طائفه‌ای است، لذا علم قیافه‌شناسی اهمیت خاصی داشت. در ازدواج‌ها نیز خصوصیات جسمانی و اخلاقی طوایف را منظور می‌داشتند.

اصل وراثت به طور اجمال قابل انکار نیست، زیرا افراد از همان آغاز ولادت، دارای خصوصیات و امتیازهایی هستند که آن‌ها را از سایر حیوانات ممتاز می‌سازد. یعنی امتیازهای نوعی، مانند: استعداد برای تعقل و تفکر، استعداد برای تکلم، استعداد ایستاده راه رفتن و سایر خصوصیات دیگر. بدون شک این خصوصیت‌ها را از پدر و مادر و اجداد انسانی خود ارث می‌برند؛ یعنی سلول‌های نطفه پدر و مادر که منشأ تکوین انسان است دارای ویژگی‌های خاصی است که او را در مسیر انسانیت، رشد و پرورش می‌دهد و در مواقع مناسب استعدادهای نهفته او را به فعلیت تبدیل می‌سازد تا این که انسان کامل شود. سایر انواع حیوانات نیز همین خاصیت را دارند، به همین جهت انواع، محفوظ می‌مانند.

هم‌چنین اثبات وراثت در ویژگی صنفی انسان‌ها نیز تا حدی معلوم است.

نژاد سیاه، رنگ پوست و دیگر امتیازهای نژادی خود را از والدین و اجداد خود به ارث می‌برد. نژاد زرد، سرخ و سفید نیز این چنین هستند. در این مورد نیز باید گفت: در نطفه پدر و مادر ویژگی‌هایی هست که خصوصیات نژادی او را محفوظ می‌دارد.

البته بحث ما تنها در مورد تفاوت‌ها و خصوصیات فردی انسان‌هاست. در بین افراد انسان از همان آغاز ولادت تفاوت‌هایی وجود دارد که هر چه بزرگ‌تر می‌شوند تفاوت‌ها و امتیازها نیز زیادتر و آشکارتر می‌گردند بحث در این است که آیا منشأ این تفاوت‌ها نیز وراثت است یا عوامل دیگر؟

تفاوت‌های فردی را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: تفاوت‌های ظاهری، تفاوت در هوش و حافظه و تفاوت‌های اخلاقی که در این جا هر یک از آن‌ها را شرح می‌دهیم:

۱. تفاوت‌های ظاهری

تفاوت‌های ظاهری، جسمانی؛ مانند: رنگ مو، رنگ چشم، قیافه و شکل، اشکال مختلف چشم، ابرو، دهان، بینی، گوش، شکل انگشت‌ها و ناخن‌های دست و پا، خطوط ویژه کف دست؛ بالاخص انگشتان، گروه خون، مقدار طول

قامت و دیگر تفاوت‌های جسمانی‌ای که در افراد انسان دیده می‌شود. بحث در مورد این است که آیا منشأ این ویژگی‌ها وراثت است یا عوامل دیگر؟ آیا خصوصیات فردی، در نطفه والدین پایه‌گذاری می‌شود، یا نطفه‌ها یکسانند و در اثر عوامل دیگر تفاوت‌ها به وجود می‌آیند؟

در این جهت تردید نیست که بچه‌ها به پدر و مادر و بستگان خود شبیه‌ترند تا به افراد خانواده‌های دیگر، گرچه در یک محیط و تحت شرایط یکسان پرورش یابند. این موضوع را همه می‌دانند و پدران و مادران نیز منتظرند تا فرزندان شبیه به خود داشته باشند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

عموماً اشخاص به والدین خود شبیه‌ترند تا به افراد غیر منسوب. این شباهت بیش‌تر ناشی از وراثت مشترک آنهاست. ۵۰٪ زن‌های هر کودک با پدرش مشترک است و ۵۰٪ درصد با مادرش. بنابراین، انتظار می‌رود که بین اولاد و والدین از نظر بعضی صفات، ارتباط آشکار وجود داشته باشد؛ مثلاً من، بینی برجسته، چشمان آبی و موهای خرمایی دارم، والدینم نیز دارای چنین صفاتی بوده‌اند. [۱] همین دانشمند می‌نویسد:

هر فرد آدمی (به استثنای دوقولوها) طبیعتی دارد که با طبیعت دیگران متفاوت است. یک فرد آدمی بی‌شک به صورت لوح سفید، زاده نمی‌شود. [۲] نیز می‌نویسد:

صفات چون: خصوصیت چهره، چشم، رنگ و شکل مو و دیگر صفات خارجی که ما به وسیله آنها اشخاص را می‌شناسیم و از هم تشخیص می‌دهیم قویاً تحت تأثیر ژنوتیپ قرار دارند. [۳] فرزندان غالباً به پدر و مادر خود شباهت دارند. در بعضی خصوصیات شبیه پدرند و در بعضی دیگر شبیه مادر، و از هر دو ارث می‌برند. لیکن چنان نیست که همیشه و در همه صفات فقط از والدین ارث ببرند، بلکه گاهی صفاتی پیدا می‌کنند که در هیچ‌یک از والدین دیده نمی‌شود. در این موارد است که گفته می‌شود: از اجداد پدری و مادری خود ارث برده‌اند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

افراد بشر با وجود تفاوت‌های فردی که دارند دارای یک عده خصوصیت‌های مشترکند که به وسیله یک خط یا

رشته خانوادگی و فامیلی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. خصوصیات بیولوژیک ویژه یک موجود زنده تازه-چنان که گفتیم- نتیجه ترکیب ژن‌هایی هستند که در سلول‌های نطفه والدین وجود دارند و این که کدام یک از این ویژگی‌ها در فرزند ظاهر خواهد شد به تصادف بستگی دارد، یعنی هنوز انسان نمی‌تواند آن را پیش‌بینی کند. فرزند، تمام خصوصیات موروثی خود را مستقیماً از والدینش نمی‌گیرد، بلکه ۱۲ آن‌ها را از والدین و ۱۴ از پدر بزرگ و ۱۸ از اجداد دسته دوم و به همین نسبت از اجداد دورش به او می‌رسند. این اصل یا قانون طبیعی به ما نشان می‌دهد که چرا یک بچه با والدین و برادران و خواهران تفاوت‌های ارثی دارد. [۴] به هر حال، دانشمندان زیست‌شناس و متخصصان علم ژنتیک پس از سال‌ها تحقیق و آزمایش، موضوع وراثت را به عنوان یک امر مسلم و غیر قابل انکار پذیرفته‌اند و اظهار می‌دارند که نباتات، حیوانات و انسان‌ها، ویژگی‌های نوعی و صنفی و برخی از خصوصیات فردی خود را از طریق توارث از نسل سابق می‌گیرند.

آنان در توجیه سخن خود چنین می‌گویند:

منظور از توارث یا وراثت، انتقال طبیعی بعضی از صفات و خصوصیات بیولوژیک بدنی و ذهنی یا عقلی از والدین و اجداد به فرزندان است و این انتقال به وسیله سلول‌های نطفه والدین انجام می‌گیرد. در هسته هر یک از این سلول‌ها رشته‌هایی، زوج زوج به نام «کروموزوم» وجود دارد که اساس توارث به آن‌ها مربوط است.

به عقیده زیست‌شناسان این کروموزوم‌ها خود حاوی دانه‌های بسیار ریز میکروسکوپی هستند که «ژن» نامیده می‌شوند. ژن‌ها تعیین‌کننده ویژگی‌های بدنی و عقلی یا ذهنی شخص می‌باشند. کروموزوم‌ها در درون هسته مرکزی سلول‌های نطفه‌ای وجود دارند و جفت جفت بوده و این جفت‌ها عیناً شبیه هم‌دیگرند.

تعداد کروموزوم‌ها در حیوانات گوناگون مختلف است و در موجودات زنده همانند، تعداد آن‌ها مساوی است؛ مثلاً در هر سلول موش صحرایی ۳۶، در گاو ۳۸، در اسب ۶۰ و در هر سلول انسان ۴۶ کروموزوم وجود دارد که به صورت ۲۳ جفت قرار گرفته‌اند. ژن‌های هر کروموزوم به صورت دو رشته موازی پهلوی یکدیگر و به شکل دانه‌های تسبیح، زوج زوج مقابل هم‌دیگر قرار دارند. از ۲۳ جفت کروموزوم در هر کدام از مرد و زن یک جفت کروموزوم جنسی است که تعیین‌کننده جنس می‌باشد. این یک جفت یا دو کروموزوم در مرد به دو شکل متفاوتند که یکی را کروموزوم X و دیگری را Y می‌نامند، ولی در زن هر دو به یک شکل هستند و کروموزوم X خوانده

می‌شوند. حال در عمل لقاح و انعقاد نطفه اگر کروموزوم مرد لا باشد، جنین پسر خواهد شد. و اگر کروموزوم مرد X باشد، جنس جنین دختر خواهد شد.

سابقاً تصور می‌شد که خود کروموزوم‌ها ویژگی‌های ارثی را از والدین به فرزندان انتقال می‌دهند، ولی مطالعات و تحقیقات بعدی دانشمندان ثابت کرد که ژن‌ها این وظیفه را به عهده دارند و ژن‌ها هستند که اعمال رشد و نمو بدن را چه پیش از تولد و چه بعد از آن کنترل می‌کنند. تعداد ژن‌های موجود در کروموزوم‌های آدمی را متجاوز از پانزده هزار تا تخمین می‌زنند و توزیع آن‌ها در سلول‌ها یک امر تصادفی است.

ژن بارز و ژن مستور

چنان که دیدیم برای پیدایی یک صفت ارثی در فرزند، دو ژن از والدین به فرزند می‌رسند که اگر هر دو از لحاظ صفت مذکور همانند بوده و در نتیجه آن صفت ظاهر شود، می‌گوییم: هر دو ژن ظاهر و بارز هستند.

ولی گاهی ممکن است آن دو ژن دارای خصوصیات ناهمانند باشند؛ مثلاً در ژن‌های رنگ چشم امکان دارد رنگ چشم پدر سیاه و رنگ چشم مادر آبی باشد (دو ژن متفاوت)، در این صورت یکی از آن دو ژن قوی بوده، صفت خاص خود را ظاهر می‌سازد که آن را ژن بارز یا غالب گویند و ژنی که ضعیف بوده و نتوانسته است صفت خاص خود را ظاهر سازد، ژن مستور یا مغلوب نامیده می‌شود و این ژن مستور هرگز از بین نمی‌رود، بلکه از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود و احتمال دارد که در نسل‌های دور به صورت ژن بارز در آمده و ظاهر شود که علم هنوز علت این امر را کشف نکرده است. [۵] دیگری می‌نویسد:

عمل ژن‌ها در سیتوپلاسم، شکل و خصوصیات دیگر سلول‌ها را تغییر می‌دهد. ژن‌ها همراه با شرایط محیطی (داخلی) باعث تغییر سلول‌ها از شکل اصلی خود، به اشکال بسیار متنوع (عضله، استخوان، عصب، و غیره) می‌شوند، به این طریق مثلاً مکانیزم‌های پاسخ دهنده را ایجاد می‌کنند. هر ژن با ژن‌های دیگر ترکیب می‌شود و خصوصیات مختلف را به وجود می‌آورد. [۶] دیگری می‌نویسد:

عوامل وراثتی‌ای که از یک نسل به نسل دیگر انتقال می‌یابند، ژن می‌نامند.

ژن‌ها عوامل اصلی بروز صفات و اختصاصات موجودات زنده هستند. این عوامل در سرتاسر ملکول‌های عظیمی به نام دزکسی ریبونوکلیک اسید (A . N . D) (مستقر شده، حامل اطلاعاتی هستند که به کمک آن‌ها پروتئین‌ها و آنزیم‌ها ساخته می‌شوند). [۷]

اسلام و وراثت

اسلام نیز موضوع وراثت را به طور اجمال پذیرفته است. قرآن تصریح می‌کند که انسان از نطفه‌ای مرکب و مخلوط آفریده شده است:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً* إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاجٍ نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً» [۸]

بر انسان زمانی گذشته که چیز مذکوری نبود. [چیزی بود که نام خاصی نداشت] ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط و مرکب آفریدیم تا او را امتحان کنیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

از آیه مذکور استفاده می‌شود که انسان از نطفه‌ای مرکب آفریده شده است.

مفسران در توجیه ترکیب، دو احتمال داده‌اند:

احتمال اول این که مقصود، ترکیب نطفه جنین از نطفه پدر و مادر باشد.

احتمال دوم این که منظور، ترکیب از اجزای مختلف باشد که آثار گوناگون دارند.

به هر حال ظاهر آیه اطلاق دارد و هر گونه ترکیبی را شامل می‌شود.

در جای دیگر می‌فرماید:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» [۹]

خدایی که هر چیز را که آفرید، نیکو آفرید. آفرینش انسان را از گل شروع کرد، بعد از آن نسل او را از چکیده و خلاصه‌ای از آب بی‌ارزش قرار داد. سپس آن را تسویه کرد و از روح [منسوب به] خودش در آن دمید و برای شما گوش و قلب قرار داد، ولی کمتر شکر او را به جای می‌آورید.

بعید نیست که مقصود از «سلالة» نطفه‌ای باشد مرکب که چکیده‌ای از نطفه والدین است.

روایت شده که موضوع اختلاف و تفاوت‌های مردم در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شد، آن حضرت فرمود:

آنچه میان مردم تفاوت به وجود آورده، آغاز سرشت و طبیعت آنهاست، زیرا آنها از زمین شور و شیرین و سخت و سست ترکیب یافته‌اند و بر حسب نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیک‌اند و به مقدار اختلاف طبیعتشان با یکدیگر تفاوت دارند. بعضی افراد زیبايند، ولی کم عقل، بعضی بلند قدند ولی کوتاه همت، دسته‌ای خوش رفتارند، ولی بدمنظر. گروهی کوتاه قد هستند، ولی خوش فکر، بعضی طبیعت و سرشتشان معروف است، ولی اخلاق ظاهری و تصنعی آنها منکر است، قلبی پریشان و افکاری پراکنده دارند و برخی خوش سخن و تیزهوشند. [۱۰] در حدیثی دیگر چنین آمده:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: آیا آدم از همه خاک‌ها آفریده شد یا از یک خاک؟

فرمود: از انواع خاک‌ها آفریده شد و اگر از یک خاک آفریده شده بود، مردم یکدیگر را نمی‌شناختند و همه آنها بر یک صورت بودند. راوی گفت: آیا این موضوع در دنیا نظیر دارد؟ فرمود: آری، در خاک، رنگ سفید، سبز، سرخ کم رنگ (نارنجی) و تیره رنگ، سرخ و ازرق (زاغ) وجود دارد. هم چنین در خاک، شیرین، شور، خشن، نرم و سفید (یا زمین صاف) وجود دارد و از همین جهت در مردم نرمی و خشونت، سفیدی و زردی، قرمزی و سرخ و

سفیدی و بی‌مودیده می‌شود، بر طبق رنگ‌های گوناگون خاک. [۱۱] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که خدای متعال اراده کند فردی را بیافریند همه صورت‌های بین او و حضرت آدم را جمع می‌کند و او را بر صورت یکی از آن‌ها به وجود می‌آورد. پس کسی [در باره فرزند خودش] نگوید: این فرزند به من و پدرانم شباهت ندارد. [۱۲] عبدالله بن سنان می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی فرزند به پدر و عمویش شباهت دارد؟

فرمود: هنگامی که نطفه مرد بر نطفه زن پیشی بگیرد [غلبه کند] فرزند به پدر و عمویش شبیه می‌شود و گاهی که نطفه زن بر نطفه مرد پیش بگیرد [غلبه کند] فرزند به مادر و دایی خود شبیه می‌شود. [۱۳] از این قبیل آیات و احادیث استفاده می‌شود که اسلام نیز به طور اجمال قانون وراثت را پذیرفته است، گرچه در کیفیت و حدود آن بحثی ندارد، چون در آن زمان‌ها این گونه بحث‌ها رایج نبوده است و اصولاً بحث در باره علوم طبیعی از حدود وظایف و اهداف پیامبران خارج است.

۲. تفاوت در هوش و حافظه

دومین نوع تفاوتی که در انسان‌ها وجود دارد، مقدار هوش و حافظه است.

انسان‌ها از جهت هوش و عقل دارای درجاتی بسیار متفاوت هستند. بعضی از آن‌ها در سطح بسیار عالی و در حد نبوغ می‌باشند و برخی در سطح بسیار پایین.

بین این دو مرتبه نیز درجاتی وجود دارد. در جهت حافظه نیز همین مراتب مشاهده می‌شود.

علت این همه اختلاف و تفاوت چیست؟ به عقیده زیست‌شناسان و روان‌شناسان، وراثت مهم‌ترین عامل این تفاوت‌هاست. کودکان مقدار هوش و حافظه خود را غالباً از پدران و مادران و اجداد خویش به ارث می‌برند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

تجارب به عمل آمده نشان می‌دهد که استعداد عقلی عالی یا ضعف عقلی از خصایص خانوادگی بوده و بیش تر به وراثت ارتباط دارد. به عقیده «پیاژه»:

کودک ذاتاً دارای استعداد سازمان دادن تجربیات خود است و کودکان از لحاظ درجه این استعداد با هم تفاوت دارند. عوامل مؤثر دیگر عبارت‌اند از:

صدماتی که هنگام تولد به مغز کودک می‌رسد؛ مثلاً ممکن است به علت برخورد سر کودک با یک چیز سخت، به ضعف عقلی مبتلا شود. ناخوشی مخصوصاً بیماری‌های جنسی موجب ضعف قوای عقلی می‌شوند. هم چنین شرایط و اوضاع بهداشتی و توسعه و تکمیل تجربیات باعث رشد عقلی می‌شود. [۱۴] همین نویسنده از قول یکی از دانشمندان چنین نقل می‌کند:

چگونگی جنبه‌های ذهنی یا عقلی در هر مرحله‌ای از مراحل رشد فرد، بیش از هر چیز بر ژن‌ها متکی است و می‌توان گفت که هیچ مظهري از مظاهر تفاوت‌های فردی وجود ندارد که اساس و پایه‌اش توارث نباشد. [۱۵] و می‌نویسد:

هر فرد کیفیت ساختمانی اعصاب و مغزش را به ارث دریافت می‌کند و یادگیری که مهم‌ترین مسئله یا عامل در تحصیل است مستقیماً با وضع هوشی بستگی دارد و هوش نیز از کیفیت دستگاه عصبی متأثر می‌شود، به طوری که بعضی از روان‌شناسان هوش را بیش تر موروثی می‌دانند. [۱۶] دیگری می‌نویسد:

هوش افراد از وراثت و محیط متأثر است. موجود زنده عضوهای حسی، مغز و قسمت‌های دیگر ساختمان بدنی خود را که در هوش او مؤثراند، به ارث می‌برد. حال هر چه این قسمت‌ها یا اعضا ناقص تر باشند، هوش فرد نیز صرف نظر از محیطی که در آن پرورش پیدا می‌کند، ناقص تر خواهد بود. [۱۷] دیگری می‌نویسد:

هر گاه والدین دارای ضریب هوشی عادی یا بالاتر باشند احتمال داشتن فرزند تندرست و باهوش طبیعی برای آنها زیاد است. قاعدتاً بیش تر فرزندان چنین افرادی از نظر هوش، طبیعی هستند. مگر این که هتروزیگوت برای یک بیمار ارثی متابولیکی - همانند فنیل کتونوری، کالاکتوزمی و غیره - باشند. هر گاه یکی از والدین یا هر دوی آنها

دارای ضریب هوشی پایین تر از ۷۰ باشند (بدون عارضه مشخص طبی)، ضریب هوش فرزندان آن‌ها میانگین ضریب والدین خواهد بود. گاهی هم هوش فرزندان بالاتر و یا کمی پایین تر خواهد بود. [۱۸] به هر حال، مقدار هوش و فهم و حافظه نیز از اموری هستند که وراثت در آن دخالت دارد. فرزندان والدین باهوش غالباً باهوش تر از دیگران هستند. فامیل‌ها و نژادها هم در این جهت تأثیر دارند. بعضی فامیل‌ها مجموعاً از بعضی فامیل‌ها باهوش تر و خوش استعدادتراند. و هم چنین بعید نیست بعضی نژادها کم‌هوش تر باشند. البته وراثت، تنها عامل مقدار هوش نیست، بلکه عوامل دیگری مانند محیط پرورش و زندگی و تحصیل تجارب نیز بدون شک تأثیر دارند.

نظریه اسلام

اسلام نیز تأثیر وراثت را در عقل و هوش پذیرفته است، به همین جهت از ازدواج با احمق و دیوانه نهی کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

از ازدواج با همسر احمق خودداری کنید، زیرا مصاحبت با چنین همسری دشوار و فرزندانش ضایع خواهند شد. [۱۹]
محمد بن مسلم می‌گوید:

یکی از اصحاب از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد: مرد مسلمانی به زن زیبا و دیوانه‌ای علاقه پیدا کرده، آیا با او ازدواج کند؟ فرمود: نه. ولی اگر کنیز دیوانه‌ای دارد می‌تواند با او نزدیکی کند ولی مواظب باشد آبتن نشود. [۲۰]

سلامت یا بیماری‌های ارثی

بعضی انسان‌ها از همان آغاز ولادت، مزاجی سالم و نیرومند دارند، یعنی قلب، مغز، کبد، معده، غدد و اعصاب آنان سالم و طبیعی است و تا آخر عمر از این نعمت برخوردار خواهند بود. برعکس، بعضی انسان‌ها از همان آغاز ولادت رنجور و مریض احوال هستند و مزاجی سالم و نیرومند ندارند، به همین جهت پیوسته در معرض ابتلا به بیماری‌های

گوناگون خواهند بود.

البته کیفیت مزاج والدین و چگونگی تغذیه مادر در زمان بارداری و شیردادن و رعایت بهداشت، بدون شک در سلامت و نیرومندی فرزند، یا بیماری و ناتوانی او تأثیر خواهد داشت. لیکن این قبیل حوادث، از امور ارثی به شمار نمی‌رود گرچه بعید نیست که وراثت، کم یا بیش در این مورد نیز تأثیر داشته باشد.

اما دانشمندان، برخی از بیماری‌ها را به عنوان بیماری‌های ارثی معرفی کرده‌اند، مانند: کوری مادرزادی، کوری رنگ قرمز، کوری رنگ سبز، لالی، کوری توأم با حماقت، فلج، ناهنجاری مربوط به استخوان‌ها، نوعی سرطان چشم، عقب ماندگی ذهنی، برخی از بیماری‌های قند، نوعی جنون جوان و شش انگشتی بودن. دانشمندان این بیماری‌ها را ارثی می‌دانند و عامل آن‌ها را ژن‌های معیوبی ذکر می‌کنند که از طریق والدین و اجداد به این کودکان ناقص الخلقه و غیر طبیعی انتقال می‌یابد. [۲۱] گرچه آمار کودکان معیوب چندان زیاد نیست و نسبت به کودکان سالم در اقلیت کامل هستند، لیکن کم و بیش در میان خانواده‌ها دیده می‌شود؛ مخصوصاً در میان خانواده‌هایی که ازدواج فامیلی دارند، مانند: ازدواج پسر عمو و دختر عمو، پسر خاله و دختر خاله، پسر عمه و دختر دایی، پسر دایی و دختر عمه.

در ازدواج‌های فامیلی احتمال وجود فرزندان معیوب و ناقص الخلقه بیش‌تر از سایر ازدواج‌هاست. در هر خانواده‌ای که چنین فرزندی پیدا شود آسایش و خوشی از آن رخت برمی‌بندد. اوضاع رقت‌بار خود این کودکان نیز هر بیننده‌ای را متأثر می‌سازد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

احتمال هتروزیگوتی زن و شوهری که با یکدیگر خویشاوند بوده، اجداد مشترکی داشته باشند به مراتب بیش‌تر از زوج‌هایی است که با یکدیگر نسبتی نداشته باشند. به علاوه، این احتمال بستگی به درجه خویشاوندی دارد. یعنی هر اندازه نسبت خویشاوندی والدین بیش‌تر باشد احتمال هتروزیگوت بودن، به همان اندازه افزایش می‌یابد. [۲۲] باز هم می‌نویسد:

هرگاه زوجین به علت داشتن اجداد مشترک صاحب فرزندان بیمار شوند جای تعجب نخواهد بود، زیرا احتمال

اینکه هر دوی آن‌ها هتروزیگوت باشند به شدت افزایش می‌یابد. در این قبیل موارد اساس محاسبه احتمالات بر وجود ژن‌های نامطلوب اجداد مشترک گذاشته می‌شود. در اصطلاح علم ژنتیک نتیجه حاصل از ازدواج بین دو خویشاوند را هم خون گویند. لازم به تذکر است که کلمه هم‌خون به هیچ وجه رابطه‌ای با گروه خون و امثال آن ندارد، بلکه منظور از هم‌خون، همان هموزیگوت بودن یا خالص بودن فردی از نظر ژنتیکی است.

پس به طور خلاصه: لازمه هم‌خونی در درجه اول خویشاوندی است و خویشاوند نیز به کسانی اطلاق می‌شود که جد یا اجداد مشترک داشته باشند ...

ضریب هم‌خونی عبارت است از احتمال انتقال ژن‌های مشابهی از دو والد خویشاوند به فرزندشان؟ مثلاً ضریب هم‌خونی فرزندی که از ازدواج یک پسر عمو و دختر عمو حاصل می‌شود برابر ۱۱۶ است. مفهوم این عدد آن است که فرزند چنین والدینی از نظر هر ژن خاص مورد نظر با احتمال ۱۱۶ هموزیگوت است. [۲۳] در جای دیگر می‌نویسد:

۱. مرگ و میر فرزند در بین والدین خویشاوند به مراتب بیش تر از افراد غریبه است.

۲. افزونی مرگ و میر فرزندان حاصل از ازدواج‌های نزدیک، به طور خطی با ضریب هم‌خونی تغییر می‌کند. از محاسبات و ارقام به دست آمده، چنین نتیجه گرفته شده که مرگ و میر فرزند در غیر خویشاوندان در حدود چهل در هزار و در ازدواج‌های بین پسر عمو و دختر عمو شصت تا هشتاد در هزار افزایش می‌یابد. [۲۴] یکی از روان‌شناسان می‌نویسد:

مطالعات دانشمندان علم ژنتیک نشان می‌دهد که خیلی از ازدواج‌های فامیلی موجب خواهد شد که فرزندان این ازدواج‌ها عقب افتاده باشند. البته هر ازدواج فامیلی این نتیجه را نمی‌دهد. چنان که هم اکنون میلیون‌ها انسان سالم و شایسته در دنیا زندگی می‌کنند که از ازدواج‌های فامیلی هستند. در خیلی از کشورها؛ به ویژه کشورهای اسکانداویا و آمریکا قبل از هر ازدواجی سعی می‌شود آزمایش دقیق ژنتیکی از عروس و داماد به عمل آید که در اثر مثبت بودن نتیجه، این قبیل ازدواج‌ها صورت می‌گیرد. برخی از دانشمندان این رشته معتقدند: همان طور که ازدواج خواهر و برادر منع شده باید به تدریج ازدواج دختر عمو و پسر عمو، دختر خاله و پسر خاله، دختر دایی و پسر عمه هم ممنوع شود یا لاقلاً ازدواج آن‌ها موکول به ارائه گواهی از یک سازمان ژنتیکی گردد تا حتی المقدور

از کودکان عقب مانده کاسته شود

علت کثرت فرزندان عقب مانده در ازدواج‌های فامیلی این است که دانشمندان معتقدند بیش از دو هزار بیماری ژنتیک وجود دارد که هر فرد سالمی ممکن است ناقل دو یا سه ژن مولد یکی از بیماری‌های ارثی باشد. ولی چون در ازدواج‌های فامیلی برخورد ژن‌های بد و متشابه زیاد است امکان معلول بودن فرزندان آن‌ها افزایش می‌یابد، که به عقیده دانشمندان این خطر در ازدواج فامیلی بیش از سی برابر است. ولی زنان و مردانی که خویشاوند نزدیک بوده، دارای فرزندان سالم و برومندی هستند، خوشبختانه دارای ژن‌های بد و متشابه نیستند و به همین جهت از این خطر مهم‌رهایی یافته‌اند. در کشورهای اسکاندیناوی برای هر فرد یک شناسنامه بهداشتی تهیه می‌شود که در حقیقت شجره نامه افراد بوده، نشان می‌دهد که تا چند نسل، چه بیماری‌هایی داشته‌اند و هنگام ازدواج دو فرد با مراجعه به این شناسنامه بهداشتی گواهی لازم برای زوجیت صادر می‌شود. [۲۵] بنابراین دانشمندان ژنتیک، ارثی بودن این قبیل بیماری‌ها را پذیرفته‌اند و با تحقیقات و آزمایش‌های فراوان اثبات کرده‌اند که امکان به وجود آمدن کودکان معیوب در بین ازدواج‌های فامیلی بیش تر از دیگران است. به همین جهت توصیه می‌کنند که حتی المقدور از ازدواج فامیلی نزدیک خودداری شود، مگر این که قبلاً در این باره با یک پزشک ژنتیک مشاوره به عمل آید و وی ازدواج را بلامانع اعلام کند.

اما اسلام در این باره دستوری ندارد، جز این که ازدواج با محارم درجه اول مانند: برادر و خواهر، پسر خواهر و خاله، دایی و دختر خواهر، پسر برادر و عمه، را تحریم کرده است که شاید یکی از علل تحریم، همین مطلب باشد.

به پدر و مادری که یک فرزند معیوب پیدا می‌کنند نیز توصیه می‌شود قبل از تولید فرزند دوم موضوع را با یک دانشمند ژنتیک در میان بگذارند و به دستورش عمل کنند، تا مبادا فرزند معیوب دیگری را تولید کرده و مشکلات فراوانی را برای خود و فرزندشان به وجود آورند.

خلاصه مباحث

دانشمندان علم وراثت و ژنتیک، بعد از سال‌ها تحقیق و آزمایش‌های گسترده، موضوع وراثت در خصایص نوعی،

صنفاى و فردى انسان‌ها؛ بلکه حيوانات و نباتات را به عنوان يك امر مسلم و غير قابل انكار پذيرفته و به تحقيقات خويش هم‌چنان ادامه مى‌دهند. ليكن معنای سخن آنان اين نيست كه خصايش ويژه موجود در نطفه والدين، تمام علت خصوصياتى است كه در فرزندان به وجود مى‌آيد و ساير عوامل؛ از جمله محيط پرورش تأثيرى در آنها ندارند، بلکه وجود آنها در حد يك اقتضا و استعدادى بيش نيست و شكوفاشدنشان نياز به محيط مناسب دارد. به عبارت ديگر: سرانجام محيط است كه سرنوشت استعدادها را تعيين مى‌كند.

بنابراين، رعايت بهداشت و تغذيه مادر در زمان باردارى و شيردادن و هم‌چنين شرايط و اوضاع محيط پرورش جنين و نوزاد، در چگونگى ظهور استعدادهای ارثى او بدون شك تأثير خواهند داشت. انسان، محصول عكس‌العمل متقابل استعدادهای طبيعى و موروثى، شرايط و امكانات محيط پرورش است. اين موضوعى است كه خود دانشمندان علم وراثت نيز بدان اعتراف دارند.

يكى از دانشمندان مى‌نويسد:

گونگونى افراد آدميان، ناشى از تفاوت‌های طبيعت‌های آنها يعنى وراثت و نيز ناشى از تفاوت‌های محيط‌های آنها يعنى تربيت است. وراثت هر فرد الزاماً ميبين سرنوشت او نيست، بلکه فقط شالوده‌اى است كه فرد آدمى با آن به دنيا بيايد. [۲۶] هم‌چنين مى‌نويسد:

براى اين كه ژنها همانند‌های خود را بسازند محققاً بايد با محيط در ارتباط متقابل باشند، المثنای ژنها فقط هنگامى ساخته شدى است كه مواد اوليه از محيط گرفته شود. [۲۷] ديگرى مى‌نويسد:

هر مشخصه‌اى در اثر نيروى محيط و توارث، هر دو مى‌باشد. چه اين دو با هم بوده و يكى بدون ديگرى نمى‌تواند فعال باشد. از همان آغاز زندگى، رشد در اثر عمل بين اثنين عوامل توارث (ژن) كه شخص از طرف والدين دريافت مى‌دارد و محيط تازه‌اى كه اين ژنها در آن نشو و نما مى‌كنند، ايجاد مى‌شود. [۲۸] نيز مى‌نويسد:

ژن‌های مختلف عكس‌العمل‌های متفاوت در يك محيط از خود نشان مى‌دهند و ژن‌های يكسان بنا بر شرايط محيطى‌اى كه دارند به طور يكسان رشد نمى‌كنند، يعنى در بعضى اوقات ژنها مساوى و محيط هر ژن مختلف است.

بنابراین، هر ژن بر حسب محیطی که دارد رشد می‌کند. گاهی محیط مساوی و ژن‌ها مختلف هستند که در این صورت ژن‌ها بر حسب نیرویی که در خود دارند، به طور مختلف رشد می‌کنند. [۲۹] دیگری می‌نویسد:

جداسازی صفات ارثی و محیطی، نادرست است، زیرا هر صفتی، هم ارثی است و هم محیطی. برای روشن شدن مطلب به ذکر دو مثال می‌پردازیم:

مسلماً وجود دو چشم، ویژگی نوع انسان، رده پستانداران و حتی بیش تر جانوران مهره‌دار است. با وجود این مواردی از به دنیا آمدن گول‌های یک چشم ثبت شده است که فقط یک چشم داشته‌اند. روی داده‌های رشد می‌توانند باعث ظهور گول یک چشم شوند و از طریق آزمایش توانسته‌اند به وجود آمدن گول یک چشم را باعث شوند. [۳۰] همو می‌نویسد:

ژن‌ها صفات و خصوصیات را تعیین نمی‌کنند، بلکه راه‌های پاسخ‌گویی جاندار به محیط را تعیین می‌کنند. کسی رنگ پوست یا هوش را به ارث نمی‌برد، بلکه ژن‌ها ظهور بعضی رنگ‌ها و هوش را امکان‌پذیر می‌سازند. [۳۱] دیگری می‌نویسد:

مسلم است که فرزندان استعداد‌های زیادی را از والدین خود به ارث می‌برند، ولی شرط بروز این استعدادها داشتن محیط مناسب است و تنها به ارث بردن خصوصیتی، کافی برای تظاهر آن به نحو احسن نمی‌باشد. [۳۲]

درست است که قانون وراثت، منشأ همه صفات و خصوصیات ارثی افراد انسان را استعدادهایی می‌داند که در ژن‌های نطفه والدین نهفته است، لیکن این قانون تأثیر سایر عوامل؛ از جمله محیط پرورش را نفی نمی‌کند. سرانجام ژن‌ها در اظهار آثار خود به محیط و تغذیه مناسب نیاز دارند و چون جنین از غذای مادر تغذیه می‌کند، کیفیت تغذیه مادر در چگونگی ظهور و بروز استعداد‌های جنین نیز تأثیر خواهد داشت؛ مثلاً فرض کنید که به وسیله نطفه والدین، ژنی به جنین انتقال یافته که باعث سیاه شدن موی او خواهد شد، لیکن در ژن مذکور استعدادی بیش نیست که به فعلیت رسیدن آن نیاز به اوضاع و شرایط مناسب داشته باشد. چنان نیست که در همه شرایط و اوضاع اثر یکسانی داشته باشد.

ممکن است در اثر تغذیه خاصی، رنگ سیاهی مو شدیدتر یا خفیف‌تر شود، یا در بعض شرایط به رنگ خرمایی تبدیل گردد.

بنابراین لازمه قانون توارث این نیست که برای هر فردی در نطفه والدین، صفاتی پیش‌بینی و ثبت و ضبط شده باشد که اصلاً قابل تغییر نباشد و در شکوفا شدن از سایر عوامل بی‌نیاز باشد.

ژان شاتو می‌نویسد:

اگر وراثت می‌تواند خطوط اصلی خُلق و خوی را که بین افراد یک گروه مشترک است آماده سازد و عامل اساسی‌ای است که در آموزش و پرورش باید به حساب آید به همان اندازه هم محیط می‌تواند به طور محسوس امکانات کودک را در جهت مطلوب یا نامطلوب تغییر دهد؟ ... روی هم رفته محیط مادی و محیط اجتماعی که خانواده و مدرسه از منشعبات آن است در زندگی کودک دارای اهمیت اساسی است. [۳۳]

۳. تفاوت‌های اخلاقی

در بین افراد انسان تفاوت‌هایی در صفات و حالات نفسانی وجود دارد.

بعضی تندخو و بعضی بردبار، بعضی عصبانی و بعضی خون‌سرد، بعضی زرنک و بعضی تنبل، بعضی ترسو و بعضی بی‌باک، بعضی باسخت‌و و بعضی بخیل، بعضی راست‌گو و بعضی دروغ‌گو، بعضی امین و بعضی خائن، بعضی متواضع و بعضی مغرور، بعضی حرف‌شنو و بعضی لج‌باز، بعضی شجاع و بعضی ضعیف، بعضی با انضباط و بعضی بی‌انضباط، بعضی پررو و بعضی خجول، بعضی اجتماعی و بعضی منزوی، بعضی پرتحرک و بعضی آرام، بعضی خودخواه و بعضی ایثارگر، بعضی مقاوم و بعضی زودرنج‌اند. که چنین تفاوت‌هایی در بین انسان‌ها مشاهده می‌شود.

این تفاوت‌های اخلاقی، در بین کودکان و حتی نوزادان هم دیده می‌شود؛ حتی انسان‌هایی که صفات مشترک دارند هم در مقدار آن صفات غالباً تفاوت دارند.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که منشأ تفاوت‌های اخلاقی چیست؟ آیا منشأ همه این تفاوت‌ها توارث است؟ بدین معنا که کودک همه صفات نفسانی خود را از پدر و مادر یا اجداد خود به ارث می‌برد و این صفات کم‌کم به فعلیت می‌رسند و آشکار می‌شوند؟ یا این که همه انسان‌ها در آغاز یکسان آفریده می‌شوند، و منشأ همه تفاوت‌های اخلاقی، اوضاع و شرایط و امکانات مختلف محیط پرورش است؟

یا این که برخی از صفات در طبیعت انسان نهاده شده و از طریق توارث منتقل می‌شود و برخی دیگر معلول پرورش و عوامل محیط است؟

خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

خلاف کرده‌اند در آن که خُلق هر شخصی او را طبیعی بود، یعنی ممتنع الزوال، مانند حرارت آتش یا غیر طبیعی. گروهی گفته‌اند: بعضی اخلاق، طبیعی باشد و بعضی به اسباب دیگر حادث می‌شود و مانند طبیعی راسخ گردد. قومی هم گفته‌اند: همه اخلاق طبیعی و انتقال از آن ناممکن و جماعتی گفته‌اند: هیچ خُلق نه طبیعی است و نه مخالف طبیعت، بلکه مردم را چنان آفریده‌اند که هر خُلق که می‌گیرد؛ یا به آسانی یا به دشواری. آنچه از آن موافق اقتضای مزاج بود- چنان که در مثال‌های مذکور یاد کردیم- به آسانی و آنچه برخلاف آن بود به دشواری و سبب هر خُلقی که بر طبیعت صنفی از اصناف مردم غالب می‌شود در ابتدا ارادتی بوده باشد و به مداومت و ممارست ملکه گشته. [۳۴] گرچه در این عبارت صحبت از توارث نیست، لیکن به جای آن اخلاق طبیعی استعمال شده که همان نتیجه را می‌دهد.

روان‌شناسان و علمای ژنتیک نیز به موضوع توارث در اخلاق اشاره کرده‌اند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

نظریه وراثتی این است که آدمی مخلوقی است که با صفات و استعدادهای ثابت و تغییرناپذیر به دنیا می‌آید و آنچه که او می‌تواند در مدت زندگی‌اش انجام دهد یا قادر به انجام آن نیست که در وراثت ضابط و از پیش تعیین شده است. [۳۵] دیگری می‌نویسد:

امروزه مسلم شده که قوانین ارث نه تنها در تشکیل نطفه نوزاد اثر دارد، بلکه روی حالات روانی او نیز به طور قطع مؤثر است و فرزندان، اخلاق، روحیات و حالات عصبی خود را از والدینشان ارث برده‌اند. البته محیط نیز اثراتی روی آن داشته است. [۳۶] دیگری می‌نویسد:

علت رشد اجتماعی کودکان را می‌توان زیر دو عنوان: موروثی و محیطی مطرح کرد. به عبارت دیگر: علت اختلاف کودکان از لحاظ رشد اجتماعی یا عامل وراثت است - مانند چگونگی هیجان‌ها یا عامل محیط. چنان که کودکان خانواده‌های ثروتمند با کودکان خانواده‌های فقیر و نیز آن‌هایی که در شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها زندگی می‌کنند با کودکانی که در آغوش والدین خود هستند هرگز واکنش‌های اجتماعی یکسان نخواهند داشت. [۳۷] ارسطو می‌گوید:

کسانی که از اجداد بهتر نتیجه شده‌اند احتمالاً مردان بهتری خواهند شد، زیرا اصالت خانوادگی، برتری خانوادگی است. [۳۸]

توجیه توارث اخلاقی

چنان که ملاحظه کردید، روان‌شناسان و علمای اخلاق، موضوع توارث را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در تفاوت‌های اخلاقی پذیرفته‌اند، لیکن این مسئله قابل بحث است که توارث مذکور از چه طریقی انجام می‌گیرد؟ آیا این عمل به وسیله ژن‌ها صورت می‌پذیرد؟ بدین معنا که ژن‌هایی که توسط پدر و مادر به فرزند انتقال می‌یابند حامل همه یا برخی از خصوصیات اخلاقی هستند که در خود آن‌ها یا در اجدادشان وجود داشته یا به گونه‌ای دیگر است؟

تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد کتاب‌های ژنتیک در این موضوع بحث نکرده‌اند و کسی را ندیده‌ام که ژن‌ها را حامل صفات و خصوصیات اخلاقی بدانند. البته با صرف ندیدن یا نگفتن نمی‌توان چنین احتمالی را نفی کرد، بلکه امکان آن وجود دارد.

اما در برخی از کتاب‌های روان‌شناسی، توارث از دو طریق دیگر تبیین و توجیه شده است:

طریق اول- توارث غرایز: یکی از دانشمندان می‌نویسد:

هر کودک با تعدادی از غرایز مثل: ترس، خشم، غریزه جنسی، مادری، اطاعت، خودخواهی، کنجکاوی، خودنمایی و غرایز دیگر که به صورت ارث به او رسیده‌اند، به دنیا می‌آید. هر کدام آن‌ها حالت شدت و ضعف دارد و از برخورد هیجانانگیز با عوامل محیط برای انجام منظور خاص، حالت مخصوص روانی به وجود می‌آید. بنابراین، حالت مخصوص روانی از دو فاکتور تشکیل یافته است: اول: محیط اتفاقات روزانه و امیال شخصی، دوم:

ارث که آن را عواطف غریزی نامند. [۳۹] لذا این دانشمند، توارث را در اصل وجود غرایز می‌داند. بدین معنا که کودک همه غرایز خود را که منشأ اخلاق و صفات نفسانی‌اند، از طریق توارث از پدر و مادر و اجدادش به ارث می‌برد. البته همه فرزندان آدمی- در صورتی که سالم باشند- در اصل این توارث یکسان هستند، لیکن به عقیده او غرایز مذکور در همه افراد یکسان به وجود نیامده، بلکه شدت و ضعف دارند و تفاوت‌ها از همین جا سرچشمه می‌گیرند. باز هم سؤال قبل مطرح می‌شود که عامل این تفاوت‌ها و شدت و ضعف‌ها چیست؟ آیا توارث است یا چیز دیگر؟

طریق دوم- مزاج مخصوص و تفاوت‌های جسمانی: یکی از دانشمندان می‌نویسد:

بدرفتاری کودک در مدرسه ممکن است ناشی از شرایط ناهنجار غدد در بدن او و یا معلول شرایط خانوادگی که در آن رفتار مطلوب آموخته نشده است، باشد. ناتوانی کودک در یادگیری ممکن است به علت کمبود ویتامین‌ها و مواد غذایی لازم و یا نبودن انگیزه کافی برای یادگیری باشد. [۴۰] دیگری می‌نویسد:

اختلالات عملی غده تیروئید سبب تحریکات عصبی و روانی و یا خمودی و بلاهت می‌شود. [۴۱] مرحوم خواجه طوسی می‌نویسد:

و در کودکان ظاهر است که بعضی مستعد قبول آداب باشند به آسانی و بعضی به دشواری و بعضی را طبع از قبول آن متنفر بود و مقتضیات مزجه ایشان چون حیا، وقاحت، سخا، ضنّت، قساوت، رقت و دیگر احوال از ایشان صادر و بعد از آن بعضی سهل‌القیاد باشند در قبول اضداد آن حالات و بعضی عسر‌القیاد و بعضی ممکن‌القبول و بعضی

ممتنع القبول، یا برخی خیر برآیند و برخی شریر و بعضی متوسط. [۴۲] مرحوم ملا محمد مهدی نراقی می‌فرماید:

مزاج انسان مدخلیت تامه دارد در صفات. بعضی مزاج‌ها در اصل خلقت، مستعد برخی از اخلاق می‌باشد و بعضی دیگر مقتضی خلاف آن اخلاق است.

ما یقین داریم که بعضی اشخاص، طبعاً چنان‌اند که در اثر کوچک‌ترین سببی غضب می‌کنند یا می‌ترسند یا اندوهگین می‌شوند یا می‌خندند. ولی بعضی دیگر برخلاف آن‌ها هستند. گاهی هم به حسب فطرت معتدل القوی می‌باشند، به طوری که در عقل و فضایل اخلاقی به حد کمال رسیده و قوه عاقله آن‌ها بر قوه غضب و شهوتشان غالب گشته است، چنان که در انبیا و ائمه چنین می‌باشد. در بعضی مردم برعکس می‌باشد، یعنی از حد اعتدال تجاوز نموده، ناقص العقل و بداخلاق هستند و قوه عاقله آن‌ها مغلوب قوه غضب و شهوت آن‌ها شده است. [۴۳] پس این دانشمندان اصل وراثت را در صفات و احوال نفسانی پذیرفته‌اند، لیکن از طریق مزاج مخصوص و خصوصیات و ویژگی‌هایی که در ساختار بنیه جسمانی افراد انسان به وجود آمده است. دانشمندان از این جهت که توارث یکی از عوامل مهم ترکیب جسمانی کودک است، تردیدی ندارند.

دلیل مطلب

مدعای این دانشمندان با اثبات دو مقدمه به اثبات می‌رسد:

مقدمه اول: کیفیت جسمانی، خصوصیات اعصاب و مغز و غدد داخلی و چگونگی اعضای رئیسه بدن در کیفیت اخلاقیات و امور نفسانی انسان‌ها تأثیر به‌سزایی دارند.

مقدمه دوم: وراثت، یکی از عوامل بسیار مهم و مؤثر در کیفیت ترکیب جسمانی فرزندان است.

در تأیید مقدمه اول می‌توان گفت: گرچه اخلاقیات از صفات و خصوصیات نفسانی انسان‌اند، و نفس نیز موجودی است مجرد از ماده، لیکن ارتباط و اتصال نفس با بدن نیز قابل انکار نیست. محققان فلاسفه اسلامی عقیده دارند که نفس انسان حقیقت مجردی نیست که جدای از بدن تحقق یافته و بعداً به بدن تعلق پیدا کرده باشد. بلکه نفس، همان

صورت نوعیه جسمانی است که با حرکت جوهری و تکامل تدریجی به حد تجرد رسیده و از افق ماده فراتر رفته است.

صورت نوعیه، قبلاً به ماده متعلق بود، بلکه وحدت داشت، بعد از تجرد نیز به بدن تعلق دارد، بلکه متحد است.

نفس انسان در این مرتبه از وجود، حقیقتی است دو بُعدی و دارای دو مرتبه وجودی: از یک طرف حقیقتی است عالی تر و مجرد از ماده و کارهایی را انجام می دهد که از ماده و مادیات ساخته نیست و از طرف دیگر با بدن وحدت دارد و کارهای او را انجام می دهد.

در بین این دو مرتبه وجودی، کمال ارتباط و اتصال برقرار است. مرتبه عالی تر نفس بر مرتبه پایین تر تأثیر می گذارد و در کارهایش از آن استفاده می کند.

اگر نفس انسانی مدرک کلیات است، مقدمات آن را از طریق اعصاب و مغز و با به کار گرفتن مشاعر و حواس فراهم می سازد. هم چنین در کارهای مربوط به بدن از نیروی تعقل و تفکر استفاده می کند.

تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن که در علوم طبیعی و روان شناسی به اثبات رسیده، قابل انکار نیست؛ مثلاً هنگام عصبانیت شدید و اندوه و تأثر فراوان، فعل و انفعالات خاصی در بدن انجام می گیرد، اشتها به غذا کم می شود و دستگاه گوارش در هضم و جذب غذا ناتوان می گردد. برعکس در حال فرح و شادمانی - که از صفات نفسانی است - تمایل به غذا بیش تر می شود و بهتر و زودتر هضم و جذب می شود. یا در حال تفکر که یک عمل کاملاً نفسانی است فعل و انفعالات ویژه ای در بدن انجام می گیرد، مواد خاصی از غذا بیش تر به مصرف می رسد و مواد خاصی بیش تر دفع می شود.

از سوی دیگر سلامت و نیرومندی دستگاه های مختلف بدن، موجب آرامش و انبساط نفسانی و تحمل بیش تر در برابر ناملازمات و پایداری بیش تر در کارها خواهد بود. سلامت و اعتدال بدن و اعصاب حتی در تفکر بهتر و دقیق تر نیز تأثیر دارد. چنان که در مثل ها آمده: عقل سالم در بدن سالم پیدا می شود. لذا افرادی که از سلامت مزاج و صحت اعصاب برخوردار نیستند، در صفات و خصائل نفسانی حتی در طرز تفکر آنها نیز اختلالاتی مشاهده می شود.

بنابراین، مزاج مخصوص انسان و آفرینش ویژه اعصاب و مغز او، در چگونگی صفات نفسانی و اخلاقیات و حتی افکارش تأثیر به سزایی خواهد داشت و این همان مقدمه اول است.

در تأیید مقدمه دوم گفته می‌شود این مطلب به اثبات رسیده است که کودک چنان که اصل انسانیت و اکثر صفات و خصوصیات بدنی و وجود اعضای رئیسه بدن؛ مانند: اعصاب و مغز، کلیه و کبد، معده و غده‌های داخلی خود را از پدر و مادر به ارث می‌برد، کیفیت مزاجی و سلامت و بیماری، نیرومندی و ضعف، و کیفیت وجودی اعضای رئیسه بدن را نیز از پدر و مادر یا یکی از اجداد به ارث می‌برد. دانشمندان در این باره تحقیقات عمیقی را انجام داده و تعدادی از بیماری‌های ارثی را برشمرده‌اند. [۴۴]

نتیجه

با اثبات این دو مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که ممکن است برخی از صفات پدر و مادر از طریق ارث به فرزند انتقال یابد. بدین بیان که برخی از خصوصیات پدر و مادر معلول کیفیت مزاجی و بنیه جسمانی آنان است و همین مزاج ممکن است به فرزند انتقال یابد. بنابراین صفات مذکور نیز از همین طریق منتقل می‌شوند.

امکان تغییر اخلاقیات

از مجموع این مطالب چنین نتیجه می‌گیریم که تفاوت‌های اخلاقی‌ای که در بین کودکان مشاهده می‌شود، می‌تواند در اثر اختلاف امزجه آن‌ها باشد که این تفاوت نیز از اختلاف طبایع پدر و مادر نشأت می‌گیرد. اگر بعضی کودکان عصبانی و تندخو و بعضی خون‌سرد، بعضی لجوج و بعضی آرام، و مانند آن هستند، ممکن است این صفات معلول کیفیت مزاجی و بنیه جسمانی آن‌ها باشد.

لیکن لازمه سخن این نیست که صفات و اخلاقیات مذکور قابل تغییر نباشند، بلکه مزاج مخصوص، بیش از استعداد و آمادگی بیش‌تر برای ظهور و بروز این صفات را نتیجه نمی‌دهد. بدین معنا که بعضی کودکان دارای مزاج مخصوص و اعصاب ویژه‌ای هستند که با سرعت عصبانی و متأثر می‌شوند و کنترل اعصاب خود را از دست می‌دهند.

چنین افرادی از جهت قابلیت تأثر، در یک مرتبه نیستند، بلکه دارای درجاتی متفاوت‌اند. قابلیت تغییر اخلاق آن‌ها نیز با همین نسبت متفاوت و در بعضی مراتب بسیار دشوار خواهد بود؛ ولی به هر حال، امکان‌پذیر است. البته اگر تغییر و اصلاح کلی امکان‌پذیر نباشد حداقل قابل تعدیل و تخفیف خواهد بود و مربی هیچ‌گاه نباید مأیوس شود.

اولیا و مربیان باید کودکان مورد تربیت را به خوبی شناسایی کنند، استعدادهای مزاجی و اخلاقی تک تک آن‌ها را خوب بسنجند و با توجه به آن، در تعلیم و تربیت و اصلاح اخلاقی آنان کوشش و جدیت نمایند. چنان‌که کودکان از لحاظ استعدادهای مزاجی و اخلاقی طبیعی متفاوت هستند، راه اصلاح آن‌ها نیز متفاوت خواهد بود. مربی نباید توقع داشته باشد که همه کودکان در اصلاح‌پذیری یکسان باشند. استعداد مزاجی بعضی کودکان، نسبت به برخی از اخلاقیات، آن‌چنان قوی است که تغییر یا تعدیل آن نیاز به اطلاعات کافی و صبر و جدیت فراوان دارد. مراجعه به روان‌پزشک و پزشک اعصاب نیز گاهی مفید و در برخی موارد ضرورت دارد.

تفاوت در قابلیت

کوتاه سخن این که مردم در آفرینش سه گونه‌اند: خوب، بد و متوسط. دسته اول به گونه‌ای آفریده شده‌اند که طبعاً به خوبی تمایل دارند و اگر عوامل خارجی آن‌ها را منحرف نسازد طبعاً به خوبی گرایش می‌یابند. دسته دوم به گونه‌ای آفریده شده‌اند که طبعاً به بدی رغبت دارند و اگر عوامل خارجی در آنان اثر نگذارد طبعاً به بدی گرایش خواهند داشت، ولی دسته سوم در حال اعتدال بوده و برای پذیرش هر دو جهت، آمادگی یکسان دارند.

تربیت و تغییر اخلاق دسته اول و دوم کمی دشوار و در برخی موارد بسیار سخت است، ولی امکان‌پذیر می‌باشد. اگر تغییر و اصلاح اخلاقی امکان‌پذیر نبود، پیامبران و شرایع آسمانی این قدر در این باره تأکید و سفارش نمی‌کردند و دانشمندان اخلاق و مربیان، در اصلاح بدی‌ها سعی و جدیت نمی‌نمودند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

هر یک از ما خوب، متوسط، و یا بد به دنیا می‌آییم، ولی مانند هوش، حس اخلاقی نیز به وسیله تعلیم و نظم و اراده بسط می‌یابد و تربیت می‌پذیرد. [۱] ابن مسکویه می‌نویسد:

خُلُق حالتی است نفسانی که آدمی را بدون فکر و رویه به انجام کارهایی تحریک می کند و آن دو قسم است: قسمتی از آن، طبیعی و مستند به ساختمان مزاج است؛ مانند کسی که از کوچکترین ناملایم برافروخته و خشمگین می شود یا بر اثر کمترین تعجب به شدت می خندد، یا حادثه ناچیزی او را سخت غمگین و متأثر می سازد. قسم دیگر ناشی از عادت است. این قسم خلق، ممکن است در آغاز با فکر و محاسبه پایه گذاری شود، ولی بر اثر تکرار و استمرار عملی، رفته رفته به صورت ملکه نفسانی و خلق و خوی ثابت در آمده و بدون رویه و فکر و انگیزه عمل می شود. [۲] ارسطو می گوید:

انسان بدرفتار گاهی با تأدیب، نیکو می شود. لیکن این مطلب مطلق نیست، زیرا تکرار مواعظ و تأدیبها و اعمال سیاستهای خوب در افراد مختلف تأثیرات گوناگون دارد. بعضی مردم تأدیب را با سرعت می پذیرند و به جانب فضایل حرکت می نمایند، ولی بعضی دیگر با کندی می پذیرند و به سوی خوبی گرایش پیدا می کنند. [۳]

خواجه طوسی می نویسد:

نفس را دو چیز باشد: یکی طبیعت و دوم عادت. اما طبیعت چنان بود که اصل مزاج شخصی چنان اقتضا کند که مستعد حالی باشد از احوال؛ مانند کسی که کمتر سببی تحریک قوت غضبی او کند، یا کسی که از اندک آوازی که به گوش او رسد، یا از خیر مکروهی ضعیف که بشنود خوف و بد دلی برو غالب شود، یا کسی که از اندک حرکتی که موجب تعجب بود خنده بسیار بی تکلف برو غلبه کند، یا کسی که از کمتر سببی قبض و اندوه بافراط بر او در آید و اما عادت چنان بود که در اول به رویت و فکر اختیار کاری کرده باشد و به تکلف در آن شروع می نموده تا به ممارست متواتر و فرسودگی در آن، با آن کار الف گیرد، بعد از الف تمام به سهولت بی رویت از او صادر می شود تا خلقی شود او را. [۴] باز هم می نویسد:

و قدما را خلاف بوده است اندر آن که خلق از خواص نفس حیوانی است یا نفس ناطقه را در استلزام او مشارکتی است. هم چنین خلاف کرده اند در آن که خلق هر شخصی او را طبیعی بود، یعنی ممتنع الزوال؛ مانند حرارت آتش، یا غیر طبیعی. گروهی گفته اند: بعضی اخلاق طبیعی باشد و بعضی به اسباب دیگر حادث شود و مانند طبیعی راسخ گردد و قومی گفته اند: هیچ خلقی نه طبیعی است و نه مخالف طبیعت، بلکه مردم را چنان آفریده اند که هر خلق که خواهد می گیرد یا به آسانی یا به دشواری. آنچه از آن موافق اقتضای مزاج بود - چنان که در مثالهای مذکور یاد کردیم به آسانی و آنچه برخلاف آن بود به دشواری.

سبب هر خلقی که بر طبیعت صنفی از اصناف مردم غالب می شود در ابتدا ارادتی بوده باشد و به مداومت، ممارست و ملکه گشته و از این سه مذهب، حق مذهب آخر است. چه به عیان مشاهده می افتد که کودکان و جوانان به

پرورش و مجالست کسانی که به خلقی موسوم‌اند و یا به ملابست افعال ایشان، آن خلق فرا می‌گیرند، هر چند پیش‌تر به خلقی دیگر موصوف بوده‌اند و مذهب اول و دوم مؤدی است به ابطال قوت تمیز و رویت و رفض انواع تأدیب و سیاست و بطلان شرایع و دیانات و اهمال نوع انسان از تعلیم و تربیت، تا هر کسی بر حسب اقتضای طبیعت خود می‌رود و مفضی شود به رفع نظام و تعذر بقای نوع و کذب و شناعت این قضیه بس ظاهر است. [۵] سید محمد غیائی می‌نویسد: هر انسان عاقلی می‌تواند نفس خودش را اصلاح و اخلاقش را تهذیب کند.

پس خُلق ملکه‌ای است که با سهولت و بدون تأمل افعال از آن صادر می‌شود. و بعضی خیال کرده‌اند که خلق مانند خلقت می‌باشد که قابل تغییر و تبدیل نیست. گفته‌اند: خلق مقتضای مزاج می‌باشد؛ چنان که شخص حارالمزاج شجاع است و ضد آن ترسو. بقیه اخلاق نیز چنین هستند. اما این قول ضعیف است. بلکه قول صحیح این است که اخلاق قابل تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان‌اند. پس اعتدال در اخلاق و انحراف از آن در اثر کثرت افعال و اقوال و حرکات و سکانات و تصورات به وجود می‌آید و اگر جز این بود پیامبران و اولیا و حکما در طریق دعوت به سوی خدا جدیت نمی‌کردند و مردم به مکارم اخلاق دعوت نمی‌شدند با این که پیامبر فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» [۶].

مرحوم نراقی می‌گوید:

قدما از دانشمندان در امکان ازاله اخلاق و عدم امکان، اختلاف عقیده دارند.

سومین قول این است که برخی از اخلاق، طبیعی و ممتنع الزوال هستند و بعضی آن‌ها غیر طبیعی‌اند که از عوامل خارجی به وجود آمده و امکان زوال دارند. ولی متأخرین از علما قول اول را ترجیح داده و گفته‌اند: هیچ یک از اخلاق، نه بر طبق طبیعت است و نه بر خلاف طبیعت. بلکه نفس فی حد ذاتها برای اتصاف به دو طرف تضاد قابلیت دارد، یا به آسانی اگر موافق مزاج باشد، یا به دشواری اگر مخالف مزاج باشد. پس اختلاف انسان‌ها در اخلاق در اثر اختیار خود آن‌ها و عوامل خارجی به وجود می‌آید. دلیل قول اول این است که هر خلقی قابل تغییر می‌باشد و هر چیزی که قابل تغییر باشد طبیعی نخواهد بود. نتیجه این که هیچ خلقی طبیعی نخواهد بود. کبرای قضیه بدیهی است و صغرای آن وجدانی، زیرا ما وجداناً می‌یابیم که انسان بد رفتار در اثر مصاحبت با خوبان خوب می‌شود. برعکس آدم خوب در اثر مصاحبت با بدان بد می‌شود و مشاهده می‌کنیم که تأدیب، اثر عظیمی در زوال اخلاق دارد. اگر چنین نبود باید نیروی تفکر بی‌فایده باشد و تأدیبات و سیاست‌ها باطل می‌شد و شرایع و ادیان لغو می‌گشت و خدا نمی‌گفت «قد افلح من زکّاه». و پیامبر نمی‌فرمود: «حَسِّنُوا اخْلَاقَكُمْ» و نمی‌فرمود: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» [۷].

اسلام نیز طبیعت و آفرینش ویژه انسان را در کیفیت ظهور و بروز اخلاقیات گوناگون مؤثر و خُلق را یک نوع بخشش الهی می‌داند که در فطرت و نهاد انسان‌ها نهاده شده و طبعاً به سوی آن تمایل دارند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده:

«إِنَّ الْخُلُقَ مَنِحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقَهُ، فَمَنْهُ سَجِيَّةٌ، وَمِنْهُ نِيَّةٌ». فقلت:

فأيتها أفضل؟ فقال: صاحب السجّية، هو مجبول لا يستطيع غيره، و صاحب النية يصبر على الطاعة تصبراً، فهو أفضلهما. [۱]

خُلق یک عطیه الهی است که خدا به هر کس خواست عطا می‌کند. برخی از اخلاقیات، فطری و طبیعی هستند و برخی دیگر، از روی قصد صادر می‌شوند.

راوی گفت: کدام افضل اند؟ امام فرمود: شخصی که خلق در طبیعت او نهاده شده باید آن را انجام دهد و نمی‌تواند آن را تغییر دهد، اما کسی که از روی نیت کاری را انجام می‌دهد، باید برای انجام دادن آن کوشش کند و صبر و بردباری نشان دهد، بنابراین، دومی افضل خواهد بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«إِذَا سَمِعْتُمْ بِجَبَلٍ زَالٍ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدَّقُوا وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالٍ عَنْ خَلْقِهِ فَلَا تَصَدَّقُوا فَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلَى مَا جَبَلَ عَلَيْهِ». [۲]

اگر شنیدید کوهی از جای خود کنده شده باور کنید، ولی اگر شنیدید که مردی از خلق (طبیعی) خود دست برداشته تصدیق نکنید، زیرا ممکن است به حال طبیعی خود برگردد.

شاید از اخبار طینت نیز همین معنا استفاده شود. [۳] از این قبیل احادیث استفاده می‌شود که برخی از اخلاقیات در طبیعت و آفرینش بعضی انسان‌ها نهاده شده که تغییر آن‌ها بسیار دشوار و به طور عادی غیر مقدور می‌نماید.

ولی اسلام تعلیم و تربیت انسان‌ها و تغییر و اصلاح صفات و تزکیه و تهذیب نفوس را امری ممکن می‌داند، به همین جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس را در رأس برنامه‌های خود قرار داده است.

خدا در قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۴]

لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: »

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. [۵]

چون تزکیه و اصلاح نفوس امکان داشته است. قرآن نیز می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [۶]

بنابراین آیات و احادیث متعددی وجود دارند که به مکارم الاخلاق دستور داده و از رذایل برحذر می‌دارند. از همه اینها استفاده می‌شود که تزکیه نفوس و اصلاح اخلاق امکان‌پذیر است و گرنه همه این تلاش‌ها و توصیه‌ها لغو خواهد بود. [۷]

مسئولان تربیت و وظایف سنگین آنها

تربیت کودکان و جوانان یک مسئولیت همگانی است و نیاز به هماهنگی و همکاری همه افراد و نهادهای مربوطه دارد. اگر همه، انجام وظیفه کنند زمینه برای تربیت صحیح افراد فراهم می‌شود و برنامه‌های تربیتی پیش می‌روند. ولی اگر همکاری و تفاهم وجود نداشته باشد توفیق کامل برنامه‌ها را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. به همین جهت مسئولان تربیت را نام برده و به مسئولیت سنگین آنها اشاره می‌نماییم:

خانواده

مقصود ما از خانواده همه کسانی است که به طور مستمر یا غالب با کودکان زندگی می‌کنند؛ مانند: پدر، مادر، پدر بزرگ، مادر بزرگ، برادر و خواهر بزرگتر و حتی خدمتکار منزل. در این میان پدر و مادر چون سرپرستی کودک را بر عهده داشته و باعث وجود او هستند، در تربیت او نیز نقش مهم‌تر و وظیفه سنگین‌تری را بر عهده دارند. پدر و مادر شدن فقط به تولید مثل نیست، زیرا این کار از عهده حیوانات نیز ساخته است. والدین در صورتی لیاقت پدری و مادری را دارند که در تعلیم و تربیت فرزند خود هم جدیت کنند. اسلام تربیت و تأدیب را یکی از حقوق فرزندان می‌داند که اگر پدر و مادر در انجام آن کوتاهی کنند مورد عاق فرزند قرار گرفته و در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا آنها را ابرار نامید، چون به والدین و فرزندان خود احسان کردند. چنان که پدر و مادر بر تو حق دارند، فرزندان نیز حق دارند. [۱] هم چنین فرمود:

فرزندانتان را بر نیکوکاری کمک کنید، هر کس که بخواهد عقوق را از فرزندان خود خارج سازد می‌تواند. [۲] و نیز فرمود:

یا علی! خدا لعنت کند پدر و مادری که موجب عاق شدن فرزند خود شوند. یا علی! چنان که فرزند ممکن است عاق والدین شود، پدر و مادر نیز ممکن است عاق فرزندان شوند. یا علی! خدا رحمت کند والدینی که باعث

نیکوکاری فرزندان نسبت به خودشان شوند.[۳] امام سجاد علیه السلام ضمن حدیثی فرمود:
حق فرزندان این است که توجه داشته باشی او از توبه وجود آمده و منسوب به تو خواهد بود و خوب و بدش در
همین دنیا به تو نسبت داده خواهد شد. مسئولیت تأدیب و خداشناسی و کمک بر اطاعت از پروردگار، برعهده تو
نهاده شده است. پس باید رفتار تو نسبت به او مانند عمل کسی باشد که می‌داند در احسان به او پاداش نیک و در بد
رفتاری با او معاقب خواهد بود.[۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

همه شما سرپرست هستید، و نسبت به زیردستان خود مسئولیت دارید. والی سرپرست رعیت و مسئول آنها می‌باشد.
مرد سرپرست خانواده‌اش و مسئول آنهاست. زن سرپرست خانه شوهر و فرزندان و مسئول آنها می‌باشد.[۵] امام
صادق علیه السلام فرمود:

فرزند سه حق بر پدر دارد: مادر خوب انتخاب کردن، نام خوب نهادن، جدیت در تربیت و تأدیب او.[۶] پیامبر اسلام
صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزند بر پدر خود چند حق دارد: نوشتن، شنا کردن و تیراندازی را به او یاد دهد و جز رزق حلال و پاکیزه به او
نخوراند.[۷]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
حق فرزند بر پدر این است که نام نیکویی برایش انتخاب کند و نیکو تربیت نماید و قرآن را به او یاد دهد.[۸] پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس دختری داشته باشد و او را نیکو تربیت کند، در تعلیم او نیز بکوشد و از نعمت‌هایی که خدا بر او ارزانی
داشته به او بدهد، آن دختر او را از دخول در آتش دوزخ جلوگیری خواهد کرد.[۹] امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی آیه «یا ایها الذین آمنوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً» نازل شد، مردم گفتند: چگونه خودمان و خانواده مان را از
آتش دوزخ ننگه داریم؟

فرمود: عمل خیر انجام دهید و به خانواده‌تان نیز تذکر بدهید تا انجام دهند و آنان را بر طاعت خدا تأدیب کنید.[۱۰]
امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن علم و ادب صالح را برای خانواده‌اش به ارث می‌گذارد به گونه ای که همه آن‌ها داخل بهشت می‌شوند، کوچک و بزرگ و خادم و همسایه او بهشتی می‌شوند. اما بنده گنهکار، ادب بد را برای خانواده‌اش به ارث می‌گذارد و بدین وسیله همه آن‌ها را به دوزخ می‌فرستد. [۱۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندانتان را بر سه خصلت تربیت کنید: محبت پیامبر، محبت اهل بیت پیامبر و قرائت قرآن. [۱۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

پدر ارثی را برای فرزندش باقی نمی‌گذارد که بهتر از ادب و تربیت نیک باشد. [۱۳] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندان خود را گرامی بدارید و آن‌ها را نیکو تربیت کنید تا خدا شما را بیامرزد. [۱۴] بنابراین تعلیم و تربیت فرزندان یکی از وظایف بسیار مهم و سنگینی است که بر دوش والدین نهاده شده است. در زمان کودکی؛ مخصوصاً دو سال اول زندگی، دوران بسیار حساس و سرنوشت‌سازی است. شخصیت کودک هنوز شکل نگرفته و برای پذیرفتن هر نوع تربیتی آمادگی دارد. اتفاقاً این دوران حساس را در دامن مادر و تحت سرپرستی پدر می‌گذرانند و در اثر رفتار و گفتار آنان استعدادهايش پرورش می‌یابد و شخصیت آینده‌اش ساخته می‌شود.

بنابراین، سرنوشت هر کودک تا حد زیادی در اختیار والدین است، لذا بستگی دارد که اطلاعاتشان در چه حد باشد و در تعلیم و تربیت فرزندانشان چه مقدار عنایت به خرج دهند. پدر و مادر اگر درست انجام وظیفه کنند بزرگ‌ترین خدمت را نسبت به فرزندانشان انجام خواهند داد و سعادت و خوشبختی آینده آن‌ها را تأمین خواهند کرد. به علاوه خودشان نیز از وجود چنین فرزندان شایسته‌ای بهره‌مند خواهند شد و به اجتماع نیز بزرگ‌ترین خدمت را انجام خواهند داد، زیرا افراد شایسته، مفید و خدمت‌گزاری را پرورش داده و به اجتماع تقدیم کرده‌اند. به طور کلی چنین والدینی در دنیا و آخرت سربلند و مأجور خواهند بود.

اما اگر در انجام این مسئولیت سنگین الهی - وجدانی و اجتماعی، غفلت و سهل‌انگاری کنند، بزرگ‌ترین خیانت‌ها و جنایت‌ها را نسبت به فرزندانشان مرتکب شده‌اند، زیرا با تربیت‌های غلط و اشتباهات خود اسباب بدبختی آن‌ها را فراهم ساخته‌اند که چنین خیانتی در جهان آخرت بی‌کیفر نخواهد ماند. به علاوه نتایج تربیت‌های سوء فرزندان در همین جهان نیز دامن‌گیر والدین خواهد شد.

مفاسد و مشکلاتی که در جوانان مشاهده می‌شود - مانند: انحرافات و مفاسد جنسی، ولگردی، بی‌بندوباری،

بی‌کاری، اعتیاد، جنایت، سرقت، انتحار، فرار از خانه، افسردگی، یأس، اضطراب، بی‌رغبتی به زندگی، خودبینی، بی‌اعتمادی به نفس، ضعف اراده، وسواسی‌گری، بی‌عرضگی و ناتوانی، خودخواهی، خود کوچک‌بینی، و ده‌ها مشکل اخلاقی دیگر که متأسفانه دامن‌گیر نسل جوان شده- یا مستقیماً از تربیت سوء والدین سرچشمه می‌گیرد یا این که آن‌ها در این امر شریکند و سهم‌بزرگی را برعهده دارند.

آیا خدا چنین والدینی را در قیامت مورد بازخواست و مؤاخذه قرار نمی‌دهد؟! تولید فرزند، واجب نیست، ولی تعلیم و تربیت و تأدیب او وظیفه پدر و مادر است. چه لزومی دارد انسان فرزندانی را به وجود آورد، ولی نسبت به تعلیم و تربیت آن‌ها بی‌عنایت و سهل‌انگار باشد و در نتیجه افرادی بدبخت و بی‌تربیت را در اجتماع رها کند و اسباب گرفتاری و آبروریزی خود را نیز فراهم سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وجود فرزند بد یکی از مصائب بزرگ آدمی است. [۱۵] و فرمود:

فرزند بد شرافت پدر و مادر را ویران می‌سازد و آبروی گذشتگان را می‌ریزد. [۱۶] بنابراین، تربیت فرزند را نمی‌توان امری بی‌اهمیت تلقی کرد و با بی‌عنایتی از کنار آن گذشت، بلکه وظیفه‌ای است بسیار مهم که پدران و مادران باید نسبت به آن کمال عنایت را به خرج دهند. «روسو» عقیده دارد.

برای اصلاح اجتماع ابتدا باید نه از دولت، بلکه از خانواده شروع کرد. اگر بتوان اصلاحی در آداب و رسوم عمومی پدید آورد باید در بدو امر با اصلاح آداب و رسوم خانوادگی آغاز شود و این امر مطلقاً بر عهده پدران و مادران است. [۱۷] در خاتمه تذکر این نکته ضرورت دارد که وظیفه تربیت فرزند، تنها در دوران کودکی خلاصه نمی‌شود و تا زمان نوجوانی و پایان دوران جوانی نیز ادامه دارد، بلکه دوران نوجوانی و جوانی از اهمیت و حساسیت بیش‌تری برخوردار است.

والدین باید در این دوران حساس و بحرانی نیز مراقب جوانانشان باشند، لیکن نحوه مراقبت و برخورد با آن‌ها در زمان جوانی با طرز برخورد با آنان در زمان کودکی متفاوت خواهد بود.

مدرسه

کودک از سن شش سالگی وارد مدرسه می‌شود و غالباً تا سن هیجده سالگی در مدرسه خواهد ماند. در هر روز

تقریباً شش ساعت در مدرسه است، به منزل هم که برمی‌گردد، غیر از ساعت‌های خواب و خوراک و کمی بازی، به انجام تکالیف مدرسه اشتغال دارد. بدین صورت، در این مدت تقریباً اکثر اوقات او صرف مدرسه خواهد شد و دانش‌آموز دوران طفولیت دوم، دوران نوجوانی و جوانی خود را که از حساس‌ترین دوران عمر او محسوب می‌شود، در مدرسه خواهد گذراند.

کودک که مدت شش سال از آغاز عمر خود را در محیط محدود خانواده و در کنار پدر و مادر می‌زیسته، از آغاز هفت‌سالگی وارد اجتماع بزرگ‌تر (مدرسه) می‌شود که مرکب است از مدیر، عده‌ای آموزگار و گروهی از کودکان هم‌سال یا کمی بزرگ‌تر از خود. محیط جدید برای کودک کاملاً تازه‌گی و اهمیت دارد. او آموخته‌های گذشته خود و اخلاق و رفتاری را که در محیط محدود خانواده فرا گرفته، با کسب اطلاعات جدید و مشاهده اخلاق و رفتار اعضای اجتماع جدید، مورد بررسی و تجدید نظر قرار می‌دهد تا شکل ثابتی را برای خود برگزیند. بنابراین دوران طفولیت دوم که در مدرسه می‌گذرد بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است.

دوران نوجوانی و جوانی نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. در این دوران غریزه جنسی بیدار و شکوفا می‌شود و نوجوان و جوان نیاز شدید به یک راهنمای عاقل و مهربان و با تدبیر دارند. تا برنامه آینده زندگی و راه صحیح را برایشان ترسیم کند و از انحرافات جلوگیری نماید. در این دوران در جسم و جان نوجوان تحولی به وجود می‌آید. نوجوانی و جوانی دوران استقلال‌طلبی، آینده‌نگری، خودسازی، شور، عشق، امید، نشاط، تحرک، تهور، تخیل، تلاش، و کنجکاوی است و جوان در این دوران بحرانی و پرتلاطم به یک راهنمای با تجربه، خیرخواه، دلسوز و با تدبیر نیاز دارد که موقعیت حساس، عواطف و خواست‌های درونی او را به خوبی درک کند و نتیجه تجربیات خود را مخلصانه در اختیارش قرار دهد؛ در کارها با او مشورت کند و وزارت او را بپذیرد- چنان که در احادیث آمده است- و در حل مشکلات زندگی به یاری‌اش بشتابد.

متأسفانه اکثر پدران و مادران، از درک صحیح جوانان خود و عواطف و تمایلات درونی آن‌ها ناتوانند و استقلال‌طلبی و تشخص آنان را محترم نمی‌شمارند و به همین جهت با فرزندان خود بیگانه و غیر مأنوس هستند.

بهترین نهادی که می‌تواند این خلأ را پر کرده و در این موقعیت حساس به یاری جوانان بشتابد، مدرسه است. مدرسه

جایگاه مهمی است و مسئولیت سنگینی را بر دوش دارد. کار مدرسه، در آموزش دانش آموزان و انتقال برخی از مفاهیم علمی و کلاسیک به آنان، خلاصه نمی‌شود، بلکه این نهاد وظیفه سنگین تری را برعهده دارد که عبارت است از تربیت روانی و اخلاقی دانش آموزان و پیش‌گیری از وقوع انحراف و فساد. مدرسه این مسئولیت بزرگ الهی و وجدانی را پذیرفته و باید در انجام آن تلاش و جدیت کند.

اگر مدرسه به وظیفه‌اش به درستی عمل کند، نزد خدا بهترین پاداش را خواهد گرفت و چنان چه در این باره غفلت یا کوتاهی نماید، مورد مؤاخذة و بازخواست واقع خواهد شد.

اگر در احادیث از مقام والای معلم ستایش‌های فراوان شده، در حدی که در قیامت حق شفاعت به وی داده می‌شود، برای تعلیم تنها نیست، بلکه تعلیمی است که با تربیت و تأدیب همراه باشد. دانش آموز امانتی است الهی که به منظور تعلیم و تربیت به مدرسه تحویل داده می‌شود و در این مدت سرپرستی او برعهده مدیر و معلم مدرسه خواهد بود و حق تعلیم و تربیت دارد.

حضرت سجاد علیه السلام در این باره می‌فرماید:

اما حق دانش آموزت این است که بدانی خدا به وسیله علمی که به تو داده و خزینه دانشی که بر تو ارزانی داشته، تو را قیم و سرپرست دانش آموزانت قرار داده است. اگر در این سرپرستی که خدایت داده خوب عمل کنی و نسبت به آنها همانند یک خزانه‌دار مهربان و خیرخواه نسبت به مولای خود باشی که با صبر و از روی حساب اموال خزینه را خرج می‌کند و به موقع مصرف می‌کند، اگر تو هم نسبت به شاگردانت چنین باشی سرپرست لایقی خواهی بود و می‌توانی چنین امید و اعتقادی را داشته باشی و اگر رفتاری این گونه نداشته باشی نسبت به خدای متعال خیانت کار و نسبت به بندگانش ستمکار هستی و لباس و عزتی را که به تو عطا کرده مورد تعرض (و نابودی) قرار داده‌ای. [۱۸]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که قیامت برپا شود، عالم و عابد محشور می‌شوند. وقتی در پیشگاه عدل الهی قرار گرفتند به شخص عابد گفته می‌شود: به سوی بهشت برو. ولی به شخص عالم گفته می‌شود، توقف کن و برای کسانی که در حسن تأدیب آنها اقدام نمودی، شفاعت کن. [۱۹] امام باقر علیه السلام فرمود:

هر کس که راه خیری را به دیگری تعلیم کند، به مقدار اجر عامل، به او نیز پاداش می‌دهند، بدون این که از اجر عمل‌کننده چیزی کم شود و هر کس که راه ضلالت را به دیگری تعلیم کند، به مقدار کیفر عامل، به او نیز

می‌دهند، بدون این که در کیفر عامل نقصانی حاصل شود. [۲۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا رحمت کند خلفای مرا. گفته شد: یا رسول الله خلفای شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که سنت مرا احیا می‌کنند و به بندگان خدا تعلیم می‌نمایند. [۲۱] به هر حال مدرسه در تعلیم و تربیت نوجوانان و جوانان مسئولیت بسیار سنگینی را بردوش گرفته و می‌تواند بزرگ‌ترین نقش را ایفا کند.

صدا و سیما

امروز رادیو و تلویزیون از وسایل عمومی به شمار می‌آید و تقریباً در همه خانواده‌ها راه یافته است؟ به ویژه رادیو که شاید خانه‌ای خالی از آن نباشد. در

خانواده‌های فقیر و ثروتمند، تحصیل کرده و بی‌سواد، در دهات و شهرها، در کارخانه‌ها و ادارات، در مغازه‌ها و تجارت‌خانه‌ها، در وسایل نقلیه عمومی و خصوصی، در مزارع و کوهستان‌ها، در مساجد و حسینیه‌ها، در هتل‌ها و قهوه‌خانه‌ها و به طور کلی در همه جا و پیش همه کس رادیو حضور دارد. رادیو وسیله‌ای است همگانی که شبانه‌روز کار می‌کند و هر لحظه که بخواهند به راحتی می‌توانند از آن استفاده نمایند. رادیو به صورت یکی از لوازم اولیه زندگی، وسیله تفریح و آرامش بخش، راهنما و مرشد، مبلغ و معلم، دوست صمیمی و پاسخ‌گوی مشکلات در آمده است. بنابراین، رادیو یکی از مهم‌ترین وسایل تعلیم و تربیت عمومی محسوب شده و می‌تواند در آموزش فرهنگ اسلامی بزرگ‌ترین و بهترین نقش را ایفا کند.

بعد از رادیو، تلویزیون مهم‌ترین و عمومی‌ترین وسیله تعلیم و تربیت به شمار می‌رود. این وسیله عمومی گرچه به مقدار رادیو فراگیر نیست و همه خانواده‌ها بدان دسترسی ندارند و برنامه‌هایش نیز مستمر نیست، لیکن علاقه‌مندان بیش‌تری داشته و به طور مستقیم یا غیر مستقیم در بینندگان تأثیر عمیق‌تری به جای می‌گذارد، زیرا برنامه‌های تلویزیون غالباً از طریق فیلم و هنر و تصویر ارائه می‌شود و لذا از جاذبیت ویژه‌ای برخوردار است، از این جهت بر رادیو برتری دارد. بنابراین تلویزیون نیز می‌تواند در نشر و توسعه فرهنگ غنی اسلام و تعلیم و تربیت عموم اقشار ملت، بزرگ‌ترین نقش را ایفا کند.

صدا و سیما چنان که می‌تواند در خدمت مردم و اسلام باشد و با تهیه و تنظیم و اجرای برنامه‌های جالب و سودمند و هماهنگ اسلامی، در تهذیب و تکمیل نفوس انسان‌ها، پرورش و ترویج اخلاق نیک و جلوگیری از انحرافات و مفاسد اخلاقی داشته و در ترقی و عظمت کشور نقش مهمی را برعهده بگیرد؛ هم‌چنین می‌تواند به صورت یک وسیله تفریح و سرگرمی و کم‌فایده در آید که نه تنها در پرورش اخلاق نیک و وظیفه مطلوب را درست انجام ندهد، بلکه احیاناً در اثر سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی و اجرای برنامه‌های غلط و حساب نشده، مروج انحراف و بد اخلاقی نیز باشد. تا برنامه‌هایش چه باشد و چگونه تنظیم شود.

در این جاست که نقش مهم صدا و سیما و مسئولیت سنگین مدیران، کارگزاران، هنرمندان، گویندگان و مجریان این رسانه‌های عمومی آشکار می‌شود. صدا و سیما می‌تواند فرهنگ عمومی را دگرگون سازد و جامعه را به سوی عظمت و کمال تعالی بخشد یا به سوی ذلت و بدبختی و سقوط بکشانند.

بنابراین مسئولان و کارگزاران صدا و سیما باید به نکات زیر توجه کنند:

۱. شغل آن‌ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم یک شغل فرهنگی و در مسیر تعلیم و تربیت است که با انتخاب این شغل، مسئولیت مهم تعلیم و تربیت جامعه را برعهده گرفته‌اند. اگر درست انجام وظیفه نمایند نزد خدا پاداش نیک دارند و اگر در انجام وظیفه کوتاهی کنند مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.
۲. تربیت، فنی است بسیار ظریف و حساس که به اطلاعات کافی نیاز دارد.

هنرمندان، مجریان و گویندگان باید بدانند که میلیون‌ها انسان در سنین متفاوت، با افکار مختلف و در شرایط و اوضاع گوناگون، به سخنان آن‌ها گوش می‌دهند و تمام حرکاتشان را زیر نظر دارند و در قالب مزاج مخصوص و امکانات خود از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند و درس می‌گیرند. تربیت شونده چندان توجهی به اهداف مجریان برنامه ندارد و الزامی هم ندارد که فقط بر طبق اهداف آن‌ها تربیت شود، اما از مجموعه برنامه‌ها اموری را می‌پذیرد که برای پذیرش آن‌ها استعداد و آمادگی دارد. گاهی شنیدن یک جمله یا مشاهده یک تصویر، فردی را دگرگون می‌سازد؛ گرچه مجریان اصلاً چنین هدفی را منظور نداشته باشند.

۳. هزینه‌های سنگین این رسانه‌های جمعی از خزانه دولت تأمین می‌شود که در نهایت از اموال عمومی مردم فراهم خواهد شد، بنابراین باید در خدمت مردم و در طریق رشد و تکامل و تعلیم و تربیت صحیح آن‌ها گام بردارند و

جنبه‌های سرگرمی و تفریحی نباید در اولویت قرار گیرد.

۴. جمهوری اسلامی ایران یک نظام اسلامی است و باید ترویج و گسترش اسلام و احیای فضایل و ارزش‌های آن نیز در رأس برنامه‌هایش قرار گیرد.

بنابراین کلیه برنامه‌های صدا و سیما که مسئولیت آموزش و پرورش اسلامی را برعهده گرفته است باید از فرهنگ غنی اسلام نشأت بگیرد.

۵. برای رسیدن به چنین هدف بزرگی تماس دائم و همکاری مستمر مدیران و مجریان صدا و سیما با اسلام‌شناسان واقعی و کارشناسان تعلیم و تربیت اسلامی ضرورت دارد. با همکاری نزدیک این دو قشر می‌توان برنامه‌های آموزنده و جالب اخلاقی تهیه کرد و به اجرا گذارد و فرهنگ اسلامی را نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان گسترش داد و از مفاسد اخلاقی جلوگیری کرد.

دانشمندان دین

مسئولیت علمای دین در زمینه تعلیم و تربیت از دیگران سنگین‌تر و گسترده‌تر است؛ بلکه ابتدا به سوی آن‌ها توجه دارد، زیرا با ورود در این شغل، مسئولیت ترویج و تبلیغ دین و نشر فرهنگ و تعلیم و تربیت اسلامی را به عنوان یک وظیفه پذیرفته‌اند. آن‌ها جانشین پیامبر و کارشناس علوم اسلامی هستند و وظیفه دارند کار پیامبر و اهل بیت را که تعلیم و تزکیه نفوس است انجام دهند.

آنان از بیت‌المال و از طریق دین ارتزاق می‌کنند، پس باید در نشر حقایق دین و پرورش نفوس انسان‌ها تلاش و جدیت نمایند. تعریف و تمجیدهایی که در احادیث از علما شده، تا حدی که در قیامت برای پیروانشان شفاعت می‌کنند نیز در همین ارتباط است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که قیامت برپا شود، خدای متعال عالم و عابد را محشور می‌کند. وقتی در پیشگاه او قرار گرفتند به عابد می‌گوید: داخل بهشت شو و به عالم می‌گویی:

توقف نما و برای مردم شفاعت کن، چون در حسن تأدیب و تربیت آن‌ها جدیت کردی. [۲۲] اگر پدر و مادر مسئول تربیت فرزندان خود هستند، علمای دین نیز - که کارشناسان تعلیم و تربیت اسلامی‌اند - وظیفه دارند برنامه‌ها و شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی را در اختیار آنان قرار دهند. اگر دبیران، آموزگاران و استادان، مسئولیت تعلیم و تربیت کودکان و جوانان را برعهده دارند، علمای دین نیز موظف‌اند نظریات اسلام را در مورد تعلیم و تربیت از متون اسلامی استخراج و در اختیار علاقه‌مندان بگذارند. علمای دین علاوه بر این که باید با زبان، قلم و عمل خود در تعلیم و تربیت کودکان، جوانان و دیگران کوشش کنند، با صدا و سیما نیز باید همکاری و تعاون داشته باشند. مدرسان و طلاب حوزه‌های علمیه نمی‌توانند نسبت به استنباط و تدریس برنامه‌ها و شیوه‌های تعلیم و تربیت اسلامی غفلت و سهل‌انگاری نموده و آن‌چنان رفتار کنند که گویا اسلام در باره تعلیم و تربیت اصلاً نظری ندارد.

نویسندگان

یکی از وسایل بسیار مهم و مؤثر در تعلیم و تربیت، کتاب، مجله و روزنامه است. روزنامه و مجله تقریباً در اکثر خانه‌ها راه یافته و مقداری از اوقات فراغت افراد به خواندن مطالب مطبوعات می‌گذرد. عده‌ای از مردم هم اهل مطالعه هستند و کم و بیش کتاب می‌خوانند. افراد باسواد باید همواره با کتاب، مجله و روزنامه مأنوس باشند و بدین وسیله بر اطلاعات خود بیفزایند.

به هر حال خواندن کتاب، مجله و روزنامه مقداری از اوقات قشر وسیعی از افراد را اشغال می‌کند و بدون شک در روح آن‌ها و طرز تفکرشان آثار خوب یا بدی خواهد داشت.

بنابراین، مطبوعات را باید یکی از وسایل مهم تعلیم و تربیت عمومی محسوب کرد. لذا نویسندگان و ناشران نیز در این ارتباط نقش مهمی برعهده دارند. آنان هر فرهنگی را که ترویج و اشاعه دهند، افراد جامعه نیز به همان صورت پرورش می‌یابند. ارباب مطبوعات می‌توانند مروج فرهنگ دانش دوستی، وظیفه‌شناسی، خدمت‌گزاری، آزادی، نیکوکاری، عدالت‌خواهی، فداکاری، عفت، کار و کوشش، ثبات و استقامت، گذشت و دیگر فضایل انسانی باشند؛ چنان که می‌توانند فرهنگ مادی‌گری، سودپرستی، خودخواهی، مصرف‌گرایی، شهوترانی، بی‌بندوباری، کوتاه‌نظری، تن‌پروری، سستی و بی‌تعهدی و دیگر رذایل اخلاقی را ترویج کنند.

نویسندگان باید به این نکته توجه داشته باشند که با نوشته‌ها، داستان‌سرایی‌ها، تجزیه و تحلیل‌ها، تعریف و تمجیدها، نقد و انتقادهای، تصاویر و نقاشی‌ها و حتی با الفاظ و عبارات خود، در گروه عظیمی از اقشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارند، تأثیری خوب یا بد. نویسندگان در برابر نوشته‌هایش در پیشگاه عدل الهی مسئول خواهد بود. اگر درست انجام وظیفه کند پاداش نیک خواهد دید و اگر در نوشته‌هایش بدآموزی باشد به سزایش خواهد رسید. بنابراین، نویسندگان کار سهل و ساده‌ای نیست، بلکه کاری است دشوار و پرمسئولیت. نویسندگان هم باید در مطالب دقت کند که برخلاف حقیقت نباشد و هم مراقب باشد تا چیزی را ننویسد که از لحاظ تربیتی بدآموزی داشته باشد.

حکومت اسلامی

در میان مسئولان امر تعلیم و تربیت، دولت اسلامی وظیفه سنگین‌تر و فراگیرتری دارد. حکومت اسلامی بدین جهت که یک نظام مکتبی است، باید دفاع از اسلام، ترویج و اجرای کامل برنامه‌های آن در ابعاد مختلف در رأس امورش قرار گیرد؛ مثلاً تعلیم و تربیت افراد، برطبق مبانی تربیتی اسلامی که از ضروریات اولیه نظام به شمار می‌رود. آحاد ملت چنین حقی را برحکومت دارند و اسلام نیز چنین وظیفه‌ای برعهده اش نهاده است.

دولت اسلامی وظیفه دارد برای تعلیم و تربیت صحیح افراد جامعه و جلوگیری از مفاسد و انحرافات اخلاقی، به طور جدی توجه داشته و سرمایه‌گذاری کند. از کارشناسان تعلیم و تربیت اسلامی و اسلام‌شناسان واقعی دعوت کند و از آنها بخواهد تا برای تعلیم و تربیت اسلامی برنامه‌ها و طرح‌های جامع و هماهنگی را تهیه و تنظیم کنند. آن‌گاه برنامه‌ها را در اختیار مراکز مختلف تربیتی؛ مانند: آموزش و پرورش، دانشگاه، پدران و مادران، صدا و سیما، گویندگان و نویسندگان، مدیران روزنامه‌ها و مجلات قرار داده و از آنان بخواهد که به طور منسجم و هماهنگ آن‌ها را به اجرا گذارند.

در این میان تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان از دشواری و ضرورت بیش‌تری برخوردار است که دولت اسلامی وظیفه دارد توجه خاصی نسبت به آن داشته باشد، زیرا اینان آینده‌سازان کشوراند و کیفیت تربیت آن‌ها در آینده کشور تأثیر به‌سزایی خواهد داشت. بنابراین، هر چه نیرو و امکانات در این راه صرف شود، ارزش دارد و اگر دولت اسلامی در این باره کوتاهی کند، در پیشگاه عدل الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آگاه باشید که همه شما نگهبان هستید و نسبت به رعیت خود مسئولیت دارید.

پس امیری که برای حفظ مردم گمارده شده نسبت به رعیت خود مسئولیت دارد. [۲۳] معقل می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: هر کس که ولایت امور مسلمین را برعهده بگیرد، ولی در اصلاح امور و ارشاد و نصیحت آنان جدیت نکند با آنها داخل بهشت نخواهد شد. [۲۴] هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ را به ولایت یمن فرستاد فرمود:

ای معاذ! کتاب خدا را به آنها تعلیم کن و با اخلاق نیک پرورش ده. [۲۵] امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم فرمود:

من بر شما حق دارم و شما هم بر من حق دارید، اما حق شما بر من این است که شما را نصیحت کنم، غنائم را در بین شما درست تقسیم نمایم، در تعلیم شما اقدام کنم تا حدی که جاهل نباشید، و شما را تأدیب کنم تا علوم را فرا گیرید. [۲۶] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بر امام و رهبر مسلمین چیزی واجب نیست جز آنچه از جانب خدا بر آن مأموریت یافته: ابلاغ مواعظ، کوشش در نصیحت مردم، برپا داشتن سنت‌ها، اقامه حدود بر کسانی که استحقاق آن را دارند و رسانیدن سهام به اهلش. [۲۷] بنابراین، حکومت اسلامی علاوه بر این که باید نیازهای اقتصادی مردم برطرف کند و در اجرای آنها به مقدار توان خود سرمایه‌گذاری نماید، وظیفه دارد برای حفظ مکتب و ارزش‌های آن، تعلیم و تربیت اسلامی مردم و جلوگیری از مفاسد اجتماعی و انحرافات اخلاقی نیز به مقدار توان برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کند.

عوامل مؤثر در تربیت و ضرورت هماهنگی بین آنها چنان که قبلاً نیز گفته شد، تربیت بدین صورت تحقق می‌یابد که فرد مورد تربیت، در مجموعه‌ای از اوضاع و شرایط قرار گیرد و برطبق امکاناتی که برایش فراهم شده، استعدادهای خود را پرورش داده و به فعلیت می‌رساند. بنابراین، تربیت یک امر فردی نیست که بر طبق دلخواه یک مربی انجام گیرد، بلکه مجموع اوضاع، شرایط و امکانات ویژه انسان مورد تربیت را باید از عوامل مؤثر در تربیت محسوب داشت؛ عواملی مانند: پدر، مادر، سایر اعضای خانواده، هم‌بازی‌های کودک، محیط زندگی، اوضاع اقتصادی خانواده، دبستان، دبیرستان، دانشگاه، همکلاسی‌ها، مسجد و سایر مراکز دینی، مراکز تفریح و بازی، صدا و سیما، روزنامه‌ها و مجلات، کتاب‌ها، سینماها. علاوه بر آن افکار و رفتار شخصیت‌های سرشناس، اندیشه‌ها و فرهنگ حاکم بر جامعه نیز در کیفیت پرورش افراد تأثیر دارند.

فرد مورد تربیت بر طبق مزاج ویژه و شرایط و امکانات خود تحت تأثیر برخی از این عوامل قرار می‌گیرد و پرورش می‌یابد. هیچ یک از عوامل مذکور، به تنهایی نمی‌تواند تربیت صحیح و مطلوب کودک را تضمین کند، بلکه توفیق یک برنامه تربیتی، به نسبت هماهنگی موجود میان عوامل مختلف خواهد بود.

اگر در یک برنامه تربیتی همه عوامل مؤثر، هماهنگ بود و در جهت هدف مورد نظر بسیج شده باشند، امکان توفیق بسیار زیاد خواهد بود. ولی اگر بعضی عوامل هدف معینی را تعقیب نمایند، لیکن عوامل دیگر برخلاف آن هدف، عمل کنند و اثرش را خنثی سازند، نمی‌توان توفیق چندانی را پیش‌بینی کرد؛ مثلاً اگر والدین نسبت به کودک به گونه‌ای رفتار کنند و مدرسه به گونه‌ای دیگر، کودک در انتخاب راه سرگردان می‌شود و نمی‌داند کدام یک را بپذیرد.

در نتیجه عکس‌العمل‌های بد و احیاناً خطرناکی در او به وجود خواهد آمد. به همین جهت در تعلیم و تربیت و حل مشکلات رفتاری و اخلاقی کودک، همکاری نزدیک اولیا و مربیان کاملاً ضرورت دارد. هم چنین اگر مربیان هدف خاصی را تعقیب کنند، ولی برنامه‌های صدا و سیما، یا مجلات و روزنامه‌ها، برخلاف آن هدف حرکت نمایند، اولیا نمی‌توانند در نیل به اهداف خود کاملاً امیدوار باشند.

بنابراین، وظیفه حکومت اسلامی این است که برنامه‌های فرهنگی و تربیتی جامعه را منسجم و هماهنگ سازد و از نهادهای مربوطه بخواهد که همه در یک خط و به طور هماهنگ در اجرای آن‌ها جدیت کنند. [۲۸]

مرحله اول: تربیت قبل از ولادت

نقش والدین در پرورش فرزند از زمان بعد از ولادت شروع نمی‌شود، بلکه در دو مرحله قبل از آن هم نقش مهمی دارند: انتخاب همسر و دوران بارداری مادر.

انتخاب همسر

کسانی که به آینده فرزندان خویش می‌اندیشند و می‌خواهند فرزندان زیبا، سالم و خوش‌اخلاق داشته باشند، باید قبل از ازدواج در باره این موضوع تأمل کنند. مرد باید هنگام انتخاب همسر کاملاً دقت کند که سرنوشت فرزند آینده اش را در دست چه زنی قرار می‌دهد و زن نیز باید کاملاً بررسی کند که چه پدری را برای پرورش فرزندش انتخاب می‌کند.

فرزند در بسیاری از صفات جسمانی و نفسانی و حتی برخی از بیماری‌ها به پدر و مادر خود شباهت دارد. منشأ تکوین جنین دو سلول زنده ای است که از پدر و مادر در رحم مادر استقرار می‌یابند و با ترکیب جدید خود موجودی را به وجود می‌آورند که با ظرافت و سرعتی شگفت‌انگیز نشو و نما می‌کند تا به یک انسان زیبا و کامل تبدیل شود.

خداوند می‌فرماید:

ما انسان را از نطفه ای مختلط بیافریدیم، امتحان کردیم و استعدادهای او را به فعلیت تبدیل نمودیم و او را شنوا و بینا ساختیم. [۱] به همین جهت کودکان غالباً در رنگ پوست، رنگ مو، شکل و قیافه، قامت، چشم، بینی و حتی هوش و برخی از اخلاق به پدر و مادر یا یکی از خویشان نزدیک شباهت دارند. سلامت و اعتدال مزاج، یا ضعف و ناتوانی پدر و مادر می‌تواند در چگونگی فرزند تأثیر بسزایی داشته باشد. اسلام نیز به این موضوع بسیار مهم، عنایت داشته که رحم مادر را به عنوان مبدأ و شروع سعادت یا شقاوت انسان معرفی می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

سعادت‌مند کسی است که سعادت او در شکم مادر پایه‌گذاری شده و بدبخت کسی است که شقاوتش در شکم مادر پایه‌گذاری شده باشد. [۲] نیز فرمود:

برای نطفه‌های (خودتان) همسر خوب انتخاب کنید، زیرا دایی به منزله یکی از دو هم‌خوابه است. [۳] هم چنین فرمود:

زنان و مردان متناسب و هم‌شان (کفو) را به نکاح در آورید و با آنها وصلت کنید و برای نطفه‌های خودتان جایگاه مناسب انتخاب نمایید. [۴] و فرمود:

از ازدواج با زن سفیه و احمق اجتناب کنید، زیرا مصاحبت با چنین همسری یک بلا است و فرزندانش نیز ضایع خواهند شد. [۵] یکی از دانشمندان می‌نویسد:

عموماً اشخاص به والدین خود شبیه‌ترند تا به افراد غیر منسوب. این شباهت بیش‌تر ناشی از وراثت مشترک آنهاست. پنجاه درصد ژن‌های هر کودک با پدرش مشترک است و پنجاه درصد دیگر با مادرش. بنابراین انتظار می‌رود که بین اولاد و والدین از نظر بعضی صفات، ارتباط آشکار وجود داشته باشد. [۶] در همین ارتباط است که برخی از دانشمندان ژنتیک ازدواج خویشان نزدیک، را برخلاف احتیاط می‌دانند و به اجتناب از آنها توصیه می‌کنند.

دوران بارداری

دوران آبستنی زن که جنینی را در رحم خود پرورش می‌دهد، دوران بسیار مهم و حساسی است، هم برای خودش و هم برای فرزندی که در شکم دارد. در این مرحله زن باید به دو موضوع بسیار مهم توجه داشته باشد:

موضوع اول: آغاز بارداری

زن باید توجه داشته باشد که از زمان آبستنی، مادر شده و مسئولیت سنگین مادری را برعهده گرفته است. سن واقعی انسان از همین زمان شروع می‌شود.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

هنگامی که انسان به دنیا می‌آید نه ماه از سنش می‌گذرد و طی این نه ماه اولیه از سلسله‌مراحل می‌گذرد که در تعیین موجودیت بی‌مانندی که در سرتاسر عمر خود دارا خواهد شد مؤثر است. در چین مرسوم است که نوزاد را یک ساله به حساب می‌آورند و این یک سال را به سال‌های عمرش می‌افزایند. [۱] زن باید توجه داشته باشد که موجود زنده را در رحم خود پرورش می‌دهد و در سرنوشت او تا مقدار زیادی تأثیر دارد؛ زیرا رحم مادر نخستین محیط پرورش کودک است که در شخصیت آینده‌اش تأثیر بسزایی خواهد داشت.

درست است که نطفه پدر و مادر و ژن‌هایی که به وسیله قانون توارث از اجداد، به این موجود جدید انتقال یافته و در تکوین شخصیت جسمانی و روانی او تأثیر خواهند داشت، اما به هر حال این موجود جدید باید در رحم مادر پرورش یابد و چگونه پرورش یافتنش هم تا حدی در اختیار مادر خواهد بود.

بنابراین، یک خانم بارداری که به مسئولیت سنگین مادری واقف باشد، نمی‌تواند دوران آبستنی را یک زمان عادی تصور کند و نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. او می‌داند که اگر اندکی غفلت یا سهل‌انگاری کند ممکن است سلامت خودش را از دست بدهد یا فرزندی ناقص و عقب‌مانده یا بیمار و ضعیف به دنیا آورد، فرزندی که ناچار است عمری را در حال بدبختی و ناراحتی و آه و ناله زندگی کند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

بدن مادر و سوانحی که در آن رخ می‌دهند در محیط رشد جنین اثر می‌گذارند و جنین آدمی نسبت به بسیاری از تغییرات محیط، از مادر خود که رشدش به پایان رسیده، حساس‌تر است. بنابراین، هر زنی وظیفه دارد بهترین محیط ممکن را برای نخستین خانه فرزندش فراهم سازد و فقط هنگامی می‌تواند بدان توفیق یابد که بداند چه حوادثی از

زندگی اش در رشد بچه مؤثر خواهد بود. نگرانی از این که نکند رشد بچه غیر عادی شود، سعادت وی را تأمین نمی‌سازد و غافل بودن از عواملی که موجب این امر می‌شوند دردی را دوا نمی‌کند.

اطلاع از چگونگی رشد آدمی و چگونگی بروز دگرگونی‌هاست که می‌تواند مادر را در شناختن مسئولیت و تأمین بهترین شرایط زندگی برای فرزندش طی نه ماه زندگی جنین راهنما باشد. تضمین محیط کامل برای رشد پیش از تولد یا بعد از آن هیچ گاه ممکن نیست، اما قدر مسلم این است که همه پدران و مادران مایلند بچه‌های طبیعی و سالم به دنیا بیاورند. آگاهی از امکان چنین امری بخشی از مسئولیت افراد بزرگسال است، زیرا جهل هرگز جلوی وقوع سوانح طبیعی را نمی‌گیرد. بهای جهل در باره چگونگی رشد آدمی را زندگی انسان‌ها و بدبختی آن‌ها می‌پردازد. فقط هنگامی می‌توانیم از بعضی زیان‌ها که طی رشد آدمی حاصل می‌شوند پیش‌گیری کنیم که حقایقی را در باره اثر وراثت و محیط در جنین و بچه، بیاموزیم و دانسته‌های خود را برای بهبود زندگی پیش از تولد افراد انسانی به کار بریم، زیرا بی‌نقص به دنیا آمدن، نخستین حق هر فرد آدمی است. [۲] یکی دیگر از دانشمندان می‌نویسد:

«اینکالز» تأکید کرده است که تحقیقات علمی اخیر کاملاً معلوم داشته‌اند که عوامل محیطی علل اصلی بسیاری از نقص‌های زایمانی و فلج کودکان به شمار می‌روند. پس مهم‌ترین توجه را باید به محیط قبل از تولد کودک معطوف داشت. محیط بشر است که مستعد تغییر است، نه ژن‌ها و کروموزوم‌ها. [۳]

کرنر می‌گوید:

غیر طبیعی شدن کودک یا بر اثر تخم خوب در محیط بد است یا نتیجه تخم بد در محیط خوب است. بسیاری از نقص‌های ساختمانی، مثل: لب شکری، کف پای صاف و حتی تیپ مغولی که سابقاً آن‌ها را نتیجه عامل ارثی می‌دانستند، امروزه عوامل محیطی و به خصوص کمبود اکسیژن در دوران حاملگی را عامل آن‌ها می‌دانند. [۴] یکی از دانشمندان می‌نویسد:

باید توجه داشت که محیط داخلی در دوره اولیه رشد، بر جنین اثر می‌گذارد و اثر آن نیز در این دوره از حیات آدمی از اثر محیط خارجی بیش‌تر است. [۵] همین دانشمند می‌نویسد:

بسیاری از نابهنجاری‌های سر و مغز نوزاد نیز در اثر شرایط نامناسب قبل از تولد (مثل کمبود مواد شیمیایی لازم در خون مادر) ایجاد می‌شود. [۶]

حساسیت زمان بارداری و تغذیه مادر

یک خانم باردار باید به حساسیت زمان بارداری و نقش مهم آن در رشد جنین توجه داشته باشد. باید بداند انسان کوچکی را در داخل رحم خود پرورش می‌دهد که در رشد و نمو خویش کوچک‌ترین نقشی ندارد و با تمام وجود وابسته به مادر است. جنین از مادر تغذیه می‌کند و از گرما و اکسیژن مادر و سرانجام امنیتی که مادر برایش فراهم می‌سازد استفاده می‌کند. درست است که جنین یک عضو رسمی بدن مادر نیست، اما به هر حال از مادر تغذیه می‌کند.

جنین به وسیله جفت با مادر در ارتباط است و بدین وسیله از مادر غذا و اکسیژن می‌گیرد.

بنابراین، بانوان باردار، در غذا خوردن باید هم به فکر خودشان باشند و هم به فکر فرزندشان که به آن‌ها وابسته است. غذای یک خانم آبستن باید به طوری غنی باشد که از یک طرف احتیاجات غذایی بدن خودش را تأمین کند و سلامت، نیرومندی و شادابی خود را نگه دارد تا برای جنینی که در رحم او زندگی می‌کند محیط خوب و امنی باشد، و از جهت دیگر نیز مواد غذایی و مصالح ساختمانی جسم و جان کودک را که بسیار پیچیده و متنوع است در اختیارش قرار دهد، تا آن کودک معصوم و وابسته بتواند به خوبی پرورش یافته و استعدادهای درونی خویش را به فعلیت تبدیل سازد.

برنامه غذایی او باید کاملاً حساب شده و دقیق باشد، زیرا فقدان یا کمبود بعضی مواد غذایی و ویتامین‌ها ممکن است به سلامت خود لطمه بزند یا جسم و جان کودک را در معرض خطر قرار بدهد. در این باره به مطالب زیر توجه فرمایید:

«به موجب یک آمار، ۸۰ درصد از کودکان ناقص الخلقه جهان و کودکانی که دارای نقصان رشد مغزی، عصبی و جسمی هستند، در دوران بارداری مادرانشان درست تغذیه نشده‌اند.» [۷] از مدت‌ها پیش می‌دانستند که وضع تغذیه مادر در رشد جنین و بچه پیش از تولد و نیز در زمان شیر دادن اثر دارد. مادر باید همه پروتئین‌ها، هیدرات‌های کربن، چربی‌ها و کانی‌های لازم را برای افزایش مقدار سلول‌های زنده، یعنی بچه‌اش، فراهم سازد.

مطالعات مبتنی بر آزمایش نشان می‌دهند که مادر باید مقادیر لازم ویتامین‌های مخصوص برای فعالیت درست سلول‌های زنده را تأمین کند، به طوری که معلوم شده جنین در حال رشد نسبت به کمبود ویتامین‌های مختلف بیش از خود مادر - که رشدش پایان یافته است - حساسیت دارد. حتی ممکن است که مادر در تمام مدت آبستنی کاملاً تندرست باشد و حال آن که جنین دچار کمبود ویتامین مخصوص باشد و خارق‌عادتی در رشدش حادث شود. [۸]

وقتی فرد جدید، زندگی‌اش را آغاز می‌کند مواد و انرژی و خصوصیات لازم را به همراه دارد، ولی رشدش فقط در صورتی ممکن است که عضوی مانند جفت تغذیه آن را تأمین کرده و از آن مواظبت به عمل آورد. اگر چه عوامل انسان بودن فرد جدید به وسیله «اوول» و «اسپرماتوزوئید» فراهم شده است، ولی کمال و نقص آن بستگی به کفایت یا عدم کفایت جفت دارد. جنین آدمی بخشی از پیکر مادر نیست، بلکه بیگانه‌ای است که به طور موقت در رحم مادر به سر می‌برد. ماهیت ارثی بچه غیر از ماهیت ارثی مادر است، زیرا به وجود آمدن بچه، هم به وسیله ژن‌های مادر کنترل می‌شود و هم به وسیله ژن‌های پدر و چه بسا آن دو گونه اوضاع ارثی با هم مغایرت دارند. از آن جا که جنین همواره در تحول و تغییر است، پس احتیاجاتش با احتیاجات مادر که رشدش کامل است تفاوت دارد. بنابراین، امکان دارد که موادی برای مادر مفید باشد و حال آن که به جنین زیان برساند. این تفاوت‌ها و مغایرت‌ها در جفت با سلول‌های غذا دهنده جنین مواجه می‌شوند و این سلول‌ها هستند که معین می‌کنند کدام دسته از مواد، مجازند از مادر به جنین یا از جنین به مادر بروند. [۹] هر آنچه در سلامت مادر مؤثر واقع شود عیناً در سلامت جنین اثر دارد. اگر غذای مادر کمبود کلسیم داشته باشد، در ساختمان استخوان‌ها و دندان‌های کودک اثر می‌گذارد. خستگی زیاد مادر موجب زیاد شدن مواد سمی در خون می‌شود و همین خون که غذای جنین را تشکیل می‌دهد در ساختمان کودک مؤثر واقع می‌شود

زن باردار باید ورزش ملایم و طبیعی، استراحت کافی، هوای آزاد و غذای مناسب که قسمت اعظم آن را شیر و سبزی‌ها تشکیل بدهد داشته باشد. حالات هیجانی شدید و تکان‌های ناراحت کننده‌ای که برای مادر اتفاق می‌افتد مسلماً برای وضع مزاجی و رشد جنین مضر است، زیرا چنین حالاتی نظم دستگاه عصبی را برهم می‌زند و بر اثر ترشح غیر طبیعی غدد، عمل صحیح دستگاه گوارش مختل می‌شود. شاید تنها علتی که نوزاد را موجودی عصبی و برای برخی بیماری‌های روانی آماده می‌سازد، همین حالات هیجانی‌ای است که به مادر در هنگام بارداری دست می‌دهد. پس در دوران بارداری مادر باید نسبت به سلامت خود، نوع غذاها، استراحت کافی و هوای آزاد توجه کامل مبذول دارد تا شروع یک زندگانی سالم را برای کودک موجب شود. [۱۰]

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

اگر جریان خون مادر چنان باشد که نتواند کلسیم مورد نیاز را به بدن جنین برساند، نابهنجاری‌های اسکلتی ایجاد می‌شود. اگر مادر به مرض قند مبتلا باشد و میزان قند خون او از حد معمول بیش تر شود، در این صورت لوزالمعده جنین بیش از حد لازم فعالیت می‌کند و اگر این فعالیت بعد از تولد نیز به همان شدت ادامه داشته باشد، قند خون نوزاد کم می‌شود و در صورتی که به موقع درمان نشود به علت کمبود گلیکوژن یا به علت بیماری هیپوگلیسمی خواهد مرد.

مواد خارجی موجود در خون مادر نیز در رشد جنین اثر می‌گذارد. ما مثال غم‌انگیز آن را در مورد کودکان به اصطلاح «تالیدومید» شنیده یا دیده‌ایم.

مادران این کودکان هنگامی که دست و پای جنین شکل می‌گرفت قرص‌های خواب‌آوری که حاوی داروی تالیدومید بوده است خورده بودند. این دارو باعث کوتاه شدن و ناهنجاری دست و پای جنین می‌شود و دست و پای بسیاری از این کودکان بعد از تولد نیز رشد نمی‌کند. [۱۱] یکی دیگر از دانشمندان می‌نویسد:

تغییراتی که طی هفته سوم و چهارم به جنین دست می‌دهد از همه مواقع دیگر حیات فرد، سریع‌تر و پیچیده‌تر است. این مرحله - از مراحل بحرانی زندگی هر فرد آدمی - زمانی است که کوچک‌ترین اختلال حاصل در وضع طبیعی رشد ممکن است اثری به بار آورد که با رشد تدریجی تشدید گردد ... تغییر وضع غذای مادر، داروهایی که به مصرف می‌رساند و بیماری‌هایی که بدان‌ها دچار می‌شود در جنین اثر می‌کنند. [۱۲]

دکتر علی اکبر شعاری می‌نویسد:

غذایی که مادر می‌خورد در رشد جنین بسیار مؤثر است؛ به ویژه هنگامی که به مرحله زایمان نزدیک می‌شود و احتیاجش به غذا از حیث کمیت و کیفیت افزایش می‌یابد. به همین سبب مادرانی که در دوره آبستنی غذای سالم و کافی نمی‌خورند غالباً اطفالشان از لحاظ بدنی و عقلی ناقص بوده، یا به اضطراب‌های روانی مبتلا می‌شوند. [۱۳]

دیدگاه اسلام

اسلام نیز به این دو موضوع مهم، یعنی تغذیه جنین از غذای مادر و تأثیر غذای زن باردار در رشد جنین توجه داشته که در ضمن برخی از احادیث به آن اشاره شده است؛ مثلاً:

امام صادق علیه السلام فرمود:

غذای جنین از آنچه مادرش می‌خورد و می‌آشامد تأمین می‌شود. آهسته، آهسته غذا را از مادر می‌گیرد. [۱۴] نیز فرمود:

سلمان رضی الله عنه از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: غذای کودک در شکم مادر از چه راهی تأمین می‌شود؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی خون حیض زن باردار را نگه می‌دارد، تا غذای جنین تأمین شود. [۱۵]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«به» بخورید، و این میوه را به دوستان هدیه کنید، زیرا نور چشم را زیاد می‌کند و قلب‌ها را مهربان می‌گرداند. به زنان آبستن «به» بخورانید تا فرزندانشان زیبا شوند. (در روایت دیگر فرمود: تا اخلاق فرزندانتان خوب شود. [۱۶]) بنابراین به بانوان باردار توصیه می‌شود که:

۱. برنامه غذایی شما حساب شده و بر طبق نیازهای خود و فرزندتان باشد.
۲. همیشه از هوای سالم که از اکسیژن کافی برخوردار است استفاده کنید. از تنفس هوای آلوده و کثیف خودداری کرده و هنگام خواب درب یا پنجره اتاق را باز کنید تا هوای سالم وارد اتاق شود.
۳. ورزش ملایم و قدم زدن؛ مخصوصاً در بامداد و در هوای سالم و نیز از کارهای سنگین و خسته کننده حتی المقدور اجتناب کنید.
۴. شاد و خوش باشید و سعی کنید عصبانی و ناراحت نشوید. از تماشای فیلم‌ها و مناظر هیجان‌آور، تحریک کننده و ترس آور جداً خودداری کنید.

تأثیر غذای مادر در اخلاق فرزند

وضع تغذیه مادر، در ایام بارداری، چنان که در سلامت و بیماری جنین اثر دارد، در اخلاق خوب یا بد و مقدار هوش و حافظه او نیز تأثیر خواهد داشت، زیرا همه بدن جنین؛ از جمله اعصاب و مغز او، از غذایی درست می‌شود که به وسیله تغذیه مادر در اختیارش نهاده می‌شود. ارتباط اخلاق افراد با کیفیت مزاجی و ساختار عصبی آن‌ها بر محققان پوشیده نیست.

به همین جهت اسلام به بانوان باردار توصیه می‌کند که از بعضی غذاها و میوه‌ها استفاده کنند؛ مانند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

به زن آبستن، در آخرین ماه‌های بارداری، خرما بخورانید تا فرزندش بردبار و پاکیزه باشد. [۱۷]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

به زنان، به هنگام وضع حمل برنی (نوعی خرما) بخورانید تا فرزندانتان عاقل و بردبار شوند. [۱۸] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برنی بهترین خرمای شماست. آن را به زنانان در ایام وضع حمل بخورانید تا فرزندانان بردبار و دانشمند شوند. [۱۹]
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به زنان آبستن کندر بخورانید، زیرا بچه هنگامی که در شکم مادرش به وسیله کندر تغذیه شود، تیزهوش می شود.
پس اگر پسر باشد شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد (عجیزه اش) فربه می شود و نزد شوهر مقبولیت پیدا
می کند. [۲۰] حضرت رضا علیه السلام فرمود:

زنان آبستن خود را کندر خوب بخورانید، پس اگر پسر در شکم آن‌ها باشد باهوش، عالم و شجاع خواهد شد و اگر
دختر باشد خوش اخلاق و زیبا و (عجیزه اش) فربه خواهد شد و نزد شوهر مقبولیت خواهد یافت. [۲۱] رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود:

به زن آبستن «به» بخورانید تا فرزندان شما خوش اخلاق شوند. [۲۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

زن آبستن چیزی نمی خورد و به چیزی معالجه نمی کند که بهتر از رطب باشد.

خدا در قرآن به مریم می فرماید: «وَهَؤُزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» [۲۳]
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر زن آبستنی که خربزه بخورد، بچه اش زیبا و خوش اخلاق خواهد شد. [۲۴] از احادیث مذکور دو مطلب مهم
استفاده می شود: حساسیت زمان بارداری زن نسبت به پرورش جنین و تأثیر تغذیه مادر در این دوران، در هوش و
استعداد و اخلاق کودک.

برنامه غذایی بانوان باردار

برنامه غذایی بانوان باردار باید غنی، کامل، کم حجم و واجد انواع مواد مورد نیاز بدن - مانند: انواع ویتامین ها، مواد
کافی، املاح و انواع پروتئین ها باشد.

در این جا نمی توانیم انواع غذاها، میوه ها، سبزی ها و خواص هر یک از آن ها را مورد بررسی قرار دهیم و این کار
در تخصص نگارنده هم نیست. اگر چه خوشبختانه کتاب های سودمندی در این زمینه نوشته شده است و بانوان
می توانند از آن ها استفاده کنند، اما به طور اجمال مطالبی را تذکر می دهیم:

یکی از مشکلات بانوان آبستن و بار و بی‌اشتهایی آن‌ها است. مادران با این که در این دوران بیش‌تر از هر زمان دیگر نیاز به غذا دارند اما متأسفانه غالباً اشتهایی به غذا ندارند. آنان تا مدتی مبتلا به ویارهای سخت می‌شوند و از پختنی‌ها تنفر دارند. در این صورت باید غذای آن‌ها کم‌حجم، ولی مقوی باشد.

مواد مورد نیاز بدن در انواع میوه‌ها، سبزی‌ها، حبوبات، گوشت، شیر، ماست، پنیر، چربی‌های حیوانی و نباتی و تخم‌مرغ پراکنده است. بنابراین، تنوع در غذا بهترین برنامه غذایی بانوان حامله است.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

برای داشتن بدن سالم، نه فقط باید غذای کافی داشته باشیم، بلکه باید اغذیه متنوع و مناسب مصرف کنیم. [۲۵]
دانشمند دیگری می‌نویسد:

مادر باید در غذای شبانه روزی خود مقداری کانی‌ها و ویتامین‌های اضافی به مصرف برساند تا جنین، آن مواد را طی هفت ماه رشد نه تنها برای ساختن مینا و دانتین به کار برد، بلکه برای فرایند پیچیده استخوان‌ها نیز که در جریان همین مدت صورت می‌گیرد، مورد استفاده قرار دهد. [۲۶]

دکتر غیاث‌الدین جزائری می‌نویسد:

ماست و پنیر به علت داشتن ویتامین و مخمرهای مخصوص برای جلوگیری از ویار مفید هستند، ولی خوردن ماست ترش برای زن آبستن مفید نیست. پنیر مانده هم لطفی ندارد. خوردن یک لیوان شیر همه روزه به عنوان صبحانه برای زن حامله تقریباً ضروری است. مخمر آجگو و جوانه گندم نیز مفید است.

سیراب، شیردان، دل، قلو و جگر سیاه بهترین منابع ویتامین‌های (ب) و مفید هستند. [۲۷] همین دکتر می‌نویسد:

اغلب خانم‌ها در موقع بارداری دچار کمبود کلسیم شده، به پا درد، کمر درد و شکستن ناخن مبتلا می‌شوند. از این رو به بانوان حامله توصیه می‌شود که خوردن میوه‌ها و سبزی‌هایی که کلسیم زیاد دارند و هم چنین سوپ استخوان و آلبومی مرمی را فراموش نکنند. [۲۸] یکی دیگر از دانشمندان می‌نویسد:

باید به ویتامین‌ها توجه خاص معطوف شود، زیرا ویتامین‌ها در رشد طبیعی حاملگی، رشد جنین در بطن مادر و رشد طفل بعد از تولد اهمیت خاصی دارد. کمبود ویتامین‌ها امکان دارد باعث سقط جنین شود و یا طفل قبل از تولد طبیعی به دنیا آید.

ویتامین‌های A، B، C، D، E برای رشد جنین در شکم مادر ضروری است.

فواید ویتامین A به این شرح است: حفظ سلامت وجود زن حامله، عامل سهولت متابولیسم (سوخت و ساز) تقویت رشد جنین در بطن مادر از دیاد فعالیت غدد عرق و غدد چربی در پوست و مقاومت بیش‌تر بدن در مقابل امراض مختلف.

خوراکی‌هایی که ویتامین A دارند به شرح زیر است:

روغن‌های حیوانی، کره، شیر، پنیر، زرده تخم مرغ، خاویار، جگرسیاه و بعضی ماهی‌ها.

در خوراکی‌های نباتی ویتامین A موجود نیست، اما در اغلب نباتات؛ مانند:

هویج، اسفناج، کاهو، جعفری، پیازچه، ترشک، انگور فرنگی، انگور فرنگی سیاه، مورد جنگلی، هلو، شفتالو، زردآلو، ماده‌ای وجود دارد به نام «کاروتین» که در بدن انسان ویتامین A تولید می‌کند.... در ایام حاملگی احتیاج به ویتامین A بیش‌تر است، بنابراین باید به خوراک مادر خوارباری که دارای ویتامین A می‌باشد افزوده شود.

ویتامین B در هضم ماده ترکیبی از کاربن، اکسیژن، هیدروژن اهمیت دارد، در فعالیت کبد مؤثر و مفید است و در تأثیرات ویتامین C نیز شرکت کرده، جریان تجزیه آب و نمک را در بدن انسان منظم می‌سازد. خواص مزبور ویتامین B برای زن باردار بسیار پر ارزش است.

اهمیت ویتامین‌های B₂ و B₁₂ از اهمیت B₁ کمتر نیست. برای تأمین احتیاج وجود زن باردار از ویتامین‌های گروه B صلاح است در سفره او جگر سیاه، نان از آرد درشت، مواد شیری، نخود و غیره فراهم شود.

ویتامین C در محصولات نباتی (انگور فرنگی سیاه، میوه نسترن، کلم، لیمو، پرتقال، و سایر سبزی‌ها و میوه‌های درختی و بوته‌ای) بیش‌تر است.

ویتامین C در فعالیت حیاتی اعضای بدن بسیار مهم است و در متابولیسم، فعالانه شرکت می‌کند. اعضای بدن انسان مستعد نیست ویتامین C تولید کند و مقدار مورد نیاز را به وسیله غذا اخذ می‌کند. چون زن حامله به ویتامین C بیش‌تر احتیاج دارد (به طور تقریب مقدار ویتامین C مورد احتیاج زن حامله نسبت به زنی که حامله نیست دو برابر است)، ضمن مصرف سبزی‌ها و میوه‌های خام، خوب است ترشی آسکورینه نیز میل شود. (روزانه ۱۰۰-۱۵۰ میلی‌گرم در حال تخمیر یا قرص) جوشانده گل نسترن نیز مفید است.

ویتامین D عمل جذب فسفر و کلسیم را در بدن تنظیم می کند، متابولیسم را سریع تر می سازد و داروی ضد «راشیتیزم» است. کودکانی که ویتامین D به مقدار کافی به وسیله غذا به بدنشان نمی رسد، مبتلا به بیماری «راشیتیزم» می شوند. مقدار ویتامین D مورد احتیاج زن حامله، ۶۰۰ تا ۸۰۰ واحد در روز است. در ماه های اخیر حاملگی صلاح آن است که زن باردار روزانه ۱۵ گرم روغن ماهی بخورد؛ مخصوصاً در ماه های آخر حاملگی و در روزهای ابری و فاقد اشعه آفتاب، مصرف روغن ماهی ضروری است.

ویتامین E در جریان دوره حاملگی و در رشد جنین بسیار مؤثر و مفید است.

ویتامین E در خوراکی های نباتی فراوان بوده، خصوصاً در روغن ذرت، بادام زمینی، لوبیا چیتی و غیره بیش تر است و در بلغورهای گندم سیاه و جو دوسر نیز وجود دارد. مقدار مورد احتیاج برای زنانی که باردار نیستند روزانه ۱۰ میلی گرم و برای زن باردار ۱۰-۱۵ برابر بیش تر است و اگر خطر سقط جنین احساس شود، مصرف ویتامین E ضروری است.

بدن زن در ایام حاملگی به نمک های معدنی (کلسیم، فسفر، منیزیم، آهن، کبالت، سدیم) بیش تر احتیاج دارد. احتیاج مبرم جنین به آهک برای ساختمان استخوان ها و بافت های نرم اعضا، در نیمه دوم حاملگی است. اگر احتیاج شدید به آهک به وسیله خوراکی ها تأمین نشود در آن صورت کلسیم مورد احتیاج جنین از مادر به بدن جنین می رسد (از دندان ها و استخوان های مادر).

نمک کلسیم در کلیه محصولات خوراکی وجود دارد، اما بدن مادر از همه آنها کلسیم اخذ نمی کند (از نخود، لوبیا، کاهو، ترشک و غیره). بنابراین باید از محصولاتی مصرف کند که کلسیم آنها به بدن جذب می شود؛ مانند: شیر، ماست، پنیر، تخم مرغ و غیره. برای رفع احتیاج بدن به فسفر نیز صلاح است زن باردار گردو، جگر سیاه، تخم مرغ، شیر و غیره بخورد.

اگر زن حامله ضعف و کم خونی داشته باشد صلاح است داروهای آهن دار مطابق دستور پزشک میل کند.

زنان باردار هم چنین باید بر مقدار مصرف نمک طعام در ایام حاملگی توجه خاصی داشته باشند. اگر نمک طعام بیش از حد مصرف شود مزاج مرطوب و اعضای بدن را متورم می کند و باعث توقف آب در اعضای بدن می شود.

بنابراین در نیمه اول حاملگی مصرف غذاهای شور و ماهی دودی خیلی محدود شود و در نیمه دوم به کلی قطع گردد و به خوراکی نیز نمک کمتر بزنند؛ به خصوص در ماه آخر حاملگی. فواید کم نمک بودن غذا به شرح زیر است:

متابولیسم، سریع تر انجام می گیرد، در موقع زایمان گردن و دهانه بچه‌دان به سهولت باز می شود و عمل زایمان سریع و تا اندازه‌ای بی درد می انجامد.

بنابراین باید در هفته آخر حاملگی غذای بی نمک مصرف شود.

برای آن که در دوره حاملگی هضم غذا به طور طبیعی انجام یابد، علاوه بر کمیت و کیفیت غذا به اصول تغذیه نیز توجه شود. زن حامله در شبانه روز چهار بار غذا بخورد (صبحانه، ناهار، عصرانه، شام) و مواد غذایی طوری تنظیم شود که غذای صبحانه ۳۰ درصد، ناهار ۴۰ درصد، عصرانه ۱۵ درصد و شام ۱۵ درصد کالری داشته باشد و در ماه‌های آخر حاملگی دفعات غذا خوردن بهتر است بیش تر شود، ۵-۶ بار در روز [۲۹] یکی دیگر از دانشمندان می نویسد:

رژیم غذایی زن حامله باید مقادیر کافی از پروتئین، مواد قندی، چربی، ویتامین و مواد معدنی دربر داشته باشد. در ماه‌های اول، زن علاقه زیادی به غذاهای ترش و شور دارد، ولی نباید در خوردن آن‌ها افراط کند. در ماه‌های آخر از غذاهای شور، ماهی و گوشت دود داده و کنسروها باید پرهیز کرد. مشروبات الکلی مانند ویسکی، شراب و آبجو اکیداً ممنوع است. در نیمه دوم حاملگی؛ به خصوص در دو ماه آخر به جای پروتئین‌های مشتق از گوشت بهتر است از پروتئین‌های لبنیات مانند: پنیر، شیر و خامه استفاده کرد.

اواخر دوران حاملگی مقدار مایعات را به ۶-۷ فنجان تقلیل داده، نمک طعام را باید از رژیم غذایی تقریباً حذف کرد. نوشیدنی‌هایی مثل شیر و آب میوه مناسب تر است. مواد قندی، قسمت عمده رژیم غذایی زن حامله را تشکیل می دهد. این مواد علاوه بر اثر تغذیه‌ای، تحریکات قشر مخ را نیز مهار کرده، برای آبستنی عادی ضروری هستند. مواد قندی بیش تر در سبزی‌ها، میوه‌ها و نان (و برنج) یافت می شود. نان سیاه بهتر از نان سفید است، چون مقادیر زیادی ویتامین B₁ دارد. فقدان این ویتامین اختلالات عصبی به بار آورده، زور هنگام زایمان را کاهش می دهد.

ویتامین B₁ موجود در گندم سیاه و جو خیلی زیاد است. ویتامین‌ها غالباً در سبزی‌ها و میوه‌ها یافت می شوند. در فصول زمستان و بهار که سبزی و میوه موجود در رژیم غذایی کمتر است باید مواد را به طریق دیگر (شربت یا قرص حاوی ویتامین A، B، C، D، E) تأمین کرد. فقر ویتامین؛ مخصوصاً ویتامین E در دوران حاملگی عوارض متعددی مانند سقط جنین و زایمان زودرس به بار می آورد.

املاح معدنی هم بیش تر در سبزی‌ها، میوه‌ها و شیر وجود دارند. در هر صورت گاهی لازم است که طیب مقادیر بیش تری کلسیم برای مادر تجویز کند، زیرا کلسیم عنصر اصلی ساختمان استخوان‌های جنین است. زن‌ها معمولاً فقر کلسیم را خودشان حس می‌کنند و گاهی گچ می‌خورند، البته این کار صحیح نیست ...

مقداری از کلسیم موجود در دندان‌ها صرف استخوان سازی جنین می‌شود؛ به خصوص در مواردی که املاح کلسیم رژیم غذایی ناکافی است. از دست رفتن کلسیم، دندان‌ها را در معرض پوسیدگی قرار می‌دهد. به همین علت مادر باید در دوران حاملگی به طور مرتب به دندان‌پزشک مراجعه کند، چون این پوسیدگی‌ها منبع عفونت‌های هنگام زایمان خواهد بود. [۳۰] کوتاه سخن این که بهترین غذاها برای عموم مردم؛ بالاخص بانوان باردار انواع سبزی‌های خام و پخته، انواع میوه‌ها و حبوبات، شیر و فرآورده‌های آن است. درختان و گیاهان مواد غذایی را از زمین، آب، هوا و نور خورشید می‌گیرند و برای ما غذای سالم و طبیعی درست می‌کنند. اما هر یک از آن‌ها جامع همه مواد غذایی نبوده، بلکه خواص معینی دارند. کسی که به سلامت و بهداشت خود علاقه‌مند است باید از غذاهای متنوع و گوناگون استفاده کند. از انواع میوه‌ها مانند: سیب، به، گلابی، گیلان، آلبالو، زردآلو، آلو زرد، آلو بخارا، هلو، شفتالو، انگور، انار، انجیر، خرما، خرمالو، توت و انواع مرکبات مانند: پرتقال، لیمو، نارنگی، گریپ فروت، گردو، بادام، فندق، پسته و دیگر میوه‌های درختی نیز گاه گاه و لو به مقدار کمی استفاده نماید.

هم چنین گاهی از انواع میوه‌های زمینی مانند: خربزه، هندوانه، خیار و گوجه‌فرنگی، تناول کند. و نیز گاهی از انواع سبزی‌ها مانند: تره، کاهو، ریحان، نعناع، اسفناج، گشنیز، شوید، تربچه، کلم، شنبلیله، لوبیا سبز، جعفری، شلغم، قارچ، سیب‌زمینی، پیاز، سیر و هویج بخورد.

استفاده از انواع حبوبات مانند: گندم، جو، ذرت، نخود، لوبیا، عدس، ماش و برنج هم ضروری است.

از انواع گوشت‌های گوسفند، گاو، مرغ (و تخم مرغ)، ماهی، دل، قلوه، سیراب، جگر به مقدار لازم تناول نماید و از انواع فرآورده‌های شیر مانند: شیر، ماست، پنیر، کره، کشک، دوغ هم استفاده کند.

مواد غذایی مورد نیاز انسان در همه این غذاها پراکنده است، پس اگر از غذاهای متنوع استفاده کنیم نیازهای گوناگون غذایی بدن تأمین شده و با کمبودی مواجه نخواهد شد.

منظور این نیست که هر روز و در هر نوبت از همه غذاها استفاده شود، بلکه برنامه غذایی خوب آن است که حساب شده و متنوع باشد و از هر یک از مواد غذایی؛ ولو به مقدار کم استفاده شود. اجرای چنین برنامه‌ای نه چندان دشوار

است و نه پر خرج، بلکه ذوق و سلیقه و اطلاعات، لازم دارد. استفاده از برنامه غذایی درست برای همه کس مفید و لازم است، مخصوصاً برای بانوان باردار که مسئولیت پرورش صحیح جنین را نیز بر عهده دارند.

اسلام نیز به این موضوع بسیار مهم توجه داشته که فواید و خواص بعضی میوه‌ها، سبزی‌ها و مواد پروتئینی را بیان کرده و به تناول آن‌ها توصیه نموده است؛ مخصوصاً درباره بانوان آبستن و بچه شیرده.

تنظیم برنامه غذایی مناسب بر عهده شوهر زن باردار نهاده شده است. شوهر وظیفه دارد به موقعیت حساس همسرش توجه کند و به مقدار توان تلاش نماید انواع غذاهای مورد نیاز همسر و فرزندش را تهیه و در اختیارش قرار دهد. اگر می‌بیند همسرش به علت و یار نسبت به بعض غذاها حساسیت و تنفر دارد، مشابه آن‌ها را که دارای همان خاصیت غذایی است فراهم سازد و بدین وسیله هم سلامت و شادابی همسرش را حفظ می‌کند و هم به پرورش صحیح و طبیعی فرزندش کمک می‌نماید.

شوهر باید توجه داشته باشد که هرگونه صرفه‌جویی یا سستی و بی‌توجهی در این زمینه، ممکن است سلامت همسر و فرزندش را در معرض خطر قرار دهد، که جریمه دنیوی آن را خود او خواهد پرداخت و در قیامت نیز بدون مؤاخذه نخواهد بود.

بارداری و استعمال مواد مخدر

استعمال مواد مخدر مانند: سیگار، غلیان، پپ، تریاک، هرئین و دیگر مواد مخدر برای همه کس و در همه حال زیان دارد و کسی که به سلامت خویش علاقه‌مند است باید از آن‌ها جداً اجتناب کند. ما، در این جا در صدد آن نیستیم که زیان‌های جسمانی، روانی و اقتصادی این مواد خانمان‌سوز و خطرناک را تشریح کنیم، بلکه هدف‌مان بیان زیان‌های این مواد نسبت به جنینی است که در رحم مادر قرار دارد. در این زمینه بهتر است از نوشته‌های دانشمندان متخصص بهره‌مند شویم.

ابتدا به مطلب زیر - که ترجمه و خلاصه مقاله‌ای است که در یکی از مجلات خارجی درج شده - توجه بفرمایید:

یک بررسی‌ای که در کشورهای اسکانندیناوی بر روی ۶۳۶۳ مادر حامله انجام یافته، نشان می‌دهد که وزن متوسط نوزادان مادرانی که به سیگار اعتیاد دارند، ۱۷۰ گرم از وزن متوسط سایر نوزادان کمتر است و این کاهش وزن به

نسبت ۵۰٪ در میان اطفال این مادران شایع است. هم چنین قُطر سر و شانه‌هایشان کوچک‌تر از سایر کودکان است و مرگ و میر نیز در میان این نوزادان شش برابر بیش‌تر از سایر نوزادان می‌باشد. در میان این کودکان، نقص عضو مادرزادی بیش‌تر از کودکان مادرانی است که به سیگار اعتیاد ندارند.

استعمال سیگار موجب کم شدن اکسیژن خون و زیاد شدن «کربواکسی هموگلوبین» خون مادر و جنین می‌شود. بیماری مادرزادی قلب در کودکان مادران سیگاری ۵۰٪ بیش‌تر از کودکان مادران غیر سیگاری است. مطالعات نشان می‌دهد که این قبیل کودکان در دوران تحصیل از سایر کودکان هم‌سن خود عقب مانده‌تر هستند و این عقب ماندگی به مقدار سیگار مصرفی در دوران حاملگی مادر بستگی دارد، زیرا سیگار باعث کم شدن سلول‌های مغز کودک می‌شود. اینها قسمت کوچکی است از ضایعات که در اثر استعمال سیگار در مادران سیگاری و نوزادان آنها به وجود می‌آید. البته شاید عوارض زیاد دیگری نیز باشد که هنوز شناخته نشده است. پس به همه مادرانی که خواهان زندگی سالم و سعادت‌مند برای خود و فرزندانشان هستند توصیه می‌شود که از استعمال دخانیات اجتناب ورزند. [۳۱]

دکتر جزائری می‌نویسد:

استعمال دخانیات، هم برای مادر مضر است و هم به کودکی که در رحم دارد زیان می‌رساند. نوشابه‌های الکلی نیز برای زنان آبستن فوق‌العاده خطرناک است، زیرا الکل صرف‌نظر از مسمومیتی که ایجاد می‌کند، ویتامین‌هایی که مورد نیاز مادر و جنین می‌باشد منهدم می‌سازد و اولاد، ناقص الخلقه و معیوب خواهند شد. استعمال دخانیات و چای پررنگ نیز برای زنان آبستن فوق‌العاده زیان‌آور است. [۳۲]

دکتر جلالی می‌نویسد:

الکل، مرفین و سایر مواد مخدر در خون وارد می‌شود و همین خون است که فتوس را احاطه کرده، بالنتیجه در رشد او تأثیر دارد. حتی عقیده جمعی بر آن است که استعمال دخانیات در زینش قلب جنین مؤثر است و میزان آن را بالا می‌برد. [۳۳]

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

مطابق بررسی «بوتلر»، «گلدستین» و «روس» در سال ۱۹۷۲، «منواکسید کربن» خون مادران معتاد به دخانیات، سبب عوارض ذیل در جنین و نوزاد خواهد شد:

۱. وزن نوزادانی که از مادران معتاد به دخانیات متولد می‌شوند کمتر از حد معمول است.
 ۲. متولد شدن نوزاد مرده در مادرانی که معتاد به دخانیات هستند، بیش از معمول است.
 ۳. مرگ و میر نوزادان زنده در اوائل زندگی که از مادران معتاد به دخانیات متولد شده‌اند، بیش از معمول است.
- به عقیده «ار» در ۱۹۵۹ و «هریوت» و «بی‌لویک» و «ایلتن» در ۱۹۶۲، عوارض و خطرات فوق در مادران معتاد به دخانیات دو برابر حالت معمول است و ارتباطی با تعداد حاملگی، زمان حاملگی، اندازه مادر، سن مادر یا طبقه اجتماعی مادر ندارد چنان که در «مجله لانست» در ۱۹۷۰ آمده: اثر دخانیات بر روی وزن نوزاد در موقع تولد ارتباط مستقیم با تعداد سیگار مصرف شده دارد.
- «لونگو» در ۱۹۷۰، در مقاله خود چنین می‌گوید: جنین بیش از مادر به بالا رفتن تراکم «کربواکسی هموگلوبین» حساس است و تراکم «کربواکسی هموگلوبین» موجود در خون مادر می‌تواند برای هیپوکسی جنین و خراب کردن آنزیم‌های بافت‌ها کافی باشد و در نتیجه سبب آسیب زدن به رشد طبیعی جنین شود.
- به عقیده «مک‌گاری» و «اندرو» در ۱۹۷۲ نیکوتین موجود در دود دخانیات سبب انقباضات رحم می‌شود و سیانید موجود در دود حاصل از سوختن توتون موجب تخلیه ذخیره ویتامین «ب ۱۲» خواهد شد. مصرف دخانیات در خانم‌های حامله سبب انقباض رحم می‌شود، که این انقباض بی‌مورد سبب هیپوکسی جنین می‌شود.
- به عقیده «مانینگ» و «فایرراند» در ۱۹۷۶، مصرف دخانیات یا استفاده از آدامس‌های حاوی نیکوتین در مادران حامله سبب کاهش حرکات تنفسی جنین می‌شود.
- مطابق مطالعات و بررسی‌های «فدریک»، «البرمن» و «کلداستین» در ۱۹۷۱، مصرف دخانیات توسط مادران حامله در بروز بیماری‌های مادرزادی نوزادان دخالت داشته است. بلافاصله بعد از مصرف نیکوتین، نیکوتین به اعضای حیاتی بدن می‌رسد؛ از جمله جنین در شکم مادر.
- مصرف دخانیات سبب وارد کردن «منواکسید کربن» به خون مادر حامله می‌شود و این «منواکسید کربن» برای جنین تخریب‌کننده است. نوزادانی که شانس زنده ماندن داشته‌اند و از مادران معتاد به دخانیات، زنده به دنیا آمده‌اند به طور متوسط در حدود ۲۰۰ گرم وزنشان کمتر از حد متوسط نوزادانی بوده است که مادرانشان معتاد به دخانیات نبوده‌اند.

در انگلستان آمار نشان می‌دهد نوزادانی که وزنشان کمتر از ۲۵۰۰ گرم است در مادران معتاد دو برابر بیش از مادرانی دیده می‌شود که سیگار نمی‌کشند. این کمی وزن، ناشی از تأخیر رشد نوزاد است، نه کوتاه بودن دوران حاملگی؛ به خصوص در مواردی دیده می‌شود که مادران بعد از ماه چهارم به مصرف دخانیات ادامه می‌دهند. نیکوتین و منواکسید کربن از طریق جریان خون مادر به نوزاد رسیده، سبب دخالت در تغذیه طبیعی می‌شود. در حیوانات سبب ضایعات مادرزادی می‌شود، ولی در انسان مورد بحث است.

مرگ نوزاد در شکم مادر قبل از تولد و مرگ نوزاد در هفته اول بعد از تولد، حدود ۳۰ درصد از بچه‌هایی که از مادران معتاد به دخانیات که بعد از ماه چهارم حاملگی به مصرف دخانیات ادامه داده‌اند، بیش‌تر دیده می‌شود.

«مری والدس داپنا» در مبحث سندرم مرگ ناگهانی در نوزادان، در کتاب فوریت‌های پزشکی در آوریل ۱۹۸۳ می‌نویسد: نوزادان متولد شده از مادران معتاد به دخانیات - چنان که در تمام مقالات نوشته شده - نشان دهنده این است که مرگ ناگهانی در گهواره در این نوزادان بیش از نوزادانی است که از مادر غیر معتاد متولد شده‌اند و مصرف دخانیات در دوران حاملگی خطرات زیادی را برای نوزاد ایجاد می‌کند. [۳۴]

بیماری در هنگام بارداری

اگر زن آبستن بیمار شد، چنان چه بیماری او خفیف و جزئی است - مانند

سرماخوردگی خفیف - بهتر است با استراحت و با استفاده از داروهای گیاهی خود را معالجه کند و در حد امکان از استعمال داروهای شیمیایی خودداری نماید. ولی اگر بیماری او شدید است باید هر چه زودتر به یک پزشک حاذق مراجعه و تا بهبودی کامل به دستورهای وی عمل کند، زیرا اگر معالجه صورت نگیرد هم به خودش لطمه می‌زند و هم سلامت جنین را در معرض خطر قرار می‌دهد.

مادر بیمار لازم است به دو نکته مهم توجه کند:

اولاً: به پزشک تذکر بدهد که آبستن است، تا در تنظیم نسخه و دارو، حال جنین هم رعایت کند و دارویی را تجویز نکند که برای جنین زیان دارد، چون داروها غالباً برای بزرگ‌ترها تهیه و آزمایش شده است. بنابراین ممکن است بعضی داروها برای کودکی که در رحم مادر زندگی می‌کند زیان‌بخش باشد، چون دانشمندان نوشته‌اند: داروها نیز مانند غذا از راه جفت وارد بدن جنین می‌شوند و در او نیز اثر می‌گذارند. فرضاً دارویی که برای مادر مفید و بی‌ضرر

است، شاید برای بدن ظریف و در حال رشد جنین آثار سوئی داشته باشد. بنابراین، باید در استعمال دارو حال جنین هم رعایت کرد.

ثانیاً: از استعمال هر دارویی، بدون تجویز پزشک جداً خودداری کند، زیرا ممکن است سلامت خود و فرزندش را به خطر اندازد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

ویروس‌ها و میکروب‌ها می‌توانند در بعضی موارد از جفت عبور کنند و جنین بی‌دفاع را مورد حمله قرار دهند و او را به همان بیماری مادر مبتلا سازند. [۳۵] همین دانشمند می‌نویسد:

مطالعات مشابه بالینی و آزمایشی نشان داده‌اند که مواد بسیاری، غیر از مواد غذایی می‌توانند از جفت عبور کرده و رشد بچه را پیش از تولد تحت تأثیر قرار دهند. بیش‌تر داروهایی که معمولاً به کار می‌روند برای تندرستی اشخاص بالغ، یعنی افراد کامل انسانی آزمایش شده‌اند، چنان که معلوم شده بعضی از این داروها از راه جفت عبور می‌کنند و در جنین یا بچه در حال رشد تأثیر مخالف به جای می‌گذارند.

ویروس‌ها، باکتری‌ها و سایر انگل‌هایی که در بدن مادر به سر می‌برند گاهی از جفت عبور کرده و بچه را به همان بیماری مبتلا می‌سازند، یا در لحظات بحرانی، رشد جنین را مختل می‌سازند و موجب رشد غیر عادی او می‌شوند... از مدت‌ها پیش می‌دانستند که بعضی از بیماری‌های خطرناک؛ مانند: آبله، سل، سیفلیس، حصبه و مانند آن ممکن است از مادر به بچه انتقال یابد، نیز می‌دانستند که تشعشعات غیر عادی مانند اشعه ایکس (X) (و اشعه ایزوتوپ‌های رادیواکتیو یا انفجارهای اتمی می‌تواند بدون آن که به مادر آسیبی برساند از وی به جنین حساس که در حال رشد سریع است انتقال یابد و آسیب شدید وارد آورد. [۳۶]

همین دانشمند می‌نویسد:

تغییر وضع غذای مادر، داروهایی که به مصرف می‌رساند و بیماری‌هایی که دچار می‌شود در جنین اثر می‌کنند... یک اختلال کوچک حاصل در اوایل زندگی جنینی اثرات بزرگی طی رشد به بار خواهد آورد. روی این اصل است که زنان مسئولیت مخصوصی برای حفظ تندرستی خود در دوره‌هایی دارند که احتمال آبستن شدن می‌رود. [۳۷]

تأثیر حالت‌های روانی مادر در جنین

هیچ تردیدی در مورد چگونگی تغذیه مادر در زمان بارداری که در کیفیت مزاجی جنین تأثیر دارد، در میان دانشمندان وجود ندارد، لیکن در این جهت بحث است که آیا افکار، عواطف، احساسات و احوال روانی مادر نیز در روح جنین تأثیر دارند یا نه؟ بعضی می‌گفتند: احوال روانی و هیجانات روحی مادر، در زمان بارداری؛ مانند: ترس، اضطراب، دلهره، عصبانیت، کینه‌توزی و حسدورزی در روان جنین نیز اثر می‌گذارد و امکان دارد که عین این صفات یا شبیه آن‌ها، از طریق مادر به او انتقال یابد.

هم‌چنین صفات خوب و آرامش روانی مادر؛ مانند: اعتماد به نفس، خوش‌بینی، خوش‌خویی، ایمان، ترحم و نوع دوستی، امکان دارد در روح جنین نیز تأثیر خوب بگذارد و او را بدین صفات متصف سازد.

اینان در توجیه سخن خود می‌گفتند: جنینی که در رحم مادر زندگی می‌کند و از غذای او ارتزاق می‌نماید یک عضو واقعی است. بنابراین، هیجانات و احوال روانی مادر؛ چنان که در اعضا و جوارح خودش تأثیر می‌گذارد؛ به ناچار در جنین نیز اثر خواهند داشت.

اما جمعی از دانشمندان جنین‌شناس و روان‌شناس کودک، این مدعا را باطل و دلیلشان را ناتمام می‌دانند. آن‌ها می‌گویند: درست است که جنین در رحم مادر زندگی می‌کند، از غذای او ارتزاق می‌نماید و باید با دستگاه گوارش مادر در ارتباط باشد، لیکن در بین آن‌ها ارتباط عصبی برقرار نیست تا احوال روانی نیز قابل انتقال باشد.

دکتر جلالی در این باره می‌نویسد:

رابطه مستقیمی میان مادر و جنین نیست. رابطه مادر و جنین از طریق بند ناف است و در این بند ناف عصبی نیست که جریان عصبی را هدایت کند. بلکه بند ناف شامل رگ‌های خون است. بنابراین، حالات هیجانی و عصبی به آن صورت که قدما معتقد بودند نمی‌تواند از بند ناف به جنین منتقل شود. [۳۸] البته حق با گروه دوم است و نمی‌توان مدعی شد که افکار و حالات نفسانی زن آبستن به طور مستقیم در روح و اعصاب جنین اثر می‌گذارد، زیرا چنان که گفته‌اند: ارتباط عصبی در بین آن‌ها برقرار نیست، اما این مطلب هم درست نیست که گفته شود: افکار و هیجانات

روحي مادر هيچ گونه تأثيري، ولو غير مستقيم، در خلكيات و نفسانيات جنين ندارند. براي روشن شدن مطلب به اين سه نكته توجه بفرماييد:

۱. اين مطلب به اثبات رسيده كه روح و جسم انسان، در ارتباط نزديك هستند، بلكه يك واحد حقيقي را تشكيل مي دهند و در هم ديگر تأثير متقابل دارند. سلامت يا بيماري بدن، قوت يا ضعف اعصاب و حتي گرسنگي يا سيري انسان در طرز تفكر و خلكيات او تأثير دارند. شخصيت اخلاقي و نفساني انسان، تا حدود زيادي به كيفيت مزاج و ساختمان ويژه اعصاب و مغز او بستگي دارد.

گفته اند: روح سالم در بدن سالم است. كمبود يا فقدان پاره اي از مواد غذايي ممكن است اعصاب و مغز را براي بروز اخلاق زشت و هيجانان روحى آماده سازد. به همين جهت پاره اي از بيماري هاي رواني به وسيله دارو و رژيم غذايي قابل علاج است.

۲. مادامي كه جنين در رحم مادر زندگي مي كند غذاي او نيز به وسيله دستگاه گوارش مادر تأمين مي شود، يعني صدرصد وابسته و طفيلي است. بنابر اين، كيفيت تغذيه مادر در پرورش جسم و اعصاب و روان جنين نيز تأثير كامل دارد.

دكتر جلالى مي نويسد:

هر آنچه در سلامت مادر مؤثر واقع شود عيناً در سلامت جنين اثر دارد. اگر غذاي مادر از كلسيم كمبود داشته باشد اين كمبود در ساختمان استخوان ها و دندان هاي كودك اثر مي گذارد. [۳۹] ۳. اين مطلب نيز به اثبات رسيده و محسوس است كه اضطراب ها و هيجان هاي شديد نفساني، در تمام بدن، از جمله در دستگاه گوارش انسان كاملاً تأثير دارد. شما خود مي دانيد كه هنگام غم و اندوه فراوان يا ترس و دلهره شديد، اشتها كم مي شود و غذا كاملاً هضم نمي گردد. دستگاه گوارش، اختلال پيدا مي كند و نظم دستگاه عصبى برهم مي خورد و در نظام معين ترشحات طبيعي غدد، اختلالاتي به وجود مي آيد.

با توجه به اين سه مقدمه مي توان چنين نتيجه گيري كرد: افكار و هيجان هاي روحى مادر، گرچه مستقيماً به اعصاب و مغز كودك منتقل نمي شود- چون ارتباط عصبى ندارند- ليكن از آن جا كه در جسم و دستگاه گوارش مادر تأثير دارند و غذاي جنين هم بايد به وسيله دستگاه گوارش مادر تأمين شود كيفيت تغذيه هم در پرورش اعصاب و بروز حالات رواني و شخصيت نفساني كودك اثر دارد، مي توان به طور قطع گفت: احوال رواني مادر در زمان بارداري،

خوب یا بد، بدون شک در پرورش اعصاب و حالات روانی جنین تأثیر خواهد داشت و در شخصیت اخلاقی آینده او مؤثر خواهد بود.

عصبانیت یا اضطراب و دلهره یا ترس شدید مادر، وضع عمومی مزاج و نظم دستگاہ گوارش او را برهم می‌زند و اعصابش را مختل می‌سازد. و این حالت غیر عادی چنان که برای جسم و جان خود مادر ضرر دارد، وضع تغذیه جنین را نیز که در رحم او زندگی می‌کند مختل خواهد ساخت و امکان دارد که اعصاب و مغز او را برای یک عارضه روانی‌ای که بعداً به ظهور می‌رسد آماده گرداند.

دکتر جلالی می‌نویسد:

حالات هیجانی شدید و تکان‌های ناراحت‌کننده که برای مادر اتفاق می‌افتد مسلماً مضر به وضع مزاجی و رشد جنین است، زیرا چنین حالاتی نظم دستگاہ عصبی را برهم می‌زند و بر اثر ترشح غیر طبیعی غدد، عمل صحیح دستگاہ گوارش مختل می‌شود. شاید تنها علتی که نوزاد را موجودی عصبی و آماده برای برخی بیماری‌های روانی می‌سازد، همین حالات هیجانی‌ای است که به مادر در هنگام بارداری دست می‌دهد. [۴۰] یک خانم باردار که آرامش کامل روانی و با تغذیه خوب زندگی می‌کند تنی سالم و روانی پاک خواهد داشت، در نتیجه جنینی هم که در رحم او زندگی می‌کند، در آرامش کامل و تغذیه مناسب به رشد خویش ادامه خواهد داد.

پرورش در یک چنین جایگاه سالم و امنی بدون شک در شخصیت جسمانی و روانی جنین تأثیر بسزایی خواهد داشت.

برعکس، خانم بارداری که در حال اضطراب و پریشانی و بداخلاقی زندگی کند، هم به جسم و جان خودش لطمه می‌زند و هم وضع تغذیه جنین و آرامش روانی او را برهم خواهد زد و سرنوشت کودکی که در یک چنین جایگاهی پرورش می‌یابد معلوم است. به این آمار توجه فرمایید:

پزشکانِ امراض روانی، ثابت کرده‌اند که شصت و شش درصد کودکان مبتلا به امراض روحی، بیماری را از مادران خود به ارث برده‌اند. چنانچه مادری سالم و بی‌عیب باشد بچه‌اش نیز دارای دستگاہ عصبی سالم و بی‌نقص خواهد بود. اگر زنی بخواهد بچه‌ای سالم و شاداب و از نظر قوای عقلی بدون نقص داشته باشد، قبل از تولد کودک باید در فکر سلامت خود باشد. [۴۱] یکی از دانشمندان می‌نویسد:

عوامل محیط بر رشد بدنی و روانی جنین آدمی مؤثرند. [۴۲] دکتر علی اکبر شعاری می‌نویسد:

غالباً حالات روانی مادر هنگام آبستنی در جنین تأثیر می‌کند، زیرا در این حالات ترشحات غدد داخلی (هورمون‌ها) اختلال پیدا می‌کنند و در رشد جنین مؤثر است و انطباق با محیط خارج را برای نوزاد مشکل می‌سازد. از این رو باید جامعه به مادر آبستن بیش‌تر توجه کند و او را مستقیماً زیر مراقبت طبی، روانی و اجتماعی قرار دهد تا جنین در محیطی کاملاً سالم و واجد شرایط لازم رشد کند.[۴۳]

هوای سالم و استراحت

جنینی که در رحم مادر زندگی می‌کند، چنان‌که در غذای خود وابسته به مادر است، در جذب اکسیژن نیز به مادر احتیاج دارد. انسان به وسیله تنفس، اکسیژن مورد نیاز خود را از هوای خارج می‌گیرد و گاز کربنیک را پس می‌دهد و بدین وسیله حرارت بدن خود را تأمین کرده و به رشد و حیات خویش ادامه می‌دهد.

جنین نیز در نشو و نماى خویش به اکسیژن نیاز دارد، لیکن دستگاه تنفس او هنوز به کار نیفتاده است، به همین جهت از اکسیژن استفاده می‌کند که به وسیله تنفس مادر تهیه می‌شود.

بنابراین، کیفیت تنفس مادر و هوایی که در آن تنفس می‌کند، چنان‌که در سلامت بیماری خودش تأثیر دارد، در چگونگی نشو و نماى جنین نیز تأثیر قابل توجهی دارد. اگر مادر در هوای سالم و خوب تنفس کند، هم سلامت بدن خودش را حفظ می‌کند و هم به نشو و نماى صحیح جنینش کمک خواهد کرد.

لذا اگر در هوای آلوده و کثیف تنفس کند هم به سلامت خودش لطمه خواهد زد و هم جنینش را در معرض خطر قرار خواهد داد.

بنابراین، به بانوان باردار توصیه می‌شود که در حد ممکن از هوای سالم و لطیف استفاده کنند. در هوای صاف و پاک قدم بزنند و نفس عمیق بکشند و از شب‌نشینی‌های خسته‌کننده جداً اجتناب ورزند. از استعمال دخانیات و تنفس در اتاق آلوده به دود خودداری نمایند، زیرا هوای ناسالم و کمبود اکسیژن ممکن است سلامت جنین را در معرض خطر قرار دهد.

دکتر جلالی می‌نویسد:

بسیاری از نقائص ساختمانی مثل لب شکری، کف پای صاف و حتی تیپ مغولی که سابقاً آن‌ها را نتیجه عامل ارثی می‌دانستند، امروزه عوامل محیطی؛ به خصوص کمبود اکسیژن در دوره حاملگی را مسئول آن‌ها می‌دانند. [۴۴] بانوان باردار می‌توانند به زندگی معمولی و اشتغالات خودشان ادامه دهند. اما باید از حمل چیزهای سنگین و حرکت‌های سریع و فعالیت‌های خسته‌کننده اجتناب کنند، زیرا به آرامش جنین لطمه وارد می‌سازد و ممکن است موجب سقط جنین شود. سفرهای کوتاه و با وسایل راحت ضرر ندارد، اما از سفرهای طولانی و خسته‌کننده در صورت عدم ضرورت باید اجتناب نمود؛ مخصوصاً در ماه‌های آخر و اول بارداری. به هر حال بانوان باردار به استراحت بیش‌تری نیاز دارند. اما کارهای سبک، حرکت‌های آرام و راه رفتن و قدم زدن نه تنها ضرری ندارد، بلکه برای سلامت و بهداشت مادر و جنین مفید است و برای آسان شدن وضع حمل نیز بی‌اثر نخواهد بود.

دکتر جلالی می‌نویسد:

خستگی زیاد مادر موجب زیاد شدن مواد سمّی در خون می‌شود و همین خون که غذای جنین را شامل است در ساختمان کودک مؤثر واقع می‌شود. [۴۵] یکی دیگر از دانشمندان می‌نویسد:

بعضی ورزش‌های سبک برای زنان حامله اجباری به شمار می‌آیند. فواید حاصل از ورزش شامل: پیشرفت گردش خون در بدن، اشتهاهای بهتر، هضم غذای کامل‌تر و هم‌چنین خواب بهتر است ... پیاده روی ورزش بسیار خوبی است که بسیاری از زنان می‌توانند و باید انجام دهند. معمولاً برای این کار کفش‌های پاشنه کوتاه- نه پاشنه تخت- بسیار راحت و مناسب هستند. [۴۶] دیگری می‌نویسد:

زن حامله قدرت کار کردن را دارد و باید کار کند. کار معمولی با رعایت شرایط حفاظت از مضرات برای زنان حامله مفید است و بالعکس بی‌کاری کامل و ماندن در رخت‌خواب به مدت زیاد، باعث ضعف قدرت حرکت، سستی عضلات، چربی بدن و غیره است و نتایج ناگوار آن در جریان دوره حاملگی و زایمان ظاهر می‌شود. بنابراین زن حامله در دوره حاملگی؛ حتی در ۵۶ روز مرخصی قبل از زایمان که قانوناً استحقاق دارد، باید در امور خانه‌داری، کارهای سبک را انجام دهد و متناوباً زحمت و استراحت و گردش و ورزش را توأمأً به جا آورد. گردش و سیاحت در هوای آزاد قوای جسمی و روحی را تقویت کرده و باعث رشد صحیح جنین در بطن مادر می‌شود. [۴۷] نیز می‌نویسد:

نتایج ناگوار گوشه‌نشینی و بی‌جنبشی در ایام بارداری، در موقع زایمان و در دوره بعد از زایمان ظاهر می‌شود. بی‌حرکتی، عضلات را ضعیف و متابولیسم را پایین می‌آورد و حالت عمومی زن بدتر می‌شود و بالعکس حرکت و

ورزش (سبک) و استفاده از تابش آفتاب و هوای صاف اعضای بدن زن را مستحکم و برای زایمان آماده می‌سازد. ورزش (سبک) برای کلیه زنان حامله که دوره حاملگی ایشان جریان طبیعی دارد بسیار مفید است. [۴۸]

زایمان

چنان که قبلاً دانستید زندگی قبل از ولادت، زندگی بسیار حساس و سرنوشت‌سازی است که در زندگی آینده کودک تأثیر بسزایی خواهد داشت.

جنین در این مدت در جایگاهی زندگی می‌کند که اداره‌اش در دست او نیست.

در معرض ده‌ها خطر جسمی و روانی قرار دارد که خودش نمی‌تواند از آن‌ها جلوگیری کند. مسئولیت همه اینها برعهده پدر و بالأخص مادر است. [۴۹]

[۱]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۹.

[۲]. همان، ص ۱۸۴.

[۳]. دکتر جلالی، روان‌شناسی کودک، ص ۱۹۰.

[۴]. همان، ص ۱۹۰.

[۵]. نرمان ل. مان، اصول روان‌شناسی، ترجمه دکتر محمود ساعتچی، ص ۱۸۳.

[۶]. همان، ص ۱۸۸.

[۷]. بهداشت جسمی و روانی کودک، ص ۶۲.

[۸]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۱۸۲.

[۹]. همان، ص ۳۸.

[۱۰]. دکتر جلالی، روان‌شناسی کودک، ص ۲۲۲.

[۱۱]. اصول روان‌شناسی، ترجمه دکتر محمود ساعتچی، ص ۱۸۷.

[۱۲]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۴۸.

[۱۳]. روان‌شناسی رشد، ص ۱۰۹.

[۱۴]. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۴۲: «غِذَاؤُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمُّهُ، وَيَشْرِبُ مِمَّا تَشْرَبُ، تَنْسِمُهُ تَنْسِيمًا».

[۱۵]. همان، ص ۳۴۱: سأل سلمان رضی الله عنه علیاً علیه السلام عن رزق الولد فی بطن أمه؟ فقال: «إنَّ الله تبارک و تعالی حبس علیها الحیضه، فجعلها رزقه فی بطن أمه».

- [۱۶]. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۶: «كلوا السفرجل و تهادوه بينكم، فإنه يجلو البصر و يُنبِتُ المودَّةَ في القلب، و أطمعوه حبالاًكم؛ فإنه يُحسِنُ أولادكم و في رواية: «يُحسِنُ أخلاق أولادكم».
- [۱۷]. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۲: «اطعموا المرأة، في شهرها التي تلد فيها، التمر فان ولدها يكون حليماً نقياً».
- [۱۸]. وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۱۳۴: «اطعموا البرني نساء کم في نفاسهن تحلم أولادکم».
- [۱۹]. همان، ص ۱۳۵: «خير تمور کم البرني، فأطعموا نساء کم في نفاسهن تخرج أولادکم حلماء حکماء».
- [۲۰]. همان، ص ۱۳۶: «اطعموا حبالاکم اللبان، فإن الصبي إذا غذى في بطن أمه باللبان اشتد عقله، فإن يك ذكراً كان شجاعاً و إن ولدت انثى عظمت عجيزتها فتحظى عند زوجها».
- [۲۱]. همان: «اطعموا حبالاکم ذکر اللبان، فإن یکن فی بطنها غلام خرج زکي القلب عالماً شجاعاً»، و إن تكن جاریه حسن خلقها و خلقتها و عظمت عجيزتها، و حظت عند زوجها».
- [۲۲]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۱۹: «اطعموا حبالاکم السفرجل فإنه یحسن أخلاق أولادکم».
- [۲۳]. همان، ج ۲، ص ۶۱۹: «ما تأکل الحامل من شیء ولا تتداوی بأفضل من الرطب. قال الله عزوجل لمريم علیها السلام: «وهزئي إلیک ببجذع النخله تساقط علیک رطباً جنياً» فکلی واشربی وقری عیناً».
- [۲۴]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳۵: «ما من امرأة حامله أكلت البطيخ لا یكون مولودها إلا حسن الوجه و الخلق».
- [۲۵]. علم و زندگی، ص ۴۲۶.
- [۲۶]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۸۰.
- [۲۷]. اعجاز خوراکیها، ص ۲۲۳.
- [۲۸]. همان، ص ۲۲۴.
- [۲۹]. بهداشت زن در دوره بارداری، ترجمه محمدعلی ریاضی فرزاد، ص ۱۳.
- [۳۰]. کودک خود را بشناس، ترجمه دکتر فرامرز نعیم و دکتر هوشنگ مشکین پور، ص ۲۲.
- [۳۱]. مجله مکتب اسلام، سال ۱۵، شماره ۶.
- [۳۲]. اعجاز خوراکیها، ص ۲۱۵.
- [۳۳]. روان شناسی کودک، ص ۲۲۲.
- [۳۴]. دکتر سید حسن عارفی، سیگار، ص ۲۵۶-۲۵۸.
- [۳۵]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۱۵۰.
- [۳۶]. همان، ص ۱۸۳.
- [۳۷]. همان، ص ۴۸.
- [۳۸]. روان شناسی کودک، ص ۱۸۸.

- [۳۹]. همان، ص ۲۲۲.
- [۴۰]. همان، ص ۲۲۳.
- [۴۱]. روزنامه اطلاعات شماره ۱۰۳۵۵.
- [۴۲]. بیوگرافی پیش از تولد، ص ۱۲۵.
- [۴۳]. روان‌شناسی رشد، ص ۱۱۰.
- [۴۴]. روان‌شناسی کودک، ص ۱۹۰.
- [۴۵]. همان، ص ۲۲۲.
- [۴۶]. از بارداری تا زایمان، ترجمه زهرا صادریون، ص ۵۳.
- [۴۷]. بهداشت زن، ترجمه محمد علی ریاضی، ص ۲۴.
- [۴۸]. همان، ص ۲۶.
- [۴۹] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

مرحله دوم: بعد از ولادت و در اولین و دومین سال زندگی

نخستین سال کودک، حساس‌ترین دوران زندگی او به شمار می‌رود. روان او همانند لوح سفیدی است که برای پذیرش هر نقشی آماده می‌باشد. و قبلاً هیچ‌گونه صورت علمی در آن نقش نبسته ولی استعداد آن را دارد که به تدریج علوم و اطلاعاتی را کسب کند. دستگاه ادراک او (حواس، اعصاب و مغز) نیز وسیله‌های بسیار ظریف و حساسی هستند که قبلاً با آن‌ها کار نشده و طرز به کار گرفتن آن‌ها برای آینده کودک بسیار مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد. روح حساس و لطیف و دستگاه پیچیده ادراکی نوزاد از حوادث این دوران و نحوه برخورد معاشین او به طور قطع متأثر می‌شود، لیکن بزرگ‌ترین مشکل این است که دیگران از نفسیات، تمایلات و عواطف درونی نوزاد غالباً بی‌اطلاع‌اند و اصولاً کشف احوال درونی او بسیار دشوار می‌باشد.

خداوند می‌فرماید:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» [۱]

خدا شما را از شکم مادر خارج کرد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برایتان گوش و چشم و قلب قرار داد، شاید خدای را سپاس گوئید.

بنابراین، مریدان باید به حساسیت این دوران کاملاً توجه داشته باشند و با شیوه‌ای سنجیده و درست با نوزاد رفتار کنند، تا از حوادث روحی‌ای که درمان آن دشوار یا غیر قابل جبران است، مصون بمانند.

والدین کودک از سه جهت می‌توانند در تربیت صحیح او تأثیر داشته باشند:

تغذیه صحیح، تأمین سایر نیازهای مادی و برخورد‌های عاطفی که در ذیل این سه موضوع را به اختصار بررسی می‌کنیم:

نقش تغذیه در تربیت

تغذیه کودک از دو جهت در کیفیت تربیت و پرورش او تأثیر دارد: از طریق ترکیب جسمانی و از طریق تأثیرات روانی و عاطفی. اما از جهت اول، قبلاً گفته شد که کیفیت تغذیه کودک، بدون شک در چگونگی مزاج و ترکیب جسمانی، سلامت، بیماری، نیرومندی و ناتوانی او تأثیر بسزایی خواهد داشت. از طرف دیگر کیفیت ترکیب جسمانی در اخلاقیات و نفسیات مؤثر خواهد بود اگر مادر با یک برنامه صحیح و حساب شده نیازهای غذایی

نوزادش را تأمین کند، به سلامت بدن و اعصاب و مغز او کمک خواهد کرد و در نتیجه در تربیت و پرورش اخلاقیات او نیز تأثیر خواهد گذاشت.

بنابراین، تغذیه صحیح نوزاد یکی از عوامل مهم تربیت به شمار می‌رود و مریبان نباید از آن غفلت نمایند. پدر و مادری که به سعادت فرزند خویش علاقه دارند باید نیازهای غذایی او را شناسایی کرده و با برنامه صحیح و حساب شده‌ای او را تغذیه کنند. ما در این جا نمی‌توانیم در باره برنامه غذایی کودک به تفصیل بحث کنیم، ولی علاقه‌مندان را به خواندن کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده توصیه می‌نماییم. لیکن به طور کلی به دو موضوع مهم اشاره می‌کنیم:

نقش شیر مادر در تربیت

شیر، غذایی کامل و از لحاظ مواد غذایی غنی‌ترین غذاهاست. در این میان شیر مادر از انواع شیرهای دیگر برای کودک- به ویژه نوزاد- مناسب‌تر و سالم‌تر می‌باشد که از مزایای زیر برخوردار است:

۱. از جهت ترکیبات غذایی، از هر غذای دیگری با ساختار جسمانی کودک تناسب بیشتری دارد، زیرا جنین در مدت نه ماه که در رحم مادر می‌زیسته از غذایی تغذیه می‌نموده که به وسیله دستگاه گوارش مادر تهیه می‌شد و بعد از تولد کودک همین دستگاه است که شیر تولید می‌کند.

۲. شیر مادر به طور طبیعی و خام به مصرف می‌رسد، به همین جهت مواد خود را از دست نمی‌دهد، برخلاف شیرهای دیگر که از لحاظ بهداشت باید جوشیده شود و در نتیجه برخی از مواد خود را از دست خواهد داد.

۳. شیر مادر به وسیله پستان مستقیماً وارد دهان کودک می‌شود و با ظروف دیگر تماس ندارد، لذا از لحاظ بهداشتی بر هر غذای دیگری ترجیح دارد.

۴. شیر مادر از ابتلا به میکروب‌های بیماری‌زا، از قبیل: تب مالت، سل گاوی، اسهال شیری و سایر میکروب‌ها مصونیت دارد، برخلاف شیر حیوانات که احتمال ابتلا وجود دارد.

۵. شیر مادر همیشه تازه و با حرارت مناسب به مصرف می‌رسد، برخلاف شیرهای دیگر که امکان دارد در اثر ماندن فاسد شده باشند.

۶. در شیر مادر تقلب راه ندارد برخلاف سایر شیرها که امکان تقلب است.

بدین جهات و جهات دیگر می‌توان به طور قطع گفت که شیر مادر از هر غذای دیگری برای کودک، سالم‌تر و مناسب‌تر می‌باشد. بنابراین کودکانی که با شیر مادر تغذیه شده‌اند غالباً از کودکان دیگر سالم‌تر بوده و در مقابل بیماری‌ها مقاوم‌تراند و مرگ و میر آنها نیز کمتر است. اغلب دانشمندان نیز همین مطلب را تأیید می‌نمایند. یکی از دانشمندان می‌نویسد:

بهترین غذای کودک در این دوره شیر مادر است که کلیه مواد مورد نیاز رشد را در بر دارد. شیر مادر گرم، پاک و بدون میکروب بوده، به راحتی هضم شده و اثر نامساعدی روی دستگاه گوارش کودک ندارد. پروتئین، چربی و مواد قندی موجود در آن به قدری است که مواد از دست رفته بدن کودک را جبران کرده و مقداری هم صرف رشد او می‌شود. املاح شیر مادر مانند: کلسیم، فسفر، آهن، مس، کوبالت، و غیره - صرف ساختمان استخوان‌ها، دندان‌ها، سیستم عصبی، عضلانی و خون‌سازی طفل می‌گردد. مقدار املاح شیر مادر به حدی است که آن را قابل هضم‌تر از شیر گاو کرده است.

به علاوه پروتئین‌ها، چربی‌ها، مواد قندی، املاح و مواد دیگری مانند:

ویتامین‌ها، اجسام ایمنی‌زا، آنزیم‌ها و هورمون‌ها نیز در شیر مادر یافت می‌شوند که در شیر گاو یا وجود ندارد یا در اثر استریلیزاسیون از بین می‌روند.

در روده کودکانی که با شیر مادر تغذیه می‌کنند میکروب‌هایی موجود است که ویتامین‌های گروه B را تهیه کرده و اینها نیز به نوبه خود به سوخت و ساز مواد غذایی کمک می‌کنند. تجربه نشان می‌دهد اطفالی که با شیر مادر تغذیه می‌شوند مقاوم‌تر در برابر عفونت بیش‌تر از آن‌هایی است که از شیرهای مصنوعی استفاده می‌کنند. [۲] دانشمند دیگری می‌نویسد:

۱. شیر مادر از نقطه نظر ترکیبات آن کامل‌ترین غذا برای نوزاد است.
۲. هضم شیر مادر راحت‌تر و سریع‌تر از شیرهای خشک انجام می‌گیرد.
۳. شیر مادر استریل بوده و همیشه در دسترس نوزاد قرار دارد.
۴. نوزادانی که با شیر مادر تغذیه می‌شوند کمتر مبتلا به قولنج یا سایر ناراحتی‌های معده و دستگاه گوارش می‌شوند.
۵. این نوع نوزادان کمتر مبتلا به سرماخوردگی و عفونت گوش می‌شوند.
۶. نوزادان کمتر به بیماری‌های پوستی ناشی از آلرژی مبتلا می‌شوند.

۷. مدفوع نوزادانی که با شیر مادر تغذیه می‌شوند نرم‌تر بوده و کمتر مبتلا به یبوست می‌شوند. [۳] دیگری می‌نویسد:

مزایای شیردادن از پستان فراوان است:

۱. برای کودک شیر انسان یک غذای ایده‌آل است و دارای اکثر مواد لازم برای رشد و نمو در ماه‌های اول زندگی، با نسبتی مناسب برای هضم و جذب می‌باشد. باید به خاطر داشت که شیر گاو از بسیاری جهات مهم با شیر انسان فرق دارد. شیر گاو ۲/۵ برابر شیر انسان پروتئین دارد. ولی وقتی وارد معده می‌شود به مولکول‌های بزرگی که به آسانی قابل هضم نیست تقسیم می‌شود، برعکس پروتئین‌های شیر انسان در معده به سادگی هضم و جذب می‌گردند. هم چنین در مقدار قند آن‌ها نیز اختلاف بارزی وجود دارد. شیر انسان از نظر قند غنی است. با اضافه کردن قند به شیر گاو می‌توان کمبود قند را جبران کرد، ولی حقیقت این است که کیفیت شیر انسان به صورتی است که آن را قابل هضم‌ترین غذا برای نوزاد می‌کند.

۲. شیر انسان معمولاً تمیز است، اگر دقت لازم شود شیر انسان عاری از هرگونه میکرب مضر است. علاوه بر این، چون نیازی به ذخیره کردن شیر انسان نیست احتمال خراب شدن نیز وجود ندارد.

۳. به دلایل فوق در نوزادانی که از شیر مادر تغذیه می‌شوند اختلالات معده و روده به ندرت حادث می‌شود و یبوست کمتر معمول است. در صورتی که تغییراتی در مدفوع ظاهر شود (تغییر در رنگ، نرمی و غیره) جای هیچ گونه نگرانی وجود ندارد و مسئله خود به خود رفع می‌شود. در حالی که اگر تغییری در مدفوع نوزادی که از شیر خشک تغذیه می‌شود، پدید آید حاکی از این است که یکی از ترکیبات موجود در شیر بیش از حد است و باید نوع شیر عوض شود.

۴. در شیر انسان کالری بیش‌تری وجود دارد. چنین کالری‌ای را نمی‌توان در فرمول شیرهای خشک گنجانید.

بنابراین، با شیر مادر، کودک طبعاً غذای بیش‌تری دریافت می‌دارد و سریع‌تر رشد می‌کند. [۴]

اسلام و شیر مادر

اسلام نیز شیر مادر را بهترین غذا برای کودک و یک حق طبیعی او می‌داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هیچ شیری برای کودک سودمندتر و پربرکت‌تر از شیر مادر نیست. [۵] شیر مادر به قدری در اسلام اهمیت داشته که برای تشویق مادر ثواب‌های زیادی برایش در نظر گرفته شده است.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که زن، بچه‌اش را شیر می‌دهد خدای متعال در مقابل هر مرتبه‌ای که بچه از پستانش شیر می‌مکد ثواب آزاد کردن یک بنده که از اولاد اسماعیل باشد به او عطا می‌فرماید و هنگامی که دوران شیرخوارگی به اتمام رسید، فرشته بزرگوار الهی دست بر پهلوی مادر نهاده می‌گوید: زندگی را از نو آغاز کن که خدای متعال گناهان گذشته‌ات را آمرزید. [۶] بنابراین، بانوانی که به تربیت صحیح فرزندان خویش علاقه دارند باید تا حد امکان آن‌ها را با شیر خودشان تغذیه نمایند و بدانند که با این کار به سلامت جسم و روان آن‌ها کمک خواهند کرد.

اسلام و تأثیر شیر

اسلام نوع شیر را در کیفیت پرورش کودک مؤثر می‌داند. از این رو اولاً:

توصیه می‌کند که در موقع انتخاب همسر - که مادر آینده فرزندان خواهد بود - کاملاً دقت کنید. زن عاقل، زیبا، خوش اخلاق، سالم و نیرومند را انتخاب کنید تا فرزندی زیبا، نیرومند، سالم، هوشمند و خوش اخلاق داشته باشید. ثانیاً: تأکید می‌کند که تا حد امکان کودک از شیر مادر تغذیه شود و ثالثاً: می‌گوید: اگر ناچار شدید برای فرزندان دایه بگیری دقت کنید عاقل، زیبا، خوش اخلاق و سالم باشد، چون شیر به هر حال، در کیفیت پرورش کودک تأثیر دارد. از باب نمونه به احادیث زیر توجه کنید:

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

از ازدواج با زن سفیه و احمق اجتناب کنید، زیرا هم‌نشینی با او یک بلا خواهد بود و فرزندانش نیز ضایع خواهند شد. [۷] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مواظب باشید برای شیر دادن فرزندان از زن‌های احمق و کم‌عقل استفاده نکنید، زیرا شیر، کودک را بر همین حال (حمقت) پرورش می‌دهد. [۸] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

دقت کنید که چه کسی فرزندان شما را شیر می‌دهد، زیرا کودک با همین وضع پرورش می‌یابد. [۹] حضرت باقر علیه السلام فرمود:

برای شیر دادن فرزندان، از زنان احمق استفاده نکنید، زیرا شیر سرایت دهنده است و بچه به شیر، یعنی به شیردهنده، در حماقت شبیه می‌شود. [۱۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از زنان احمق و کسانی که چشمشان ضعیف و آبریز است، برای شیر دادن

فرزندان استفاده نکنید، زیرا شیر سرایت دهنده است. [۱۱] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چنان که در ازدواج سعی می‌کنید زنان خوب را انتخاب کنید، برای شیر دادن کودکان نیز سعی کنید زنان خوب را پیدا کنید، چون شیر طبیعت را تغییر می‌دهد. [۱۲] حضرت باقر علیه السلام فرمود:

فرزندت را به وسیله زن‌های زیبا شیر بده و در این جهت از زنان زشت اجتناب کن، زیرا شیر سرایت دهنده است. [۱۳] امام باقر علیه السلام فرمود:

برای شیر دادن فرزندان از زنان پاکیزه (دائم الوضوء) استفاده کنید، زیرا شیر سرایت دهنده است. [۱۴]

تأثیر غذا در شیر

چون شیر از غذای مادر درست می‌شود، کمیت و کیفیت آن، در چگونگی شیر او تأثیر دارد، البته مزاج مخصوص بانوان نیز در این جهت تأثیر دارد.

بنابراین، مادران شیرده باید به نوع غذای خود توجه داشته باشند. غذای مادر باید متنوع و گوناگون باشد، از انواع میوه‌ها، سبزی‌ها و حبوبات استفاده کند.

غذاهای مایع، مفید است. به طور کلی غذای مادر باید کامل و از لحاظ مواد غذایی غنی باشد، تا هم خودش سالم بماند و هم شیرش غنی باشد. در تهیه برنامه غذایی مادر می‌توانید از کتاب‌های غذاشناسی و کتاب‌های مربوط به بهداشت مادران شیرده استفاده نمایید.

یکی از کارشناسان غذایی می‌نویسد:

کارشناسان غذایی به مادران بچه شیرده توصیه می کنند که از همه غذاها به مقدار کم گاه گاه استفاده کنند؛ مخصوصاً باقلا، نخود، لوبیا، شیر، کره تازه، نارگیل، زیتون، گردو، بادام، میوه های شیرین و آبدار مانند: خربزه، هندوانه، گرمک، طالبی، گلابی و غیره. [۱۵] یکی دیگر از دانشمندان می نویسد:

مقدار شیر مادر با رژیم غذایی، تعادل عاطفی و خواب کافی بستگی دارد. مادر شیرده احتیاج به غذایی پرمحتوا دارد، چون غذا منبع اصلی شیر است. رژیم غذایی او باید حاوی گوشت، ماهی، سبزی، لبنیات؛ به خصوص پنیر، آرد و حبوبات باشد. ویتامین ها از طریق سبزی های خام و میوه ها به بدن مادر می رسند. حجم مایعاتی که مادر در دوره شیر دادن مصرف می کند باید یک لیتر بیش تر از مواقع دیگر باشد. چای شیرین با شیر، شیر تخمیر شده و شیر اسیدینه از بهترین نوشابه ها هستند. [۱۶] دیگری می نویسد:

مادران شیرده اشتهاى بیش تری نسبت به مادرانی که شیر خود را خشک کرده اند، دارند، زیرا مادران شیرده بایستی غذای بیش تری بخورند تا بتوانند مواد غذایی از دست رفته به وسیله شیر را جبران و جای گزین نمایند. در این دوران، مادر بایستی از مواد غذایی ای که دارای میزان سرشاری از پروتئین و کلسیم می باشد استفاده نماید: شیر، لبنیات، گوشت و تخم مرغ از بهترین مثال آنهاست. در واقع رژیم غذایی شما با توجه به نکات فوق همان رژیم دوران حاملگی خواهد بود.

کافی بودن مقدار کلسیم در رژیم غذایی دارای اهمیت زیادی است، زیرا نوزاد برای استخوان سازی خود احتیاج به مقدار زیادی کلسیم دارد که از راه شیر به او خواهد رسید. [۱۷] دیگری می نویسد:

مادران شیرده باید به اندازه کافی غذا بخورند ولی از زیاده روی در استعمال غذاهایی مانند گوشت و تخم مرغ خودداری نمایند، هم چنین از استعمال موادی مانند پیاز، مارچوبه، سیر، گوشت شکار و گوشت های مانده که در ترکیبات شیر تغییراتی به وجود می آورند مطلقاً بایستی خودداری نمایند.

بهترین غذاها برای مادران شیرده عبارت است از: اقسام کباب ها، آبگوشت، آش، سوپ سبزی، انواع لبنیات، ماهی تازه، مغز کله، سیب زمینی، انواع سبزی های تازه، حبوبات، اقسام میوه ها و غیره. غذاهایی مانند میوه های خام و کاهو نیز به علت داشتن ویتامین هایی که وارد شیر می شوند بسیار مفید می باشند. [۱۸]

برنامه شیر

در بین کارشناسان اختلاف است که آیا شیر دادن کودک نیاز به تنظیم برنامه دارد یا نه؟ در این جا دو نظر وجود دارد: یک دسته عقیده دارند که تنظیم یک برنامه منظم برای شیر دادن کودک، هم به صلاح خود اوست و هم به نفع پدر و مادرش و برای آن مزایایی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

۱. بدین وسیله کودک عادت می‌کند که در رأس ساعت‌های معین شیر بخورد و در نتیجه از همین زمان به رعایت نظم و ترتیب عادت می‌کند و در زندگی آینده نیز به رعایت نظم مقید خواهد بود.

۲. از همین زمان می‌فهمد که زندگی، حساب دارد و نباید خواسته‌هایش را با داد و قال و گریه و زاری و ایجاد مزاحمت بر دیگران تحمیل کند.

۳. بدین وسیله صبر و تحمل در برابر خواسته‌ها را می‌آموزد و عملاً تمرین می‌کند.

۴. با رعایت نظم، سلامت دستگاه گوارش بهتر تضمین می‌شود، زیرا هضم شدن غذا نیاز دارد که مدت معینی در معده بماند و بهتر است در این مدت غذای دیگری وارد نشود تا غذای سابق خوب هضم شود. لذا در صورتی که بدون نظم و حساب غذاهای متعدد در معده متراکم گردد، هضم آن‌ها برایش دشوار خواهد بود و از این طریق امکان دارد به بیماری‌های دستگاه گوارش مبتلا گردد.

۵. در صورتی که کودک عادت کند منظم شیر بنوشد پدر و مادرش نیز در آسایش خواهند بود.

صاحبان این عقیده با این قبیل توجیحات، ترجیح می‌دهند که کودک با برنامه منظم و در رأس ساعت‌های معین تغذیه شود.

اما گروهی دیگر این عقیده را نمی‌پسندند و رعایت برنامه دقیق را نه تنها لازم نمی‌دانند، بلکه آثار سوئی را نیز برایش ذکر نموده‌اند.

آن‌ها می‌گویند: لازم نیست برای تغذیه کودک برنامه دقیقی را به اجرا بگذارید، خود کودک هر وقت گرسنه شد به وسیله گریه آن را اظهار می‌دارد و در این جا مادر باید فوراً به او شیر بدهد و برای آن منافی را برشمرده‌اند:

۱. در چنین صورتی بهتر احساس امنیت می‌کند و نگرانی و اضطراب ندارد.

۲. به مادر و اطرافیان، خوش‌بین و امیدوار می‌شود و می‌داند که در هنگام نیاز، به یاری‌اش می‌شتابند.

۳. چون هنگام گرسنگی فوراً به او می‌رسند احساس کمبود نمی‌کند تا جوع و فزع به راه بیندازد و بی‌قراری نماید.

با این قبیل توجیحات اظهار می‌دارند که بهتر است موضوع شیر دادن و روش آن به مادران واگذار شود، خود آن‌ها بهتر می‌دانند چه کنند و به چه طریق بچه خود را شیر بدهند.

بنابراین، هر یک از این دو گروه برای توجیه عقیده خود مطالبی را گفته‌اند، لیکن به عقیده ما نظر اول گرچه اجرایش کمی دشوار به نظر می‌رسد اما هم از لحاظ بهداشت کودک، هم از جهت تربیت اخلاقی او و هم از جهت آسایش مادر بر نظر دوم ترجیح دارد. درست است که طبق نظر دوم، هنگام گرسنگی کودک، مادر فوراً به یاری‌اش می‌شتابد و طفل نیازی به جزع و فزع ندارد و به مادر و اطرافیانش خوش‌بین خواهد بود، لیکن کودک با همین وضع عادت می‌کند، وقتی هم بزرگ شد و خواست در بین اجتماع زندگی کند از همه توقع دارد مانند مادر تسلیم خواسته‌هایش باشند، در صورتی که دیگران چنین تعهدی را ندارند، در نتیجه برای رسیدن به هدف به داد و فریاد و در صورت امکان به زور متوسل می‌شود و اگر به نتیجه نرسید خودش را محروم و شکست خورده و دیگران را بی‌عاطفه می‌شمارد.

بهتر است کودک از همان اول به رعایت نظم عادت کند و بداند که زندگی دنیا بی‌حساب و کتاب نیست و همیشه بر طبق میل انسان نخواهد بود. به علاوه، با رعایت بهداشت و نظم و ترتیب حساب شده، غذا خوردن نه تنها برای افراد بزرگ سودمند می‌باشد، بلکه برای دستگاه ظریف و تازه کار گوارش کودک نیز مفید و ضروری خواهد بود که تخلف از آن ممکن است موجب بروز اختلالاتی گردد.

اسلام نیز پرخوری و زیاده‌روی در غذا خوردن را مذموم می‌شمارد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از پرخوری خودداری کنید که شکم (معهده) را فاسد می‌کند، موجب بیماری می‌شود و باعث کسالت در عبادت می‌گردد. [۱۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

همیشه سیر بودن موجب انواع بیماری‌ها می‌شود. [۲۰] به مصلحت کودک است که از همان آغاز، به پرخوری و از سرسیری غذا خوردن عادت نکند.

بنابراین، با برنامه منظم شیر خوردن، هم برای سلامت جسم کودک مفید است و هم برای تربیت صحیح اخلاقی او سودمند خواهد بود.

راسل می‌نویسد:

امروزه هر مادر تربیت شده‌ای به حقایق ساده‌ای در مورد بچه‌داری معرفت دارد؛ مثلاً می‌داند که مقید بودن به تغذیه طفل در فاصله‌ای منظم، نه هر گاه که گریه کند، چقدر مهم است. این قید از این جهت پیدا شده است که برای هضم غذای طفل سودمندتر است و همین خود کافی‌ترین و کامل‌ترین دلیل به شمار می‌رود. به علاوه از نظر تربیت اخلاقی هم مطلوب می‌باشد، زیرا کودکان شیرخوار خیلی بیش از آنچه اشخاص بالغ و بزرگ تصور می‌کنند محیل و مکار هستند. این کودکان وقتی ببینند که گریه کردن نتایجی بس مطلوب‌تر به بار می‌آورد البته همان روش را به کار می‌بندند و بعداً همین که ببینند عادت به شکوه و زاری به جای این که آنان را مشمول نوازش کند، منفور می‌سازد، تعجب و تکدر را پیشه می‌کنند و دنیا به چشم آن‌ها سرد و خشک و بی‌روح می‌آید. [۲۱] دکتر جلالی می‌نویسد:

اگر طبق دستور پزشکی متخصص، برنامه منظم برای شیرخوردن او تعیین شود تمایل عادت به این کار در او پیدا می‌شود و خود عادت سبب می‌گردد که اولاً:

رفتارها و عکس‌العمل‌های مربوط به آن عادت مادران را از حالت سیری و گرسنگی طفل آگاه نماید و ثانیاً: چون بسیاری از اعمال روزانه هر فرد طبق عادت باید صورت گیرد همین شیر خوردن منظم، پایه خوبی برای عادت بعدی اوست. [۲۲] در کیفیت تنظیم برنامه و فاصله بین دفعات شیر دادن نیز در بین کارشناسان کمی اختلاف نظر وجود دارد: گروهی عقیده دارند که خوب است هر چهار ساعت یک بار به کودک شیر داده شود. بعضی دیگر فاصله سه ساعت یا سه ساعت و نیم را پیشنهاد می‌کنند. دسته دیگر می‌گویند: در سه ماه اول فاصله سه ساعت مناسب است بعد از آن چهار ساعت. ولی همه آن‌ها گفته‌اند: در شب‌ها باید فاصله بیش‌تر باشد؛ شش یا پنج ساعت. ولی همه توصیه می‌کنند در هر مرتبه باید آن قدر به کودک شیر داد که کاملاً سیر گردد و پستان مادر را جواب گوید.

در خاتمه تذکر چند نکته را ضروری می‌دانیم:

۱. چون همه کودکان از جهت بنیه جسمانی و دستگاه گوارشی در شرایط یکسانی نیستند، و ممکن است در شرایط مختلف، احوال گوناگونی پیدا کنند، خوب است مادران در تنظیم برنامه شیر، با یک پزشک کودک مشورت و طبق دستورالعمل او رفتار کنند.

۲. این که گفته شد: کودک را باید برطبق برنامه تنظیم شده شیر داد، بدین معنا نیست که باید درست در رأس ساعت معین و بدون کم و زیاد به او شیر داد، حتی اگر مثلاً نیم‌ساعت جلوتر گرسنه شد و گریه کرد باید در برابرش مقاومت نمود و صبر کرد تا ساعت شیر خوردن به طور دقیق فرا رسد، بلکه مقصود پیروی از یک برنامه منسجم و مرتب تقریبی و نسبی است که تقدیم یا تأخیر چند دقیقه در بعضی شرایط و اوقات لطمه‌ای به آن نمی‌زند.

۳. شاید بعضی از بانوان تقید به یک برنامه منظم در شیردادن را امری بسیار دشوار و ناسازگار با عواطف مادری بدانند و از اجرای آن شانه خالی کنند، لیکن این مادران باید توجه داشته باشند که اگر تصمیم بگیرند و از آغاز امر، نوزاد را بر طبق برنامه شیر بدهند به تدریج با چنین برنامه‌ای عادت می‌کند و پیروی از آن دشوار نخواهد بود.

کافی نبودن شیر مادر

اگر شیر مادر به مقداری نیست که بچه‌اش را سیر کند باز هم نباید او را از شیر مادر محروم سازد و به طور کلی از شیرهای دیگر استفاده کند. بلکه هر مقدار شیر دارد به او بدهد و کمبود آن را با شیرها و غذاهای دیگر جبران کند. بعد از شیر مادر بهتر است برای تغذیه کودک از شیر گاو که تا حدی شبیه شیر مادر است استفاده کرد، در این صورت باید به نکته‌های زیر توجه فرمایید:

۱. چون شیر گاو غلیظتر از شیر مادر است باید مقداری شکر و آب جوشیده به آن اضافه شود به حدی که شبیه شیر مادر گردد.

۲. شیر را مدت بیست دقیقه بجوشانید تا اگر میکربی دارد کشته شود.

۳. مواظب باشید شیری که به بچه داده می‌شود نه زیاد گرم و نه زیاد سرد باشد، بلکه در حد حرارت شیر مادر.

۴. سعی کنید تا حد امکان از شیر تازه و سالم استفاده کنید.

۵. هر دفعه که بچه را شیر می‌دهید شیشه را با آب گرم بشوید، مبادا شیر در آن بماند و فاسد گردد.

۶. بچه را در بغل بگیرید و طوری او را شیر بدهید که گویا از پستان شیر می‌خورد تا از دامان گرم و عاطفه مادری نیز برخوردار شود.

اگر می‌خواهید از شیر خشک استفاده کنید لازم است در این باره با پزشک کودک مشورت کنید و با دستور او نوع شیر را انتخاب نمایید، چون شیر خشک دارای انواع گوناگونی است که همه آنها، برای هر بچه و در هر سن، تناسب و سازگاری ندارد. تنها پزشک می‌تواند شما را در انتخاب نوع شیر و مقدار آن یاری کند. اگر بعد از استفاده، احساس کردید که به مزاج بچه شما سازگار نیست حتماً به پزشک مراجعه کنید تا نوع دیگری را انتخاب کند.

ممنوعیت از شیر مادر

در عین حال که شیر مادر برای کودک از هر غذای دیگر مفیدتر می‌باشد، اما در چند مورد باید بچه را از شیر مادر محروم ساخت:

۱. در صورتی که مادر مبتلا به یکی از بیماری‌های واگیر، مانند سل باشد.
 ۲. در صورتی که مادر مبتلا به بیماری خطرناکی باشد که پزشک شیر دادن را برایش مضر بداند، مانند بیماری قلب یا کم‌خونی شدید.
 ۳. مادری که مبتلا به جنون یا بیماری صرع است.
 ۴. مادران الکلی یا معتاد به استعمال مواد مخدر.
- در این گونه موارد باید بچه را از شیر مادر محروم ساخت و برای تغذیه او از شیرهای دیگر استفاده کرد.

کمک شیر

در طول سال اول و دوم زندگی کودک غذای اصلی او شیر می‌باشد که باید تا پایان سال دوم ادامه یابد، زیرا غذایی کامل و متناسب با دستگاه گوارش او است، نباید غذای او منحصر به شیر باشد بلکه باید به تدریج با غذاهای دیگر نیز آشنا شود و از آن‌ها استفاده کند. باید کم‌کم کودک را از ماه سوم به بعد با غذاهای دیگر آشنا ساخت. غذای او باید ساده، کامل و مایع باشد. انواع آب میوه مفید است.

می‌توانید سبزی‌ها را بپزید و آب آن‌ها را به کودک بدهید. سوپ استخوان با هویج فرنگی برای تأمین کلسیم و رشد و تقویت استخوان‌ها بسیار لازم و مفید می‌باشد. می‌توانید از سیب‌زمینی و تخم‌مرغ آب‌پز، بیسکویت، پنیر تازه، کره، برنج پخته، آب‌گوشت، گوشت مرغ، میوه‌های تازه، عصاره غلات، فرنی و کمپوت میوه‌ها استفاده کنید. مقدار کمی از روغن ماهی نیز مفید و لازم است.

غذای کودک باید متنوع، ساده، سبک و متناسب با دستگاه گوارش و طبق نیاز او باشد، نه زیادتر. در آغاز باید از غذاهای مایع و بسیار کم استفاده کرد و به تدریج مقدارش را اضافه کرد و از نوع سنگین‌تر استفاده نمود. وقتی دندان در آورد می‌تواند از غذاهای جویدنی نیز استفاده کند. ولی در تمام این مراحل شیر مهم‌ترین غذای کودک خواهد بود.

از شیر گرفتن

کودک مدت دو سال شیر می‌خورد و این حق طبیعی او است که خدای متعال مقرر نموده است.

خدا در قرآن می‌فرماید:

مادران دو سال تمام به بچه‌های خود شیر می‌دهند، اگر بخواهند که شیر تمام بدهند. [۲۳]

امام صادق علیه السلام فرمود:

حداقل دوران شیرخوارگی ۲۱ ماه است که اگر زودتر او را از شیر بگیرند به وی ستم شده است. [۲۴] در صورتی که مادر عذری ندارد باید دو سال و حداقل ۲۱ ماه به بچه‌اش شیر بدهد، اما بعد از پایان دو سال می‌توان بچه را از شیر گرفت. اما از شیر گرفتن بچه کار چندان سهل و آسانی هم نیست، زیرا مدت دو سال با شیر مادر عادت کرده و ترک عادت دشوار است. مسلماً تا چند روز ناسازگاری و جزع و فزع خواهد کرد؛ حتی ممکن است اعتماد خود را نسبت به مادر از دست داده و بدبین شود.

و همین موضوع می‌تواند در روح و روانش آثار سوئی بگذارد.

بنابراین، باید قبلاً مقدمات کار را فراهم ساخت و کودک را برای ترک شیر خوردن آماده کرد. مادران کاردان در طول دو سال به تدریج بچه را با غذاهای دیگر آشنا می‌سازند و در ماه‌های آخر کم‌کم از دفعات شیر دادن می‌کاهند و به جای آن به او غذا می‌دهند. به طوری که در ماه آخر، شیر خوردن به حداقل رسیده و به طور طبیعی می‌تواند از شیر خوردن صرف نظر کند. مادر می‌تواند پستانش را سیاه کند یا نوک پستان را تلخ نماید تا کودک خود به خود به شیر بی‌رغبت گردد. سعی کنید بچه را به چیزهای دیگر مشغول سازید تا از شیر خوردن منصرف شود. اما هیچ‌گاه او را از لولو و چیزهای دیگر نترسانید، چون ممکن است در جسم و جان او آثار سوئی بگذارد که بعداً نتیجه‌اش ظاهر شود. به هر حال با صبر و استقامت و تدبیر می‌توان به خوبی کودک را از شیر گرفت و غذاهای دیگر را جایگزین ساخت بدون این که آثار بدی به وجود آید.

در خاتمه لازم است به مادران یک نکته مهم را تذکر دهیم:

قبلاً کودک شما بخش عظیمی از مواد غذایی مورد نیاز خود را از شیر دریافت می‌کرد، بعد از این که از شیر گرفته شد این منبع را از دست خواهد داد. بنابراین، تنظیم برنامه غذایی او باید به گونه‌ای باشد که همه نیازهای او را تأمین کند. مواد مورد نیاز او عبارت‌اند از:

۱. مواد قندی مانند: میوه‌های تازه، غلات، نان، سیب‌زمینی و سایر مواد قندی و نشاسته‌ای.

۲. مواد چربی مانند: انواع روغن، کره، خامه.

۳. مواد پروتئینی مانند: تخم مرغ، گوشت، ماهی، مرغ و شیر.

۴. مواد معدنی که در انواع سبزی‌ها و پنیر وجود دارد.

انواع ویتامین‌ها که در انواع میوه‌ها، مرکبات، سبزیجات، حبوبات و روغن ماهی وجود دارند.

ما، در این جا نمی‌توانیم به تفصیل در باره خواص غذاها بحث کنیم، ولی شما می‌توانید از کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده استفاده کنید، لیکن به طور اجمال یاد آور می‌شویم که غذای کودک شما باید متنوع باشد. [۲۵]

[۱]. نحل (۱۶) آیه ۷۸.

[۲]. کودک خود را بشناس، ص ۴۸.

[۳]. آنچه را باید مادران باردار بدانند، ص ۲۴۵.

[۴]. مادر باردار، ص ۱۸۳.

[۵]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۵: «ما من لبنٍ رُضِعَ به الصبىُّ أعظمُ برکةً علیه من لبنِ أمّه».

[۶]. همان، ۱۷۵: «فإذا أرضعت كان لها بكلِّ مَصَّةٍ كَعْدَلٍ عِتْقٍ محرَّرٍ من ولدِ إسماعيل؛ فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملكك كريم على جنبها، و قال: استأنفى العملَ فقد عُفِرَ لك».

[۷]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۳۸: «و إياکم و تزویجَ الحمقاء فإنَّ صحبتها بلاءٌ و ولدها ضیاعٌ».

[۸]. همان، ص ۶۲۴: «إياکم أن تسترضعوا الحمقاء فإنَّ اللبن ينشئه على ذلك».

[۹]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۸: «انظروا من يرضع أولادكم فإن الولد يشب عليه».

[۱۰]. همان: «لا تسترضعوا الحمقاء فإنَّ اللبن يعدى و إنَّ الغلام ينزع إلى اللبن، یعنی إلى الظئر فى الرعونة و الحمق».

[۱۱]. همان: «لا تسترضعوا الحمقاء ولا العمشاء فإنَّ اللبن يعدى».

[۱۲]. همان: «علیاً علیه السلام كان يقول: تخيروا للرضاع كما تخيرون للنكاح فإنَّ الرضاع یغیر الطباع».

[۱۳]. همان، ص ۱۸۹: «استرضع لولدك بلبن الحسان و إياک و القبائح فإنَّ اللبن يعدى».

- [۱۴]. همان، ص ۱۸۵: «عليكم بالوَضَاءِ مِنَ الطُّورَةِ فَإِنَّ اللَّبْنَ يَعْدَى».
- [۱۵]. اعجاز خوراکی ها، ص ۲۵۱-۲۶۵.
- [۱۶]. کودک خود را بشناس، ص ۵۰.
- [۱۷]. مادران باردار، ص ۲۴۹.
- [۱۸]. پرورش کودک، ص ۲۵.
- [۱۹]. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸۰: «إِيَّاكُمْ وَالبَطْنَةَ فَإِنَّهَا مُفْسِدَةٌ للبَطْنِ وَ مورثَةٌ للسُّقْمِ وَ مُكْسِلَةٌ عن العبادَةِ».
- [۲۰]. همان، ص ۸۲: «إِدْمَانُ الشَّعْبِ يُورِثُ أَنْوَاعَ الوَجَعِ».
- [۲۱]. در تربیت، ص ۷۸.
- [۲۲]. روانشناسی کودک، ص ۲۲۴.
- [۲۳]. بقره (۲) آیه ۲۳۳: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ».
- [۲۴]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۷: «الرضاعُ واحد و عشرون شهراً، فما نَقَصَ فهو جور على الصبی».
- [۲۵] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

تربیت اخلاق و عواطف در سال اول و دوم زندگی

ممکن است کسانی باشند که سال اول و دوم زندگی کودک را دوران بی‌خبری و تربیت‌ناپذیری او بدانند و چنین تصور کنند که برنامه‌های تربیتی در این دوران نه مؤثر است و نه لازم، چون عقل کودک در این زمان؛ مخصوصاً در زمان نوزادی، هنوز به مقدار کافی رشد نکرده و خوب و بد را تمیز نمی‌دهد، لذا قابلیت تربیت‌پذیری و شکل‌گیری را ندارد، یعنی در این زمان‌ها، جز خوردن و خوابیدن و تنفس و تخلیه بول و ادرار و دست و پا زدن، از کودک کار دیگری ساخته نیست. نه می‌تواند سخن بگوید، نه مفاهیم الفاظ را درک می‌کند، نه ما از عواطف و احساسات درونی او کاملاً اطلاع داریم، پس برنامه‌های تربیتی چگونه می‌تواند در باره چنین فردی کارساز و مفید باشد؟

لیکن چنین تصویری کاملاً غلط و نادرست است، بلکه برعکس، دو سال اول زندگی کودک از حساس‌ترین و مهم‌ترین دوران زندگی او محسوب می‌شود، چون نوزاد هنوز شکلی به خود نگرفته و طبعاً برای پذیرش هر شکلی آماده است. هنوز به کاری عادت نکرده تا ترک آن برایش دشوار باشد. دستگاه ظریف و حساس و پیچیده اعصاب و مغز او هنوز به کار گرفته نشده و طرز به کار انداختن آن‌ها در آینده‌اش تأثیر به‌سزایی خواهد داشت. درست است که عقل نوزاد در آغاز ولادت به رشد کافی نرسیده، اما در حال رشد و تکامل می‌باشد. از همان آغاز ولادت همواره در حال آزمایش و یادگیری و شناسایی و رشد قوای عقلی است. با حرص و ولع سعی می‌کند بر تجربیات و معلومات خود بیفزاید و آن‌ها را در حافظه خویش بایگانی نماید؛ منتها کم‌کم و طبق قدرت، توان حواس، اعصاب و مغز خود.

کودک در مدت این دو سال چیزهای فراوانی را یاد می‌گیرد؛ از قبیل: جویدن غذای جامد، کنترل و تعادل گردن، سینه خیز حرکت کردن، نشستن، ایستادن، راه رفتن، حرف زدن، لبخند زدن، هماهنگ کردن چشم‌ها برای دیدن، شناسایی امور اطراف خود، شناختن مادر و پدر و دیگر نزدیکان، توجه به صداها، شناخت رنگ‌ها، شناخت و توجه به اعضای بدن خود، تشخیص آشنا از غریبه، شناخت و تمیز مزه‌ها، گرفتن اشیاء، بازی کردن، قهر کردن و ده‌ها چیز دیگر.

هم‌چنین در این مدت تعدادی از غرایز، عواطف و نفسانیات در کودک شکوفا می‌شوند؛ مانند: لذت، درد، محبت، خشم، رضایت، تعجب، ترس، خشنودی، اندوه، تمایل، تنفر، خجالت، خوش‌بینی، بدبینی، اعتماد به نفس، احساس ناتوانی، آرامش، دلهره و اضطراب. این قبیل نفسانیات را از طریق بازتاب‌هایی که در افعال و حرکات کودک

مشاهده می‌شود، می‌توان کشف کرد.

با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت: دو سال اول زندگی کودک، از حساس‌ترین و مهم‌ترین دوران عمر او به شمار می‌رود و باید تربیت او از همین زمان شروع و پایه‌گذاری شود. استفاده نکردن از این فرصت، خسارت‌های غیر قابل جبرانی به بار خواهد آورد. البته شیوه‌ها و روش‌های تربیتی در این زمان با شیوه‌های زمان‌های دیگر متفاوت خواهد بود، یعنی ظریف‌تر و دشوارتر می‌باشد، زیرا کشف عواطف و روحیات کودک در این زمان و مقدار و کیفیت تأثیر برنامه‌های تربیتی در نفس او، دشوار است و به اطلاعات کافی و کاردانی نیاز دارد. ولی به هر حال امکان‌پذیر و بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است و نباید از آن غفلت ورزید.

هانری پستالوزی می‌گوید:

کودک در آغوش مادرش وابسته‌تر و ضعیف‌تر از هر موجود دیگر روی زمین است، ولی در همان‌جا نخستین تأثیرات اخلاقی و محبت و حق‌شناسی را احساس می‌کند. رعایت اصول اخلاقی در انسان نتیجه توسعه نخستین تأثیرات محبت و حق‌شناسی است که نوزاد احساس کرده است. «۱» ما در این جا به صفات و خوی‌هایی که در این زمان ظهور و بروز کرده و امکان پرورش دارند اشاره و طریق پرورش صحیح آن‌ها را به اجمال بیان می‌کنیم:

[۱]. مربیان بزرگ، ص ۲۳۱.

آرامش نفس و خوش‌بینی به دیگران

کودک - بالاخص نوزاد - موجودی است بسیار ضعیف و ناتوان. به غذا و حرارت نیاز دارد ولی تأمین آن از خودش ساخته نیست. به نظافت و حفاظت نیاز دارد. موجودی است کاملاً وابسته و بدون وجود فرد یا افرادی که آب و غذایش را تأمین کرده و از سرما و گرما و خطرات گوناگون حفظش نمایند نمی‌تواند به حیات و رشد خویش ادامه دهد. کودک این نیاز طبیعی و وابستگی به خارج را به طور کلی احساس می‌کند، گرچه تا مدتی پدر و مادر را که تأمین‌کننده نیازهای او هستند - هم نمی‌شناسد. در این زمان کودک نیاز شدید به آرامش خاطر دارد. اگر نیازهای مختلف او، مرتب و به طور کامل از خارج تأمین شود احساس امنیت و آرامش می‌کند و به اطرافیان خوش‌بین می‌شود، چون می‌داند که به هنگام نیاز به یاریش خواهند شتافت. اما اگر در تأمین نیازهای خود اختلال و کمبودی احساس کند همواره در حال دلهره و اضطراب خواهد بود، بد بین و بی‌اعتماد خواهد شد و چنین احوال ناخوشایندی در روح و جسمش آثار بدی خواهد گذاشت و در زندگی آینده‌اش نیز مؤثر خواهد بود.

بنابراین مادر، در تأمین آرامش خاطر کودک نقش مهمی را می‌تواند ایفا کند.

اگر برنامه شیر، تغذیه و خواب او را منظم نماید و در نظافت و تعویض لباس‌ها و کهنه‌های او به موقع اقدام کند و در نگهداری او از سرما و گرما و دیگر عوامل ناراحت‌کننده جدیت نماید، کودک با آرامش خاطر به حیات و رشد طبیعی خود ادامه می‌دهد. در همین زمان، اعتماد و خوش‌بینی در روح و روانش پایه‌گذاری می‌شود که در زندگی آینده‌اش تأثیر به‌سزایی خواهد داشت.

به همین جهت می‌بینیم که فرزندان، حتی تا آخر عمر به مادر خود احساس وابستگی و دل‌گرمی ویژه‌ای دارند، که چنین احساسی را حتی به پدر خود ندارند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

در مراحل ابتدایی که هنوز «خود» به وجود نیامده است، روابط طفل با مادر در خدمت ارضای نیازهایی است که بیش‌تر جنبه فیزیولوژیک دارند تا روانی.

ارضای این نیازها به طفل نوعی احساس امنیت می‌بخشد. تقلیل هیجان ناشی از این نیازها و احساس‌های ناخوشایند به طفل، آن آرامشی را می‌بخشد که لازمه آغاز تکامل روانی اوست. [۱] یکی از دانشمندان می‌نویسد:

در شش ماه ابتدای زندگی - چنان که در بخش قبل گفتیم - طفل به تدریج تحت حمایت عاطفی و رفتاری مادر به درجه‌ای از حمایت و اطمینان شخصی نایل می‌شود. این حمایت و اطمینان شخصی برای تکامل طفل در نیمه دوم

اولین سال حیات، حکم تخته پرش شنا را دارد و در این میان درجه این حمایت و اطمینان شخصی، سرعت تکامل در نیمه دوم اولین سال را معین می کند.

علامت‌های عاطفی که طفل از مادر کسب کرده است، کیفیت، نتایج و قابلیت اطمینانی‌ای که به همراه دارند، تکامل روانی طبیعی طفل را میسر می‌سازد. این علائم عاطفی که از طریق مادر به طفل داده می‌شوند توسط وضع کلی روانی نا آگاه مادر تعیین می‌گردند و مادر در این بین تنها از قسمتی از رفتار خویش آگاهی دارد. [۲] پدر نیز می‌تواند به ایفای این نقش مهم با مادر همکاری داشته باشد، چنانچه پدر در مورد تغذیه فرزند، تعویض لباس‌ها، استحمام و پاکیزه کردن او با مادر همکاری نماید، کودک نیز او را به عنوان یک تکیه‌گاه مورد اعتماد و مهربان تلقی خواهد کرد. و چنین رفتاری نه تنها به ابهت و مقام پدری لطمه‌ای وارد نمی‌سازد بلکه کودک، آن را از علائم محبت و صمیمیت پدر می‌شمارد و بیش‌تر دلگرم می‌شود.

در صورتی که اگر پدر در پرستاری از فرزند خویش جز بوسیدن و نوازش کردن و احیاناً بازی کردن، نقش دیگری را برعهده نگیرد کودک نیز او را وسیله‌ای برای سرگرمی و اسباب بازی تلقی خواهد کرد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

از ماه چهارم به بعد نقش پدر اهمیت دارد. اگر پدر فقط سرگرم بازی با کودک باشد و کاری به غذا و استحمام و تعویض لباس او نداشته باشد، پدر به عنوان یک نوع اسباب بازی تلقی می‌شود و کودک همین انتظار را از او دارد. برعکس اگر در پرستاری و مراقبت و تغذیه با مادر همکاری نماید دیگر به عنوان اسباب‌بازی تلقی نخواهد شد بلکه مقامی در حد مادر خواهد داشت. [۳]

[۱]. از تولد تا نوپایی، ص ۷۵.

[۲]. همان، ص ۷۱.

[۳]. اولین سال زندگی، ص ۶۳.

پرورش نظم و انضباط

رعایت نظم و انضباط را از آغاز ولادت و در زمان شیرخوارگی باید پایه‌گذاری کرد، برای رسیدن به این هدف می‌توان از دو وسیله استفاده کرد:

وسیله اول: تنظیم برنامه برای شیر دادن و تغذیه کودک.

قبلاً گفته شد که مادر به دو طریق می‌تواند به فرزندش شیر بدهد: با برنامه و بدون برنامه. در طریق اول برنامه‌ای را برای شیر دادن و تغذیه تنظیم می‌کند و در فاصله‌های معین و در رأس ساعت مخصوص، به کودک خود شیر می‌دهد تا سیر شود و در بین دو فاصله از شیر دادن به او خودداری می‌نماید. در این صورت کودک با برنامه مخصوصی عادت می‌کند، هم برای بهداشت و سلامت دستگاه گوارش او مفید است و هم بدین وسیله به رعایت نظم و انضباط عادت می‌کند.

ولی در طریق دوم برای شیر دادن برنامه خاصی تنظیم نمی‌شود بلکه هر وقت کودک گریه کرد پستان در دهانش می‌گذارد. در این صورت کودک با بی‌نظمی پرورش می‌یابد. هر وقت که خواست گریه را سر می‌دهد و اسباب مزاحمت مادر را فراهم می‌سازد تا پستان در دهانش بگذارد. با چنین وضعی خود می‌گیرد و عادت می‌کند، وقتی هم که بزرگ شد، پای‌بند نظم و انضباط نیست و از دیگران نیز انتظار دارد که همانند مادر همواره در خدمتش باشند، در صورتی که دیگران چنین تعهدی را نداده‌اند.

وسیله دوم: تنظیم برنامه برای خواب.

نوزاد از زمان ولادت تا دو هفته یا قدری بیش‌تر غالباً در حال خواب یا برزخ بین خواب و بیداری است و بیش‌از هر چیز به استراحت و آرامش احتیاج دارد.

در مواقع معینی به او شیر بدهید و بگذارید استراحت کند. نوزاد در این زمان شبیه بیماری است که تازه از اتاق عمل بیرون آمده و بیش‌از هر چیز به استراحت نیاز دارد. بگذارید کارخانه ظریف و تازه کار بدن کودک، استراحت کند و به تدریج خود را با شرایط و اوضاع جدید جهان خارج رحم مادر تطبیق دهد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

قلقلک دادن و دائماً بوسیدن و هر آن او را از زمین برداشتن تا به دیگران نشانش دهند و دم به دم برای زیبا جلوه دادن او لباسش را عوض کردن، همه اینها تحریکات نامطلوبی هستند که باید از آن اجتناب کرد. طفل اسباب بازی نیست، او محیط آرام برای رشد خویش لازم دارد. نباید کاری کرد که حالت آرامش درونی او برهم بخورد. صداهای شدید و فشار دادن او و بالا و پایین انداختن وی و بوسه های آبدار و با فشار نثار او کردن، همه در رشد منظم و آرامش خاطر او مؤثر واقع می شوند. [۱] بعد از چندی، ساعت های خواب او کمتر شده و به تدریج به ساعت های بیداری اش اضافه می شود تا به حال اعتدال برسد. البته همه بچه ها از جهت خواب یکسان نیستند. مزاج ها مختلف است، بعضی بیش تر می خوابند و برخی کمتر. اما کودک اگر سالم باشد مدت خوابش بیش تر از بیداری خواهد بود.

خوب است مادر مزاحم خواب کودک نباشد بگذارد هر چه می خواهد بخوابد.

صدای خشن بلندگو، رادیو، تلویزیون و هر صدای شدید و ناگهانی دیگر بر اعصاب و مغز ظریف کودک - و حتی نوزاد - تأثیرات سوئی خواهد گذاشت؛ گرچه عکس العملی هم از خود نشان ندهد. برای خواب کودک مکان آرامی را پیدا کنید و نور اتاق را کم کنید تا به مقدار کافی استراحت نماید.

برای خواب کودک در شب برنامه ای را تنظیم کنید، به طوری که تا صبح بخوابد مزاحم خواب و استراحت شما نشود. قبل از خواب با شیر یا غذای دیگر کاملاً او را سیر کنید سپس او را در گهواره یا بستر بگذارید، در کنارش بمانید تا خوابش ببرد و در صورت لزوم گهواره اش را بجنبانید و برایش بخوانید و زمزمه کنید. اگر وسط شب از خواب بیدار شد چنان چه موقع شیر خوردن است شیرش بدهید و بگذارید در گهواره بخوابد و اگر موقع شیر خوردنش نیست، سری به او بزنید ولی وی را به حال خود بگذارید تا خوابش ببرد. ممکن است از شما انتظار داشته باشد باز هم برایش بخوانید و گهواره اش را بجنبانید ولی او را به این موضوع عادت ندهید، قدری صبر کنید خودش خوابش می برد. اگر بی جهت گریه می کند بگذارید گریه کند از کنارش دور شوید تا شما را نبیند، خوابش می برد. باید بچه بفهمد که دیگران هم حق استراحت دارند و بی جهت و بر طبق دلخواه مزاحم آن ها نشود. البته همه اینها در صورتی است که گریه او بی جهت باشد اما اگر دردی دارد یا جایش تر است ابتدا مانع را برطرف سازید، آن گاه او را در گهواره بگذارید.

در ساعت های معینی از روز - قبل و بعد از ظهر - نیز وسیله استراحت کودک را فراهم سازید و در اتاق خلوتی او را بخوابانید، چون اعصاب ظریف کودک نیاز بیش تری به استراحت دارد. ممکن است در اثر بازی گوشی میل نداشته باشد بخوابد ولی اگر مقداری صبر و مقاومت به خرج دهید به تدریج به این عمل عادت می کند. با اجرای چنین

برنامه‌ای هم اعصاب کودک آرامش می‌یابد، هم به رعایت نظم عادت می‌کند و هم شما می‌توانید به کارهای منزل برسید.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

گاهی اوقات مشاهده شده که نوزاد، شب هنگام به مدت کوتاهی بیدار می‌شود.

ممکن است بهانه گرفته و حتی گریه نماید و یا شروع به ایجاد سروصدا کرده و انگشت یا پستانک خود را بمکد. این حالات در انسان کاملاً طبیعی است و حتی بزرگسالان هم مواقعی در شب بیدار شده و دوباره بخواب می‌روند. بنابراین، نوزاد هم به آن عادت خواهد نمود. به شرطی که والدین او را به حال خود رها ساخته و پیش او نروند، در غیر این صورت عادت می‌کند که هر وقت بیدار شد مادرش را بالای سرش بیند تا دوباره آرام گرفته و به خواب برود.

باید تذکر بدهیم که مادران گرامی حتماً برنامه‌ای برای خواب کودکان در شبانه روز تنظیم نمایند. داشتن برنامه آرامش و استراحت کافی را برای آن‌ها به همراه دارد. عدم وجود برنامه منظم مشکل بی‌خوابی کاذب، بهانه‌گیری و خستگی را برای مادر و کودک به بار می‌آورد. [۲][۳]

[۱]. روانشناسی کودک، ص ۲۲۳.

[۲]. اولین سال زندگی، ص ۴۸.

[۳] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

نظافت

کودک در دو سال اول زندگی؛ مخصوصاً در زمان نوزادی با مفاهیم الفاظ آشنا نیست و خوب و بد را تمیز نمی‌دهد. به همین جهت توصیه به رعایت نظافت و تشویق یا تنبیه در او تأثیری ندارد. تنها کاری که مادر در این باره می‌تواند انجام دهد التزام عملی خودش به رعایت نظافت می‌باشد. کودک شیرخوار گاهی از جهت بی‌میلی یا بازی‌گوشی شیر را برمی‌گرداند و به سر و صورت و لباسش می‌ریزد، اگر غذاخور شده، گاهی غذا را در دست می‌گیرد و آن را له می‌کند و به صورت و لباسش می‌مالد، تویخ و تنبیه او صلاح نیست و سودی هم ندارد. خوب است مادر به هنگام شیر یا غذا دادن یک پیش بند روی لباسش بپوشاند تا لباسش کثیف نشود. در عین حال اگر مادر دستمالی به دست بگیرد و به طور مرتب صورت، دست‌ها و لباس کودک را تمیز کند، کودک نیز به تدریج به این معنا پی می‌برد که هرگاه دست و صورت و لباسش کثیف شد باید تمیز شود. از همین زمان برای رعایت نظافت آماده می‌گردد. هم چنین مادر باید هر روز صبح دست و صورت فرزندش را بشوید و در طول شبانه روز هر وقت کثیف شد او را تمیز کند و بدین وسیله او را به رعایت پاکیزگی عادت دهد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

در ماه ششم کودک دوست دارد خودش غذا بخورد. میل دارد غذا را گرفته فشار دهد و له کند و به لباسش بمالد. روان‌شناسان عقیده دارند که این دوران بهترین زمان برای آموزش پاکیزگی است. لذا همیشه موقع غذا دادن دستمالی در اختیار داشته باشید و بعد از هر لقمه صورت و دست‌های او را پاک کنید. [۱][۲]

[۱]. همان، ص ۷۶.

[۲] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

پرورش استقلال و اعتماد به نفس

قبلاً گفته شد که کودک در دو سال اول زندگی، در تأمین نیازهای خود کاملاً ناتوان و وابسته است. نیاز دارد به فرد یا افرادی که از او حمایت کنند و حواشی او را تأمین نمایند، تا در پناه و به دل گرمی آنها به رشد خویش ادامه دهد.

بهترین کسانی که می‌توانند این نیاز طبیعی را تأمین کنند والدین؛ به ویژه مادر می‌باشد. اما باید به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشند که کودک با وجود این که بدون یک پناه‌گاه مورد اعتماد نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و باید به او کمک کرد، در عین حال باید به سوی استقلال و اعتماد به نفس حرکت نماید و پرورش استقلال او از همین زمان باید شروع و پایه‌گذاری شود. و این موضوع بسیار مهم باید جزء برنامه والدین قرار گیرد.

کودک در این مدت کارهای زیادی را به تدریج یاد می‌گیرد و انجام می‌دهد؛ مانند: گرفتن اشیاء، تلفظ برخی کلمات، نشستن، سینه خیز حرکت کردن، ایستاده راه رفتن، کفش پوشیدن، غذا را در دهان گذاشتن، با اسباب بازی‌های ساده مانند جغ جغه بازی کردن.

وقتی مادر احساس کرد که فرزندش برای انجام کاری آماده است و قصد دارد آن را انجام دهد باید او را تشویق نماید، ولی در کارش دخالت نکند و بگذارد خودش انجام دهد. اگر خوب بلد نیست آن قدر آزمایش می‌کند تا یاد بگیرد و در صورت ضرورت می‌تواند او را راهنمایی و کمک کند. لیکن صلاح نیست که به جای او خودش آن کار را انجام دهد؛ مثلاً اگر احساس کرد که کودک میل دارد قاشق را بگیرد و خودش غذا را در دهان بگذارد، باید مادر اجازه بدهد که بر طبق اراده خودش غذا بخورد، تا بدین وسیله اعتماد به نفس پیدا کند. البته مادر می‌تواند نحوه قاشق گرفتن و غذا برداشتن را به او یاد بدهد و در این باره به او کمک کند، اما نباید به بهانه جلوگیری از کثافت کاری، او را از استقلال در غذا خوردن منع کند و خودش غذا در دهان او بگذارد.

به طور کلی مادر در تمام کارهایی که کودک قصد انجام آنها را دارد، باید نقش راهنما و کمکی ایفا کند، نه این که خودش تصدی آنها را برعهده بگیرد.

بدین وسیله می‌تواند نیروی استقلال‌طلبی و اعتماد به نفس را در او پرورش دهد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

در کارهایی که برای کودک دشوار است او را راهنمایی کنید اما تبدیل به عاملی برای حل کلیه مسائل او نگردید. دیده شده بعضی از والدین به خاطر علاقه شدید نسبت به فرزند خود بدون توجه به عواقب وخیم آن، کلیه کارهای او را انجام می‌دهند و به قول معروف اجازه نمی‌دهند که دست به سیاه و سفید بزنند.

در نتیجه فردی نالایق و متکی به دیگران را پرورش می‌دهند. همواره سعی کنید نسبت به دو مورد در باره فرزند خود سخت‌گیری نمایید: اول اعمالی که خطرناک هستند. دوم رفتاری که باعث سلب حقوق دیگران گردد. [۱] همو می‌نویسد:

وظیفه هر پدر و مادری است که با فرزند خود مأنوس بوده و به او کمک نمایند.

اطفال می‌آموزند که برای حل مشکلات می‌توانند از کمک دیگران استفاده نمایند، لذا مرتب به شما رجوع می‌کنند. توصیه می‌کنیم با صبر و حوصله و به طرز مناسبی با خواست‌های او برخورد نمایید. در برخی موارد عدم برخورد مناسب شرایطی را در کودک مهیا کرده که برای هر کمک‌گرفتنی شروع به گریه می‌کند. از طرف دیگر محبت بی‌اندازه و در پی کودک راه افتادن و رفع حاجات نیز به سهم خود ضررهای جبران‌ناپذیری را بر او وارد می‌سازد. روش صحیح این است که سعی کنید کودک را متکی به خودتان بار نیاورید. لذا کارها و مسائلی که خود به تنهایی قادر به انجام و حل آن‌ها است باید فقط توسط خود کودک انجام بگیرد و در این راه نظارت غیر مستقیم و پنهانی بسیار مفید به نظر می‌رسد. [۲] تذکر این مطلب را لازم می‌دانیم که استعدادهای مختلف کودک، به تدریج شکوفا می‌شوند و همه اطفال یکسان نیستند؛ بعضی زودتر برای انجام کاری آماده می‌شوند و برخی دیرتر. شما منتظر بمانید تا علائم پیدایش استعداد در فرزندتان آشکار گردد. در آن وقت او را برای انجام آن عمل تشویق و کمک کنید و در این کار هیچ‌گاه عجله نکنید و فرزندتان را با سایر کودکان مقایسه ننمایید.

مبادا قبل از ظهور علائم استعداد او را به کاری وادار نمایید که ممکن است در اثر عدم آمادگی احساس ضعف و ناتوانی کند و ضربه‌ای بر روحش وارد گردد. [۳]

[۱]. همان، ص ۱۳۲.

[۲]. همان، ص ۱۲۶.

[۳] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، جلد ۱، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

تبادل محبت

محبت برای انسان یک نیاز طبیعی به شمار می‌رود و زندگی بدون محبت سرد و بی‌صفا و خسته کننده است. هر انسانی دوست دارد محبوب دیگران باشد و از اظهار محبت، دل‌گرم و مسرور می‌شود. برعکس باید به افراد دیگر هم دلبستگی داشته باشد و اظهار علاقه نماید تا پایه‌های محبت استوار گردد و زندگی شیرین شود.

این تبادل محبت از دوران کودکی باید آغاز و پایه‌گذاری شود. بهترین کسانی که می‌توانند این نیاز عاطفی را پایه‌گذاری کنند والدین - و بلاخص مادر می‌باشد. کودک از این که در دامن گرم مادر آرمیده و از پستان او شیر می‌خورد و از نگاه‌های محبت آمیز و نوازش‌ها و بوسه‌های آبدار او، احساس محبوبیت می‌کند، مراقبت، حمایت نمودن، زمزمه کردن و لبخند زدن مادر را از علائم محبت می‌شمارد. لیکن تا مدتی راهی برای اظهار رضایت و تبادل علاقه ندارد، اما بعد از چندی این راه را به دست می‌آورد و با لبخند شیرین خود مراتب علاقه متقابل خویش را ابراز می‌دارد. با دیدن چهره خندان مادر و با شنیدن صدا و زمزمه‌های او به وجد می‌آید و با تبسم متقابل و دست و پا زدن خود آغوش گرم مادر را مطالبه می‌کند. بدین ترتیب خوی تبادل محبت در او پایه‌گذاری می‌شود. پدر نیز می‌تواند در این زمینه نقش مهمی را ایفا کند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

توصیه ما به شما پدر و مادر این است که همواره - حتی از همان بدو تولد - در کنار فرزند خود باشید، سعی کنید عشق به فرزند را در خود به وجود آورید و هیچ‌گاه این موهبت بزرگ را از دست ندهید. [۱] دیگری می‌نویسد: محبت مادر به طفل امکان تجربه جهان‌نوینی را به او می‌دهد. کیفیت تجربه این جهان از جانب طفل به وسیله چگونگی رفتار عاطفی مادر تعیین می‌شود.

همه ما رفتارهای عاطفی را به شکل عاطفی درک می‌کنیم و با رفتارهایی که رنگ و بوی عاطفی دارند به آن‌ها پاسخ می‌گوییم. عکس‌العمل طفل نسبت به بزرگسالان رنگ عاطفی بیش‌تری را دارا می‌باشد، زیرا ادراک او خیلی بیش‌تر شکل عاطفی دارد تا ادراک افراد بالغ. در طی اولین سه ماه حیات، تمامی تجربه‌ها و ادراک‌های طفل به بخش عاطفی مربوط می‌شوند. [۲] دانشمند دیگری می‌نویسد:

هرگاه کودک در دوران طفولیت از محبت و اطمینان خاطر، بهره‌مند شده باشد بهتر خواهد توانست ناکامی را تحمل کند، خود و دیگران را بپذیرد و محبت متقابل با دیگران داشته باشد. این شرایط و عوامل، شالوده‌یادگیری بعدی را تشکیل می‌دهند. [۳] همین دانشمند می‌نویسد:

باید دانست که مهم‌ترین احتیاج عاطفی فرد در دوران کودکی احتیاج به مهر و توجه است، زیرا کودک همان‌گونه که به شیر مادر نیاز دارد و بی‌آن زندگی برایش دشوار و گاهی غیر ممکن خواهد بود، به همان میزان نیز به زندگی تحت مراقبت والدین و برخورداری از توجهات آنان نیازمند است. کودک همواره باید احساس کند که مادر و پدرش او را دوست دارند و حامی او هستند و همین محبت و توجه، محیط روانی آرام و قابل اعتمادی برای کودک فراهم می‌کند که عامل عمده و مؤثری در رشد و تکامل عاطفی او باشد. [۴] در پایان تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که مقصود از اظهار محبت این نیست که مادر همه کارهایش را رها کند و یک سره در خدمت کودک باشد، زیرا کم‌کم این تمایل در کودک به وجود می‌آید که همیشه در مواقع بیداری خودش را در آغوش مادر ببیند. هر وقت بیدار شد جزع و فزع به راه می‌اندازد تا مادر یا دیگری او را در بغل بگیرد. این روش، هم کودک را لوس بار می‌آورد و هم مزاحم کارهای مادر می‌شود. مادر باید به کارهای خانه داری و شوهرداری و بچه‌های بزرگ‌تر خود نیز برسد. آن‌ها نیز حق زندگی دارند. بچه اسباب‌بازی نیست که دائماً او را بغل کنند و این طرف و آن طرف بچرخانند. درست است که کودک نیاز دارد که همواره مادر را در کنار خود ببیند و آرامش داشته باشد لیکن لازمه اش این نیست که در بغل باشد.

مادر وقتی بچه را در دامن گذاشت و شیر داد، او را نوازش می‌کند و می‌بوسد و در بستر می‌گذارد و به کارهای دیگر خود مشغول می‌شود. البته سعی می‌کند تا حد امکان در اطراف بچه باشد تا مادر را ببیند و صدایش را بشنود و چنان چه گریه‌ها را سر داد اگر از جهت گرسنگی و درد نیست، بگذارید گریه کند، به تدریج آرام می‌شود. کودک از هم اکنون باید بداند که او تنها نیست و دیگران نیز حق زندگی و آسایش دارند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

هرگز اجازه ندهید که پرستاری و مراقبت از نوزاد تمام وقت زندگی شما را به خود اختصاص دهد. مراقبت از او در تمام اوقات نه لازم و نه خوشایند است.

باید به فکر همسر خود و دیگر مسائل اطراف خود نیز باشید. انرژی خود را بیهوده هدر ندهید، بهترین کار تنظیم برنامه‌ای برای زندگی جدید می‌باشد.

سعی کنید برای هر کاری وقت خاصی را در نظر بگیرید. [۵][۶]

- [۱]. همان، ص ۴۳.
- [۲]. از تولد تا نوپایی، ص ۳۴.
- [۳]. روانشناسی رشد، ص ۲۶۲.
- [۴]. همان، ص ۲۸۰.
- [۵]. اولین سال زندگی، ص ۳۵.
- [۶] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

پرورش اجتماعی شدن

کودک از همان اوایل زندگی، اجمالاً به وجود اشیایی خارج از خود آگاهی دارد که نیازهایش را تأمین می‌کنند، اما شناخت درستی نسبت به آن‌ها ندارد و بینشان تمیز نمی‌دهد، ولی اجمالاً به آن‌ها دل‌گرم و خوش‌بین است.

توجه به اشیا و اشخاص و تمیز بین آن‌ها رفته رفته توسعه می‌یابد. در پایان ماه سوم پدر و مادر را می‌شناسد و آن‌ها را از دیگران تشخیص می‌دهد. هر چه پدر و مادر بیش‌تر با او مأنوس باشند و حرف بزنند، زودتر و بیش‌تر با اجتماع مأنوس و خوش‌بین می‌شود، در حدی که از خود عکس‌العمل نشان داده و متقابلاً لبخند می‌زند.

برای این که گرایش اجتماعی کودک تقویت شود و خجول و منزوی پرورش نیابد لازم است علاوه بر پدر و مادر، با افراد دیگر نیز در تماس باشد، او را در بغل بگیرند، ببوسند و اظهار علاقه نمایند. خوب است پدر و مادر گاهی کودک را به منزل خویشان و همسایگان برده تا با چهره آنان نیز آشنا گردد. چه بهتر که گاه‌گاه و به مدت کوتاه، او را به دیگران بسپارند. هر چه با افراد بیش‌تری در تماس باشد، به اجتماع علاقه مندتر و خوش‌بین‌تر می‌شود و کمتر خجالت می‌کشد و به اصطلاح غریبی می‌کند که در خلق و خوی آینده‌اش بدون شک تأثیر خواهد داشت.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

هیچ‌گاه نوزاد را نباید برای مدتی طولانی در تختش تنها بگذاریم، زیرا او بنا بر خصلت اجتماعی بودن انسان، احتیاج به دیدن افراد خانواده در کنار خود و در محیط خانه و اطراف آن دارد. پس لازم است گاهی اوقات او را در آغوش گرفته و برایش صحبت نموده و آوازی را زمزمه نمایید و او را کمی گردش دهید. [۱] همو می‌نویسد:

در پایان ماه سوم، پدر و مادر را می‌شناسد و آن‌ها را از افراد غریبه تشخیص می‌دهد و اگر او را نزد آن‌ها بگذارید غریبی می‌کند. این دوره بهترین زمان است که آن‌ها بیاموزند که می‌توانند نزد کسانی غیر والدین بمانند. [۲][۳]

[۱]. همان، ص ۴۲.

[۲]. همان، ص ۵۳.

[۳] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

خشم

در طبیعت انسان، غریزه‌ای به نام خشم وجود دارد که ظاهراً یکی از عواطف ناخوشایند به شمار می‌رود، در صورتی که خشم در اصل نه تنها بد نیست بلکه در برخی موارد از ضروریات زندگی محسوب می‌شود. آنچه بد است خشم‌های بی‌جا و افراطی است.

در چند ماه اول زندگی کودک، آثار خشم و غضب در وی مشاهده نمی‌شود.

اما از شش ماهگی به بعد تغییراتی در خلق و خوی کودک به وجود می‌آید و آثار خشم مشاهده می‌شود. در پایان سال اول، شدت یافته و عصبانیت بیش‌تری از خود نشان می‌دهد. کودک عصبانی، رنگش سرخ می‌شود، گریه می‌کند، جیغ می‌کشد، پاهایش را بر زمین می‌کوبد، خودش را روی زمین می‌کشد، اگر چیزی دستش باشد پرتاب می‌کند، به صورت پدر و مادر یا خواهر و برادر پنجه می‌زند.

عصبانیت‌های کودک می‌تواند معلول عوامل متعددی باشد:

۱. مقاومت والدین در برابر خواسته‌ها و توقعات کودک و محروم ساختن او از رسیدن به اهداف.

۲. بی‌خوابی و خستگی زیاد کودک.

۳. تبعیض‌هایی که والدین بین کودک و خواهر یا برادر بزرگ‌تر یا کوچک‌ترش قائل می‌شوند.

۴. وجود دردها و ناراحتی‌های شدید برای کودک و عدم توجه پدر و مادر در رفع آن‌ها.

۵. تصرف و قبضه کردن اسباب‌بازی‌ها، کفش و لباس او به وسیله کودکان دیگر.

۶. وادار کردن کودک به انجام کاری که برخلاف میل اوست.

در این قبیل موارد کودک غضبناک می‌شود و خشم خود را به هر شکلی آشکار می‌سازد. حال اگر از این عمل نتیجه گرفت، غریزه خشم تقویت می‌شود و به صورت یک خلق و خوی تند و وحشیانه‌ای تبدیل می‌شود.

بنابراین، پدر و مادر باید از زمان کودکی فرزندشان به فکر تعدیل و کنترل غریزه خشم او باشند؛ مثلاً از به وجود آمدن عوامل خشم جداً جلوگیری کرده یا در رفع آن‌ها کوشش نمایند، وسیله استراحت و خواب به موقع او را فراهم سازند، به شیر و تغذیه و تعویض لباس‌های او برسند، از هر گونه تبعیض جداً اجتناب نمایند، در رفع ناراحتی‌های او تلاش کنند، به کودکان دیگر اجازه ندهند در اسباب‌بازی‌ها و لباس‌های او تصرف نمایند و

خواسته‌های معقول او را در صورت امکان برآورده سازند. با رعایت این امور زمینه‌ای برای عصبانیت کودک به وجود نمی‌آید.

البته در مواردی که کودک توقعات بی‌جا و غیر مجاز یا غیر ممکن دارد و برای رسیدن به هدف، خشمناک می‌شود و داد و قال راه می‌اندازد و می‌خواهد بدین وسیله به هدف برسد، باید در برابر خشم و جنجال او مقاومت نمود، و گرنه به این خوی ناپسند عادت کرده و در زندگی آینده‌اش برای رسیدن به اهداف خود همواره از این سلاح استفاده خواهد کرد.

یکی از دانشمندان می‌نویسد:

در سال اول زندگی تعارض میان ممنوعیت‌های والدین با خواسته‌های کودکان پیدا می‌شود و چون بر اثر این تعارض‌ها کودک از رسیدن به هدف خود محروم می‌شود، خشم بر او مستولی می‌گردد. هم چنین معلوم شده است کودکانی که در موقع بیماری، زیاده از حد مورد توجه قرار گرفته‌اند زودتر خشمناک می‌شوند. سهل‌انگاری والدین و عدم مقاومت آن‌ها در برابر خواسته‌های نامشروع کودکان موجب ناراحتی و کم‌حوصلگی آنان در برابر هر محرومیتی است. [۱] دیگری می‌نویسد:

در دوازده ماهگی به امر خوب و بد آگاهی دارد. گاهی اوقات ممکن است عصبانی شود، در این حالت بهترین برخورد حفظ خون‌سردی می‌باشد. شما می‌توانید به آرامی از اتاق خارج شوید و او را تنها بگذارید، عصبانیت او به زودی برطرف می‌شود، زیرا کسی در کنار او نیست تا خودنمایی کند. [۲] همین دانشمند می‌نویسد:

زمانی که امری را مناسب حال فرزند خود می‌دانید - مثل خوابیدن، مراجعه به پزشک، غذا خوردن و امثال آن - به هیچ وجه تحت تأثیر او قرار نگرفته و آن را انجام دهید. در غیر این صورت از هم اکنون می‌آموزد که می‌تواند در برابر هر امری شما را قانع کند و اصطلاحاً عقب‌بزند. در نتیجه در آینده، اجتماع، فردی مغرور را به سادگی در خود نخواهد پذیرفت. او باید این مطلب را درک کند که اصولاً تابع شما باشد. هر چه کودک بزرگ‌تر می‌شود از نظر ذهنی آماده می‌شود و در می‌یابد که والدینش قادرند و باید در سنین ویژه‌ای برای او تصمیم‌گیری کرده، او را راهنمایی کنند. البته سخت‌گیر بودن و انعطاف نداشتن هم چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، اما برای هر فردی یک چارچوب قانونی و برنامه منظم، امری ضروری است. [۳]

ترس

ترس یکی از عواطف ناخوشایندی است که در کودکان و همه انسان‌ها کم و بیش وجود دارد. درست معلوم نیست که ترس از چه زمانی در کودک به وجود می‌آید، اما گفته شده که طفل در حدود چهارماهگی از دیدن اشخاص و محیط نامأنوس می‌ترسد، اما در هشت ماهگی علائم ترس، بهتر مشاهده می‌شود.

بعضی هم مدعی هستند که بعد از تولد، وجود ترس در نوزاد پایه‌گذاری شده گرچه علائم و آثار آشکاری هم مشاهده نشود.

به هر حال، اصل وجود ترس نه تنها مضر نیست، بلکه برای سلامت و ادامه حیات انسان ضرورت دارد. انسان باید از دشمن و از خطرهای بیماری‌ها بترسد تا از آنها اجتناب کند. آنچه مذموم است ترس‌های نامعقول و بیجا و افراطی می‌باشد. پدر و مادر نباید از ترس‌های واقعی و معقول فرزند خردسالشان مانع شوند بلکه باید در موارد لازم او را برحذر بدارند. کودک باید از نزدیک شدن به آتش، آب جوش، سیم برق، کپسول گاز، حیوانات درنده و موزی، دویدن وسط خیابان، رفتن روی بام و پله، روشن کردن کبریت، بازی با اشیای تیز و برنده و دیگر امور خطرناک، بترسد تا جاننش از خطر محفوظ بماند. پدر و مادر باید از فرزندشان مراقبت نمایند و امور خطرناک را از دسترس او خارج سازند. به علاوه به هر طریق ممکن او را از نزدیک شدن به امور خطرناک برحذر بدارند و احتمال خطر را به او تفهیم کنند.

اما پدر و مادر باید در مورد ترس‌های غیر معقول؛ مانند: ترس از جن و پری، تاریکی، سوسک، گربه، موش، مارمولک، غول و لولو، از همان زمان کودکی مانع از پیدایش این ترس‌ها بشوند یا در رفع آنها بکوشند.

این را باید بدانیم که کودک ذاتاً و تا مدتی از این قبیل امور و حتی از حیوانات موزی نیز نمی‌ترسد. بلکه ترس از این امور را عملاً از پدر و مادر و سایر معاشرین فرامی‌گیرد. آنها هستند که با اظهار ترس و فرار خود، ترسیدن را به فرزند خود می‌آموزند. راه پیش‌گیری نیز در اختیار خود آنان می‌باشد؛ مثلاً اگر خودشان از حیوانات غیر موزی اظهار ترس نکنند یا از توقف در مکان تاریک به اتفاق کودک خردسالشان نهراسند و از جن و پری و غول و لولو صحبت نکنند، چنین ترس‌هایی در نهاد کودک پایه‌گذاری نمی‌شود. برخی از روان‌شناسان صداهای شدید و ناگهانی را نیز یکی از عوامل ترس کودکان - و حتی نوزاد - می‌دانند که بهتر است تا حد ممکن از وقوع آنها جلوگیری کرد. [۴]

[۱]. روانشناسی کودک، ص ۲۹۳.

[۲]. اولین سال زندگی، ص ۱۳۲.

[۳]. همان، ص ۹۴.

[۴]. امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

کودکان از جهت هوش متفاوت اند: بعضی بسیار باهوش، برخی متوسط و عده‌ای کند ذهن می‌باشند. چند هفته بعد از ولادت، آثار این تفاوت‌ها مشاهده می‌شود، گرچه کودکان چگونگی اعصاب و مغز خود را از پدر و مادر یا یکی از اجداد به ارث می‌برند و به همین جهت در مقدار هوش متفاوت هستند لیکن توارث، تنها عامل نیست بلکه اوضاع و شرایط محیط تربیت؛ به ویژه رفتار پدر و مادر و سیر معاشرین، در کیفیت پرورش و رشد هوش او تأثیر به‌سزایی دارد.

هر کودکی در هر کیفیت مزاجی‌ای که متولد شود، مقدار رشد هوش و فهم او در شرایط مختلف متفاوت خواهد بود. بنابراین با تربیت می‌توان در مقدار عقل و هوش کودک تأثیر گذاشت، گرچه همه کودکان یکسان نیستند و عامل دیگر را نمی‌توان نادیده گرفت.

رشد عقلی کودک از همان آغاز زندگی شروع می‌شود، چون یادگیری ارتباط او با جهان خارج نیز از همان زمان آغاز می‌گردد. در دو سال اول زندگی اشیا و اشخاص را می‌شناسد، کارهای زیادی را یاد می‌گیرد، تجربه‌های فراوانی را کسب می‌کند و نتیجه آن‌ها را در ذهن خود بایگانی می‌کند. احساس کنجکاوی کودک به طور مرتب رو به افزایش است و پیوسته سعی می‌کند بر علوم و اطلاعات خود بیفزاید. البته اوضاع و شرایط محیط زندگی در کیفیت رشد عقلی او تأثیر خواهد داشت.

بنابراین، پرورش هوش و عقل کودک را از همان آغاز زندگی باید منظور داشت و همگام با ظهور تدریجی استعدادهای خاص او شرایط و امکانات لازم را برای پرورش صحیح آن‌ها فراهم ساخت و بدین وسیله زمینه را برای رشد عقلی او آماده کرد. مادر با حرف زدن، نگاه کردن و تبسم نمودن به صورت کودک به تقویت نیروی شناخت و تمیز او کمک می‌نماید. مادر خود را می‌شناسد و با صدای او آشنا می‌شود، چهره او را از چهره دیگران تشخیص می‌دهد و با دیدن او احساس شادمانی می‌کند.

انتخاب اسباب‌بازی‌های متناسب با رنگ‌های جالب و متنوع، اسباب‌بازی‌های بزرگ و کوچک که بعضی در بعض دیگر جای گیر می‌شود، اسباب‌بازی‌های درددار، اسباب‌بازی‌های صدا دار، اسباب‌بازی‌هایی که بتواند آن‌ها را هل بدهد یا به دنبال خود بکشد، مجسمه حیوانات مختلف، و اسباب‌بازی‌های وسایل زندگی و از این قبیل وسایل، برای پرورش و تقویت هوش کودک مفید می‌باشند، زیرا به وسیله اینها با رنگ‌ها، صداها، بزرگی و کوچکی اشیا،

اشکال حیوانات، وسایل زندگی و کار کردن با آنها آشنا می‌شود و بدین وسیله هوش و عقل او تقویت می‌گردد. باید به کودک آزادی عمل داد تا با میل و رغبت با اسباب‌بازی‌ها بازی کند و با آزمایش و تجربه بر معلومات خود بیفزاید. بهتر است پدر و مادر در کار کودک دخالت نکنند، البته به عنوان هم‌بازی می‌توانند با او بازی کنند و در موارد لازم به او کمک نمایند.

باید یاد آور شویم که لازم نیست اسباب‌بازی‌های گران قیمت برای کودک تهیه کنید، او حاضر است با هر چیزی بازی کند، می‌توانید اسباب‌بازی‌های ارزان برایش بخرید یا خودتان برایش بسازید. اطفال از بازی کردن با شن، سنگ و آب لذت می‌برند، لذا مانع آنها نشوید.

کنجکاوی و تحقیق، برای کودک یک نیاز غریزی است؛ مثلاً هر چه به دستش بیفتد به طرف دهان می‌برد، یا حرکت می‌دهد، یا پرتاب می‌کند، یا با دست خود فشار می‌دهد و له می‌کند، یا پاره می‌کند، در صورتی که مانعی وجود نداشت باید به او آزادی داد تا تجربه کند و بر معلومات خود بیفزاید.

وقتی بزرگ‌تر شد و قدرت حرکت پیدا کرد با حرص به این طرف و آن طرف می‌رود و میل دارد دست به هر چیزی بزند و همه را به هم بریزد، در این عمل کنجکاوی و شناخت بیش‌تر اشیا می‌باشد، در این مورد هم در صورت امکان باید به او آزادی داد تا تجربه کند و بر معلومات خود بیفزاید و عقل و هوش خود را پرورش داده و تکمیل نماید. البته اشیای خطرناک و شکستنی‌های ارزشمند را باید از دسترس او خارج ساخت. به طور کلی، کودک موجودی است کنجکاو و از آغاز زندگی در صدد فهمیدن، شناختن و تجربه کردن می‌باشد. نهایت این که در آغاز وجود، دایره کنجکاوی او محدود و ضعیف است، هر چه بزرگ‌تر شود و به امکانات بیش‌تری دسترسی پیدا کند، دایره کنجکاوی او نیز توسعه می‌یابد. پدر و مادر از این طریق می‌توانند به پرورش و تقویت هوش و عقل او کمک نمایند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد: کودک در اوقات بیداری مشغول بررسی پدیده‌های اطراف خود است.

پدیده‌های جدید را کشف می‌کند، آزمایش می‌نماید و با دیگر پدیده‌ها مقایسه می‌کند و تجربیات و کشفیات خود را در ذهن مرتب و طبقه‌بندی و بالاخره در حافظه بایگانی می‌کند، در پایان ماه هشتم دوست دارد به تمام نقاط خانه

سرکشی کند و بر معلومات خود بیفزاید.

همو می نویسد:

احساس کنجکاوی در کودک مرتب رو به تزاید است. اگر شما و همسران دارای روحی وسواسی و دقیق در ارتباط با نظم و پاکیزگی منزل هستید بهتر است برای دورانی، این عادت را به خاطر فرزندتان کنار بگذارید، زیرا یک کودک کنجکاو فردی دقیق و هوشیار و مستقل می باشد. او مشتاقانه و با ولع خاص همواره سعی می نماید بر معلومات و تجربیات خود بیفزاید و پیمودن این راه مستلزم درهم و برهم نمودن و بهم ریختن وسایل مختلف خانه می باشد. [۱]

تربیت های دینی

این موضوع قابل بحث است که آیا در دو سال آغاز زندگی؛ به خصوص در زمان نوزادی تربیت های دینی امکان و تأثیر دارد یا نه؟ ممکن است در بین دانشمندان افرادی باشند که تربیت های دینی را در این دوران غیر ممکن بلکه غیر قابل تصور بدانند و در توجیه سخن خود بگویند:

اولاً: در این دوران- بلکه تا چند سال بعد از آن- مفهوم خدا و دین برای کودک قابل تصور نیست تا در امکان تربیت های دینی بحث کنیم.

ثانیاً: کودک و نوزاد نه تنها از عقل و هوش کافی برخوردار نیست بلکه حتی حواس ظاهری او هم تا مدتی آماده احساس نیستند. در برابر صداها عکس العمل نشان نمی دهد، پس معلوم است که نمی شنود. دو چشم خود را برای دیدن هماهنگ نمی کند، پس معلوم می شود هنوز برای رویت آمادگی ندارد. البته بعد از مدتی برای احساس آماده می شود لیکن باز هم تا مدتی بین صداها فرق نمی گذارد و اشخاص و اشیا را نمی شناسد. منتها بعد از چند وقتی این نقص هم برطرف می شود. اما تا مدت ها مفاهیم کلمات و جمله ها را درک نمی کند، در سال دوم زندگی به تدریج با معانی الفاظ آشنا می شود.

از این سخنان نتیجه می گیرند که تربیت دینی در سال اول و دوم زندگی- بالاخص در دوران نوزادی- امکان ندارد و باید به زمان های بعد به تأخیر بیفتد.

لیکن اسلام عقیده دارد که تربیت های دینی از زمان بعد از ولادت امکان داشته و باید شروع شود. در مورد توجه به خدا عقیده دارد که کودکان از همان آغاز به خدا توجه دارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اطفال را برای گریستن نزنید، زیرا گریه آن‌ها تا چهار ماه شهادت به توحید است و چهار ماه صلوات و دعای بر پیامبر و چهار ماه دعا برای پدر و مادر خود می‌باشد. [۲]

توضیح این که: درست است که نوزاد کسی را نمی‌شناسد و با مفاهیم کلمات آشنا نیست و تصور خاصی هم از خدا ندارد، اما فطرتاً به دو مطلب توجه دارد: از یک طرف ناتوانی و نیازمندی خود را کاملاً احساس می‌کند؛ مثلاً می‌داند که گرسنه است و نیاز به سیر شدن دارد و از سوی دیگر می‌داند که این نیاز باید از خارج برطرف گردد. او می‌داند که در خارج ملجأ و پناه‌گاهی وجود دارد که غنی است و نیازها را برطرف می‌سازد. به همین جهت گریه می‌کند و از آن نیروی برتر استمداد می‌جوید.

نوزاد در این زمان شخص خاصی - حتی مادر خود - را نمی‌شناسد و توجه ندارد که مادرش نیازمندی‌های او را تأمین می‌کند و اصولاً بین اشیا فرق نمی‌گذارد و تعددی را نمی‌شناسد. او به طور فطری و به اجمال به یک وجود مطلق و غنی توجه دارد که ملجأ و پناه اوست و در رفع نیاز خود با گریه و زاری از او استمداد می‌طلبد. اگر فوراً به یاری‌اش شتافتید خوش‌بین می‌شود و با آرامش خاطر به حیات خویش ادامه می‌دهد. از سوی دیگر اسلام عقیده دارد که تربیت‌های دینی از زمان بعد از ولادت مفید می‌باشد و در این ارتباط به پیروانش توصیه‌هایی دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است:

هر کس بچه‌دار شد در گوش راستش اذان بگوید و در گوش چپش اقامه، زیرا این عمل او را از شیطان محفوظ می‌دارد و به حضرت علی سفارش کرد که همین عمل را نسبت به حسن و حسین انجام دهد، به علاوه سوره فاتحه الکتاب، آیه‌الکرسی، آخر سوره حشر، سوره اخلاص و معوذتین را نیز در گوش آن‌ها بخواند. [۳]

چنان که ملاحظه می‌فرمایید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث به پدران توصیه می‌کند که در گوش مولود خود اذان و اقامه بگویند و قرآن بخوانند و بدین وسیله تربیت دینی او را از همین زمان شروع کنند و روح لطیف و اعصاب و مغز ظریف و نوبنیاد او را در آغاز زندگی، با صوت زیبای اذان و اقامه و آهنگ دل‌ربای آیات قرآن آشنا سازند.

در توضیح مطلب یادآور می‌شویم: درست است که نوزاد معانی کلمات و جمله‌ها را نمی‌فهمد و حواس او در حدی نیست که خصوصیات اصوات و اشکال را تشخیص دهد و بایگانی نماید، لیکن به هر حال اعصاب و مغز و دستگاه ادراک او برای تأثیر آمادگی دارند. از این رو، نمی‌توان گفت که دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها هیچ‌گونه تأثیری ندارند. بلکه باید گفت کلمات و جمله‌ها و مناظر و اشکال، در اعصاب و مغز تازه کار و روح حساس و ظریف او تأثیر

می‌گذارند و آثاری از آن‌ها باقی خواهد ماند.

گرچه معانی و مفاهیم آن‌ها برایش قابل فهم نباشد کودک رفته رفته با این قبیل جمله‌ها مأنوس و آشنا می‌شود و همین آشنایی ممکن است در آینده او تأثیر داشته باشد. ما با هر لفظی بیش‌تر آشنا باشیم با معنای آن هم مأنوس‌تر خواهیم بود. نوزادی که در آغاز زندگی و ادامه آن در یک محیط دینی پرورش یافته و گوشش با آهنگ دل‌ربا تلاوت آیات قرآن و نام زیبای «الله» آشنا شده و چشمش با رویت مراسم دینی خو گرفته، با کودکی که در محیط فساد و بدبینی پرورش یافته و گوشش با آهنگ‌های لهو و لعب و چشمش با مناظر فحشا عادت کرده، یکسان نخواهد بود. بلکه کودک اول برای پذیرش تربیت‌های دینی، در مراحل بعدی، آماده‌تر از کودک دوم خواهد بود. برعکس کودک دوم، برای پذیرش تربیت‌های بد آماده‌تر از کودک اول خواهد بود.

بنابراین، اولیا و مربیان نمی‌توانند به حوادث آغاز زندگی فرزند خویش بی‌توجه باشند و به بهانه این که بچه است و چیزی سرش نمی‌شود، خود را در برابر او آزاد و بی‌تعهد بدانند. به همین جهت اسلام به زن و شوهر اجازه نمی‌دهد که در حضور بچه کوچک خود عمل زناشویی انجام دهند؛ مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مجامعت زن و شوهر در حالی که بچه‌ای در گهواره به آن‌ها نگاه می‌کند نهی کرده است. [۴]

مرحله سوم: تربیت از سال دوم به بعد

(تربیت‌های جسمانی)

تربیت کودک از سال دوم به بعد در دو بخش بررسی می‌شود: تربیت‌های جسمانی و تربیت‌های نفسانی. در تربیت‌های جسمانی به چند موضوع اشاره می‌شود: تغذیه کودک، نوع تغذیه، مقدار غذا، رعایت نظم در غذا، بهداشت و درمان کودک، مسئولیت‌پذیری تربیت حواس، تربیت غریزه جنسی که در این جا به شرح هر یک از این موضوعات می‌پردازیم:

تغذیه کودک

گرچه حقیقت انسان نفس اوست و هدف اصلی تربیت، پرورش صفات و کمالات نفسانی می‌باشد، لیکن جنبه

جسمانی او را نیز نمی توان نادیده گرفت، زیرا انسان باید سالم و زنده باشد تا بتواند به تکمیل نفس خویش پردازد.
علاوه [۵]

[۱]. همان، ص ۱۰۰.

[۲]. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۳: « لا تُضربوا أطفالکم علی بکائهم؛ فإنّ بکاءهم أربعة أشهر شهادت أن لا إله إلا الله، و أربعة أشهر الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله، و أربعة أشهر الدعاء لوالديه».

[۳]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۱۹: « عن علیّ علیه السلام » إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : من وُلد له مولود فليؤذن في أذنه اليمنى، و يُقيم في أذنه اليسرى، فإن ذلك عصمة من الشيطان، و إنه صلی الله علیه و آله أمر أن يفعل ذلك بالحسن و الحسين، و أن يُقرأ مع الأذان في أذنهما فاتحة الكتاب و آية الكرسي، و آخر سورة الحشر و الإخلاص و المعوذتان».

[۴]. همان، ص ۵۴۶: « نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن يُجامع الرجل امرأته و الصبیّ فی المهد ينظر إليهما».

[۵] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، جلد ۱، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

پرورش جنبه های نفسانی و انسانی

در کتاب‌های فلسفی و منابع اسلامی به اثبات رسیده که انسان با این که یک حقیقت بیش نیست، دارای ابعاد گوناگون: مادی، جسمانی، نامی، حیوانی و در نهایت انسانی است. انسان با این که جسم نامی و حیوان است و همه آثار آن‌ها را دارد، وجود او در حیوانیت خلاصه نمی‌شود، بلکه به علاوه دارای گوهری است برتر و مجرد از ماده که دارای امتیازها و آثار ویژه‌ای است و به نفس انسانی، روح و عقل معروف است.

ارزش انسان و امتیاز او از سایر حیوانات به وسیله همین جوهر عالی ملکوتی است. اگر خلیفه الله شناخته شده و مسجود ملائکه قرار گرفته، اگر مورد تکریم واقع شده و خدای حکیم در باره‌اش فرموده:

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را بر مرکب خشکی و دریا سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم. [۱]

پرورش جنبه های انسانی و عقلانی مورد غفلت قرار گیرد، بلکه برعکس، به واسطه همین جنبه انسانی و ملکوتی اوست. ترتیب مقدمات و تشکیل قیاس و نتیجه‌گیری و تفکر و نطق و درک کلیات که از خصایص انسان به شمار می‌روند از آثار همین روح و عقل است.

بنابراین، تربیت انسان نباید در پرورش جنبه‌های جسمانی و حیوانی خلاصه شود و پرورش جنبه‌های انسانی باید از اولویت بیش‌تری برخوردار گردند. کسانی که از پرورش و تربیت جنبه‌های انسانی غفلت نموده و توجه خود را تنها به پرورش جنبه‌های حیوانی معطوف بدارند بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب شده، نفس انسانی خود را نادیده گرفته و آن را باخته‌اند و زیان بسیار عظیمی را تحمل کرده‌اند.

خدا در قرآن می‌فرماید:

ای پیامبر به آن‌ها بگو: زیان کاران کسانی هستند که نفوس [انسانی] و خانواده خود را در قیامت ببازند و این است خسران آشکار. [۲] واقعاً زیانی بدتر و دردناک‌تر از این نیست که انسان در این جهان شخصیت انسانی خود را فراموش کند و خود را در حد یک حیوان تنزل دهد و در زندگی جز تأمین خواسته‌های حیوانی هدفی نداشته باشد. چنین فردی جز حیوانیت چیزی برایش باقی نمی‌ماند و حیوان از این جهان خواهد رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تعجب می‌کنم از کسی که برای یافتن گمشده‌اش تلاش می‌کند، ولی نفس [انسانی] خود را گم کرده اما در صدد یافتن آن نیست. [۳]

تربیت اخلاقی

اخلاق از دیدگاه ادیان آسمانی، به ویژه اسلام اهمیت بسیار والایی دارد. هم چنین دانشمندان و اصلاح طلبان، به اخلاق، عنایت ویژه‌ای داشته و دارند.

اصلاح اخلاق انسان‌ها و آراسته شدن به مکارم و فضایل اخلاق و مبارزه با مفسد اخلاقی، یکی از اهداف مهم پیامبران بوده است.

قرآن کریم می‌فرماید:

خدا بر مؤمنان منت نهاد که رسولی را از خود آن‌ها، برایشان فرستاد تا آیات خدا را بر آن‌ها تلاوت کند و نفوسشان را تزکیه نماید، و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه قبلاً در ضلالتی آشکار بودند. [۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را به تخلق به مکارم اخلاق توصیه می‌کنم، زیرا خدا مرا به همین منظور فرستاده است. [۵] هم چنین ایشان فرمود:

من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را در نفوس انسان‌ها تکمیل کنم. [۶] باز آن بزرگوار فرمود:

در قیامت چیزی را در نامه عمل انسان نمی‌گذارند که از حسن خلق افضل باشد. [۷]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر فرضاً به بهشت امید نداشتیم و از دوزخ نمی‌ترسیدیم و ثواب و عقابی را عقیده نداشتیم باز هم سزاوار بود در طلب اخلاق نیک باشیم، زیرا مکارم اخلاق راه سعادت ما می‌باشد. [۸] پیامبران آمدند تا راه تزکیه و تهذیب نفس و آراسته شدن به اخلاق نیک و اجتناب از اخلاق زشت را به انسان‌ها بیاموزند. آمدند تا بذل فضایل و مکارم را در نفوس انسان‌ها پرورش دهند و از آلوده شدن به رذایل اخلاق جلوگیری کنند.

اخلاق از دو جهت در زندگی انسان‌ها اهمیت دارد:

اولاً: مکارم اخلاق از ارزش‌های انسانی است که با روح مجرد و ملکوتی او تناسب و سنخیت دارد، و تخلق به آن‌ها موجب تکامل نفس و تقرب الی الله و نیل به سعادت اخروی خواهد بود. از طرف دیگر رذایل اخلاق ضد ارزش

انسانی است که با روح ملکوتی او تناسب ندارد و تخلق به آن‌ها موجب آلودگی و انحطاط و سقوط نفس و شقاوت اخروی خواهد شد.

ثانیاً: اخلاق در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها نیز تأثیر بسزایی دارد.

سلامت و آرامش روانی هر انسانی تا حد زیادی مربوط به خلق و خوی خود او است. انسان خوش اخلاق با حوادث روزگار برخورد صحیح دارد و از زندگی راضی و خشنود بوده و در آرامش به سر می‌برد. برعکس، اخلاق زشت نفس را تاریک و آلوده می‌سازد و همانند حیوانات مودی و گزنده در داخل، انسان را نیش می‌زند و اسباب و عوامل رنج و عذاب درونی او را فراهم می‌سازد. انسان بد اخلاق غالباً در رنج و عذاب درونی خود می‌سوزد.

از سوی دیگر سلامت و امنیت محیط و نظم و آرامش اجتماعی انسان‌ها به کیفیت معاشرت و سلوک و اخلاق اجتماعی افراد جامعه بستگی دارد. زندگی در جامعه‌ای که افراد آن پایبند به رعایت اخلاق و آداب اجتماعی باشند زیبا و لذت‌بخش می‌باشد. برعکس، زندگی در جامعه‌ای که مفسد اخلاقی رواج دارد سخت و دردناک خواهد بود.

بنابراین، اخلاق در زندگی دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی انسان‌ها تأثیر فراوانی دارد. به همین جهت تربیت‌های اخلاقی باید در رأس برنامه‌های تربیتی قرار گیرد، البته تربیت اخلاق نیک و مبارزه با ناهنجاری‌های اخلاقی کار آسانی نیست بلکه کاری است فنی و دشوار و توفیق در آن نیاز به همکاری و جدیت دانشمندان علوم اخلاق و تعلیم و تربیت از یک طرف و اولیا و مربیان از طرف دیگر دارد.

دانشمندان وظیفه دارند با بحث و کنجکاوی‌های مستمر خود راه‌های پرورش اخلاق نیک و شرایط لازم و موانع آن را کشف کنند و در اختیار اولیا و مربیان قرار دهند. علل و عوامل ناهنجاری‌های اخلاقی و راه درمان آن‌ها را نیز جست و جو نموده و در اختیار آنان قرار دهند.

مربیان نیز وظیفه دارند که با کمال دقت و مراقبت و بدون غفلت، سستی و فوت وقت از کودکان، نوجوانان و جوانان مراقبت کامل به عمل آورند. با استفاده از تحقیقات و توصیه‌های دانشمندان در پرورش صحیح مکارم اخلاق و جلوگیری از وقوع انحرافات و مفسد اخلاقی جدیت و تلاش کنند و در حل مشکلات به مشاوره بپردازند.

متأسفانه وضع چنین نیست، زیرا نه دانشمندان به مقدار کافی و حداقل به مقدار پرورش قوای جسمانی، در موضوعات اخلاقی بحث و تحقیق دارند و نه اولیا و مربیان در تربیت مسائل اخلاقی، به مقدار پرورش قوای جسمانی کودکان عنایت و جدیت به خرج می‌دهند، به همین جهت جوامع انسانی با مشکلات فراوان اخلاقی درگیر و روبه روست که زندگی را بر همگان دشوار ساخته و کیان آن را تهدید می‌کند.

پرورش وظیفه شناسی

قبلاً دانستید که انسان موجودی مسئول، چون بنده خداست و در برابر او مسئولیت دارد. تکالیفی برعهده اش نهاده شده که باید انجام دهد. وظیفه دارد از بعضی کارها یعنی محرّمات اجتناب نماید. چون مسلمان است و اسلام وسیله عزت و شرف و سعادت دنیوی و اخروی او را فراهم کرده، در برابر آن مسئولیت دارد. موظف است در گسترش اسلام و دفاع از آن کوشش نماید. چون به امت بزرگ اسلام وابسته است در برابر آن نیز وظیفه دارد. چون با پیروان سایر ادیان آسمانی نیز- در ایمان به خدا و نبوت و معاد- اشتراک عقیده دارد و یک امت خداپرست را تشکیل می دهند، در برابر آن‌ها نیز مسئولیت دارد، بلکه به طور کلی در برابر هر انسانی از جهت انسانیت مسئولیت دارد. در برابر هم وطنان، هم شهریان، همسایگان، خویشان، پدر، مادر، خانواده، همسر، فرزندان، معلّم، شاگرد، کارفرما، کارگر، کودکان، سال خوردکان و به طور گسترده در برابر هر انسانی که ارتباط و نوعی اشتراک در منافع دارد، دارای مسئولیت مشترک و حقوق متقابل می باشند.

بنابراین، انسان چون بنده خداست و با سایر انسان‌ها زندگی می کند و به تعاون و همکاری آن‌ها نیاز دارد، نمی تواند کاملاً آزاد و بی قید زندگی کند و نسبت به منافع آن‌ها بی تفاوت باشد. بلکه افراد انسان نسبت به یکدیگر حقوق متقابل و مسئولیت‌های مشترک دارند. اگر حقوق افراد رعایت شود و وظیفه‌ها به خوبی انجام بگیرد زندگی زیبا و لذت بخشی را خواهند داشت. در غیر این صورت زندگی تلخ و دردناک و ناآرامی را خواهند داشت.

بنابراین، سعادت و آرامش انسان‌ها در این است که در برابر هم وظیفه شناس بوده و احساس مسئولیت کنند. وظیفه شناسی یکی از ارزش‌های مهم انسانی است که اولیا و مریبان وظیفه دارند در پرورش آن بکوشند. کودک از همان آغاز باید بداند که زندگی، یک نوع تعاون و همکاری مشترک است و در رفاه و آسایش و لذت جویی او خلاصه نمی شود، بلکه دیگران نیز حق آسایش و راحتی دارند. از همان آغاز باید بداند که چنان چه او از کمک دیگران استفاده می کند، باید به مقدار توانش نیز به آن‌ها مدد رساند.

اولیا و مریبان باید وظیفه شناسی و احساس مسئولیت را در فرصت‌های مناسب به کودک تذکر دهند و به مقدار توان و درکش، در زمان‌های مناسب وظایفی را برعهده اش بگذارند و از او جداً بخواهند که وظایف خود را به عنوان یک وظیفه انجام دهد و از این طریق او را به انجام وظیفه عادت دهند، تا بدین صورت خو بگیرد و مسئولیت پذیر و

وظیفه‌شناس پرورش یابد. البته اگر اولیا و مربیان، خود در خانه و مدرسه، وظیفه‌شناس و متعهد باشند، با عمل خود به کودکان درس وظیفه‌شناسی و احساس مسئولیت خواهند داد.

تکالیف دینی

شخصی که به وجود خدا و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و معاد شهادت بدهد مسلمان است و احکام اسلام از قبیل: طهارت، جواز ازدواج و احترام اموال بر او مترتب می‌شود. لیکن صرف این عقاید و اعتراف به آن‌ها، در تضمین سعادت دنیا و آخرت انسان کفایت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن‌ها، عمل به تکالیف نیز ضرورت دارد. خدای سبحان برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان برنامه کامل و جامعی را تنظیم نموده و به وسیله پیامبر اسلام فرستاده است. به بعضی از کارها امر کرده که واجب بوده و باید انجام بگیرند. از برخی از کارها نهی کرده که حرام‌اند و نباید انجام بگیرند. پاره ای امور هم مستحب هستند که خوب است انجام بگیرند و بعضی دیگر مکروه‌اند که بهتر است از آن‌ها اجتناب شود.

اینها تکالیفی هستند که از جانب خدای سبحان برعهده بندگان نهاده شده و آن‌ها وظیفه دارند که در زندگی و تمام حرکات و سکنات خود، آن‌ها را رعایت نمایند تا مسلمان واقعی باشند و از منافع دنیوی و اخروی اسلام برخوردار گردند.

بنابراین، آزادی فرد مسلمان، در محدوده قوانین و مقررات اسلامی مقید می‌شود و چاره‌ای جز التزام و تقید به ضوابط شرعی ندارد. البته این تقید نه تنها به زیان او نیست بلکه تضمین کننده سعادت واقعی او می‌باشد.

بنابراین، التزام به تکالیف شرعی و پرورش روح تعبد، یکی از امور مهمی است که باید اولیا و مربیان آن را جزء برنامه تربیتی کودکان قرار دهند و آن‌ها را وظیفه‌شناس و متعهد و اهل عمل تربیت کنند.

اولیا و مربیان این مهم را در دو مرحله انجام می‌دهند:

مرحله اول، توجیه و تفهیم کودکان نسبت به ضرورت انجام تکالیف دینی.

در این مرحله، سعی می‌کنند در فرصت‌های مناسب و به مقدار درک و شعور کودکان، نام خدا و پیامبر را با عظمت یاد کنند و مهربانی‌ها و الطاف او را یادآور شوند. نعمت‌های فراوان الهی را در این جهان و جهان آخرت بازگو کنند و بدین وسیله مهر و محبت خدای بزرگ را در دل کودکان تثبیت نمایند. آن‌گاه به آن‌ها تفهیم کنند که جعل و

تدوین احکام و تکالیف الهی و ارسال پیامبران نیز از الطاف خداوندی و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها می‌باشد، پس انسانی که سعادت خویش را طلب می‌کند باید به وظایف دینی خویش پای‌بند باشد از این طریق شوق و رغبت به انجام تکالیف را در کودکان پرورش دهند.

مرحله دوم، شروع به عمل و عادت کردن است. اولیا و مربیان، در این مرحله نباید در انتظار فرا رسیدن زمان بلوغ کودکان باشند، بلکه باید از اولین فرصتی که تمایل و رغبتی در کودک برای انجام تکالیف دینی، مشاهده شد کار خود را شروع نمایند. البته باید توان جسمی و مقدار درک و شعور کودک را همواره منظور بدانند و انجام کار دشواری را بر او تحمیل نکنند، زیرا ممکن است موجب تنفر او شود؛ مثلاً وقتی در حرکات نماز از پدر و مادر تقلید می‌کند، او را تشویق نمایند اما او را به وضو و قرائت صحیح وادار نکنند، بلکه بگذارند تا زمان دیگری که استعداد انجام آن‌ها را پیدا کند، در آن زمان وضو گرفتن و قرائت حمد و سوره و خواندن نماز صحیح را به تدریج به او یاد دهند. آن‌گاه با لطف و مدارا او را به نماز خواندن تشویق نمایند و از سن هفت، هشت یا نه سالگی او را به نماز خواندن امر کنند و به هر طریق ممکن از او بخواهند که حتماً نماز بخواند.

اگر پدر و مادر به نماز اهمیت بدهند و در اول وقت نماز خود را به خوبی ادا کنند، کودکان نیز از آن‌ها درس می‌گیرند.

یکی از اموری که به نماز خواندن کودکان کمک می‌کند این است که پدر و مادر در نماز جمعه و جماعت و مجالس دینی شرکت کرده و کودکان را نیز به همراه خود ببرند. بدین وسیله می‌توان کودکان را کم‌کم به نماز خواندن عادت داد و چنین افرادی غالباً تا آخر عمر به خواندن نماز ملتزم خواهند ماند.

عادت دادن کودکان به انجام سایر واجبات؛ حتی انجام کارهای خیر، رعایت حقوق دیگران و اجتناب از محرمات و کارهای زشت نیز باید از زمان قبل از بلوغ شروع و پایه‌گذاری شود. چنان‌چه تا زمان بلوغ یا بعد از آن به تأخیر بیفتد احتمال موفقیت کمتری خواهد بود. [۹]

[۱]. اسراء (۱۷) آیه ۷۰: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

[۲]. زمر (۳۹) آیه ۱۵: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

[۳]. غررالحکم، ص ۴۹۵: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا».

[۴]. آل عمران (۳) آیه ۱۶۴: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

- [٥]. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٧٥: « عليكم بمكارم الأخلاق؛ فإن الله بعثني بها».
- [٦]. مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٢: « إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».
- [٧]. كافي، ج ٢، ص ٩٩: « ما يُوضَعُ في ميزانِ امرئٍ يومَ القيامةِ أَفْضَلُ من حَسَنِ الخُلُقِ».
- [٨]. مستدرک الوسائل، ص ٢٨٢: « لو كُنَّا لَانرَجو جَنَّةً، و لَانخشي ناراً، و لاثواباً، و لاعقاباً لكان يَنْبغى لنا أن نطلب مكارم الأخلاق؛ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدلُّ على سبيل النجاح».
- [٩] امينى، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

ضرورت شناخت تربیت شونده

تربیت، کاری بسیار مهم، دشوار و ظریف است که نیاز به اطلاعات لازم و تهیه مقدمات دارد. در صورتی مربی در این امر مهم توفیق می‌یابد که قبلاً اطلاعات لازم را فراهم کرده خودش را آماده کرده باشد و گرنه به نتیجه مطلوبی نخواهد رسید. در ذیل به پاره‌ای از این اطلاعات به‌طور خلاصه اشاره می‌شود:

شناخت فرد مورد تربیت

چنان که دانستید، تربیت عبارت است از: فراهم کردن زمینه مناسب برای پرورش استعدادهای جسمانی و روانی انسان مورد تربیت و هدایت آن‌ها در جهت مطلوب و جلوگیری از وقوع انحرافات و ناهنجاری‌ها.

با توجه به تعریف یاد شده روشن می‌شود که یک مربی در صورتی در عمل خود موفق می‌شود که قبلاً فرد مورد تربیت را به خوبی بشناسد و از استعدادهای جسمانی، غرایز، خواسته‌ها و تمایلات نفسانی او کاملاً آگاه باشد تا بتواند شرایط مناسب را برای پرورش شکوفایی استعدادهای ذاتی او فراهم ساخته و در رفع کمبودها و تأمین نیازهای او کوشش کند، چون همه کودکان در این جهت تفاوت‌های فراوانی دارند.

ژان شاتو می‌نویسد:

همان‌طور که هر سنی مقتضیاتی دارد، هر فرد انسان هم استعداد خاصی دارد، باید نوع هوش، بنیه و خلق و خوی افراد مورد توجه باشد. هر ذهنی شکلی خاص دارد و نیازمند است که متناسب با آن اداره شود. مراد، تفاوت‌های کمی که سبب می‌شود هر کس به تناسب میزان هوش خود بیش و کم پیشرفت کند، نیست، مراد علاوه بر آن تفاوت‌های کیفی نوع دیگری است که امروز تفاوت منشی - منش به معنای عام آن که بنیه و خلق و خوی را شامل می‌شود - خوانده می‌شود. [۱] یکی از وظایف مربی شناخت این تفاوت‌هاست. در بین کودکان دو نوع تفاوت وجود دارد:

تفاوت‌های فردی

تفاوت‌های فردی عبارت است از خصوصیات و صفات ویژه‌ای که در ساختار وجودی تک تک کودکان، قطع نظر از مراحل رشد، نهاده شده است. این تفاوت‌ها را به چند دسته می‌توان تقسیم نمود:

اول: تفاوت‌های جسمانی - هر کودکی از جهت ساختار جسمانی دارای ترکیب و مزاج مخصوصی است، یا سالم و نیرومند است یا ضعیف و ناتوان. گاهی این تفاوت در کیفیت آفرینش اعضای رئیسه بدن مانند: قلب، مغز، کبد،

کلیه، اعصاب و عروق، دستگاه گوارش، دستگاه تنفس و دستگاه گردش خون می‌باشد. امکان دارد که کودکان از جهت ساختار حواس پنج‌گانه شنوایی، بینایی، ذائقه، لامسه و شامه تفاوت‌هایی با هم داشته باشند.

بنابراین، هر کودکی از جهت سلامت یا بیماری، نیرومندی یا ضعف مزاج، توان یا کم‌توانی یک عضو یا چند عضو از همان ابتدا دارای شرایط ویژه و استعداد مخصوصی است که باید مورد توجه اولیا و مربیان قرار گرفته و بر طبق آن برنامه ریزی شود، تا استعدادهای طبیعی او پرورش کامل یابد و نقص‌ها و کمبودها در حد امکان جبران گردد. دوم: تفاوت‌های نفسانی - کودکان از ابتدای ولادت از جهت هوش، فهم و حافظه تفاوت‌هایی دارند؛ بعضی بسیار تیزهوش و نابغه و برخی در پایین‌ترین مراحل هوش و به اصطلاح، کودن‌اند. در بین این دو مرتبه هم مراتب فراوانی وجود دارد. رفتار اولیا و مربیان و برنامه‌های تربیتی و توقعات آن‌ها، نسبت به همه این کودکان نمی‌تواند یکسان باشد. بنابراین با شناسایی کودکان، برنامه تربیتی تنظیم گردد تا استعدادهای طبیعی کودک هدر نرود یا چیزی فوق طاقت بر او تحمیل نشود.

سوم: تفاوت‌های عاطفی و اخلاقی - این تفاوت‌ها از زمان کودکی در وجود آن‌ها نهاده شده و طبیعی است. این صفات و خصوصیات عبارت است از: زرنگی و پر تحرکی یا تنبلی و بی‌حالی، تندخویی یا خوش اخلاقی، زودرنجی یا خون سردی، ترش رویی یا گشاده رویی، خوش‌بینی یا بدبینی، پرگویی یا کم‌حرفی، گوشه‌گیری یا گرایش اجتماعی، زود باوری یا دیر باوری، خود بزرگ‌بینی یا احساس حقارت، ریاست‌طلبی یا ترس از قبول مسئولیت، کم‌رویی یا پررویی، افسردگی یا شادمانی، ترس یا بی‌باکی، بخشش یا بخل، نظیف بودن یا کثیف بودن، نظم یا بی‌نظمی، بدخواهی یا خیرخواهی و مانند آن.

این قبیل صفات گاهی اکتسابی هستند و گاهی ذاتی و طبیعی. بعضی از کودکان از همان اوان کودکی واجد این صفات بوده و آثارشان در آن‌ها مشاهده می‌شود. این قبیل خصوصیات و تفاوت‌ها ممکن است ارثی باشند یا معلول مزاج و ساختار مخصوص جسمانی کودک که خود نیز معلول کیفیت جسمانی والدین یا نوع تغذیه آن‌ها در زمان انعقاد نطفه، یا ایام بارداری و شیر دادن زن، یا اوضاع و شرایط زندگی آن‌ها در این دوران می‌باشد.

به هر حال تفاوت ذاتی و فردی کودکان در برخی از صفات قابل انکار نیست؛ مثلاً بعضی از کودکان در برابر ناملایمات، حساسیت بیش‌تری دارند و زود عصبانی می‌شوند. برعکس بعضی خون سرد و بی‌تفاوت‌اند، لیکن این

سخن بدان معنا نیست که تربیت در اینها تأثیر ندارد، بلکه می‌گوییم: این قبیل افراد، از جهت ساختار طبیعی برای عصبانی شدن، از بعضی افراد دیگر آمادگی بیش‌تری دارند. رفتار مری نیز نسبت به این دو نوع فرد نمی‌تواند یکسان باشد، چون وجود هر صفتی بر خورد خاصی را می‌طلبد و گرنه غالباً نتیجه معکوس خواهد داد.

بنابراین مریان قبل از هر چیز باید خصایص و صفات ویژه و طبیعی کودکان را بشناسند بهتر بتوانند رفتار و برنامه تربیتی خود را تنظیم نمایند. لیکن شناخت این صفات و ویژگی‌ها کار آسانی نیست، بلکه امری است ظریف و دشوار که نیازمند دقت و مراقبت است. دانشمندان برای شناخت تفاوت‌های فردی کودکان روش‌های مختلفی را پیشنهاد کرده‌اند، ولی بهترین روش عبارت است از: مطالعه و دقت در رفتار کودکان و برخورد آن‌ها با حوادث؛ مخصوصاً برخورد آن‌ها با سایر کودکان به هنگام بازی‌های دسته‌جمعی، تفریحات آزاد، به هنگام ورود در مجالس و برخورد با بزرگ‌ترها، به ویژه ملاقات با افراد جدید و ناشناس. اگر کسی اهل دقت و مطالعه باشد در این مواقع می‌تواند تا حد زیادی کودک مورد تربیت را شناخته و صفات و خصوصیات او را تشخیص دهد.

ژان شاتو می‌نویسد:

هر کودکی موجود منحصر به فردی است و هدف نهایی هر آموزش و پرورش آن است که کودک را با تمام معایب، با تمام نقایص، با تمام امکاناتش، چنان که طبیعت، او را خلق نموده است در اختیار بگیریم و از این امکانات به نفع او حداکثر استفاده را بنماییم. [۲]

تفاوت‌های رشدی

نوع دوم، تغییرات و تحولاتی است که در طول سنین و مراحل رشد، به تدریج در انسان به وجود می‌آید و از کودکی تا پایان عمر ادامه دارد. کودک بر یک حال باقی نمی‌ماند، بلکه رفته رفته رشد کرده و از جهت کمی و کیفی، تغییرات و تحولاتی در او پدید می‌آید.

در تعریف رشد گفته‌اند: سلسله تغییرات و تحولاتی پی در پی است که در موجود زنده برای رسیدن به هدفی خاص انجام می‌گیرد. این تغییرات نه تنها در حجم بدن، بلکه در ذهن، عقل، اخلاق و عواطف نیز به وجود می‌آید. کودک از جهت جسم و نیروهای جسمانی کم‌کم رشد می‌کند تا به مرحله نهایی کمال برسد. همراه با رشد جسمانی، عقل و شعور او نیز رو به کمال می‌رود؛ هم از جهت بدن نیرومند می‌شود و هم از جهت عقل و درک و شعور. در نتیجه چیزهای فراوانی را یاد می‌گیرد و غرایز و استعدادهای جدیدی در او ظهور می‌کند و به فعلیت می‌رسد. خوردن و

آشامیدن، استفاده از حواس، بلند شدن و نشستن، خزیدن و با دست و پا حرکت کردن، ایستادن، راه رفتن و دویدن، کنترل ادرار و مدفوع، حرف زدن، خواندن و نوشتن، نقاشی و هنر، فکر کردن و تحصیل علم و دانش، کار کردن و خلاقیت‌های گوناگون و حیرت‌آور، همه اینها محصول رشد جسمانی و عقلانی انسان می‌باشد. لیکن این استعدادها در یک زمان به فعلیت تبدیل نمی‌شوند، بلکه هر یک از اینها در زمانی خاص و شرایطی ویژه ظهور و فعلیت می‌یابد. در اثر رشد جسمی و عقلی است که گرایش بیدار گشته و استعدادهای تازه به وجود می‌آیند و برای فعلیت آماده می‌گردند. به همین جهت دوران رشد را به چند مرحله تقسیم نموده و ویژگی‌ها و استعدادهای هر یک از آن مراحل را برشمرده و نیازهای خاص آن را تبیین کرده‌اند.

در این جاست که ضرورت شناخت مراحل رشد، استعدادهای مخصوص هر یک از آن مراحل و توان جسمی و عقلی انسانی، که در آن مرحله قرار گرفته، روشن می‌شود، زیرا مربی در اثر این شناخت، برنامه‌های تربیتی خود را بر طبق این مراحل تنظیم می‌کند و انتظارات خود را با توانایی جسمانی و عقلانی کودک هماهنگ می‌سازد. لذا چیزی را بر او تحمیل نمی‌کند که در توانش نباشد، زیرا یکی از مشکلات تربیتی، توقعات بیش از حد اولیا و مربیان است. در بین مربیان کسانی هستند که بدون توجه به رشد و توانایی کودک انجام کارهایی را از او توقع دارند که در توان او نیست، به همین جهت شکست می‌خورد و چنین شکستی بر شخصیت او لطمه وارد ساخته و نتایج بدی را به بار می‌آورد.

بنابراین، یک مربی خوب، قبلاً اطلاعات لازم را درباره مراحل رشد تهیه کرده و بر طبق آن یک برنامه دقیق و زمان‌بندی شده، برای کودک تنظیم می‌نماید و آن گاه از او مراقبت کامل به عمل می‌آورد. هرگاه احساس کرد که برای انجام کاری استعداد پیدا کرده بدون این که فرصت را از دست بدهد به یاری کودک می‌شتابد، شرایط مناسب را برای شکوفا شدن آن استعداد فراهم نموده و موانع را برطرف می‌کند تا این که استعداد جدید شکوفا شود. البته در صورت لزوم می‌تواند با راهنمایی‌ها و تشویق‌های خود او را کمک نماید.

بنابراین مصلحت نیست که مربی، قبل از آمادگی جسمانی و عقلانی کودک، او را در انجام عملی که هنوز توان آن را ندارد، تشویق و وادار کند، زیرا علاوه بر این که تلاش‌های او غالباً به نتیجه نخواهد رسید، نتایج غیر مطلوبی نیز به همراه خواهد داشت.

درک نیازهای جسمانی کودک چندان دشوار نیست، بلکه آنچه مهم است شناخت دقیق استعدادهای متنوع روانی، ذهنی، عاطفی و اخلاقی او است. هر چه اولیا و مربیان در این مورد از شناخت بیش‌تر و عمیق‌تر برخوردار

بوده و در تأمین نیازها و ایجاد شرایط مناسب، عنایت بیش تری به عمل آورند در پرورش صحیح کودکان موفق تر خواهند بود.[۳]

[۱]. مربیان بزرگ، ص ۱۹۲.

[۲]. همان، ص ۱۴۴.

[۳] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

مراحل رشد

دانشمندان تعلیم و تربیت، دوران اول زندگی انسان، یعنی از بدو تولد تا بیست سالگی را به شش مرحله تقسیم نموده و با دقت و مطالعه مداوم در زندگی کودکان، استعدادها و نیازهای جسمانی، عقلانی، اخلاقی و عاطفی کودکان را در هر یک از مراحل شش گانه شناسایی کرده و در کتاب‌ها در اختیار علاقه‌مندان قرار داده‌اند و شما می‌توانید به آن‌ها مراجعه نمایید.

اسلام نیز اصل رشد و مرحله‌ای بودن آن را می‌پذیرد، لیکن دوران آن را در سه مرحله خلاصه کرده و به موقعیت جسمانی و روانی او و طرز برخورد مناسب مربی را با وی به‌طور اجمال اشاره نموده است.

در ذیل به احادیثی در این زمینه اشاره می‌شود:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزند آدمی در هفت سال اول زندگی، آقا و بزرگ است و در هفت سال دوم، بنده و فرمانبردار و در هفت سال سوم وزیر و مشاور خانواده می‌باشد. بعد از مراقبت‌های تو در این بیست و یک سال اگر اخلاق او مورد رضایت بود که بهتر و گرنه او را به حال خود واگذار که تو نزد خدا معذور خواهی بود. [۱] امام صادق علیه السلام فرمود:

به فرزندت هفت سال آزادی بده تا بازی کند، هفت سال هم او را با اخلاق و آداب نیک تربیت کن. هفت سال هم او را ملازم و همراه خود قرار بده. پس اگر فردی صالح شد به هدف خود رسیده‌ای و گرنه او را به حال خود واگذار. [۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کودک هفت سال، مورد احسان و خدمت و نوازش پدر و مادر قرار می‌گیرد، هفت سال به اخلاق و آداب نیک تربیت می‌شود و هفت سال هم در اداره امور به خانواده کمک می‌کند. [۳] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

کودک هفت سال بازی می‌کند، هفت سال خواندن و نوشتن را یاد می‌گیرد و در هفت سال سوم مقررات زندگی و حرام و حلال را می‌آموزد. [۴] بنابراین در احادیث فوق، دوران رشد کودک در سه مرحله تصویر شده است:

مرحله اول

این مرحله که از زمان ولادت شروع شده و تا هفت سال ادامه می‌یابد. کودک در این مرحله، به ویژه در آغاز آن، موجودی است ظریف و ناتوان و وابسته که در تأمین نیازهای خود شدیداً نیازمند مراقبت و پرستاری است. نیاز به

آرامش جسمانی و روانی و تغذیه مناسب دارد تا در آن محیط مناسب، جسم و جانس پرورش یافته و استعدادهایش شکوفا گردد.

بهترین وسیله برای پرورش و تربیت او در این مرحله، بازی کردن و سرگرمی است. به وسیله بازی، استعدادهای خود را شکوفا می‌سازد، نیروهایش را به کار می‌گیرد و بر اطلاعات خود می‌افزاید. در بازی‌های دسته جمعی، اجتماعی زیستن، همکاری و رقابت در زندگی را یاد می‌گیرد. در احادیث مذکور به مهم‌ترین نیازهای کودک و اساسی‌ترین وظایف اولیا و مربیان، در این مرحله از زندگی، با تعبیرات مختلف اشاره شده است؛ مثلاً در حدیثی درباره کودک گفته شده: سید، یعنی آقا و فرمانده. پدر و مادر وظیفه دارند مقام آقایی و فرماندهی فرزند خود را در این مرحله بپذیرند و در حد مجاز و ممکن به خواسته‌هایش ترتیب اثر بدهند. در حدیث دیگر می‌گوید: « یرف الصبی سبعا»، یعنی احسان و اکرام و خدمت به کودک در این مرحله لازم است.

در حدیث دیگر می‌گوید: « دع ابنک یلعب سبع سنین»

که به ضرورت بازی کردن او اشاره می‌کند.

مرحله دوم

کودک در این مرحله یعنی هفت سال بعد، از نظر رشد جسمی و عقلی به حدی رسیده که می‌تواند مسئولیت بپذیرد و آن را انجام دهد. می‌تواند خوب و بد، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را تمیز دهد، آمادگی دارد که ارزش‌های اخلاقی را بپذیرد و نفس خویش را با آن‌ها پرورش دهد و از ضد ارزش‌های اخلاقی اجتناب نماید. نیروی فکری کودک در این مرحله به حدی رسیده که می‌تواند بیش از سابق، چیز یاد بگیرد و خواندن و نوشتن را بیاموزد.

بنابراین، اولیا و مربیان وظیفه دارند این مرحله حساس و مهم را غنیمت شمرده و در تعلیم و تربیت کودک همت بگمارند. پایه‌های اخلاق و آداب نیک را در او استوار ساخته و او را از آلوده شدن به اخلاق زشت باز دارند. وسیله درست خواندن را برایش فراهم نموده و در این باره او را تشویق کنند.

بنابراین، در مرحله دوم زندگی کودک، که موقعیتی است بسیار حساس، مهم و سرنوشت ساز، دو وظیفه بزرگ بر عهده اولیا و مربیان نهاده شده است: یکی تربیت و تأدیب کودک، دیگری تعلیم و باسواد کردن او. در احادیث به هر دو مطلب اشاره شده است؛ مثلاً در یک جا آمده:

« یؤدّب سبعا»

که به معنای تربیت و تأدیبه به آداب نیک است.

در جای دیگر نیز آمده: «و عبد سبع سنین»، یعنی کودک در هفت سال دوم باید فرمانبردار و مسئولیت پذیر باشد. درباره درس خواندن او نیز می گوید:

«و يتعلم الكتاب سبع سنين».

ناگفته نماند که در احادیث مذکور، فقط به دو وظیفه مهم و کلی اولیا و مربیان، در مرحله تربیت و تعلیم کودک، اشاره شده است. لذا تفصیل آن را باید از کتب دیگر استفاده کرد.

مرحله سوم

مرحله سوم از چهارده سالگی آغاز و در ۲۱ سالگی پایان می یابد. این مرحله، دوران کارآموزی و تجربه در زندگی است. کودک در این زمان نوبالغ شده و آنچه در مراحل سابق فراگرفته تحت نظر مستقیم اولیا و مربیان به اجرا می گذارد تا مراتب لیاقت خود را عملاً به اثبات رساند. در انجام کارها و مخصوصاً در امور مربوط به اداره خانواده، به منزله یک وزیر انجام وظیفه می کند. مورد مشاوره اولیا و مربیان قرار می گیرد، تا فکرش پخته و دقیق شود. در حد توانش کارهایی به او ارجاع می شود تا آنها را با نظارت مستقیم یا غیر مستقیم مربیان انجام دهد و در این ارتباط از راهنمایی ها و تجربیات مربیان استفاده نماید و بر کاردانی و تجربه آموزی خود بیفزاید.

نوجوانی و جوانی، دوران بسیار حساس و مهم و دوران خودسازی و شکل گیری است. در این زمان در اثر ترشحات هورمون های بلوغ، تحولات عمیق و همه جانبه ای در جسم و جان نوجوان به وجود آمده و او را دگرگون می سازند.

نوجوان از نظر روانی در وضع ویژه ای زندگی می کند. نه مانند کودکان نابالغ فکر می کند، نه از تجربیات و افکار پخته بزرگ سالان برخوردار است. عواطف و احساسات تند وی همراه با نیروی جسمانی، او را به کارهای تند عاطفی فرا می خواند.

در این دوران پرتلاطم، نیروی جنسی نوجوان نیز بیدار شده، او را به سوی افکار و تمایلات جدید و ناشناخته ای دعوت می کند. تمایلات شورانگیز و نیرومندی که اگر درست هدایت نشود، موجبات سقوط و انحراف او را فراهم خواهد ساخت.

یکی از ویژگی های این دوران استقلال طلبی و آزادی خواهی است. نوجوان می خواهد هرچه زودتر خود را از محدودیت های کودکی آزاد ساخته و همانند بزرگ ترها مستقل و آزاد زندگی کند. می خواهد خود بیندیشد و

تصمیم بگیرد و انجام دهد و کسی هم در کار او دخالت نکند. می‌خواهد در همه چیز آزاد باشد؛ در معاشرت و دوست گرفتن، در گردش و تفریح، در انتخاب لباس، شغل، خوراک و سایر امور.

کوتاه سخن این که جوان یک پارچه شور و عشق و عاطفه و انرژی است، ده‌ها خواسته مشروع و طبیعی دارد و نیز اسراری که نمی‌داند با چه کس در میان بگذارد که راز نگهدارش بوده و در حل آن‌ها به او کمک می‌نماید. دنبال یافتن شخصی است که او را درک کند و تمایلات درونیش را دریابد و به اصطلاح، هم‌درد و هم‌راز و دل‌سوز و هم‌فکر او باشد و حرفش را بفهمد.

آری جوان در این مرحله حساس از زندگی به فردی نیاز دارد که او را با همه افکار و تمایلات درونی و شور و عشق و حرکت، درک کرده و پاسخ‌گوی مجهولات و مشکلات و محرم اسرار و مشاور و راهنمایش باشد. جوان به یک چنین فرد دل‌سوز و مهربانی نیاز دارد. وجود چنین یار مهربان و خیرخواهی در تشکیل شخصیت و زندگی آینده او تأثیر شایانی خواهد داشت، چون او را از سردرگمی و حیرت نجات داده و به یک زندگی زیبا و هدفدار امیدوار خواهد ساخت. لیکن مشروط به این که این دوست محرم راز، تجربه دار، با اطلاع و خیرخواه باشد. اما متأسفانه دوستانی که در این سنین نصیب جوان می‌شوند غالباً مانند خودش بی‌تجربه و ناآگاه‌اند که نه تنها او را هدایت و کمک نمی‌کنند، بلکه احياناً در اثر جهالت، باعث انحراف و سقوط او می‌گردند. بهترین افرادی که می‌توانند در این موقعیت حساس به جوان کمک نمایند پدر و مادراند، چون هم از تجربیات زندگی برخوردارند و هم دل‌سوز و خیرخواهند.

اسلام نیز از والدین خواسته که در این مرحله حساس به یاری جوانشان شتافته و مسئولیت مهم راهنمایی و تربیت فرزند را به خوبی انجام دهند. اسلام بهترین روش را این می‌داند که پدر و مادر، فرزند جوان خود را به صورت وزیر و مشاور به کار گیرند. در حدیثی چنین آمده: «وزیر سبع سنین»

، یعنی جوان در هفت سال سوم، وزیر خانواده است.

در حدیث دیگر آمده:

«والزمه نفسک سبع سنین»

در این جا به پدر دستور می‌دهد که فرزند جوان را ملازم خویش قرار دهد، مسئولیت‌ها را به او محول کند و بر اعمالش نظارت نماید.

در حدیث دیگر چنین آمده:

«و یستخدام سبعاً»، یعنی جوان در هفت سال سوم به کار گرفته می‌شود. مفاد همه این تعبیرات عبارت است از این که والدین به فرزند جوان خود مسئولیت و از نزدیک بر آن نظارت نمایند. لیکن نه به صورت امر و نهی و تحمیل، بلکه به صورت مشاوره و وزارت. بنابراین لازمه وزارت این است که شخصیت او را پذیرفته و گرامی می‌دارند.

به گونه‌ای او رابه کار می‌گیرند که به استقلال و آزادی او لطمه وارد نشود. با او مشورت می‌کنند و خواسته‌ها و تمایلاتش را نیز منظور می‌دارند. بامشاوره و ملازمه، با افکار و خواسته‌های درونی او آشنا می‌شوند و او را با همه خواسته‌ها و نیازهایش درک کرده و گرامی می‌دارند. این بهترین شیوه تربیت جوانان و جلوگیری از انحرافات و مفاسد اخلاقی و اجتماعی آنان می‌باشد. [۵]

- [۱]. مکارم الاخلاق، ص ۲۵۵: «الولد سیدُ سبع سنین، و عبدُ سبع سنین، و وزیرُ سبع سنین؛ فإن رضیتَ أخلاقَه لإحدى و عشرين وَا فاضربَ علی جنبه فقد أَعذرتَ إلی اللّٰه».
- [۲]. همان، ص ۲۵۵: «دَع ابْنک یلعبُ سبع سنین، و یؤدّبُ سبعاً، و ألزمه نفسک سبع سنین، فإن أفلح وإلّا فخلّ عنه».
- [۳]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۵: «یُرْفُ الصبی سبعاً و یؤدّبُ سبعاً و یستخدام سبعاً».
- [۴]. همان، ص ۱۹۴: «الغلام یلعب سبع سنین و یتعلّم الكتاب سبع سنین و یتعلّم الحلالَ والحرام سبع سنین».
- [۵]. امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

فاصله بین مربی و کودک

یکی از مشکلاتی که در راه تربیت وجود دارد، فاصله عمیقی است که میان مربی و کودک وجود دارد. این فاصله تنها از جهت تفاوت در مقدار سن و قد و قدرت بدنی نیست، بلکه مهم تر از اینها فاصله عمیق روانی و نفسانی موجود بین آنهاست. مربی در اثر تفاوت سنی زیادی که با کودک دارد، از علوم و اطلاعات و تجربیات بسیار بیش تری برخوردار است.

کودک با مربی خود دارای دو طرز تفکر هستند، در مورد خوبی ها و بدی ها، باید و نبایدها غالباً دو گونه می اندیشند. هریک از آنها تمایلات و خواسته های خاصی دارد که بر دیگری پوشیده است. به طوری که گویا در دو عالم متفاوت زندگی می کنند و از افکار و خواسته های یکدیگر اطلاع کافی ندارند.

در اثر همین فاصله است که زبان یکدیگر را به خوبی درک نمی کنند، کودک از مربی خود احساس جدایی کرده و به خیرخواهی و اعتماد کامل ندارد. لذا بسیاری از خواسته های درونی و اسرار خود را از او پنهان می دارد، در صورتی که همان اسرار را با کمال صداقت در اختیار دوستان هم سن خود قرار می دهد و به راهنمایی های دوست خود بهتر گوش می دهد و می پذیرد. حال امکان دارد از همین طریق مشکلات اخلاقی و انحرافی برای نوجوانان و جوانان به وجود آید، چون دوستان هم سن آنها نیز غالباً از اطلاعات درستی برخوردار نیستند، بلکه چه بسا خود منحرف بوده و دوست خود را به فساد و انحراف دعوت نمایند.

از طرف دیگر، وجود همین فاصله سبب می شود که مربی نتواند کودک مورد تربیت را خوب بشناسد و از افکار و خواسته ها و انگیزه های درونی او کاملاً مطلع گردد تا بتواند با او به تفاهم رسیده و استعداد های نیک او را پرورش دهد و از عوامل فساد و انحراف او جلوگیری کند.

بنابراین، وجود چنین فاصله ای را می توان یکی از موانع مهم توفیق در تربیت دانست که مربی باید به گونه ای در حل آن کوشش کند.

اسلام در حل این مشکل به مربیان پیشنهاد می کند که سعی کنند خودشان را در سرحد کودک تنزل داده و به مقدار درک او سخن بگویند؛ آن طور که گویا یک دوست هم سال با او سخن می گوید:

چون سرو کارت با کودک فتاد

هم زبان کودکی باید گشاد

و مریبان بدین طریق با او هم فکر، هم راز و هم زبان و مأنوس گردند.

این مطلب، هم در احادیث آمده و هم سیره پیامبر و ائمه اهل بیت بوده است؛ مثلاً:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس که کودکی نزد او هست باید برایش کودکی کند. [۱] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس فرزندی دارد برایش کودکی می نماید. [۲]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا رحمت کند بنده ای را که فرزند خودش را در طریق صلاح و اطاعت یاری دهد، بدین وسیله که به او احسان نماید و الفت بگیرد و در تعلیم و تأدیب او بکوشد. [۳] و نیز فرمود: کسی که با کودک دل سوزی نکند و بزرگان را گرامی ندارد، از ما نیست. [۴] سیره پیامبر اکرم نیز چنین بوده که نسبت به کودکان، دل سوز و مهربان بوده و با لطف و احترام و محبت، دل آن‌ها را به دست می آورده است.

درباره آن حضرت نوشته اند:

فروتنی و مدارای با کودکان از عادت‌های رسول خدا بوده است. [۵] و نوشته اند:

هنگامی که رسول خدا از سفر برمی گشت کودک‌کان به استقبال آن حضرت می آمدند، پس رسول خدا به خاطر آن‌ها توقف می کرد، برخی از آن‌ها را در جلو و بعضی را پشت سر خود سوار می کرد و به اصحاب نیز دستور می داد بقیه آن‌ها را سوار کنند. به همین جهت بعضی کودک‌کان بر دیگران تفاخر می نمودند که رسول خدا مرا پیش رو و تو را در عقب سوار نمود. [۶] هم چنین نوشته اند:

عادت رسول خدا چنین بود که برای کودک‌کان کنیه انتخاب می کرد و آن‌ها را با کنیه صدا می زد و بدین وسیله قلب آن‌ها را رام می کرد. [۷] انس می گوید:

رسول خدا از همه مردم خوش اخلاق تر بود. من برادر کوچکی داشتم که ابوعمیر نام داشت. وقتی خدمت رسول الله می رسید از او می پرسید: ای اباعمیر، بچه گنجشک چه شد؟ [۸] یکی از اصحاب می گوید:

روزی رسول خدا به مهمانی می‌رفت، در بین راه دید که حسین علیه السلام با کودکان بازی می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او رفت و دست‌هایش را گشود تا او را در بغل بگیرد. حسین علیه السلام از این طرف و آن طرف فرار می‌کرد، پیامبر آن قدر شوخی و خنده کرد تا بالأخره او را گرفت. سپس او را بغل کرد و یک دست خود را زیر چانه و دست دیگر را پست سرش نهاد، آن‌گاه لب‌های مبارک را بر دهان حسین گذاشت و بوسید و فرمود: حسین از من است و من از حسین، خدا دوستداران حسین را دوست دارد. [۹] جابر می‌گوید:

حسن و حسین را دیدم که بر پشت رسول الله سوار شده بودند و آن حضرت با دست و پا حرکت می‌کرد می‌فرمود: شتر سواری شما بهترین شترها و شما نیز بهترین بارها هستید. [۱۰] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر نسبت به کودکان مهربان بود که حتی در حال نماز هم آن را رعایت می‌فرمود. یکی از اصحاب چنین نقل می‌کند:

با پیامبر در حال نماز بودیم که حسن علیه السلام وارد شد، وقتی پیامبر به سجده رفت، حسن بر پشت آن حضرت سوار شد، پیامبر با کمال مدارا او را گرفت و کنار گذاشت، بعد از نماز از علت این عمل جويا شدیم فرمود: حسن ریحانه من است. [۱۱] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ... آنقدر به دلجویی و جذب کودکان اهمیت می‌داد که خودش به کودکان سلام می‌کرد و از مسلمین نیز می‌خواست که به کودکان سلام کنند.

انس بن مالک می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله ... - بر کودکان عبور نمود و سلام کرد و این عمل سیره همیشگی آن حضرت بود. [۱۲] پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمودند:

من پنج عمل را تا آخر عمر ترک نخواهم کرد: نشستن روی زمین و با بردگان غذا خوردن، سوار شدن بر الاغ، دوشیدن شیر گوسفندان با دست خودم، لباس پشمینه پوشیدن و سلام کردن بر کودکان، تا این که این امر بعد از من به صورت سیره و سنت برای پیروانم درآید. [۱۳] از احادیث استفاده می‌شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها با کودکان بلکه با عموم مردم به مقدار عقل و درکشان صحبت می‌کرد و به هنگام معاشرت و سخن گفتن، خودش را در سر حد مستمعین تنزل می‌داد و بدین وسیله دلشان را به دست می‌آورد. همین نکته را می‌توان یکی از عوامل نفوذ در دیگران محسوب داشت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا هیچ‌گاه از عمق عقل خود با مردم سخن نگفت و می‌فرمود: ما پیامبران مأموریت داریم که با مردم به مقدار عقل و درکشان سخن بگوییم. [۱۴]

ضرورت تفاهم با کودک

کودک، یک انسان است و کارهایش را از روی علم و اراده انجام می‌دهد، لذا تربیت و پرورش استعدادهایش مانند پرورش گیاه نیست که بدون علم و اراده انجام گیرد. مربی تنها شرایط مناسب و زمینه انتخاب را برای فرد مورد تربیت فراهم می‌سازد، بعد از آن خود کودک است که بر طبق میل و اختیار، راه خود را انتخاب می‌کند.

بنابراین، مربی در صورتی در کار خود توفیق می‌یابد که با فرد مورد تربیت، تفاهم نموده و اعتماد و علاقه او را جلب کند، تا برنامه‌های او را از صمیم قلب بپذیرد و از روی میل و اختیار انجام دهد. چون اگر ناخواسته چیزی بر او تحمیل شد یا مقاومت می‌کند و انجام نمی‌دهد یا این که با کراهت انجام می‌دهد که در چنین صورتی از عواقب و نتایج سوء خالی نخواهد بود.

کوتاه سخن این که تزکیه و اصلاح افراد باید از داخل نفوس آنها شروع شود تا مطمئن تر، بادوام تر و بی‌خطرتر باشد. در احادیث نیز به همین مطلب اشاره شده است؛ مثلاً:

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که در نفس او پند دهنده‌ای نباشد پندهای مردم برایش سودی ندارد. [۱۵]

امام سجاد علیه السلام می‌فرمود:

ای آدمی زادا! تا وقتی که از نفس خودت واعظی داشته باشی در خیر و خوبی خواهی بود. [۱۶] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کسی که زیان چیزی را شناسد نمی‌تواند از آن اجتناب نماید و هر کس که نفع چیزی را شناسد قدرت ندارد آن را انجام دهد. [۱۷] بنابراین، مربی باید قبل از هر چیز در صدد جلب اعتماد کودک و تحریک عواطف و علائق او نسبت به انجام برنامه مطلوب، و ایجاد زمینه مناسب برای هم‌کاری وی باشد. یک مربی در صورتی می‌تواند به چنین هدفی نایل گردد که امور ذیل را تحقق بخشد:

۱. کودک را خوب بشناسد؛

۲. خود را تا سرحد او تنزل دهد و با زبان او سخن بگوید؛

۳. با او کاملاً مأنوس شود و طرح دوستی بریزد؛

۴. در قول و عمل مراتب دل‌سوزی و خیرخواهی خود را برایش به اثبات رساند؛

۵. ادب و احترام او را نگهدارد؛

۶. رازدار بوده و اسرار او را برای هیچ کس فاش نسازد؛

۷. اشتباهات و لغزش‌هایش را ندیده بگیرد؛

۸. با نرمی و مدارا با او رفتار کند و سخت‌گیر نباشد. [۱۸]

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۳: «من کان عنده صبیّ فلیتصاب له».

[۲]. همان، ج ۱۵، ص ۲۳۰: «من کان له ولد صبا».

[۳]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۶. «رحم الله عبداً أعان ولده على برّه بالإحسان إليه و التآلف له و تعليمه و تأديبه».

[۴]. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۳۷: «ليس منا من لم يرحم صغيرنا و لم يُوقر كبيرنا».

[۵]. محجّة البيضاء، ج ۳، ص ۳۶۶.

[۶]. همان، ص ۳۶۶.

[۷]. همان، ج ۴، ص ۱۳۲.

[۸]. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۱.

[۹]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

[۱۰]. همان، ص ۲۷۵.

[۱۱]. همان، ص ۲۹۴.

[۱۲]. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۹.

[۱۳]. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

[۱۴]. همان، ج ۱۶، ص ۲۸۰: «ما کلم رسول الله صلى الله عليه و آله العباد بكنه عقله قط. قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إنا معاشر الأنبياء أمرنا نكلم الناس على قدر عقولهم».

[۱۵]. همان، ج ۷۰، ص ۷۰: «من لم يجعل له من نفسه واعظاً فإن مواعظ الناس لن تُغنى عنه شيئاً».

[۱۶]. همان، ص ۶۴: «ابن آدم! لاتزال بخير ما كان لك و اعظ من نفسك».

[۱۷]. غرر الحكم، ش ۱۳۵۴-۱۳۵۵: «من لم يعرف مضرّة الشيء لم يقدر على الامتناع منه. و قال: من لم يعرف منفعة الخير لم يقدر على العمل به».

[۱۸] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) -
قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

نقش ایمان در تربیت

ایمان به خدا، نبوت و معاد، یکی از بهترین وسایلی است که اولیا و مربیان می‌توانند در دعوت کودک به خوبی‌ها و جلوگیری از مفسدات اخلاقی، از آن استفاده نمایند. پیامبران غالباً از این روش استفاده می‌کردند، یعنی ابتدا انسان‌ها را به ایمان به خدا و نبوت و معاد دعوت می‌کردند و با ذکر دلایلی ایمان آنان را تقویت می‌نمودند، آن‌گاه از طریق ایمان، آن‌ها را به انجام کارهای نیک و تخلق به مکارم اخلاق و اجتناب از کارهای زشت و رذایل اخلاق دعوت می‌کردند. چنین شیوه‌ای از نهاد انسان مایه می‌گیرد و مقرون به توفیق است، زیرا خداشناسی و خداجویی و توجه به علل‌العلل جهان هستی از فطریات عقل انسانی است. ساختمان روحی و عقلی انسان به گونه‌ای است که طبعاً به سوی ذاتی عظیم، دانا و توانا که جهان را آفریده، جذب شده و در مقابل قدرت و عظمتش خضوع و کرنش می‌نماید. چنین درک و جذبی در فطرت سالم و غیر آلوده انسان‌ها نهاده شده؛ هرگاه به خود آیند بدان‌سوی کشیده می‌شوند. به همین جهت ایمان به خدا را می‌توان به عنوان یک خواسته طبیعی و آرامش‌بخش دل‌ها معرفی نمود.

هم‌چنین عقل انسان با اندکی تفکر درمی‌یابد که خلقت انسان و جهان، لغو و بی‌هدف نبوده و انسان که اشرف و اکمل موجودات این جهان است برای مرگ و نابودی آفریده نشده است، لذا اعمال نیک و کردار زشت انسان‌ها نمی‌تواند بدون پاداش یا کیفر بماند. از این‌جا درمی‌یابد که باید بعد از این جهان، جهان دیگری به نام جهان آخرت باشد تا انسان‌ها پس از مردن بدان‌جا انتقال یابند و پاداش یا کیفر اعمال خود را ببینند.

بنابراین، ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ نیز یکی از خواسته‌های عقلانی انسان‌هاست که زندگی این جهان را هدفدار می‌سازد و آرامش‌بخش و امیدوارکننده دل‌ها خواهد بود. بعد از ایمان و عقیده به دو اصل فوق، ضرورت نبوت و ارسال پیامبران نیز روشن می‌شود، زیرا از یک طرف انسان در برابر آفریدگار جهان احساس تکلیف می‌کند و برای تأمین آسایش و سعادت دنیوی و اخروی خود نیازمند برنامه و قانون کامل و دقیق دارد.

از طرف دیگر با اندکی دقت می‌فهمد که خودش و سایر انسان‌ها از تدوین چنین قانون کاملی ناتوان هستند، زیرا از عوامل و اسباب سعادت نفسانی و اخروی بی‌اطلاع‌اند. بنابراین به هدایت و راهنمایی خدای سبحان نیاز دارد. به همین خاطر به ضرورت نبوت عقیده پیدا می‌کند و ایمان می‌آورد.

سه اصل مذکور (خداشناسی، معاد، نبوت) از اصول عقاید به شمار رفته و ایمان به آن‌ها اساس و پایه اسلام محسوب می‌شود. بنابراین ایمان به اصول عقاید در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، چون:

اولاً: خود همین عقیده و ایمان از علوم حقیقی است و موجب پرورش و تکامل نفس می‌باشد. حقیقت ایمان از اعمال و حرکات باطنی نفس بوده و در اسلام از بهترین عبادت‌ها بشمار رفته است. اسلام، و تفکر را از بهترین عبادت‌ها

دانسته و موجب تکامل نفس و تقرب الی الله می‌داند. علوم و معارف حقیقی به‌طور مستقیم در نفس اثر می‌گذارند و رفته رفته او را کامل و کامل‌تر می‌نماید تا به مقام قرب الهی نائل گردد. در آیات و احادیث نیز تحصیل علم از کمالات نفس بلکه به عنوان غایت و هدف آفرینش معرفی شده است.

خدا در قرآن می‌فرماید:

خدایی که هفت آسمان را بیافرید و بخشی از زمین نیز به مقدار آن‌ها آفرید و امر خود را در بین آن‌ها نازل کرد، تا شما بدانید که خدا بر هر کاری قادر است و علم او بر همه اشیا احاطه دارد. [۱] و می‌فرماید:

خدا مؤمنین از شما را بالا می‌برد و درجات کسانی که علم داده شده‌اند بالاتر می‌برد و خدا به آن‌چه شما انجام می‌دهید آگاه است. [۲] هشام بن حکم از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ای هشام! خدا پیامبران و رسولانش را به سوی بندگان نافرستاد مگر برای این که خدا را بشناسد. پس بهترین آن‌ها از جهت قبول، بهترین آن‌هاست از جهت معرفت و اعلم آن‌ها به امر خدا بهترین آن‌هاست از جهت عقل و کامل‌ترین آن‌ها از جهت عقل، بالاترین آن‌هاست از جهت درجه، در دنیا و آخرت. [۳]

امام صادق علیه السلام فرمود: علم به خدا و تسلیم در برابر او بهترین عبادت‌ها است. [۴] ثانیاً: ایمان زیربنا و منشأ صدور همه اعمال نیک، عبادت‌ها، احسان‌ها و اخلاق نیکو است که در نفس، اثر می‌گذارند، آن را پرورش داده و تکمیل می‌نمایند. بنابراین، ایمان از این طریق نیز در پرورش و تکمیل نفس تأثیر دارد.

ثالثاً: ایمان علاوه بر ثمرات اخروی، در همین جهان نیز موجب آرامش خاطر خواهد بود که خود از بزرگ‌ترین نعمت‌ها است. انسان مؤمن، خدا را مالک هستی می‌داند و به علم و قدرت و لطف او ایمان دارد و می‌داند که فیوضاتش را از بندگان دریغ نمی‌دارد. به او اعتماد و توکل داشته و در مشکلات و گرفتاری‌ها به او پناه می‌برد و به امدادهای غیبی او نیز همواره امیدوار است.

انسان مؤمن همواره به یاد خداست، کشتی وجود خویش را در این دریای طوفانی زندگی به خدا سپرده و یقین دارد که با امدادهای الهی از امواج سهمگین زندگی به سلامت عبور خواهد کرد. بنابراین، اضطراب، نگرانی و یأس در وجودش راه ندارد و با خوش‌بینی و امیدواری و آرامش خاطر به زندگی خویش ادامه خواهد داد.

انسان مؤمن آفرینش جهان و زندگی انسان را پوچ و بی‌هدف نمی‌داند، بلکه دنیا را مزرعه آخرت و محل پرورش فضایل و کمالات نفسانی می‌داند، انتخاب راه سعادت را در اختیار خویش دانسته و یقین دارد که کوچک‌ترین عملش بدون کیفر یا پاداش نخواهد بود. هدف و برنامه زندگی و سعادت دنیوی و اخروی خویش را از خدا و پیامبر

می‌گیرد و با میل و رغبت و کمال آزادی در مسیر انجام وظیفه حرکت می‌کند و به آینده خویش خوش بین و امیدوار است.

بنابراین، ایمان یکی از ارزش‌های مهم نفسانی است که پرورش آن باید جزء برنامه مریان قرار گیرد.
لاک می‌گوید:

کودک از دوران طفولیت باید تصورات دقیق و صحیحی از خداوند که نسبت به ما مهربان است و کلیه ما یحتاج ما را فراهم می‌سازد و در عین نیکی و لطف می‌باشد، داشته باشد. هرگز نباید از خدا و موجودات ناشناخته بترسد. کودک به علت این که خدا نسبت به او مهربان است خدا را دوست خواهد داشت و به زودی یاد خواهد گرفت که دست نیاز به سوی او دراز کند. [۵] بنابراین، پرورش ایمان و استفاده از آن را باید یکی از شیوه‌های مهم تربیتی محسوب داشت که اولیا و مریان می‌توانند از آن بهره بگیرند.

نقش عقل در تربیت

یکی از بهترین راه‌هایی که اولیا و مریان، در تعلیم و تربیت می‌توانند از آن استفاده کنند، پرورش و تقویت نیروی عقل است، زیرا عقل در تعدیل و کنترل تمایلات حیوانی و دعوت به کارهای نیک و تقید به مکارم اخلاق، نقش بزرگی را ایفا می‌کند. عقل برای انسان بهترین راهنماست. مشکلات اخلاقی و اجتماعی انسان‌ها غالباً معلول جهالت و ضعف نیروی عقلی آنهاست. اگر عقل نیرومند باشد، زمام کشور نفس را در اختیار گرفته و آن را بر طبق مصالح واقعی اداره می‌کند و چنین فردی سعادت‌مند خواهد شد.

بنابراین، اولیا و مریان وظیفه دارند، پرورش عقل را جزء برنامه‌های تربیتی خود قرار دهند و از این طریق کودک را در صراط مستقیم انسانیت هدایت کرده و از انحرافات جلوگیری نمایند. بنابراین، پرورش عقل را می‌توان به عنوان یک روش تربیتی معرفی نمود. به همین جهت اسلام نسبت به عقل و پرورش آن عنایت خاصی دارد که در ضمن چند عنوان مورد بررسی قرار خواهیم داد:

موقعیت عقل در تعدیل غرایز

انسان با این که یک حیوان است و غرایز و خواسته‌های حیوانی، او را احاطه کرده و به این سو و آن سو جذبش می‌کنند، اما با وجود عقل از سایر حیوانات امتیاز یافته است. عقل، که روح و نفس نیز خوانده می‌شود، موجود شریف و گران بهایی است که انسان را بر سایر حیوانات برتری داده است. انسان به وسیله عقل می‌تواند تفکر و عاقبت‌اندیشی کند، مصالح و مفاسد و سود و زیان امور را خوب بسنجد و حساب کند، سپس با بینایی کامل تصمیم گرفته و بر طبق مصلحت اقدام نماید. سایر حیوانات چون عقل ندارند در برابر خواست و تحریک غرایز هم تاب مقاومت ندارند و بدون تفکر و عاقبت‌نگری تسلیم می‌شوند، لیکن انسان می‌تواند در برابر خواسته‌های نفسانی مقاومت نموده و آن‌ها را تعدیل و کنترل کند. در بین خواسته‌ها و غرایز، تعادل برقرار سازد و از افراط و تفریطها جلوگیری نماید.

اگر عقل در بدن حاکمیت یافت، نفس حیوانی و خواسته‌های آن را مهار کرده و به انسان آزادی می‌دهد. به همین جهت از عقل در احادیث تعریف و تمجید شده است، برای نمونه:

عبدالله بن سنان می‌گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ملائکه افضل‌اند یا آدمی زادگان؟ فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدای متعال در فرشتگان عقل را بدون شهوت و در حیوانات شهوت را بدون عقل قرار داد، اما در آدمی زادگان عقل و شهوت را با هم ترکیب نمود. پس هر کس که عقلش را بر شهوتش غلبه دهد از ملائکه بهتر است و هر کس که شهوتش را بر عقل غلبه دهد از حیوانات بدتر خواهد بود. [۶] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

عقل راهنمای مؤمن می‌باشد. [۷] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از عقل راهنمایی بخواهید تا هدایت شوید و با عقل مخالفت نکنید که پشیمان می‌شوید. [۸] هم‌چنین فرمود:

عقل نسبت به نفس مانند ریسمانی است که به وسیله آن پای شتر را می‌بندند.

نفس مانند خبیث‌ترین حیوانات می‌باشد که اگر به وسیله عقل مهار نشود سرگردان می‌شود و به بی‌راهه می‌رود. [۹] حضرت باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که خدای سبحان عقل را بیافرید او را به سخن آورد سپس به او فرمود:

بیا، آمد. آن گاه فرمود: برگرد، برگشت. سپس فرمود: به عزت و جلال خودم

سوگند! موجودی را نیافریدم که محبوب‌تر از تو باشد. ترا کامل نمی‌کنم مگر در کسی که او را دوست بدارم. بدان که تو را مورد امر و نهی قرار می‌دهم و به تو ثواب و عقاب می‌دهم. [۱۰] حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

عقل هر انسانی دوست او و جهل، دشمنش می‌باشد. [۱۱] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای متعال چیزی را در بین بندگانش تقسیم نکرده که بهتر از عقل باشد. پس خواب عاقل بهتر از شب بیداری جاهل می‌باشد و اقامه [ماندن] در وطن عاقل افضل است از هجرت جاهل. خدای سبحان پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر وقتی که عقلش به حد کمال رسید و از عقول امتش برتر بود. آنچه در باطن نفس پیامبر وجود دارد افضل است از اجتهاد و کوشش جهادگران. هیچ بنده‌ای نمی‌تواند فرایض خدا را به خوبی ادا کند جز این که آن‌ها را تعقل کند و جمیع عبادت کنندگان در فضیلت عبادت به مرتبه عبادت عاقل نمی‌رسند. عقلا صاحبان الباب هستند که در قرآن می‌فرماید: «ا و ما یتذکر اّلا اولوالالباب». [۱۲]

نیز ایشان فرمودند:

[ای] علی! بالاتر از جهل فقری نیست و هیچ مالی نافع‌تر از عقل نیست. [۱۳] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عقل نیرومندترین پایه‌هاست. [۱۴] و نیز فرمود:

عقل سرچشمه همه خوبی‌هاست. [۱۵] هم‌چنین فرمود:

اخلاق نیک از ثمرات عقل است. [۱۶] و فرمود:

دین را جز عقل اصلاح نمی‌کند. [۱۷] و فرمود:

ادب و دین از نتایج عقل هستند. [۱۸] نیز فرمود:

عقل غریزه‌ای است که در اثر علم و تجربه بر آن افزوده می‌شود. [۱۹]

علامت‌های عاقل

در احادیث، برای شخص عاقل علائم و آثاری ذکر شده که به وسیله آن‌ها می‌توان عقل افراد و مقدار آن را به دست آورد، برای نمونه:

یکی از اصحاب می‌گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که به وسیله آن خدا عبادت می‌شود و انسان به بهشت می‌رود. عرض کردم: پس آن چه در معاویه بود چه بود؟ فرمود: این زیرکی و حيله گری و شیطنت است، نه عقل. این شبیه به عقل است ولی عقل نیست. [۲۰] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که عاقل باشد دین دارد و هر کس دین داشته باشد داخل بهشت خواهد شد. [۲۱] حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمود:

صبر بر وحدت نشانه قوت عقل است. هر کس به خدا معرفت کامل داشته باشد از اهل دنیا دوری می‌کند و به آن چه نزد خداست راغب می‌شود و در حال وحشت، خدا مونس او و در حال وحدت، رفیق او و در حال فقر، غنای او خواهد بود و بدون خویشان و نزدیکان، او را عزت می‌دهد. [۲۲] و نیز فرمود:

عاقل به دنیای کم با حکمت راضی می‌شود، ولی به حکمت کم با دنیا راضی نمی‌شود، به همین جهت تجارت آن‌ها سود دارد. ای هشام! عقلا، زیادی دنیا را ترک می‌کنند چه رسد به گناهان، در حالی که ترک فضول دنیا فضیلت است و ترک گناهان واجب. ای هشام! عاقل به دنیا و اهل آن نظر می‌کند و می‌داند که بدون تحمل مشقت نمی‌توان به دنیا رسید و به آخرت نیز نظر می‌کند و می‌فهمد که بدون مشقت تحصیل آخرت ممکن نیست، به همین جهت در تحمل مشقت، باقی‌ترین آن‌ها (آخرت) را انتخاب می‌کند. [۲۳] هم چنین فرمود:

ای هشام! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: از علائم عاقل این است که سه خصلت در او باشد: وقتی سؤال کنند جواب می‌دهد، هنگامی که مردم از سخن ناتوان شوند سخن می‌گوید و اگر مورد مشورت قرار گیرد با رعایت مصالح، اظهار عقیده می‌کند. پس کسی که این خصلت‌ها در او نباشد احمق است. [۲۴] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

کامل‌ترین مردم از جهت عقل کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد. [۲۵] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خودپسندی انسان دلیل ضعف عقل اوست. [۲۶]

و فرمود:

عاقل کسی است که به هنگام غضب، رغبت و ترس، نفس خویش را در تملک بگیرد. [۲۷] نیز فرمود:

هنگامی که عقل انسان کامل شد کلامش کمتر خواهد شد. [۲۸] و فرمود:

زبان عاقل بعد از قلبش و قلب احمق بعد از زبانش می‌باشد. [۲۹] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

عادل کسی است که در پذیرش حق تسلیم و در سخن، با انصاف باشد. در برابر باطل سرسخت و با زبانش با آن دشمنی کند. دنیای خود را ترک کند ولی دین خود را از دست ندهد، دلیل عقل دو چیز است: راست گویی و درست کاری. [۳۰] حضرت علی علیه السلام فرمود:

عادل کسی است که امروز به فکر فردای خود باشد و در آزاد کردن نفس خویش کوشش نماید و برای آنچه چاره‌ای [برای جلوگیری] از آن نیست (مرگ) عمل کند. [۳۱] هم چنین فرمود:

عقل در نگهداری تجربه‌ها می‌باشد. [۳۲] و فرمود:

عادل کسی است که رفتار او گفتارش را تصدیق کند. [۳۳] در این احادیث که از باب نمونه ذکر شد برای عادل به علائم ذیل اشاره شده است:

۱. به وسیله عقل، خدا شناخته و عبادت می‌شود.
۲. دین حق را پذیرفته و دیندار است.
۳. خدا را به خوبی می‌شناسد و رضایت او را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد، در حال وحشت، خدا انیس او و در حال وحدت، رفیق او و در حال فقر، غنای او خواهد بود.
۴. علم و حکمت را بر امور دنیا ترجیح می‌دهد.
۵. به دنیا دلبسته نیست و فضول دنیا را ترک می‌کند و به طریق اولی مرتکب گناه نمی‌شود.
۶. می‌داند که تحصیل دنیا و آخرت هر دو نیاز به سعی و تحمل مشقت دارد، به همین جهت سعی خود را در راه تحصیل آخرت مصروف می‌دارد، چون باقی تر است.
۷. نفس خویش را در تملک دارد و کاملاً مراقبت می‌کند که به هنگام غضب شهوت و ترس از مرز حق تجاوز نکند.
۸. در برابر حق تسلیم می‌شود و با باطل مبارزه می‌کند.
۹. راست گویی را از دست نمی‌دهد و هیچ گاه دروغ نمی‌گوید.
۱۰. درست کار است و هیچ گاه مرتکب خیانت نمی‌شود.
۱۱. مرگ و آخرت را فراموش نمی‌کند و همواره سعی دارد تا در این دنیا برای آخرت خویش توشه‌ای تهیه کند.

۱۲. به بهترین فضایل و مکارم اخلاقی اتصاف دارد.

۱۳. قبل از سخن، در صلاح و فساد آن می‌اندیشد و اگر صلاح بود، سخن می‌گوید.

۱۴. از سخنان بی‌فایده اجتناب می‌کند، ولی به هنگام ضرورت از سخن گفتن دریغ ندارد.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید در این احادیث آثار و علائمی برای عاقل ذکر شده است که نمونه‌های فراوان دیگری نیز در احادیث دیگر وجود دارد.

با این آثار و نشانه‌ها می‌توان به مقدار عقل افراد پی برد، هر چه این صفات و خصوصیات در فردی بیش‌تر و کامل‌تر باشد عقل او کامل‌تر خواهد بود، زیرا کثرت و شدت آثار، دلیل قوت مؤثر می‌باشد. البته همه انسان‌ها عقل دارند، لیکن همه آن‌ها از عقل خود خوب استفاده نمی‌کنند.

لازمه عقل این است که اگر درست به کار گرفته شود واقعیات را خوب و صحیح درک می‌کند، مفسد و مصالح را تشخیص داده و راه سعادت و کمال را به انسان نشان می‌دهد. تفکر و عاقبت‌اندیشی و واقع‌نگری، کار عقل است لیکن در صورتی که به کار گرفته شود و در طریق صحیح قرار گیرد.

عقل با تفکر صحیح می‌تواند واقعیات را کشف کند و سعادت و کمال واقعی انسان را تأمین نماید. می‌تواند مبدأ آفرینش جهان را بشناسد و از دستورها و برنامه‌هایش پیروی کند، فضایل و مکارم اخلاق را شناخته و خویشتن را با آن‌ها تکمیل کند، رذایل اخلاق نیز تشخیص داده و از آن‌ها پرهیزد.

بنابراین، اگر دیدیم فردی به خدا، معاد و پیامبران ایمان و عقیده داشته و از دستورهای پیامبر اطاعت می‌کند، به فضایل و مکارم اخلاق آراسته بوده و از اخلاق ناپسند پیراسته است، پی‌می‌بریم که نیروی تعقل خویش را خوب به کار گرفته و در نتیجه از عقل کاملی برخوردار است. برعکس اگر از خدا اعراض نموده به مبدأ و معاد ایمان ندارد و شیفته و دل‌باخته امور دنیوی است و به اخلاق نیک انسانی هم پایبند نیست، معلوم می‌شود که از نیروی عقل خویش خوب استفاده نکرده و عقلش ضعیف است.

دشمنان عقل

عقل، دشمنانی دارد که همواره با او در جنگ و ستیزند. عقل می‌کوشد دشمنانش را مغلوب کرده و از میدان براند، دشمنان نیز سعی دارند نور عقل را خاموش و او را از رهبری معزول نمایند، در نتیجه، کشور تن را در انحصار خویش درآورند. معصومین علیهم السلام، دشمنان عقل معرفی کرده‌اند؛ مثلاً:

حضرت علی علیه السلام فرمود:

عقل و شهوت ضد یکدیگراند، علم از عقل حمایت می‌کند و خواسته‌های نفسانی مؤید شهوت‌اند و نفس هم میدان تنازع آن‌هاست. هر کدام غلبه کردند نفس در جانب او خواهد بود. افضل مردم نزد خدا کسی است که عقل خود را احیا کند و شهوتش را بمیراند و نفس خود را برای مصلحت آخرت به سختی بیندازد. [۳۴]

نیز فرمود:

هر کس شهوت خود را در تملک نگیرد مالک عقل خود نخواهد بود. [۳۵] و فرمود:

غضب، عقول را به فساد کشیده و انسان را از حقیقت و راه راست دور می‌گرداند. [۳۶] و فرمود:

هر کس خشم خویش را در اختیار نگیرد مالک عقل نخواهد بود. [۳۷] امام صادق علیه السلام فرمود:

هوای نفس دشمن عقل و مخالف حق و هم نشین باطل است. شهوات نفسانی هوای نفس را تقویت می‌کنند و اصل نشانه‌های هوا از خوردن حرام، غفلت از واجبات، سستی در مستحبات و فرو رفتن در عیاشی‌ها حاصل می‌شود. [۳۸]

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمود:

ای هشام! هر کس که سه چیز را بر سه چیز تسلط دهد گویا به ویرانی عقل خویش کمک نموده است: هر کس که نور تفکر خود را با طول امل تاریک کند، لطایف حکمت را با سخنان زیاد محو سازد و نور عبرت خود را با شهوت‌های نفسانی خاموش سازد. پس گویا که هوای نفس را در ویران کردن عقل خود کمک نموده است و هر کس که عقل خود را فاسد سازد، دین و دنیای خود را به تباهی کشیده است. [۳۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس که به سخنان افراد عاقل گوش ندهد عقلش می‌میرد، هر کس که با هوای نفس مخالفت کند عقلش صحیح می‌ماند و هر کس که به عقل خویش اکتفا کند (و با دیگران مشورت نکند) به لغزش گرفتار می‌شود. [۴۰]

راه‌های تقویت عقل

عقل، موجودی مجرد است اما مجرد تام نیست، بلکه به بدن تعلق دارد و چون متعلق به ماده است حرکت و تکامل دارد. چنان نیست که عقل و نفس انسان را از آغاز وجود تا آخر عمر یک‌نواخت باقی بماند. انسان‌ها در مقدار عقل یکسان نیستند بلکه هر انسانی در مرتبه‌ای از عقل قرار دارد. سعادت دنیوی و اخروی هر انسانی به مقدار عقل اوست. خوش‌بختانه عقل قابل تربیت، تقویت و تکامل است. هر انسانی می‌تواند به عقل خویش بیفزاید و آن را کامل‌تر گرداند. به همین جهت اسلام به انسان‌ها توصیه می‌کند که در تکمیل عقل خویش بکوشند.

برای تقویت عقل، در قرآن و احادیث راه‌هایی معرفی شده است که در ذیل به عمده آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. به کار گرفتن عقل

انسان‌های سالم دارای عقل‌اند، لیکن همه آن‌ها به مقدار کافی از عقل خود استفاده نمی‌کنند. عقل مانند سایر قوای انسان، هر چه بیش‌تر به کار گرفته شود بیش‌تر تقویت می‌شود. انسان اگر می‌خواهد عقلش کامل‌تر شود باید بیش‌تر تعقل نماید. به همین جهت اسلام، از کسانی که تعقل کرده تعریف نموده و کسانی که عقل خویش را به کار نمی‌گیرند مورد توبیخ و تقییح قرار می‌دهد؛ مثلاً خدا در قرآن می‌فرماید:

«صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ [۴۱]

آن‌ها کر و لال و کورند پس تعقل ندارند.

و می‌فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ [۴۲]

به درستی که بدترین جنبندگان نزد خدا، (انسان‌های) کر و لالی هستند که تعقل ندارند.

و می‌فرماید:

«وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ [۴۳]

خدا رجس و پلیدی را بر کسانی قرار داد که تعقل نمی‌کنند.

و می‌فرماید:

«يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَآكَثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ [۴۴]

بر خدا دروغ می‌بندند و اکثرشان تعقل ندارند.

در آیاتی دیگر، اسباب و عوامل تعقل را به انسان‌ها معرفی می‌کند:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» [۴۵]

و می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» [۴۶]

همانا که در خلقت آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز و کشتی‌ها، که برای منافع مردم در دریا حرکت می‌کنند، و باران‌هایی که از آسمان نازل می‌کند و زمین مرده را احیا می‌کند و جنبندگان را در آن پراکنده می‌سازد و در تحریک بادهای و ابرهایی که بین آسمان و زمین مسخرند، در همه اینها آیه‌ها و نشانه‌هایی است برای مردم که تعقل نمایند.

آیات دیگری نیز داریم که از عقلا به عنوان اولوالالباب تعبیر کرده و آن‌ها را اهل فهم و تذکر می‌داند، برای نمونه:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» [۴۷]

همانا که در خلقت آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز آیاتی است برای صاحبان عقل.

در این باره احادیثی هم از پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از عقل خود راهنمایی بخواهید تا شما را ارشاد کند، و با او مخالفت نکنید که پشیمان می‌شوید. [۴۸]

۲. تفکر

تفکر نیز نوعی تعقل است که از ترتیب مقدمات به حصول نتیجه می‌رسد. به وسیله تفکر نیز می‌توان به تقویت عقل پرداخت، به همین جهت در قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام درباره تفکر، تأکید و توصیه شده و از عدم تفکر نهی گردیده است:

خدا در قرآن می‌فرماید:

«كَذَلِكَ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» [۴۹]

خدای متعال این چنین آیات را برای شما بیان کرد شاید فکر کنید.

و می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ [۵۰]

او خدایی است که زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها قرار داد و نهرها جاری ساخت و از هر میوه‌ای در زمین جفت بیافرید و شب را به روز پوشانید. همانا در این امور آیه‌ها و نشانه‌هایی است برای مردمی که تفکر داشته باشند.

و می‌فرماید:

«أَلَمْ يَسْتَوِ الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»؛ [۵۱]

بگو آیا فرد کور و بینا یکسان‌اند؟ چرا فکر نمی‌کنند؟

از این قبیل آیات در قرآن زیاد داریم که مردم را به تفکر، تشویق و ترغیب می‌کند.

روایات مردم را به تفکر دعوت می‌نماید، حتی تفکر را به عنوان یک عبادت بلکه بهترین عبادت‌ها معرفی می‌نماید؛ از جمله:

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

به وسیله تفکر قلبت را بیدار کن و در شب پهلویت را از بستر جداساز و تقوای پروردگارت را پیشه نما. [۵۲] امام صادق علیه السلام فرمود:

بهترین عبادت‌ها تفکر درباره خدا و قدرت اوست. [۵۳] حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمود:

ای هشام! برای هر چیز دلیل و راهنمایی وجود دارد و دلیل عقل، تفکر است و دلیل تفکر، سکوت می‌باشد. [۵۴] اسلام به اندیشیدن کاملاً عنایت داشته و در موارد متعددی، مردم را به تفکر دعوت کرده است. گمان نمی‌کنم در هیچ یک از ادیان آسمانی به مقدار اسلام نسبت به تفکر و تعقل توجه شده باشد، به طوری که می‌توان اسلام را به عنوان دین طرفدار تفکر و تعقل معرفی کرد.

۳. عاقبت اندیشی

یکی از راه‌هایی که می‌توان با آن نیروی عقل را تقویت کرد این است که انسان عادت کند که در مورد انجام هر عملی، قبل از شروع، اطراف و جوانب آن را خوب بررسی کرده و در آثار و نتایج خوب یا بد آن اندیشه و تأمل

نماید، اگر صلاح بود وارد عمل شود و گرنه از عمل خودداری نماید. در احادیث به این روش تأکید شده است؛ مثلاً: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی در صدد هستی کاری انجام بدهی ابتدا در عواقب آن خوب تأمل کن، اگر مصلحت بود فوراً اقدام کن و اگر بد بود از انجام آن خودداری نما. [۵۵] حضرت صادق علیه السلام به ابن جنبد توصیه کرد:

در مورد هر کاری از ابتدا توقف (و تفکر) کن تا این که راه دخول در آن و خروج از آن را کاملاً بشناسی آن گاه وارد عمل شو، مبادا بدون عاقبت اندیشی وارد عمل شوی و پشیمان گردی. [۵۶] امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود:

عاقبت نگری رأس عقل و تندروی رأس حماقت است. [۵۷] هم چنین فرمود:

هر کس که در عواقب امور، خوب تأمل کند از مصیبت‌ها و دشواری‌های آنها در امان خواهد بود. [۵۸]

و فرمود:

فکر کردن عقل را نورانی می‌کند. [۵۹] و فرمود:

تفکر عقل را جلا و روشنی می‌بخشد. [۶۰]

۴. مشورت

مشورت کردن با عقلا و استمداد از افکار و آرای آنها موجب تقویت عقل می‌گردد. کسانی که در کارها با دیگران مشورت و نظرخواهی می‌کنند چنان است که گویا عقول دیگران را به استخدام خویش در آورده‌اند. وقتی انسان در موضوعی با چند نفر مشورت می‌نماید و هر یک از آنها عقیده‌اش را بیان کرده و در توجیه آن سخن می‌گویند، در صورتی که مشورت کننده، به قصد یافتن حق، به سخنان آنها خوب گوش دهد، می‌تواند بهترین آنها را انتخاب کند، آن گاه تصمیم بگیرد و وارد عمل شود. البته تصمیم‌گیری نهایی با خود مشورت کننده است. انسان هر چه هم عاقل باشد بی‌نیاز از مشورت نخواهد بود و کسی که در کارها مشورت می‌کند کمتر به خطا و اشتباه می‌افتد. برعکس کسانی که در عقیده، استبداد داشته و رأی و عقیده خود را همانند بت، می‌پرستند و به افکار و آرای دیگران بی‌اعتنا هستند خطا و اشتباه آنها زیاد است.

به همین جهت اسلام عنایت خاصی نسبت به مشورت داشته و تأکیدهای فراوانی در این موضوع دارد، برای مثال:

در قرآن به پیامبرش که عقل کُلّ است خطاب کرده و می‌فرماید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ [۶۱]

ای پیامبر با اصحاب خود در کارها مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی با توکل بر خدا وارد عمل شو که خدا متوکلین را دوست دارد.

و می فرماید:

«وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ [۶۲]

مؤمنین در کارها با هم مشورت می کنند و از آن چه به آن ها داده ایم انفاق می نمایند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

هر کس که از آرای مختلف استقبال کند مواقع خطا و اشتباه را می یابد و هر کس بدون عاقبت اندیشی وارد امور شود خودش را در معرض مشکلات و حوادث دشوار قرار خواهد داد. عاقبت اندیشی قبل از عمل، تو را از پشیمانی در امان می دارد. عاقل از تجربه ها پند می گیرد. در تجربه ها علوم جدیدی به دست می آید. و در دگرگونی ها (و انقلاب های روزگار) مردان بزرگ شناخته می شوند. [۶۳] هم چنین فرمود:

هر کس که با عقلا مشورت نماید به راه راست هدایت می شود. [۶۴]

و فرمود:

هر کس مشورت نکند پشیمان خواهد شد. [۶۵] حضرت صادق علیه السلام در ضمن موعظه فرمود:

در امورت با کسانی مشورت کن که از خدا می ترسند. [۶۶] و نیز فرمود:

کسی که مستبد به رأی باشد، خودش را در جایگاه لغزش قرار می دهد. [۶۷] البته مشورت، بسیار مهم و سرنوشت ساز است، لیکن مشورت با هر کسی، صلاح نیست بلکه شخص مورد مشاوره باید صلاحیت و شرایط آن را داشته باشد و گرنه ممکن است نتیجه معکوس داشته و عقل را به گمراهی و اشتباه بیندازد.

۵. پذیرش حق

خضوع و تسلیم در برابر حق یکی دیگر از راه های تقویت عقل است. اگر انسان تصمیم بگیرد که در هر حال و نسبت به هر کس، حق را بپذیرد و در برابرش خاضع باشد، می تواند با تفکر، تعقل و مشورت با عقلا حق را بیابد و مصالح و مفاسد واقعی خویش را درک کند و به عقل خود بیفزاید، اما اگر طالب حق نبوده و برده هواهای نفسانی

باشد، هیچ گاه عقل خویش را درست به کار نگرفته و از تفکرات و مشاوره‌های خود استفاده نمی‌کند، زیرا در تفکرات و مشاوره هایش حق را نمی‌جوید بلکه در صدد ارضای خواسته‌های نفسانی خود است.

در احادیث نیز بدین مطلب اشاره شده است؛ مثلاً:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمود:

لقمان به پسرش گفت: در برابر حق تسلیم باش تا عاقل‌ترین مردم باشی. [۶۸]

۶. معاشرت با عقلا

انسان‌هایی که در یک اجتماع زندگی می‌کنند نسبت به یکدیگر حالت تأثیر و تأثر دارند، چیزهایی را به معاشرین خود القاء کرده و چیزهایی را از آن‌ها فرا می‌گیرند. آداب و رسوم زندگی و علوم و اطلاعات لازم را، که نتیجه تجربه‌های شخصی خودشان یا گذشتگان‌شان می‌باشد، از یکدیگر فرا می‌گیرند. بنابراین، معاشرین تأثیرات فراوانی در او خواهند داشت.

معاشرت، رفت و آمد و بحث و گفت‌وگو با دانشمندان و عقلا به علوم و اطلاعات انسان می‌افزاید و عقل او را کامل‌تر می‌گرداند. چون سخنان دانشمندان و عقلا غالباً علمی، منطقی و عاقلانه خواهد بود، هم‌چنین اخلاق و رفتار آن‌ها نیز غالباً مؤدب و معقولانه خواهد بود. اخلاق و رفتار عاقلانه آن‌ها بدون شک در معاشریشان، کم یا زیاد، تأثیر خواهد گذاشت و در تقویت نیروی عقلانی آن‌ها مؤثر خواهد بود.

برعکس، معاشرت و گفت‌وگو با افراد جاهل و کم‌عقل نه تنها به عقل انسان نمی‌افزاید بلکه رفته رفته او را به سوی نقصان و سقوط خواهد کشید، به طوری که ممکن است چراغ عقل خاموش گردد.

به همین جهت در احادیث توصیه شده که با دانشمندان و عاقلان معاشرت نمایید و از معاشرت با افراد جاهل و کم‌عقل تا حد ممکن اجتناب کنید، برای مثال:

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هم‌نشینی با صالحان، انسان را به صلاح دعوت می‌کند و آداب علما عقل را زیاد می‌گرداند. [۶۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس که استماع از صاحبان عقل را ترک نماید عقلش می‌میرد. [۷۰] حضرت علی علیه السلام فرمود:

صلاح اخلاق در معاشرت با عقلاست. [۷۱] لقمان به پسرش گفت:

پسرم با علما مصاحبت کن، با آنها نزدیک بشو و مجالست نما و به خانه هایشان رفت و آمد داشته باش شاید شبیه آنها گردی. [۷۲] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از علما سؤال کن و با حکما مجالست داشته باش و با فقرا هم نشینی کن. [۷۳] حضرت صادق علیه السلام از قول پیامبر نقل کرده که فرمود:

خوش بخت ترین مردم کسی است که با مردمان کریم و بزرگوار معاشرت دارد. [۷۴]

حضرت علی علیه السلام فرمود:

هر کس که با جاهل هم نشین باشد از عقلش کاسته می شود. [۷۵] نیز فرمود:

فساد اخلاق در معاشرت با سفیهان است. [۷۶] به هر حال انتخاب دوست امری است بسیار مهم و سرنوشت ساز و نمی توان آن را کوچک و غیر مهم تلقی کرد. انتخاب دوست عاقل یک امر بسیار مهم تربیتی است؛ مخصوصاً برای نوجوانان و جوانان. البته این موضوع بسیار مهم و حیاتی نیاز به بحث و بررسی بیش تری دارد که اگر توفیق حاصل شد در آینده بررسی می کنیم.

۷. کنجکاوی و سؤال

دقت و سؤال کردن یکی از بهترین عوامل تقویت نیروی عقل است. انسانی که در شناخت امور، کنجکاوی می نماید، اگر به واقع نرسید باز هم آن را رها نمی کند و از دانشمندان و اهل اطلاع سؤال می نماید، آن قدر به کار خویش ادامه می دهد تا به مطلوب برسد، چنین انسانی کم کم عقل خویش را تقویت کرده و برای فهم و درک امور بسیار مهم و دشوار آماده می شود.

انسان هر چه عالم و عاقل باشد باز هم از علوم و اطلاعات دیگران بی نیاز نیست، زیرا دیگران حتی افراد عادی ممکن است دارای اطلاعات و علمی باشند که عالم فاقد آنها باشد. باید انسان سعی کند علوم و اطلاعات دیگران را به علوم خودش اضافه نموده و عقل خویش را کامل تر گرداند. انسان نباید به هیچ درجه و مرتبه ای از علم و دانش قانع شود، بلکه باید همواره و همیشه درصدد تحصیل علم و دانش باشد.

احادیث در این باره بسیار است، از باب نمونه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

دانشمندترین مردم کسی است که علوم دیگران را به علوم خودش اضافه کند و با ارزش ترین مردم کسی است که از دیگران اعلم باشد و کم ارزش ترین مردم کسی است که علمش از همه کمتر باشد. [۷۷] هم چنین فرمود:

چهار چیز است که بر هر عاقلی لازم است، گفته شد، آن چهار چیز کدامند؟

فرمود: گوش دادن به مطالب علمی، حفظ آن‌ها، نشر آن‌ها برای اهلش و عمل به آن‌ها. [۷۸] و فرمود:

طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است. [۷۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای مؤمن! این علم و ادب ارزش نفس تو می‌باشد، پس در فرا گرفتن آن جدیت کن، که هر چه بر علم و ادب تو اضافه شود، بر قدر و منزلت تو افزوده خواهد شد، زیرا به وسیله علم، خدا را می‌شناسی و به وسیله ادب می‌توانی در خدمت پروردگارت باشی و در اثر ادب خدمت، بنده مستوجب ولایت و قرب خواهد شد، پس نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی نجات پیدا کنی. [۸۰] امام صادق علیه السلام فرمود:

بر این علم قفلی نهاده شده و کلید آن سؤال است. [۸۱][۸۲]

[۱]. طلاق (۶۵) آیه ۱۲: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا».

[۲]. مجادله (۵۸) آیه ۱۱: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

[۳]. کافی، ج ۱، ص ۱۶: هشام بن الحکم عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام - في حديث إلى أن - قال: «يا هشام، ما بعث الله أنبياءه ورسله إلى عباده إلا ليعقلوا عن الله فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة، وأعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلاً وأكملهم عقلاً أرفعهم درجة في الدنيا والآخرة».

[۴]. تحف العقول، ص ۳۸۳: «أفضل العبادة العلم بالله والتواضع له».

[۵]. مریان بزرگ، ص ۱۴۵.

[۶]. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۸۳؛ عبدالله بن سنان قال: سألت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فقلت: الملائكة أفضل أم بنو آدم؟ فقال: «قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: إن الله عزوجل ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة، وركب في البهائم شهوة بلا عقل، وركب في بنی آدم كليهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة، ومن غلبت شهوته عقله فهو شر من البهائم».

[۷]. همان، ص ۲۸۳: «العقل دليل المؤمن».

[۸]. همان، ص ۲۸۴: «استرشدوا العقل تشرشدوا، ولا تعصوه فتندموا».

[۹]. همان، ص ۲۹۴: «إن العقل عقال من الجهل، و النفس مثل اخبث الدواب، فإن لم تُعقل حارت».

[۱۰]. وافی، ج ۱، ص ۵۱: «لما خلق الله تعالى العقل استنطقه ثم قال له: أقبّل فأقبّل، ثم قال له: أدب فأدب، ثم قال: وعزّي و جلالی ما خلقت خلقاً هو أحبّ إلىّ منك، و لا أكملتك إلاّ فیمن أحبّ أمّا إني إياك آمر، و إياك أنهي و

إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ».

[١١]. همان، ص ٨١: «صديق كل امرئ عقله و عدوه جهله».

[١٢]. همان، ص ٨٥: «ما قَسَمَ اللَّهُ للعباد شيئاً أفضلَ من العقل، فنومُ العاقل أفضلُ من سهر الجاهل. و اقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل، و لا بعثَ اللهُ نبيّاً و لا رسولاً حتى يستكمل العقل و يكون عقله أفضل من جميع عقول أمته، و ما يُضمرُ النبي في نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدين، و ما أدّى العبد فرائض الله حتى عقل عنه، و لا بلغ جميع العادين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل، و العقلاء هم أولوالألباب الذين قال الله تعالى: «و ما يتذكر إلّألوالألباب».

[١٣]. همان، ص ١١٧: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا عليّ؛ لا فقر أشدّ من الجهل، و لا مال أعودُ من العقل».

[١٤]. غرر الحكم، فصل أول، شماره ٥٣: «العقل أقوى أساس».

[١٥]. همان، شماره ٧٠٨: «العقل ينبوع الخير».

[١٦]. همان، شماره ١٣٢٧: «الخُلُقُ المحمود من ثمار العقل».

[١٧]. همان، شماره ١٣٨٩: «الدين لا يُصلحه إلّأالعقل».

[١٨]. همان، شماره ١٦٧٢: «الأدب و الدين نتيجة العقل».

[١٩]. همان، شماره ١٧٤٦: «العقل غريزة تزيد بالعلم و التجارب».

[٢٠]. وافى، ج ١، ص ٧٩: بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له: ما العقل؟ قال: «ما عبّد به الرحمانُ و اكتسب به الجنانُ». قال قلت: فالذى كان في المعاوية؟ فقال: «تلك النكراء، تلك الشيطنة و هى شبيهة بالعقل و ليست بالعقل».

[٢١]. همان، ج ١، ص ٨٢: «من كان عاقلاً كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة».

[٢٢]. همان، ص ٩٢: يا هشام! الصبر على الوحدة علامة قوة العقل، فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنيا و الراغبين فيها، و رغب فيما عند الله، و كان الله أنسه في الوحشة، و صاحبه في الوحدة، و غناه في العيلة، و معزة من غير عشيره».

[٢٣]. همان، ص ٩٢: «يا هشام؛ إن العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمة و لم يرض بالدون من الحكمة مع الدنيا، فلذلك ربحت تجارتهم. يا هشام، إن العقلاء تركوا فضول الدنيا فكيف الذنوب، و ترك الدنيا من الفضل و ترك الذنوب من الفرض. يا هشام؛ إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها نعلم أنّها لا تُنال، إلّأبمشقة، و نظر إلى الآخرة، فعلم أنّها لا تُنال إلّأبمشقة فطلب بالمشقة أباقهما».

[٢٤]. همان، ص ٩٣: «يا هشام إن أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول: إن من علامة العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال:

يجيب إذا سُئل، و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام، و يشير بالرأى الذى يكون فيه صلاح أهله. فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شىء فهو أحمق».

- [٢٥]. وافي، ج ١، ص ١٠٨: «أكمل الناس عقلاً أحسنهم خلقاً».
- [٢٦]. همان، ص ١٢٢: «إعجاب المرأ بنفس دليل على ضعف عقله».
- [٢٧]. جامع احاديث الشيعة، ج ١٣، ص ٤٦٦: «العاقل من يملك نفسه إذا غضبَ و إذا رغبَ و إذا رهبَ».
- [٢٨]. همان، ص ٥٠٠: «إذا تمّ العقل نقص الكلام».
- [٢٩]. همان، ص ٣١٤: «لسانُ العاقل وراء قلبه، و قلبُ الأحمق وراء لسانه».
- [٣٠]. مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٧: «العاقل من كان ذلواً عند إجابة الحق، منصفاً بقوله، جموحاً عند الباطل، خصماً بقوله، يترك دنياه و لا يترك دينه، و دليل العقل شيان: صدق القول، و صواب الفعل».
- [٣١]. جامع احاديث الشيعة، ج ١٣، ص ٢٦٣: «إنّ العاقل من نظر في يومه لغده، و سعى في فكاك نفسه، و عمل لما لا بدّله و لا محيص عنه».
- [٣٢]. غرر الحكم، فصل اول، شماره ٧٢٤: «العقلُ حفظُ التجارب».
- [٣٣]. همان، شماره ١٤٢٩: «العاقلُ من صدقت أقواله أفعاله».
- [٣٤]. جامع احاديث الشيعة، ج ١٣، ص ٢٩٩: «العقل و الشهوة ضدان، و مؤيد العقل العلم، و مؤيد الشهوة الهوى، و النفس مُتَنَازَعَةٌ بينهما، فأيهما فُهر كانت في جانبه، إنّ أفضل الناس عند الله من أحيأ عقله، و أمات شهوته، و أتعب نفسه لصلاح آخرته».
- [٣٥]. همان، ص ٢٩٩: «من لم يملك شهوته لم يملك عقله».
- [٣٦]. همان، ص ٤٦٦: «الغضب يفسد الألباب، و يبعد عن الصواب».
- [٣٧]. همان، ص ٢٦٧: «من لم يملك غضبه لم يملك عقله».
- [٣٨]. مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٧: «الهوى عدو العقل، و مخالف الحق، و قرين الباطل. و قوة الهوى من الشهوات، و أصل علامة الهوى من أكل الحرام، و الغفلة عن الفرائض، و الاستهانة بالسنن، و الخوض في الملاهي».
- [٣٩]. جامع احاديث الشيعة، ج ١٣، ص ٢٨٨: «يا هشام، من سلط ثلاثاً على ثلاث فكأنما أعان على هدم عقله: من أظلم نور تفكره بطول أمله و محاطرائف حكمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنما أعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله أفسد دينه و دنياه».
- [٤٠]. همان، ص ٢٨٣: «من ترك الاستماع من ذوى العقول مات عقله، و من جانب هواه صح عقله، و من استغنى بعقله زل».
- [٤١]. بقره (٢) آيه ١٧.
- [٤٢]. انفال (٨) آيه ٢٢.
- [٤٣]. يونس (١٠) آيه ١٠٠.

- [٤٤]. مائده (٥) آيه ١٠٣.
- [٤٥]. حج (٢٢) آيه ٤٦.
- [٤٦]. بقره (٢) آيه ١٦٤.
- [٤٧]. آل عمران (٣) آيه ١٩٠.
- [٤٨]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٣، ص ٢٨٤: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «استرشدوا العقل تُرشدوا، ولا تعصوه فتندموا».
- [٤٩]. بقره (٢) آيه ٢١٩.
- [٥٠]. رعد (١٣) آيه ٣.
- [٥١]. انعام (٦) آيه ٥٠.
- [٥٢]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٤، ص ٣١٩: «نبه بالتفكر قلبك و جاف عن الليل جنبك و اتق الله ربك».
- [٥٣]. همان، ص ٣١٠: «أفضل العبادة إدمان التفكر في الله و في قدرته».
- [٥٤]. همان، ج ١٣، ص ٢٨٦: «يا هشام! إن لكل شيء دليلاً و دليل العقل التفكر، و دليل التفكر الصمت».
- [٥٥]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٤، ص ٣١٣: «إذا هممت بأمر فتدبر عاقبته؛ فإن يك خيراً فاسرع إليه، و إن كان شراً فأنته عنه».
- [٥٦]. همان، ج ١، ص ٣١٥: «قف عند كل أمر حتى تعرف مدخله من مخرجه قبل أن تقع فيه فتندم».
- [٥٧]. همان، ج ١٣، ص ٢٨٣: «التثبت رأس العقل والحدّة رأس الحمق».
- [٥٨]. همان، ج ١٤، ص ٣١٥: «من نظر في العواقب أمن من النوائب».
- [٥٩]. غرر الحكم، فصل اول، شماره ٤٢٣: «الفكر ينير اللب».
- [٦٠]. همان، شماره ٩٧٨: «الفكر جلاء العقول».
- [٦١]. آل عمران (٣) آيه ١٥٩.
- [٦٢]. شورى (٤٢) آيه ٣٨.
- [٦٣]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٣، ص ٣١٤: «من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء، و من تورط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرض لمفطعات النوائب، و التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم، و العاقل من وعظته التجارب، و في التجارب علم مستأنف، و في تقلب الأحوال علم جواهر الرجال».
- [٦٤]. مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٦٥: «من شاور ذوى الألباب دلّ على الرشاد».
- [٦٥]. همان، ص ٦٥: «من لم يستشر يندم».
- [٦٦]. همان، ص ٦٥: «و شاور في أمرک الذين يخشون الله عزوجل».

- [٦٧]. همان: «المستبدُّ برأيه موقوف على مداحض الزلل».
- [٦٨]. وافى، ج ١، ص ٩١: «يا هشام؛ إنَّ لقمان قال لابنه: تَوَاضَعْ للحقِّ تَكُنْ أعقلَ الناسِ».
- [٦٩]. همان، ص ٩٤: «مُجَالِسَةُ الصَّالِحِينَ داعيةٌ إلى الصَّلاح، و آداب العُلَماءِ زيادةٌ في العَقْل».
- [٧٠]. مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٨٦:
- « من ترك الاستماع من ذوى العقول مات عقله».
- [٧١]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٣، ص ٢٨٣: «صلاح الأخلاق معاشرَةُ العقلاء».
- [٧٢]. بحار الانوار، ج ٧٤، ص ١٨٩: «يا بنى؛ صاحب العلماء، و اقرب منهم، و جالسهم، و زُرهم فى بيوتهم فلعلك تشبههم».
- [٧٣]. همان، ص ١٨٨: «سائلوا العُلَماءَ، و خالطوا الحكماءَ، و جالسوا الفقراءَ».
- [٧٤]. همان، ص ١٨٥: «أسعد الناس من خالط كرام الناس».
- [٧٥]. جامع احاديث الشيعه، ج ١٣، ص ٢٨٣: «من صحب جاهلاً نقص من عقله».
- [٧٦]. همان، ص ٢٨٣: «فساد الأخلاق معاشرَةُ السفهاء».
- [٧٧]. بحار الانوار، ج ١، ص ١٦٤: «أعلم الناس من جمع علم الناس إلى علمه، و أكثر الناس قيمةً أكثرهم علماً، و أقل الناس قيمةً أقلهم علماً».
- [٧٨]. همان، ص ١٦٨: «أربع يلزم كل ذى هجى و عقل من أمتى، قيل: يا رسول الله ما هن؟ قال: استماع العلم، و حفظه، و نشره عند أهله و العمل به».
- [٧٩]. همان، ص ١٧٧: «طلب العلم فريضةً على كل مسلم و مسلمة».
- [٨٠]. همان، ص ١٨٠: «يا مؤمن! إنَّ هذا العلمَ و الأدبَ ثمنُ نفسك، فاجتهد فى تعلُّمها فما يزيد من علمك و، أدبك يزيد فى ثمنك و قدرك؛ فإنَّ بالعلم تهتدى إلى ربك، و بالأدب تحسن خدمة ربك، و بأدب الخدمة يستوجب العبدُ ولايته و قربه، فاقبل النصيحة كى تنجو من العذاب».
- [٨١]. همان، ص ١٩٨: «إنَّ هذا العلم عليه فقل و مفتاحها السؤال».
- [٨٢] امينى، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١ جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

راه‌های جلوگیری از انحرافات جنسی

چنان‌که قبلاً گفتیم، غریزه جنسی نه تنها بد و منفور نیست، بلکه یکی از غرایز بسیار سودمند می‌باشد. نسل انسان به وسیله این غریزه باقی می‌ماند. به علاوه، ارضای غریزه جنسی یکی از لذایذ زندگی و موجب دل‌گرمی و شور و شوق حیات است. اگر درست هدایت شود زندگی انسان را قرین آرامش و آسایش کرده و زیبا می‌سازد، لیکن اگر به انحراف کشیده شد زیان‌های فراوانی را به همراه خواهد آورد که درمان آن‌ها بسیار دشوار است.

به همین جهت اولیا و مربیان وظیفه دارند که برای هدایت صحیح غریزه جنسی و جلوگیری از انحراف، جداً عنایت داشته باشند. در همه مراحل، حتی مرحله قبل از بلوغ، مراقب کودک باشند که مبادا به انحراف کشیده شود.

در این جا به راه‌های هدایت صحیح این غریزه حساس و جلوگیری از انحرافات اشاره خواهیم کرد:

جلوگیری از تحریک زودرس غریزه جنسی

یکی از خطراتی که کودکان با آن مواجه‌اند، بیدار شدن و تحریک زودرس غریزه جنسی است. بعضی چنین می‌پندارند که کودک قبل از بلوغ از مسائل جنسی چیزی نمی‌فهمد و در این باره احساسی ندارد. اما چنین تصویری صحیح نیست. دانشمندان عقیده دارند احساسات و لذت‌های جنسی از زمان کودکی وجود دارد و آثاری از آن مشاهده می‌شود، نهایت این که در هر زمان به صورتی آشکار می‌گردد.

در پسر بچه‌های کوچک گاهی نعوظ آلت تناسلی مشاهده می‌شود. گاهی به آلت تناسلی و اطراف آن دست می‌مالد و از این کار لذت می‌برد. اگر کسی به کفل، ران‌ها و آلت تناسلی او و اطراف آن دست بمالد لذت می‌برد. در بین کودکان پنج یا شش ساله بازی‌های جنسی دیده می‌شود. به آلت تناسلی کودکان دیگر نگاه می‌کنند و گاهی دست می‌مالند.

پژوهش‌های روان‌شناسان نشان می‌دهد که کودکان از سن شش - هفت سالگی دورنمایی را از روابط جنسی در ذهن خود دارند و درصدد کشف و جست‌وجوی آن هستند. از سن هشت - نه سالگی گاهی با دوستان خود خلوت کرده و درباره امور جنسی صحبت می‌کنند و اطلاعات خود را در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند. گاهی خودشان را به خواب می‌زنند تا از روابط محرمانه پدر و مادر چیزی به دست آورند. رفتار معاشقه‌ای پدر و مادر را زیر نظر دارند

و می‌خواهند در این باره چیزی بفهمند. هر چه به زمان بلوغ نزدیک‌تر شوند احساسات جنسی نیز در آن‌ها تقویت می‌شود.

به هر حال، احساسات جنسی در کودکان وجود دارد و گاه‌گاه به صورت‌های مختلف خودنمایی می‌کند و اگر در حد طبیعی باشد غالباً عواقب بدی هم به همراه نخواهد داشت. لیکن اگر از حد طبیعی تجاوز کرد و کودک احساس لذت نمود به تکرار آن علاقه‌مند می‌شود و به تدریج عادت می‌کند و خاطراتی از این لذایذ در ذهن او باقی خواهد ماند. همین امر ممکن است موجب بیداری و تحریک زودرس غریزه جنسی گردد و چون در این زمان‌ها ارضای غریزه جنسی از طریق مشروع و به وسیله ازدواج غالباً امکان‌پذیر نیست، ممکن است به انحراف کشیده شود و از طریق غیرمشروع درصدد ارضای آن برآید.

در بین کودکان نیز هم جنس‌بازی و استمناء وجود دارد و هر چه به زمان بلوغ نزدیک‌تر شوند شدت می‌یابد و امکان دارد در زمان بلوغ به حد یک عادت ناپسند درآید که ترک آن بسیار دشوار خواهد بود.

بنابراین، اولیا و مربیان باید قبلاً به فکر پیش‌گیری آن بوده و سعی کنند که غریزه جنسی کودکان قبل از موقع طبیعی بیدار نشود تا این دوران را به سلامت بگذرانند. ما در این جا به عواملی که امکان دارد سبب بیداری زودرس این غریزه شوند اشاره کرده و مربیان را به رعایت آن‌ها توصیه می‌کنیم:

۱. باید از لمس زیاد آلت تناسلی کودک و اطراف کفل و ران بچه حتی المقدور خودداری شود. گاهی وجود انگل سبب خارش مقعد می‌شود و کودک از مادرش می‌خواهد که دست بمالد. البته چند مرتبه محدود اشکال ندارد، ولی اگر زیاد شد امکان دارد موجب لذت شود و با تکرار به صورت عادت درآمده و باعث انحراف گردد. در صورتی که اولیا احساس کردند کودک انگل دارد باید درصدد علاج برآیند.

۲. باید کودکان را، با حیا تربیت کرد به طوری که در پوشیدن بدن، آلت تناسلی و پاهای خود جدیت کرده و از ظهور آن‌ها احساس شرم نمایند. به مصلحت کودکان نیست که با شورت و زیرپوش زندگی کنند و ران‌های خود را در معرض دید کودکان دیگر قرار دهند؛ مخصوصاً اگر پسر و دختر با هم زندگی کنند و از سنین پنج-شش سالگی بزرگ‌تر باشند.

۳. وقتی کودکان به سن تمیز رسیدند پدر و مادر نباید به عورت آن‌ها نگاه کرده و به آن‌ها اجازه دهند به آلت تناسلی یکدیگر نگاه کنند، زیرا حیا و شرم آن‌ها می‌ریزد و به خودنمایی و نگاه به عورت علاقه‌مند می‌شوند و امکان دارد به تدریج به صورت یک امر لذت‌بخش درآید و موجب انحراف گردد.

۴. صلاح نیست که دختر بچه چهار- پنج ساله با پدر و پسر بچه با مادر خود به حمام برود. هم چنین به مصلحت نیست که پسر بچه ها با دختر بچه ها به حمام بروند. در صورتی که پدر با پسر یا مادر با دختر خود به حمام می‌روند باید هم عورت خود را و هم عورت فرزندانشان را بپوشانند.

۵. صلاح نیست که دختر بچه چهار- پنج ساله با پسر بچه در یک بستر بخوابند. هم چنین صلاح نیست که پسر با پسر و دختر با دختر در یک بستر بخوابند. اگر به سن هشت- نه ساله رسیده اند باید جداً از این عمل جلوگیری شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که کودکان به ده سالگی رسیدند، نباید پسر با پسر و پسر با دختر و دختر با دختر در یک رخت خواب بخوابند. و در حدیث دیگری وارد شده که: از سن شش سالگی باید بین آن‌ها در رخت خواب، جدایی انداخت. [۱]

۶. صلاح نیست که دختر شش- هفت ساله با پدرش در یک بستر و پسر در همین سن با مادرش در یک بستر بخوابند؛ مخصوصاً اگر با شورت و لباس خواب باشند. خوابیدن دختر بچه با مرد بیگانه و پسر بچه با زن بیگانه یقیناً زیانش بیش تر است.

۷. در آغوش کشیدن و بوسیدن و نوازش کردن دختر پنج- شش ساله به وسیله مرد بیگانه اگر از روی ریه باشد حرام است و اگر بدون قصد ریه هم باشد نه به صلاح مرد است و نه به صلاح دختر. در آغوش کشیدن و بوسیدن پسر بچه به وسیله زن بیگانه نیز همین حکم را دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی دختر به سن شش سالگی رسید، صلاح نیست او را بیوسی. [۲] امام رضا علیه السلام با جمعی از خانواده اش در منزل یکی از بنی هاشم مهمان بود.

دختر بچه ای وارد مجلس شد، هر یک از حاضرین او را می‌گرفت و نوازش می‌کرد. هنگامی که دختر خواست به امام رضا نزدیک شود، از مقدار سالش سؤال کرد؟ گفته شد: پنج سال، حضرت او را نپذیرفت. [۳]

۸. باید کودک را از تماشای عکس‌ها، پوسترها و فیلم‌های مبتذل و عشقی بازداشت، چون در او تأثیر گذاشته و ممکن است به انحراف کشیده شود.

خواندن و شنیدن داستان‌های عاشقانه نیز به مصلحت کودک نیست. مریمان باید توجه داشته باشند که تماشای بعضی از فیلم‌های سینمایی و خواندن برخی از مجلات و کتاب‌ها برای کودکان بدآموزی داشته و ممکن است موجبات انحراف آن‌ها را فراهم سازد، لذا باید آنان را در حد ممکن از دست رسی به چنین امکاناتی بازداشت.

۹. مدارس مختلط و ارتباط نزدیک پسران و دختران و دوستی و رفاقت آن‌ها با یکدیگر نیز می‌تواند از عوامل بیداری زودرس غریزه جنسی باشد، مخصوصاً نسبت به کودکان نه سال به بالا. پس باید کودکان را از چنین محیط‌هایی دور داشت.
۱۰. وقتی کودکان در گوشه‌ای خلوت کرده و دور از چشم بزرگ‌ترها به بازی یا رازگویی‌هایی دوستانه مشغول می‌شوند، لازم است اولیا و مربیان از دور و به طور غیر مستقیم مراقب آن‌ها باشند و اگر عامل انحرافی‌ای را مشاهده کردند علاج نمایند.
۱۱. خلوت کردن کودکان با یکدیگر، مخصوصاً پسر و دختر، صلاح نیست و احتمال انحراف دارد. اولیا نباید کودکان را ساعت‌های طولانی در منزل یا در اتاقی تنها بگذارند و دنبال کار خود بروند و هیچ‌گونه مراقبتی نداشته باشند.
۱۲. کودکان نیاز به دوست و هم‌بازی دارند و نباید آن‌ها را از این نیاز طبیعی محروم ساخت، لیکن اولیا باید مواظب باشند تا به دام دوستان ناباب نیفتند.
- بسیاری از انحرافات جنسی کودکان در اثر معاشرت با دوستان فاسد است.
- چنان‌که نباید کودکان را از انتخاب دوستان و هم‌بازی‌ها محروم ساخت، هم‌چنین نباید آن‌ها را در انتخاب هر دوستی آزاد گذاشت بلکه باید در شناخت و انتخاب دوستان صالح آن‌ها را یاری کرد و از دوستان ناصالح برحذر داشت. به هر حال باید مراقب بود تا کودک راه انحرافی در پیش نگیرد.
۱۳. اگر مشاهده شد که کودک در رخت خواب خود دراز کشیده ولی خواب نیست، امکان دارد تخیلاتی را در ذهن خود مجسم می‌سازد و پیرو آن خود ارضایی کند. البته همیشه چنین نیست، لیکن احتمال آن وجود دارد؛ مخصوصاً اگر زیاد تکرار شد.
- به هر حال بهتر است اولیا و مربیان به کودکان توصیه کنند که در حال بیداری در رخت خواب دراز نکشند بلکه فوراً برخیزند و بستر خود را جمع کنند. اگر کودکان را عادت دهیم که در مواقع خواب دستشان را از لحاف یا پتو بیرون بگذارند کار خوبی است.
۱۴. اگر مشاهده کردید که فرزند شما به انزوا تمایل دارد و گاه‌گاه در گوشه‌ای خلوت کرده و ساعتی در آن‌جا تنها می‌ماند، درصدد یافتن علت آن باشید. اگر احساس کردید استمناء می‌کند به هر طریق ممکن او را از این عمل

ناشیست و خطرناک باز دارید. اگر گوشه گیری او علت دیگری دارد برایش چاره جویی کنید. به هر حال، گوشه گیری کودک و جوان یک حالت عادی نیست و نباید کوچک و کم اهمیت تلقی شود.

۱۵. خوابیدن بچه ها در یک اتاق و بدون اشراف والدین نیز بی خطر نیست؛ مخصوصاً اگر در سنین نزدیک بلوغ باشند، چون امکان دارد کودکان به منظور کنجکاوی و تقلید از روابط پدر و مادر، به اقدامات انحرافی دست بزنند. بسیار شنیده شده که برادر با خواهر خود روابط جنسی برقرار کرده یا به وسیله او استمناء می کرده است.

۱۶. کیفیت روابط جنسی والدین در تربیت جنسی فرزندان بدون شک تأثیر فراوانی دارد. کودک از سن پنج-شش سالگی، به کیفیت روابط پدر و مادر توجه داشته و برای کشف آن حساسیت دارد. اگر محیط خانواده سالم و عادی بود و شرم و حیا بر آن محیط حکومت داشت و چیزی از روابط جنسی مشاهده نشد، کودکان آن خانواده نیز به زندگی طبیعی خود ادامه خواهند داد و غالباً مشکل جنسی پیدا نخواهند کرد، اما اگر پدر و مادر و اطرافیان کودک مراقب حرکات، گفت و گوها و روابط جنسی خود نباشند و بی شرمی بر محیط خانواده سایه افکنده باشد، بسیار خطرناک خواهد بود.

پدر و مادری که به فکر تربیت صحیح فرزندان خود هستند باید روابط، حرکات و رفتارشان را طوری تنظیم کنند که اثری از روابط جنسی در آن دیده نشود. مادری که فرزندان پسر و دختر در خانه دارد، نمی تواند با بدن نیمه عریان و صورت کاملاً آرایش کرده در منزل زندگی کند، زیرا هیچ بعید نیست که پسرش تحت تأثیر سینه باز، پستانها و رانهای او قرار گیرد و از همین طریق نیروی جنسی او تحریک شود و سرانجام به انحراف کشیده شود. هم چنین پدر نمی تواند شورت بپوشد و عریان در حضور دخترش آب تنی کند. زن و شوهر حق ندارند در حضور فرزندان، یکدیگر را در آغوش گرفته، ببوسند و معاشقه کنند یا به شوخیهای تحریک آمیز پردازند. صلاح نیست که زن و شوهر در حضور فرزندان خود، در یک بستر بخوابند و یکدیگر را نوازش نمایند.

چنین رفتاری حیا را از خانواده می برد و فرزندان خانواده را به فساد و انحراف می کشد.

بنابراین، پدران و مادران وظیفه دارند به منظور تربیت صحیح فرزندان و جلوگیری از انحراف آنها، حیا و عفت را در منزل رعایت کرده و از انجام کارهایی که امکان دارد موجب تحریک و بیدار شدن غریزه جنسی کودکان گردد جداً خودداری نمایند.

در این جا ممکن است کسی بگوید: پس وظایف زن و شوهر چه می شود؟

مرد از همسرش انتظار دارد که بهترین لباس هایش را در منزل بپوشد و زینت و آرایش کند و زیبا بگردد، زن هم وظیفه دارد بر طبق میل شوهرش رفتار نماید و خودش را همیشه آماده نگهدارد. از طرف دیگر زن حق مضاجعت دارد. نیز باید زن و شوهر در یک رخت خواب بخوابند اگر هم دائم نیست لازم است هر چندی یک بار انجام بگیرد. برنامه زناشویی و قانون همسر داری چنین اقتضایی را دارد. در صورتی که برنامه تربیتی پیشنهادی شما با وظایف زناشویی سازگار نیست.

در پاسخ می‌گوییم: درست است که وظایف زناشویی چنین اقتضایی را دارد و زن و شوهر باید در منزل زیبا بگردند، لیکن لازمه تمیز بودن و لباس خوب پوشیدن و زیبا گشتن، آرایش کردن و بی‌بندوبار بودن و رفتار تحریک‌آمیز داشتن نیست. زن و شوهر می‌توانند در منزل زیبا و شیک باشند و در عین حال، برای رعایت وظیفه پدری و مادری و مقررات تربیتی از حرکات جلف و تحریک‌آمیز هم اجتناب نموده و این حرکات را به موقعی اختصاص دهند که فرزندان شان شاهد آن نباشند. البته تصدیق می‌کنم که جمع بین این دو وظیفه کار دشواری است، لیکن چون ضرورت دارد باید انجام بگیرد.

پدر و مادر با عقل، تدبیر و گذشت می‌توانند برنامه‌ای را تنظیم کنند که در عین رعایت وظایف زناشویی، برای فرزندان شان نیز مشکل تربیتی به وجود نیاورند.

از همه اینها مشکل‌تر و خطرناک‌تر خود عمل جنسی است که از لوازم زناشویی است و پدر و مادر نمی‌توانند آن را ترک کنند. مشکل در این جاست که اغلب خانواده‌ها با فرزندان شان در یک اتاق می‌خوابند و بعضاً عمل جنسی را هم در همان اتاق و به هنگامی که به خیال خودشان کودکان به خواب رفته‌اند انجام می‌دهند. در صورتی که گاهی اتفاق می‌افتد که یکی از کودکان عمداً خودش را به خواب می‌زند تا از اسرار و روابط محرمانه پدر و مادر مطلع شود. امکان دارد از حرکات و نفس زدن‌های پدر و مادر از خواب بیدار شود و سکوت کند تا چیزی بفهمد. خیال نکنید که چنین حوادثی کم اتفاق می‌افتد بلکه برعکس بسیار زیاد است.

بررسی موارد انحراف کودکان و نوجوانان نشان می‌دهد منشأ بسیاری از انحرافات، همین بی‌احتیاطی‌های پدران و مادران بوده است. بسیار شنیده شده که کودکان روابط محرمانه پدر و مادر را کشف کرده و به عنوان یک کشف مهم در جلسات دوستانه برای دوستان شان تعریف کرده‌اند.

نوجوانان معمولاً زرننگ‌تر از آنند که پدر و مادرشان تصور می‌نمایند. با جمله «انشاءالله خوابش برده» و «صدایی از او نمی‌آید» و «چیزی سرش نمی‌شود» نباید دل خوش کرد و به عمل جنسی مشغول شد.

به هر حال، چنین رفتاری از جهت تربیتی کاری است بسیار خطا و خطرناک، که موجب انحراف فرزندان خواهد شد. اسلام نیز بدین موضوع عنایت داشته و از آن نهی کرده است:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مرد نباید با همسر یا کنیز خود نزدیکی کند در حالی که در آن اتاق، کودکی حضور دارد، زیرا این عمل باعث زنا می‌شود. [۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سه چیز را از کلاغ یاد بگیرید: پنهان کردن عمل جنسی، صبح زود دنبال روزی رفتن و تحفظ کامل از خطر. [۵] امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

به خدا سوگند! چنان چه مردی با همسر خود مجامعت کند در حالی که کودکی در خانه بیدار باشد، آن‌ها را ببیند و کلام و نفس زدن‌های آنان را بشنود، چنین کودکی هرگز رستگار نخواهد شد. اگر پسر باشد زناکار خواهد شد و اگر دختر باشد زنا می‌دهد. سپس حضرت صادق فرمود: هنگامی که امام سجاد می‌خواست با همسرش عمل جنسی انجام دهد درب اتاق را می‌بست و پرده را می‌انداخت و خدمت گزاران را خارج می‌ساخت. [۶] ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

مبادا با همسرت مجامعت کنی در حالی که کودکی به شما نگاه می‌کند، زیرا رسول خدا شدیداً از این کار کراهت داشت. [۷] با توجه به مطالب مذکور مشکلی برای خانواده‌ها به وجود می‌آید که باید برایش راه حلی پیدا کرد. از یک طرف گفته می‌شود: عمل جنسی را نباید در اتاقی انجام داد که کودک در آن جا خوابیده‌اند. از طرف دیگر گفته می‌شود:

صلاح نیست کودکان را تنها در اتاق گذاشت. جمع بین این دو پیشنهاد چگونه امکان دارد؟ در حل این مشکل می‌توان پیشنهاد کرد که کودکان در یک اتاق بخوابند و پدر و مادر در اتاق مجاوری که به اتاق کودک راه دارد، به طوری که اشراف بر کودکان داشته باشند.

هر یک از پدر و مادر در رخت خوابی جدا ولی نزدیک به هم بخوابند و روابط زناشویی و عمل جنسی را در گوشه‌ای خلوت و در موقعی انجام دهند که یقیناً کودکان به خواب رفته‌اند. البته تصدیق می‌کنیم تنظیم چنین برنامه‌ای برای همه خانواده‌ها امکان‌پذیر نیست، مخصوصاً با توجه به مشکلات مسکن.

متأسفانه در نقشه ساختمان‌های مسکونی امروزی تأمین چنین نیازهایی منظور نیست و اتاق‌های خواب را کاملاً از یکدیگر جدا می‌کنند.

به هر حال، زن و شوهری که داری چندین فرزند هستند باید به این نکته مهم توجه کنند که مسئولیت تربیت صحیح فرزندان را پذیرفته‌اند و نمی‌توانند در روابط جنسی خود آزادی کامل داشته باشند.

غریزه جنسی بعد از بلوغ

پسران معمولاً بعد از اتمام سن پانزده سالگی بالغ می‌شوند؛ گرچه بعضی از افراد هم قبل از آن بالغ می‌شوند. ولی دختران غالباً در ده سالگی و گاهی هم دیرتر بالغ می‌شوند. گفته می‌شود که حرارت و برودت هوا در این امر تأثیر دارد.

در آب و هوای گرم و نیمه گرم جوانان زودتر بالغ می‌شوند، برعکس در کشورهای سرد، دیرتر به حد بلوغ می‌رسند. بعضی هم اختلافات نژادی و قومی را در این امر مؤثر می‌دانند.

سن بلوغ، بسیار حساس و مهم است. در این سن تحول و دگرگونی عمیقی در نوجوان به وجود می‌آید و او را وارد فصل جدیدی از زندگی می‌سازد. رشد سریع جسمی و روانی را می‌توان از خصوصیات این زمان دانست.

روییدن موی سیاه بر روی زهار و زیر بغل، احتلام شبانه و تغییر صدا را در پسران و رشد و بزرگ شدن تدریجی پستان را در دختران می‌توان از علائم بلوغ به شمار آورد. دختران غالباً در سن سیزده سالگی عادت ماهانه می‌بینند، البته گاهی هم دیر و زود دارد.

مهم‌ترین حادثه زمان بلوغ، شکوفایی، اشتداد و رشد سریع غریزه جنسی می‌باشد. در این زمان هورمون‌های مخصوص جنسی به وسیله غدد تناسلی، در خون ترشح می‌شود و غریزه جنسی به صورت یک کشش طبیعی بروز می‌کند و او را به سویی جذب می‌نماید. میل جنسی ابتدا در هم و برهم و نامشخص است.

نوجوان احساس و تمایل تازه‌ای پیدا می‌کند و به سویی کشیده می‌شود و چیزی می‌خواهد اما هدف و خواسته‌اش خوب روشن نیست.

نوجوان در این زمان در یک حالت تاریک و بحرانی زندگی می‌کند، اما کم‌کم هدفش را می‌شناسد و به جنس مخالف توجه و علاقه پیدا می‌کند. پسر احساس می‌کند که دختران را دوست دارد، از دیدن صورت و شنیدن صدای آن‌ها لذت می‌برد. دوست دارد با آن‌ها نزدیک شود و صحبت کند و اظهار محبت نماید.

برای دختران خودنمایی می‌کند و برای جلب توجه آن‌ها مردانگی و نیروی جسمانی خود را آشکار می‌سازد.

دختر نیز احساس می‌کند که از جوانان خوشش می‌آید و دوست دارد به آن‌ها نگاه کند و به آنان نزدیک شود و حرف بزند. دوست دارد توجه جوانان را به سوی خویش معطوف بدارد و قلب آن‌ها را برآید. به همین جهت خود را زینت می‌کند و می‌آراید و طنازی می‌کند.

به هر حال، بیداری و شکوفایی و اشتداد غریزه جنسی یک امر طبیعی است که خواه ناخواه تحقق خواهد یافت و گاهی تمام زندگی عاطفی و فکر و ذکر نوجوان را تشکیل خواهد داد. در بعضی از افراد به صورت عشق و دلباختگی ظهور خواهد یافت.

نوجوان بالغ که غریزه جنسی در وی بیدار شده و او را به سویی جذب می‌کند ولی از اطلاعات کافی در این زمینه برخوردار نیست، پیوسته در صدد کشف و کنجکاو است تا در این زمینه اطلاعاتی به دست آورد. نسبت به روابط جنسی والدین خود کاملاً حساس و کنجکاو است و گاهی ساعت‌ها کشیک می‌دهد تا چیزی از آن‌ها به دست آورد. کتاب‌ها، داستان‌ها، رمان‌های جنسی و فیلم‌های مهیج نیز از اموری هستند که نوجوانان برای کسب اطلاعات جنسی و لذت جویی از آن‌ها استفاده می‌نمایند. متأسفانه از این قبیل کتاب‌ها و فیلم‌ها به طور مجاز و غیر مجاز فراوان یافت می‌شود و جوانان می‌توانند به آن‌ها دست یابند.

از همه اینها وسیع‌تر و سهل‌تر و عمومی‌تر استفاده از اطلاعات دوستان است.

طبق تحقیقات به عمل آمده، مهم‌ترین منبع اطلاعات امور جنسی، دوستان و هم‌سالان می‌باشند. نوجوانان تشنه کسب اطلاعات جنسی‌اند، در مواقع فراغت و دور از چشم بزرگ‌ترها با هم می‌نشینند و تبادل اطلاعات می‌کنند.

لیکن به تجربه ثابت شده که طرق مذکور نه تنها سالم و مفید و کافی نیستند بلکه برعکس کاملاً زیان بخش و موجب انحراف جوانان خواهد شد. به خصوص دوستان منحرف که در به انحراف کشیدن جوانان نقش بزرگی را ایفا می‌کنند. نوجوانان، فردی ساده لوح، زودباور و با حیا می‌باشد و کاملاً در معرض اغفال شدن و فریب خوردن قرار دارد. اگر با جوانان منحرف معاشرت داشته باشد غالباً به انحرافات جنسی کشیده خواهد شد. دوستان منحرف هستند که نوجوانان ساده اندیش را به خواندن کتاب‌های جنسی و تماشای فیلم‌های عشقی دعوت می‌کنند و راه فساد و انحراف را در مقابل‌شان قرار می‌دهند.

بهترین کسانی که می‌توانند در این موقعیت حساس از نوجوانان مراقبت کرده و اطلاعات لازم جنسی را در اختیارشان قرار دهند و عاقلانه پاسخ‌گوی مشکلات آن‌ها باشند، پدر و مادر هستند.

اولیا و مربیان در انجام این مسئولیت بزرگ، سه وظیفه بر عهده دارند:

۱. بپذیرند که فرزندشان بزرگ شده، به سن بلوغ رسیده، غریزه جنسی در او بیدار گشته و نیاز به اطلاعات جنسی دارد و در انجام این مهم کسی بهتر از خود آن‌ها نیست. بنابراین، در فرصتی مناسب و با روشی عاقلانه و دوستانه می‌توانند به او بگویند تو به سن بلوغ رسیده‌ای، به زنان و دختران علاقه داری، از نگاه کردن به آن‌ها لذت می‌بری، دوست داری به آن‌ها نزدیک شوی و حرف بزنی، از صدای زن‌ها و قیافه آن‌ها خوشت می‌آید، گاهی شهوت تو تحریک شده و تو را تحت فشار قرار می‌دهد، گاهی درباره زنی که توجه تو را جلب کرده ساعت‌ها فکر می‌کنی. همه اینها از امور طبیعی هستند. همه پسرانی که به سن بلوغ می‌رسند مانند تو هستند. تو دیگر مرد شده‌ای و باید در موقع مناسب عروسی کنی. زندگی خانوادگی بسیار شیرین و زیباست. وقتی عروسی کردی از همه این لذایذ بلکه بیش‌تر از اینها بهره‌مند خواهی شد. خدا انسان را این چنین آفریده که باید ازدواج کند، چون در این صورت، هم از نعمت انس و مودت بهره‌مند می‌شود، هم لذت جنسی می‌برد و هم بچه‌دار می‌شود و فرزندان خوبی را پرورش می‌دهد. من در این باره به تو کمک می‌کنم و در اولین فرصت مناسب همسر خوبی برایت پیدا می‌کنم و عروسی خواهی کرد. الآن صبر کن و مواظب باش از طریق دیگری درصدد ارضا و لذت جویی بر نیایی که گناه و انحراف است و بر جسم و اعصاب تو لطمه می‌زند و آبرویت را می‌ریزد.

آن گاه عواقب و آثار سوء انحرافات جنسی را برایش توضیح دهد و او را از کیفرهای اخروی بترساند.

می‌توانند به فرزندشان بگویند: هر سؤالی داری خجالت نکش و از ما بپرس، جواب تو را خواهیم داد.

پدر و مادر اگر با صمیمیت و دوستی و عاقلانه با فرزند خود صحبت کرده و اعتماد او را به راز داری جلب نمایند از این طریق می‌توانند آگاهی‌های لازم را در اختیارش بگذارند و او را از نگرانی‌های روحی و ابتلای جنسی مصون بدارند.

۲. اکثر انحرافات از اوقات فراغت و بی‌کاری سرچشمه می‌گیرد. اولیا و مریبان وظیفه دارند با ایجاد اشتغالات و سرگرمی‌های مناسب و تفریحات سالم هنری و ورزشی، اوقات فراغت جوانان را پر کنند تا به فکر انحراف نیفتند.

۳. اکثر انحرافات از طریق دوستان منحرف به وجود می‌آید، بنابراین اولیا و مریبان باید کاملاً مراقب دوستان و معاشرین جوانانشان باشند تا مبادا به دام افراد منحرف گرفتار شده و منحرف گردند. [۸]

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۱: «الصبیّ، و الصبیّ، و الصبیّ، و الصبیّ، و الصبیّ، و الصبیّ، یفرّق بینهم فی المضاجع لعشر سنین. قال: وروی أنّه یفرّق بین الصبیان فی المضاجع لست سنین».

[۲]. همان، ص ۱۷۱: «إذا بلغت الجاریة ست سنین فلا ینبغی لک، أن تُقبلها».

- [٣]. همان، ص ١٧٠: « إنَّ بعضَ بنى هاشمٍ دعاه مع جماعةٍ من أهله فأتى بصبيّةٍ له، فأدناها أهل المجلس جميعاً إليهم، فلما دنت منه سأل عن سنّها فقيل: خمس، فنحّاها عنه».
- [٤]. وسائل الشيعه، ج ١٤، ص ٩٤؛ « لا يُجامع الرجل امرأته و لا جاريتَه و فى البيتِ صبىٌّ، فإن ذلك يورث الزنا».
- [٥]. همان، ص ٩٥: « تَعَلَّمُوا مِنَ الْغَرَابِ خِصَالًا ثَلَاثًا: اسْتِتَارَهُ بِالسَّفَادِ، وَ بَكُورَهُ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ، وَ حَذْرَهُ».
- [٦]. همان، ص ٩٤: « والذى نفسى بيده لو أن رجلاً غشى امرأته و فى البيتِ صبىٌّ مستيقظٌ، يراها و يسمع كلامهما و نفسهما ما أفلح أبداً، إن كان غلاماً كان زانياً و إن كانت جاريةً كانت زانيةً. و كان على بن الحسين عليه السلام إذا أراد أن يغشى أهله أغلق الباب، و أرخى الستور و أخرج الخدم».
- [٧]. همان، ص ٩٥: « إِيَّاكَ أَنْ تَجَامَعَ أَهْلَكَ وَ صَبِيٌّ يَنْظُرُ إِلَيْكَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كَانَ يَكْرَهُ ذَلِكَ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً».
- [٨]. امينى، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

چشم چرانی

یکی از مشکلات جوانان، چشم چرانی است. کودک تقریباً از سن پنج- شش سالگی زیبایی را درک می کند و به بازی کردن با کودکان جنس مخالف علاقه دارد. وقتی به سنین نزدیک بلوغ رسید از نگاه کردن به جنس مخالف، مخصوصاً اگر زیبا باشد، لذت می برد. اصولاً نگاه کردن، یکی از تمتعات جنسی است.

چشم از نگاه کردن سیر نمی شود، وقتی لذت برد میل دارد هر چه بیش تر آن را تعقیب کند و به تدریج به صورت یک عادت در می آید که چشم چرانی نامیده می شود.

نگاه کردن اگر به قصد لذت جویی باشد امری است خطرناک که موجب انحراف می شود. لذا غریزه جنسی تنها به نگاه کردن اکتفا نمی کند بلکه به مراحل عالی تر و به ارضای کامل دعوت می کند. نگاه کردن یا انسان را به فساد و ارضای غیر مشروع می کشد یا به استمناء وادار می کند. حال اگر فردِ عفیف و محجوبی بوده و به هیچ یک از مفاسد مذکور آلوده نشد، بر اعصاب و مغزش لطمه وارد خواهد ساخت. چه بسیارند جوانانی که از همین طریق به فساد کشیده شده اند و در برابر پیشنهاد ترک، اظهار عجز می نمایند.

به همین جهت اسلام نگاه‌های لذت جویی را تحریم کرده است. در قرآن می فرماید:

به مؤمنین بگو چشم‌های خود را فرو بندند و عفت (فروج) خود را نگهدارند.

چنین رفتاری موجب تزکیه آنها خواهد شد. خدا به آنچه می کنید آگاه است و به زنان مؤمن بگو چشم‌های خود را فرو بندند و عفت (فروج) خود را نگهدارند. [۱] حضرت صادق علیه السلام فرمود:

نگاه بعد از نگاه، شهوت را در دل کشت می کند و همین موضوع برای به انحراف کشیدن صاحبش کافی است. [۲] امام صادق علیه السلام فرمود:

نگاه کردن، تیر مسمومی است از جانب شیطان، هر کس که برای خدا آن را ترک کند، آرامش و ایمانی به او عطا خواهد شد که مزه اش را درک می نماید. [۳] هم چنین فرمود:

نگاه کردن، تیر مسمومی است از جانب شیطان. چه بسیار است که یک نگاه موجب حسرت طولانی خواهد شد. [۴] و فرمود:

هر کس که چشمش به زنی بیفتد و نظرش را به آسمان بینفکند یا دیدگانش را فرو بندد، چشمش را باز نمی کند مگر این که خدای متعال یک حور العین در بهشت برایش مقرر کرده است. [۵] به هر حال لذت جویی بصری و

چشم‌چرانی عادت زشتی است که ده‌ها عواقب سوء به همراه دارد. این عادت خطرناک غالباً در زمان نوجوانی و نزدیک بلوغ به وجود می‌آید و رفته رفته به صورت عادت در می‌آید که ترک آن بسیار دشوار است و احیاناً تا آخر عمر باقی می‌ماند.

غریزه جنسی، نوجوانان را به نگاه کردن وادار می‌کند و چون از آثار سوء و تبعات دنیوی و اخروی آن بی‌اطلاع‌اند، دعوت آن را اجابت می‌نمایند و چون لذیذ است تعقیب می‌کنند تا این‌که به صورت عادت در می‌آید. بنابراین، اولیا و مربیان وظیفه دارند تا موقعیت حساس زمان بلوغ و خواسته‌های غریزه جنسی فرزندان خود را دریافته و از آنان مراقبت نمایند.

پدر و مادر باید به این موضوع مهم توجه داشته باشند که زمان بیدار شدن غریزه جنسی فرزندان فرا رسیده یا نزدیک شده است و مشاهده یک منظره جاذب و فریبنده جنسی برای تحریک او کافی است.

بدحجابی یا بی‌حجابی، گردن و سینه‌های باز، دامن‌های کوتاه و ساق‌های برهنه، جوراب‌های بدن نما و آرایش‌های تند زنان و دخترانی که در مهمانی‌ها، عروسی‌ها و مجالس خانوادگی و دوستانه شرکت می‌کنند برای جوانان تحریک‌کننده و مفسده‌انگیز است.

این فریبندگی و تحریک‌آمیزی در مورد زنان نامحرم بیش‌تر است لیکن منحصر به آن‌ها نیست بلکه احتمال تحریک‌آمیزی در مورد زنان محرم و حتی مادر و خواهر هم وجود دارد.

بنابراین، پدران و مادران می‌توانند به وسیله پاک‌سازی و سلامت محیط خانواده و رعایت ضوابط اخلاقی، فرزندان جوانشان را از ابتلا به لذت‌جویی‌های بصری مصون بدارند.

علاوه بر این، وظیفه دارند به‌طور غیر مستقیم از فرزند جوانشان مراقبت نمایند، اگر در معاشرت‌ها احساس کردند که به زنان و دختران نگاه لذت‌جویی می‌کند، با زبان خوش و مشفقانه مفسد و تبعات دنیوی و اخروی چشم‌چرانی‌های غیر مشروع را برایش توضیح داده، و به او تفهیم کنند که نگاه کردن به زنان و دختران جز حسرت و ناراحتی عصبی ثمری ندارد. پس چشم‌چرانی نکن و عفت خود را حفظ نما، چون در آینده ازدواج می‌کنی و از لذایذ مشروع جنسی برخوردار خواهی شد.

نقش حجاب در مصونیت از انحراف

تعدیل و کنترل غریزه جنسی و مصونیت از انحرافات جنسی، کاری است بسیار دشوار؛ مخصوصاً برای نوجوانان و جوانان که با طوفان غریزه نیرومند جنسی مواجه هستند، بالاخص در صورتی که فرهنگ بی‌بندوباری و آزادی‌های جنسی در بین افراد جامعه رواج داشته و زنان و دختران زینت کرده و به صورت نیمه‌عریان در خیابان و بازار و در مجامع عمومی حضور یافته و بدون هیچ قید و بندی با مردان معاشرت نمایند. کنترل غریزه جنسی و مصونیت از انحراف در چنین اجتماعی بسیار دشوار و در سر حد امتناع قرار دارد. بنابراین، سلامت اجتماعی و شرم و عفت عمومی برای مصونیت از انحرافات جنسی یک امر ضروری محسوب می‌شود.

به همین جهت اسلام به بانوان توصیه می‌کند که حجاب را رعایت کنند و آرایش‌ها و زینت‌های خود را در معرض دید مردان بیگانه قرار ندهند.

خدا در قرآن می‌گوید:

«وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؛ [۶]

به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را کوتاه کنند، عورت‌ها را نگاهدارند و زینت‌های خود را آشکار ن سازند، جز زینت‌های ظاهر را. روسری‌ها را بر گردن و سینه خود بیندازند و زینت‌های خود را جز برای شوهر ظاهر ن سازند.

در ذیل همین آیه، بعد از ذکر انواع محارم می‌گوید:

«وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»؛ [۷]

زنان مؤمن نباید پاهای خود را بر زمین بکوبند به طوری که زینت‌های مخفی آنان شناخته شود.

خلاصه، وجوب رعایت پوشش برای زن یکی از احکام ضروری اسلام می‌باشد که آیات و روایات و سیره معصومین بر آن دلالت دارند. یکی از اهداف مهم تشریح این حکم، پاک‌سازی محیط اجتماعی از مظاهر فریبنده و تحریک‌آمیز جنسی و جلوگیری از ابتلا به انحرافات جنسی است.

نقش ازدواج به موقع در تربیت جنسی

چهارمین وظیفه والدین کمک به ازدواج به موقع فرزندان می‌باشد. غریزه جنسی در زمان بلوغ بیدار می‌شود و کم‌کم اشتداد می‌یابد. غریزه‌ای است بسیار نیرومند که برای ارضاء انسان را تحت فشار قرار می‌دهد. چنان‌که انسان به هنگام گرسنگی و تشنگی نیاز به خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها دارد و چاره‌ای جز استفاده از آن‌ها ندارد، عمل جنسی نیز یک نیاز طبیعی است که باید در موقع معین انجام بگیرد و گرنه عواقب سوء جسمی و روانی را به دنبال خواهد داشت.

قبلاً گفته شد که اسلام عقیده دارد که تنها راه طبیعی و مشروع ارضای این غریزه، اقدام به ازدواج و تشکیل خانواده است. اسلام هر گونه ارضای دیگر را برخلاف اهداف طبیعی و مصالح فردی و اجتماعی انسان‌ها و انحراف و گناه می‌داند.

اسلام برای تأمین نیاز طبیعی این غریزه و جلوگیری از انحرافات و مفساد اجتماعی، اقدام به ازدواج را پیشنهاد می‌کند و آن را به عنوان بهترین بنیان‌ها قلمداد کرده و یک عبادت و وسیله عفت و پاک دامنی معرفی می‌نماید، از باب نمونه:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

بنایی در اسلام بنیان نیافته که نزد خدا محبوب‌تر از ازدواج باشد. [۸] و فرمود:

هر کس که در آغاز جوانی ازدواج کند، شیطان او فریاد می‌زند که: ای وای، این جوان از وسوسه‌های من مصون شد. [۹] و فرمود:

دو رکعت نماز انسان متأهل افضل است از این که انسان غیر متأهل شب را به عبادت و روز را روزه بگیرد. [۱۰] و فرمود:

هر کس که میل دارد پاک و پاکیزه، خدا را ملاقات کند باید ازدواج نماید. [۱۱] حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

کسی که ازدواج کند نصف دینش را حفظ کرده است. [۱۲] اسلام علاوه بر این که پسران و دختران را تشویق می‌کند که وقتی به سن بلوغ رسیدند هر چه زودتر ازدواج نمایند، به اولیا و مربیان نیز توصیه می‌کند که وسیله ازدواج آن‌ها را فراهم سازند.

خدا در قرآن می‌گوید:

وسیله ازدواج افراد غیر متأهل از خودتان و بندگان و کنیزان شایسته خودتان را فراهم سازید، اگر هم فقیر هستند خدا به فضل خودش آنها را بی‌نیاز می‌کند و خدا توسعه دهنده و آگاه است. [۱۳] در آیه مذکور به اولیا و مربیان و همه مسئولین اجتماعی توصیه شده که وسیله ازدواج افراد غیر متأهل را فراهم سازند. افراد خیرخواهی که در ازدواج دیگران پا درمیانی کنند مورد توجه خاص خدا قرار خواهند گرفت.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

کسی که وسیله ازدواج یک فرد مجرد را فراهم سازد در قیامت مورد توجه خاص خدا قرار خواهد گرفت. [۱۴] بنابراین، مربیان و وظیفه دارند بعد از بلوغ فرزندانشان وسیله ازدواج آنها را فراهم سازند و تنها طریق مشروع ارضای غریزه جنسی را در اختیارشان قرار دهند تا بدین وسیله آنها را از انحرافات مصون بدارند. در برخی از احادیث تزویج فرزند به عنوان یک حق معرفی شده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فرزند سه حق بر پدر دارد: انتخاب نام نیکو، فراهم کردن شرایط تحصیل علم و مهیا نمودن وسیله ازدواج. [۱۵] اکثر انحرافات جنسی و مفاسد اخلاقی و اجتماعی و تعدادی از ناهنجاری‌ها و بیماری‌های روانی و حتی جسمانی، معلول تأخیر در ازدواج است که با ازدواج به موقع، می‌توان جلو آنها را گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس که فرزندش به سن نکاح برسد و قدرت داشته باشد برایش ازدواج نماید ولی نکند و در اثر آن، فرزندش به انحراف کشیده شود گناهش بر پدر خواهد بود. [۱۶]

موانع و راه حل‌ها

ممکن است کسی بگوید: البته ازدواج به موقع امری است مطلوب، لیکن با توجه به اوضاع و شرایط کنونی موانعی به وجود آمده که عملاً ازدواج به موقع را غیر ممکن ساخته است. در ذیل به دو مانع بزرگ و راه حل آنها اشاره می‌کنیم:

مانع اول: فقر و تهیدستی

ازدواج، احتیاج به مسکن، تأمین هزینه‌های مراسم عقد و عروسی، تهیه جهاز و اسباب و لوازم زندگی و بعد از آن تأمین هزینه‌های زندگی دارد. بسیاری از جوانان در آغاز زندگی فاقد اینها هستند. والدین نیز قدرت تأمین اینها را ندارند.

بدون امکانات هم که نمی‌توان عروسی کرد. از این رو ناچارند ازدواج را به تأخیر بیندازند تا امکانات فراهم شود. در جواب گفته می‌شود: گر چه فقر و تهیدستی یکی از موانع بزرگ ازدواج است و برای بعضی از فقرا واقعاً امکان ازدواج نیست و در تأخیر آن معذورند لیکن همه افرادی که دیر ازدواج می‌کنند عذرشان پذیرفته نیست. ازدواج، یک نیاز طبیعی است، آن قدر هم دشوار نیست که ما می‌پنداریم، بلکه توقعات بی جا و بلند پروازی‌ها و تجمل پرستی‌های جوانان و اولیای آنهاست که ازدواج را این چنین دشوار ساخته است. پایبندی به مراسم مجلل عقد و عروسی و هزینه‌های سنگین و کمرشکن مهر و جهاز و اسباب و لوازم زندگی است که ازدواج را به صورت غولی وحشتناک در آورده است.

جوانان برگزاری چنین مراسم سنگینی را جزء لاینفک ازدواج و از علائم شخصیت می‌پندارند. جوان فکر می‌کند وقتی می‌تواند ازدواج کند که منزل شخصی، اسباب زندگی و هزینه مراسم مجلل عقد و عروسی را آماده داشته باشد. به علاوه، باید راه در آمد خوبی هم داشته باشد تا بتواند هزینه‌های یک زندگانی آبرومندانه را تأمین نماید و چون در آغاز جوانی از چنین امکانات کاملی برخوردار نیست ازدواج را به تأخیر می‌اندازد.

لیکن همه اینها اشتباه و بلند پروازی است. ازدواج و ارضای غریزه جنسی، مانند غذا و آب، یک نیاز طبیعی است که باید به هر صورت، در موقع نیاز انجام بگیرد و گرنه عواقب سوءای را به دنبال خواهد داشت. پسر و دختر باید در موقع نیاز به ازدواج، امکانات خودشان را بسنجند و بیش از آن توقعی نداشته باشند.

اگر منزل شخصی نیست در منزل اجاره‌ای هم می‌توان ازدواج کرد. اگر منزل در بیست نیست در یک اتاق یا دو اتاق هم می‌توان عروسی کرد. اگر قدرت اجاره کردن ندارند در منزل پدر داماد یا پدر عروس هم می‌توان مدتی زندگی کرد. اگر امکان تهیه اسباب و لوازم مفصل زندگی نیست، روی موکت و گلیم و با حداقل اسباب و لوازم زندگی هم می‌توان زندگی کرد. اگر امکان زندگی مرفه نیست با رعایت اقتصاد و سادگی هم می‌توان زندگی کرد.

اگر دختر و پسر موقعیت و امکانات خود را بررسی کرده و از توقعات و بلند پروازی‌های خود دست بردارند، می‌توانند با چنین وضعی ازدواج کنند و از نعمت انس و مودت خانوادگی برخوردار گشته و به تدریج زندگی خود را بهتر و مرفه‌تر سازند.

مانع دوم: تحصیلات

دومین مانع ازدواج ادامه تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی است. اکثر پسران و دختران علاقه دارند حداقل تا حد دیپلم و در صورت امکان در حد لیسانس و بالاتر به تحصیلات خود ادامه دهند. معلوم است که درس خواندن با ازدواج سازگار نیست، زیرا ازدواج مسئولیت آفرین است و تقید به وجود می‌آورد. پسری که درس می‌خواند نه درآمدی دارد تا هزینه خانواده را تأمین نماید و نه فرصت کافی دارد تا بتواند به امور زندگی و همسر داری برسد. هم‌چنین دختری که درس می‌خواند چگونه می‌تواند به امور خانه داری و شوهر داری و احیاناً بچه داری برسد؟ خانواده دختر و پسر نیز همین عقیده را دارند و غالباً حاضر نیستند برای فرزندانی که به تحصیل اشتغال دارند عروسی کنند. در نتیجه، سنین ازدواج بالا رفته و جوانان را ناچار ساخته که بر خلاف میل طبیعی، ازدواج را به پایان دوره تحصیلات و سامان یافتن زندگی به تأخیر بیندازند.

غربی‌ها برای حل این مشکل، آزادی کامل غریزه جنسی و دوست‌گیری و بی‌بندوباری را برای جوانان تجویز نموده‌اند. نتیجه آن هم همین وضع اسف‌باری است که جهان غرب با آن مواجه گشته و اساس خانواده‌ها را متزلزل ساخته است.

اما اسلام این آزادی‌ها را موجب انحراف از قانون طبیعت و برخلاف مصالح فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌داند و شدیداً با آن مخالفت کرده است.

به همین جهت مشکل جوانان در جوامع اسلامی به صورت امری غیر قابل حل درآمده است. از یک طرف ادامه تحصیلات جوانان یک ضرورت محسوب می‌شود و لازمه آن تأخیر در ازدواج است، از طرف دیگر نیروی جنسی یک واقعیت است و باید ارضا شود، از طریق مشروع یعنی ازدواج که امکان ندارد، از طرق دیگر هم که به نظر اسلام گناه و انحراف است. پس جوانان چه کنند؟ به هر حال، یا به انحراف کشیده می‌شوند، یا به بیماری‌های روانی و ناهنجاری‌هایی که از لوازم سرکوب کردن غریزه جنسی است مبتلا می‌گردند.

بسیاری از ناهنجاری‌ها، طغیان‌ها، ولگردی‌ها، انحرافات جنسی، مفاسد اخلاقی، تجاوزات نامشروع، چشم‌چرانی‌ها، عقده‌ها و بیماری‌های روانی و حتی قتل و جنایت‌هایی که در بین جوانان دیده می‌شود معلول همین محرومیت‌ها است.

خیراندیشان برای حل مشکل جوانان به مسئولین توصیه می‌کنند تا برای آن‌ها تفریح‌گاه سالم، پارک، کتابخانه، فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌های خوب، امکانات ورزشی، برنامه‌های خوب تلویزیونی و رادیویی، خانه جوانان، مجلات و روزنامه‌های سازنده تهیه کنند و بدین وسیله جوانان را سرگرم ساخته و اوقات فراغت آن‌ها را پر نمایند تا از طغیان‌گریزه جنسی و انحراف مصون بمانند.

البته ما منکر ضرورت تفریحات سالم برای جوانان نیستیم و مسئولان و خیراندیشان باید در این باره اقدام جدی به عمل آورند و بدین وسیله می‌توان جوانان را مشغول نمود و تا حدی از مفساد اجتماعی و اخلاقی کاست، لیکن هیچ‌کدام اینها نمی‌تواند پاسخ‌گوی خواسته طبیعی‌گریزه جنسی باشد.‌گریزه جنسی یک واقعیت است که آدمی را به سوی جنس مخالف می‌کشاند و برای ارضا او را تحت فشار قرار می‌دهد. با سرگرمی نمی‌توان آن را فریب داد و منحرف ساخت. پس با مشکل جوانان چه باید کرد؟!

به نظر ما تنها راه حل این مشکل، ازدواج به موقع جوانان می‌باشد، چنان‌که اسلام نیز بدان تأکید دارد. لیکن این مطلب را که ازدواج در سنین جوانی با ادامه تحصیلات سازگار نیست قبول نداریم، چون ادامه تحصیلات با ازدواج ناسازگار نیست، بلکه پایبندی به یک سری آداب و رسوم و توقعات بی‌جاست که این دو را غیر قابل جمع نموده است. ازدواج و ادامه تحصیلات قابل جمع‌اند اما مشروط به این‌که خانواده دختر و پسر و خود آن‌ها و مسئولان مربوط، اعم از مراکز فرهنگی و دانشگاهی در حل این مشکل تفاهم و تعاون داشته باشند.

بدین صورت که خانواده دختر نگویند: باید دخترم را به مردی شوهر دهم که دارای درآمد کافی، خانه و زندگی مستقل باشد، بلکه پیش خود بگویید: اگر دخترم برای ادامه تحصیلات چند سال دیگر در خانه‌ام بماند ناچارم مخارج او را تأمین کنم، بنابراین، می‌توانم او را شوهر دهم و به مقدار توانم به خانواده جدید التأسیس دامادم، کمک نمایم تا درس بخواند و روی پای خود بایستند.

خانواده پسر نیز نگویند: وقتی می‌توانیم پسرمان را زن بدهیم که دارای کار و درآمد کافی بوده و کاری با ما نداشته باشد، بلکه چنین بیندیشند که اگر پسرشان را زن ندهند ناچارند تا زمان ادامه تحصیلات، مخارج او را تأمین کنند. بنابراین، می‌توانند برایش زن بگیرند و در صورت امکان مبلغ زیادتری را در اختیارش بگذارند تا خانواده خود را اداره کند و به تحصیلات خویش هم ادامه دهد، تا زمانی که به استقلال اقتصادی برسند.

اما پسر و دختر نیز باید به چند نکته مهم توجه داشته باشند:

اولاً: به سن بلوغ رسیده‌اند و چنان‌که نیاز به آب و غذا دارند به ارضای‌گریزه جنسی نیز نیاز دارند.

ثانیاً: بهترین وسیله ارضا، ازدواج و تشکیل خانواده و بهره‌مندی از نعمت انس و مودت است و دوران جوانی بهترین سنین ازدواج می‌باشد.

ثالثاً: چون می‌خواهند به تحصیلات خود ادامه دهند، نمی‌توانند راه درآمد خوبی داشته باشند اما می‌توانند از کمک‌های پدر و مادر استفاده نمایند.

رابعاً: امکانات مالی خانواده خود را در نظر گرفته و بیش از آن توقع نداشته باشند. توقعات خود را با شرایط موجود تطبیق داده و درصدد ازدواج برآیند.

بنابراین، باید از داشتن منزل شخصی و مستقل و تجملات و اسباب و لوازم غیر ضروری به‌طور موقت چشم‌پوشند و توقع انجام مراسم سنگین عقد و عروسی و مهمانی‌های تشریفاتی را نداشته باشند. در خوراک و پوشاک خود نیز به حداقل اکتفا نمایند. در یک منزل یا اتاق اجاره‌ای یا در یک اتاق در منزل پدر داماد یا عروس یا یکی از خویشان نزدیک می‌توانند عروسی کنند. کارهای منزل را با کمک یکدیگر انجام دهند. تا پایان تحصیلات می‌توانند زندگی خوب و ساده و خوشی را داشته باشند و از نعمت انس و مودت بهره بگیرند. در چنین صورتی می‌توانند از کمک‌های خانواده‌های خود نیز استفاده کنند.

پس ازدواج دختر و پسر در زمان تحصیل هم امکان دارد، لیکن مشروط به تفاهم و هم‌کاری خانواده پسر و دختر و موقعیت‌شناسی و عقل و درایت و گذشت خود آن‌ها است.

در چنین صورتی دختر و پسر در زمان تحصیل از نعمت بزرگ ازدواج و فواید آن بهره‌مند می‌شوند و از تبعات تأخیر در ازدواج مصونیت پیدا می‌کنند.

بعد از خاتمه تحصیلات و اشتغال به کار هم می‌توانند کم‌کم به آرزوهای خود برسند و اسباب و لوازم مورد علاقه را تهیه نمایند.

مسئولان کشور و مراکز آموزشی و امور خیریه نیز می‌توانند از طریق وام دانشجویی، وام ازدواج، کمک‌های بلاعوض، تهیه خوابگاه‌های رایگان و امثال آن به ازدواج دانش‌آموزان و دانشجویان کمک نمایند. البته تصدیق می‌کنیم که پیشنهاد مذکور امری غیر مأنوس و شاید غیر ممکن تلقی شود لیکن برای نجات نسل جوان و جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انحرافات جنسی چاره‌ای جز این نداریم. اجرای چنین برنامه‌ای غیر ممکن نیست ولی دشوار است و احتیاج به یک کار فرهنگی وسیع دارد. اگر جوانان و خانواده آن‌ها به ضرورت آن پی ببرند راه عمل را پیدا خواهند کرد. [۱۷]

[١]. نور (٢٤)، آيات ٣٠-٣١: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».

[٢]. وسائل الشيعه، ج ١٤، ص ١٣٩: «النظرة بعد النظرة تزرع في القلب الشهوة، و كفى بها لصاحبها فتنة».

[٣]. همان، ص ١٣٩: «النظرة سهم من سهام إبليس مسموم، من تركها لله عز وجل لا لغيره أعقبه الله أمنا و إيماناً يجد طعمه».

[٤]. همان، ص ١٣٨: «النظرة سهم من سهام إبليس مسموم، و كم من نظرة أورثت حسرة طويلاً».

[٥]. همان، ص ١٣٩: «من نظر إلى امرأة فرفع بصره إلى السماء أو غض بصره لم يرتد إليه بصره حتى يزوجه الله من الحور العين».

[٦]. نور (٢٤) آيه ٣١.

[٧]. همان، آيه ٣١.

[٨]. وسائل الشيعه، ج ١٤، ص ٣: «ما بنى بناء في الإسلام أحب إلى الله عز وجل من التزويج».

[٩]. كنز العمال، حديث ٤٤٤٤١: «أيماشاب تزوج في حدائنه سنه عج شيطانه يا ويله عصم منى دينه».

[١٠]. وسائل الشيعه، ج ١٤، ص ٧: «ركعتان يصليهما متزوج أفضل من رجل عزب يقوم ليله و يصوم نهاره».

[١١]. همان، ص ٦: «من أحب أن يلقي الله طاهراً مطهراً فليلقه بزوجه».

[١٢]. همان، ص ٥: «من تزوج أحرز نصف دينه».

[١٣]. نور (٢٤) آيه ٣٢: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

[١٤]. وسائل الشيعه، ج ١٤، ص ٢٦:

«من زوج أعزباً كان ممن ينظر الله إليه يوم القيامة».

[١٥]. همان، ج ١٥، ص ٢٠٠:

«من حق الولد على والده ثلاثة: يحسن اسمه، و يعلمه الكتابة، و يزوجه إذا بلغ».

[١٦]. كنز العمال، حديث ٤٥٣٣٧:

«من بلغ ولده النكاح و عنده ما ينكحه فلم ينكحه ثم أحدث حدثاً فالإثم عليه».

[١٧] امينى، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١ جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

نقش عادت در تربیت

وقتی انسان، عملی را به طور مستمر تکرار کرد به تدریج به آن خو کرده و حالتی در نفسش به وجود می آید که اصطلاحاً عادت نامیده می شود. انسان معتاد با عمل مزبور، انس و الفت خاصی پیدا می کند و طبعاً تمایل دارد آن را ادامه دهد.

ممکن است انجام عملی برای انسان در آغاز، دشوار و حتی ناگوار باشد ولی بعد از تکرار و حصول اعتیاد، آسان و گوارا می گردد، به گونه ای که گویا از طبیعت صادر می شود و یک فعل طبیعی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عادت طبیعت ثانوی است. [۱] علمای اخلاق و تعلیم و تربیت، عادت دادن را یکی از روش های مهم تربیت می دانند و نقش بزرگی را برایش اثبات می نمایند؛ بلکه فن تربیت را فن عادت دادن می شمارند.

خواجه طوسی می نویسد:

خُلُقُ ملکه ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از وی، بی احتیاج به فکری و رویتی و در حکمت نظری روشن شده است که از کیفیات نفسانی آن چه سریع الزوال بود آن را حال خوانند و آن چه بطبیء الزوال بود آن را ملکه گویند. پس ملکه کیفیتی بود از کیفیات نفسانی و این ماهیت خُلُق است و اَمَّا کَمِیَّت او یعنی سبب وجود او، نفس را دو چیز باشد: یکی طبیعت و دوم عادت. اَمَّا طبیعت چنان بود که اصل مزاج شخصی چنان اقتضا کند که او مستعدّ حالی باشد از احوال، مانند کسی که کمتر سببی تحریک قوت غضبی او کند، یا کسی که از اندک آوازی که به گوش او رسد و یا از خبر مکروهی ضعیف که بشنود خوف و بد دلی بر او غالب شود، یا کسی که از اندک حرکتی که موجب تعجب بود خنده بسیار بی تکلف بر او غلبه کند، یا کسی که از کمتر سببی قبض و اندوه به افراط به رو در آید.

و اَمَّا عادت چنان بود که در اول به رویت و فکر اختیار کاری کرده باشد و به تکلف در آن شروع می نموده تا به ممارست متواتر و فرسودگی در آن، با آن کار الف گیرد و بعد از الف تمام، به سهولت، بی رویت از او صادر شود تا خلقی شود او را. [۲] غزالی می گوید:

پس هر که کاری نیکو عادت کند خلق نیکو اندر وی پدید آید و سرّ این که شریعت به کار نیکو فرموده است، این است که مقصود از این، گردیدن دل است از صورت زشت به صورت نیکو و هر چه آدمی به تکلف عادت کند طبع وی شود، که کودک از ابتدا از دبیرستان برمد و از تعلیم گریزان بود و چون وی را به الزام فراتعلیم دارند طبع وی شود و چون بزرگ شود لذت وی اندر علم بود و از آن صبر نتواند کرد، بلکه کسی که کبوتر بازیدن یا شطرنج

بازیدن یا قمار عادت کند- چنان که طبع او گردد- همه راحتی‌های دنیا و هر چه دارد اندر سر آن دهد و دست از آن بر ندارد، بلکه چیزها که بر خلاف طبع است به سبب عادت طبیعت گردد.[۳] جان لاک می‌نویسد:

اعمال خوب به تنهایی کافی نیستند، دانش آموز باید اعمال خوب را آنقدر تکرار کند که جزء عادات پسندیده درآیند، زیرا عادات همیشه سهل‌تر و آسان‌تر از خرد، که به هنگام ضرورت به ندرت با آن مشورت و از آن تبعیت می‌کنیم، عمل می‌کنند.[۴] بنابراین تربیت مبتنی بر عادت است و از طریق عادت دادن می‌توان به تربیت افراد پرداخت. عادت کردن، یکی از ویژگی‌های انسان، به خصوص در زمان کودکی است. وقتی چندین مرتبه و به‌طور مستمر عملی را تکرار کرد بدن عادت کرده و انجام آن برایش آسان و لذیذ خواهد بود. برعکس ترک آن عمل برایش دشوار و ناراحت‌کننده می‌شود. کودک در آغاز زندگی به هیچ چیز عادت ندارد ولی در اثر تکرار عمل، به تدریج عادت‌هایی برایش به وجود می‌آید. در اثر تکرار اعمال بد، به بدی عادت می‌کند و در اثر تکرار عمل خوب، به کار نیک عادت می‌کند.

بنابراین، مربی باید از این موقعیت کودک کاملاً استفاده نماید. سعی کند او را به تکرار کارهای نیک دعوت کند تا به آن‌ها عادت نماید. کودک را به اخلاق نیک و رفتار خوب عادت دهد و از به وجود آمدن عادت‌های بد جداً جلوگیری کند.

مربی نمی‌تواند کودک را به حال خود رها سازد تا هر کاری را خواست انجام دهد و هر چه را نخواست ترک نماید، چون در چنین صورتی امکان دارد کودک به کارهای زشت عادت کند، وقتی هم که بزرگ شد غالباً به همان روش ادامه می‌دهد، چون ترک عادت برایش بسیار دشوار خواهد بود.

اگر در زمان کودکی به کارهای خوب عادت نکرد، وقتی بزرگ شد، پایبندی چندانی بدان‌ها نخواهد داشت، چون با آن‌ها مأنوس نشده است. از این رو اسلام نسبت به عادت دادن فرد به خوبی تأکید فراوانی دارد، برای نمونه:

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

نفس خودت را به انجام کارهای نیک و تحمل بار غرامت‌های مردم، عادت بده تا نفس تو شریف و آخرت آباد شود و ستایش کنندگان بسیار گردند.[۵] و فرمود:

خویشتن را به نیکوکاری عادت بده، زیرا آن‌چه را که از تو پدید آید زیبا می‌سازد و پاداشت را نزد خدا بسیار و کامل می‌گرداند.[۶] و فرمود:

زبان‌ت را به نرمی سخن گفتن و سلام کردن عادت بده تا دوستانت بسیار و دشمنانت کم شوند.[۷] و فرمود:

عادت به احسان، سرمایه موفقیت و قدرت است. [۸]

نیز فرمود:

از هر خویی بهترینش را برای خودت اختیار کن، زیرا خوبی عادت می‌شود. [۹] نیز فرمود:

برای نیکوکاری، عادت به آن کافی است. [۱۰] و فرمود:

همانا طبیعت تو، وادار می‌کند تو را بر آن چه که بدان خوی گرفته‌ای. [۱۱] و فرمود:

زبان از تو می‌خواهد که آن چه را او را بدان عادت داده‌ای برایش انجام دهی. [۱۲] و فرمود:

هر کس که عملی را انجام دهد اشتیاق پیدا می‌کند. [۱۳] از این رو اسلام به پدر و مادر سفارش می‌کند که فرزندان خود را از کودکی و قبل از زمان بلوغ به نماز خواندن و روزه گرفتن وادار کنند تا عادت نمایند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

پسر را در سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. [۱۴] امام صادق علیه السلام فرمود:

ما فرزندانمان را در سن هفت سالگی، به مقدار توانشان دستور می‌دهیم روزه بگیرند، تا نصف روز یا بیش‌تر یا کمتر. وقتی تشنگی یا گرسنگی بر آنان غلبه کرد افطار می‌کنند. این عمل را بدین جهت انجام می‌دهیم تا کم‌کم به روزه گرفتن عادت نمایند و قدرت آن را پیدا کنند. پس شما نیز کودکان خود را در سن نه سالگی به روزه‌داری دستور دهید، به مقداری که طاقت دارند، وقتی عطش بر آنان غلبه کرد افطار نمایند. [۱۵] حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:

اما روزه تأدیب بدین صورت است که وقتی کودک به نزدیک زمان بلوغ رسید به روزه گرفتن وادار می‌شود، به جهت تأدیب، لیکن واجب نیست. [۱۶] به تجربه ثابت شده که کودکانی که قبل از بلوغ به نماز خواندن و روزه گرفتن مشغول شده و بدان عادت کرده‌اند بعد از بلوغ نیز غالباً به نماز و روزه ادامه می‌دهند و نمازخوان و روزه‌گیر می‌شوند. برعکس، کودکانی که قبل از بلوغ به نماز و روزه عادت نکرده‌اند، بعد از بلوغ نماز خواندن و روزه گرفتن برایشان دشوار است. به همین جهت بسیاری از آنها علاقه چندانی به نماز و روزه پیدا نخواهند کرد. مگر این که بعد از بلوغ نیز مدتی تحت مراقبت اولیا و مربیان باشند تا به نماز و روزه عادت نمایند.

بنابراین، پدران و مادرانی که میل دارند فرزندانشان نمازخوان و روزه‌گیر تربیت شوند باید از همان زمان کودکی آنان را به انجام این اعمال عادت دهند.

کوتاه سخن این که عادت یکی از روش‌های مؤثر تربیتی است که اولیا و مربیان می‌توانند از آن استفاده کنند. مربی باید برای تربیت و پرورش فضایل و مکارم اخلاق و آداب در کودک از این روش کاملاً استفاده نماید؛ مخصوصاً در دوران کودکی که به قول دانشمندان دوران تکوین عادت‌ها است.

البته استفاده از این روش در تربیت، منحصر به کودک نیست، بلکه در مورد نوجوانان و حتی بزرگ سالان نیز قابل استفاده است، زیرا خوی عادت‌پذیری در همه انسان‌ها وجود دارد. بزرگ‌ترها نیز اگر مدتی به طور مستمر کاری را انجام دهند عادت می‌نمایند. اسلام نیز به مسلمین توصیه می‌کند که کارهای نیک را ادامه دهند تا بدان عادت کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کار خود را در حال نشاط و کسالت ادامه بده. [۱۷] و فرمود:

عمل کمی که ادامه یابد بهتر از عمل کثیری است که قطع گردد. [۱۸] به نظر اسلام، ارزش عمل خیر، به واسطه تأثیری است که در نفس عامل می‌گذارد. بنابراین، عادت و ملکه شدن عمل خیر، موجب تکامل نفس و سعادت اخروی او خواهد بود. خود عادت خیر یک ارزش محسوب می‌شود.

چنان که عادت دادن به فضایل یک وسیله تربیتی است که مربی بدین وسیله می‌تواند کودک را به خوبی پرورش دهد، عادت کردن به کارهای زشت نیز یک وسیله ضد تربیتی است که مربی باید از به وجود آمدن آن جداً جلوگیری کند، زیرا ترک عادت بسیار دشوار و احياناً در حد عدم امکان می‌باشد. در احادیث نیز بدین مطلب اشاره شده است. برای مثال:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

دشوارترین کارها تغییر عادت است. [۱۹] و فرمود:

عادت، دشمنی است که انسان در اختیار می‌گیرد. [۲۰] و فرمود:

غلبه بر عادت (بد) یک فضیلت است. [۲۱] نیز فرمود:

در ترک عادت‌ها بر نفس خودتان غلبه کنید و با خواسته‌های نفس مبارزه نمایید تا نفس خویش را در اختیار بگیرید. [۲۲]

کودک در آغاز وجود، از هر گونه عادت خوب یا بدی خالی است، لیکن قابلیت و استعداد هر یک از آن‌ها را دارد. استعدادهای او به تدریج به فعلیت تبدیل می‌شود و به صورت عادت در می‌آید. دوران کودکی، دوران تکوین عادت‌ها است؛ عادت‌های خوب یا بد. شخصیت کودک در این زمان تشکیل می‌شود و زندگی آینده‌اش را ترسیم می‌نماید. کودک چون موجودی ناتوان و از درک مصالح حال و آینده‌اش ناآگاه است، در این زمان حساس و در تکوین عادت‌ها، شدیداً به مراقبت‌های پدر و مادر نیاز دارد.

پدر و مادر وظیفه دارند برای تربیت کودک، ابعاد نیازهای جسمانی و روحانی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، حال و آینده او را منظور بدانند و بر طبق آن، برنامه کامل و دقیقی را تنظیم و در اوقات مناسب به اجرا گذارند.

آنچه کودک باید در طول این مدت یاد بگیرد و تمرین کند تا به صورت عادت درآید عبارت است از:

آداب سخن گفتن، غذا خوردن، لباس پوشیدن، رعایت بهداشت و نظافت، آداب معاشرت، مسئولیت‌پذیری و انجام آن، کار کردن، اشتراک و تعاون در اداره امور زندگی، تخلق به اخلاق نیک، اجتناب از اخلاق زشت، شناخت وظایف دینی و عمل به آن‌ها، مانند: نماز، روزه، و دیگر وظایف، حضور در مساجد و مجالس دینی.

همه اینها باید در زمان کودکی و در فرصت‌های مناسب، پایه‌گذاری و تمرین شود تا به صورت عادت درآید. در چنین صورتی وقتی هم بزرگ شد انجام آن‌ها برایش آسان خواهد بود و غالباً ادامه خواهد یافت. اما اگر در زمان کودکی به صورت عادت درنیامد، در بزرگی تحقق آن تضمین چندانی ندارد، چون عادت کردن در دوران بزرگی دشوارتر خواهد بود.

به هر حال تربیت از طریق عادت سهل‌ترین و معتبرترین روش‌های تربیتی است، لیکن در عین حال بی‌نقص هم نیست. نقص این روش این است که نیروی تعقل کودک را پرورش نمی‌دهد، زیرا در زمان کودکی صرفاً به پیشنهاد پدر و مادر و بدون تعقل و درک مصالح و مفاسد، کارها را انجام داده تا به صورت عادت درآید، بعد از بزرگ شدن و رشد عقلی نیز بر طبق عادت، به رفتار خویش ادامه خواهد داد، بدون این که توجهی به مصالح و مفاسد داشته باشد. در صورتی که بهتر است کارهایش را از روی درک و تعقل انجام دهد تا هم ضامن اجرای عقلی داشته باشد و هم از ارزش بیش‌تری برخوردار باشد.

لیکن مریبان متعهد و آگاه می‌توانند در عین عادت دادن، این نقیصه را در فرصت‌های مناسب برطرف سازند. از ابتدا کودک را به کارهای نیک و اخلاق پسندیده عادت دهند، و زمانی که به سن رشد و درک خوب و بد و مصالح و مفاسد رسید، مصالح و مفاسد همان اعمال را برایش توضیح دهند. بدین وسیله کودک به ارزش واقعی اخلاق و رفتار خود پی می‌برد و همان اعمال عادی را آگاهانه و از روی تعقل انجام می‌دهد.

وقتی بزرگ‌تر شد و به دبستان راه یافت، معلمین متعهد می‌توانند مسئولیت پرورش تعقل و توضیح مصالح و ارزش‌های اخلاق و رفتار عادی شده را برای کودک بر عهده بگیرند.

خواجه طوسی در این باره می‌گوید:

و چون از مرتبه کودکی بگذرد و اغراض مردمان فهم کند او را تفهیم کنند که غرض اخیر از ثروت و ضیاع و عیب و خیل و خول و طرح و فرش، ترفیه بدن و حفظ صحت است تا معتدل المزاج بماند و در امراض و آفات نیفتد، چندان که استعداد و تأهب دارالبقاء حاصل کند و با او تقریر دهند که لذات بدنی خلاص از آلام باشد و راحت یافتن از تعب، تا این قاعده را التزام نماید. [۲۳] غزالی می‌گوید:

و چون هفت ساله شد نماز و طهارت فرا نماید به رفق و چون ده ساله شد اگر نکند بزند و ادب کند و دزدی و حرام خوردن و دروغ گفتن اندر پیش وی زشت کند و همیشه آن را همی نکوهد. چون چنین پرورند هر گه که بالغ شود اسرار این آداب با وی بگویند. که مقصود از طعام آن است که بنده را قوت بود بر آن که طاعت خدای تعالی کند و مقصود از دنیا زاد آخرت است که دنیا با کسی نمی‌ماند و مرگ به زودی و ناگاه درآید و نیک بخت آن بود که از دنیا زاد آخرت برگیرد تا به بهشت و خشنودی حق تعالی رسد و صحبت بهشت و دوزخ وی را گفتن گیرد و ثواب و عقاب کارها با وی همی گوید، چون ابتدا با ادب پرورند این سخن‌ها چون نقش اندر سنگ باشد و اگر فرا گذاشته باشند چون خاک از دیوار فرو ریزد. [۲۴]

اشکال

به تربیت از طریق عادت خرده گرفته‌اند که امور ارزشی و عبادی را از ارزش ساقط می‌کند. گفته‌اند: کارهای نیک و ارزشی در صورتی ارزش دارند که از روی اراده و اختیار و به قصد کسب فضیلت، انجام بگیرند و عادت پیدا کردن، با چنین امری سازگار نیست، چون شخصی که به کاری عادت کرده، از روی میل و رغبت آن را انجام

می‌دهد، نه از روی اراده و اختیار و به منظور کسب فضیلت. فرد معتاد، محکوم تمایلات نفسانی خویش بوده و اراده‌اش تضعیف شده است.

در مورد وظایف اجتماعی و دینی نیز همین مطلب را اظهار کرده و می‌گویند:

وظایف دینی و اجتماعی در صورتی ارزش دارند که به قصد انجام وظیفه و ادای تکلیف انجام بگیرند و عادت با چنین موضوعی سازگار نیست، چون شخصی که به انجام تکالیف، معتاد شده از روی تمایل شدید نفسانی آن‌ها را انجام می‌دهد، نه به منظور ادای تکالیف. اعتیاد، آزادی و اختیار را از معتاد سلب می‌کند و وادار به عمل می‌نماید.

با چنین بیانی، تربیت از طریق عادت را محکوم کرده و آن را روشی غیر صحیح و یک اشتباه تربیتی می‌دانند و می‌گویند: اولیا و مربیان وظیفه دارند از معتاد شدن کودک جداً جلوگیری کنند تا وقتی بزرگ شد و به رشد عقلی رسید، با بیان مصالح و مفاسد و اقامه برهان، نیروی عقل و قوه قضاوت او را پرورش دهند. وقتی با ارزش‌های واقعی آشنا شد از روی اراده و اختیار و به منظور کسب فضیلت و ادای تکلیف آن‌ها را انجام خواهد داد.

جواب

در پاسخ اشکال بالا می‌توان چنین گفت: اولاً: گرچه فعل در اثر عادت ملایم طبع شخص معتاد گشته و آسان می‌شود، لیکن چنان نیست که اراده فاعل را سلب یا تضعیف نماید بلکه برعکس اراده انجام فعل را تقویت و اراده طرف مقابل (ترک) را تضعیف می‌کند و فعل شخص معتاد نیز از روی علم و اراده و اختیار صادر می‌شود. نهایت این که سهل‌تر و آسان‌تر است. بنابراین، عادت کردن، به ارزشی بودن فعل لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

ثانیاً: فاعل معتاد نیز توجه دارد که فعل او یک کار نیک و یک تکلیف دینی یا اجتماعی است و به همین منظور آن را انجام می‌دهد، نه از روی تمایلات شدید نفسانی به انجام آن مبادرت می‌ورزد. بله، عادت این اثر را دارد که صدور فعل را مناسب با طبع و آن را آسان می‌نماید؛ مخصوصاً با توجه به آن‌چه سابقاً گذشت که مربی آگاه و متعهد، بعد از عادت دادن کودک به اخلاق و رفتار نیک، در فرصت‌های مناسب فواید و مصالح آن‌ها را برای او توضیح می‌دهد، تا به ارزش کار نیک خود، بیش‌تر توجه نماید.

به هر حال، چون عمل نیک از روی علم و اراده و اختیار کامل و با توجه به ارزش واقعی خود انجام می‌گیرد، یک عمل اخلاقی و ارزشمند خواهد بود.

ثالثاً: پیشنهاد آنان، یعنی این که مربی باید از معتاد شدن کودک جداً جلوگیری کند تا وقتی به سن رشد عقلی رسید، نیروی تعقل او را پرورش دهد تا کارهای نیک و ارزشمند را به منظور ادای تکلیف انجام دهد، موضوعی غیر ممکن

است، زیرا سنین کودکی سنین تکوین عادت‌ها است. اگر کودک را به کارهای نیک و اخلاق پسندیده عادت ندهند، امکان دارد در اثر تکرار کارهای بد، به آن‌ها عادت کند و بعد از آن، ترک عادت به‌طور یقین دشوار خواهد بود.

به هر حال، صلاح نیست که مربی از دوران حساس و سرنوشت‌ساز کودکی و فرصت‌های ارزشمند آن چشم‌پوشی کرده و کودک را به حال خود بگذارد تا هر کار خواست بکند و به هر فعلی عادت نماید. لذا چنین عملی بدون شک یک اشتباه بزرگ تربیتی و یک خیانت محسوب می‌شود.

روش الگویی

برای تربیت، از شیوه‌ها و روش‌های مختلف می‌توان استفاده کرد که مهم‌ترین آن‌ها روش الگویی است. در این روش، از فرد یا افرادی که دارای رفتار مطلوب هستند، به عنوان سرمشق و الگو استفاده شده و در معرض مشاهده فرد مورد تربیت قرار می‌گیرد تا از رفتار او پیروی کند و خود را با او همسان سازد.

تأثیر شخصیت الگوها در شکل‌گیری رفتار و منش کودکان، نوجوانان و جوانان و تشکیل یا تثبیت شخصیت اخلاقی و اجتماعی آنان فوق‌العاده چشم‌گیر است. در این روش، یادگیری به‌طور غیر مستقیم و از طریق مشاهده انجام می‌گیرد که از مؤثرترین و پایدارترین انواع یادگیری‌ها محسوب می‌شود.

تأثیر الگو و نقش‌پذیری انسان یک امر طبیعی است که از غریزه تقلید سرچشمه می‌گیرد.

غریزه تقلید

غریزه تقلید یکی از نیرومندترین، ریشه‌دارترین و سودمندترین غرایز بشری که در طبیعت انسان‌ها نهاد شده و نیازی به آموزش ندارد. کودک از آغاز یک مقلد است و تا آخر عمر هم‌چنان مقلد باقی خواهد ماند؛ گرچه با رشد عقلی، از تقلید او کاسته خواهد شد. تقلید از رفتار الگوها در زندگی کودکان خردسال، به خوبی مشاهده می‌شود.

غریزه پربرکت تقلید به کودک اجازه می‌دهد که خود را با موقعیت‌های گوناگون زندگی تطبیق داده و خود را با دیگر انسان‌ها، همسان و هماهنگ سازد.

به نیروی این گزینه است که طرز غذا خوردن، لباس پوشیدن، حرف زدن، اظهار عواطف، عکس العمل در برابر ناملایمات، ترس و فرار از خطرها، آداب و رسوم زندگی، تعاون و هم‌کاری، اخلاق خوب یا بد را از معاشرین خود یاد گرفته و تقلید می‌نماید.

بنابراین، تقلید گزینه سودمند طبیعی است و نمی‌توان جلو آن را گرفت بلکه باید در راه تربیت افراد، از آن استفاده کرد. اولیا و مربیان باید از این گزینه ارزشمند استفاده کرده و الگوهای خوب و مطلوب را در اختیارش قرار دهند تا از اخلاق و رفتار آن‌ها درس عملی بگیرد و خود را بسازد.

پس، وجود گزینه تقلید، زمینه‌ساز تأثیر الگوها بوده و در روش تربیت الگویی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
لاک می‌نویسد:

از طریق سرمشق است که روح کودک پرورش می‌یابد و تنها از این راه است که تربیت با ارزشی به طفل می‌توان داد. [۲۵]

انواع الگوها

کودک و نوجوان، از اخلاق و رفتار همه معاشرین، کم یا بیش، درس می‌گیرد؛ مانند: پدر و مادر، پدربزرگ و مادربزرگ، برادر و خواهر، عمو و عمه، دایی و خاله، دوستان و هم‌بازی‌ها، آموزگاران و استادان، هم‌کلاس‌ها، ورزشکاران و هنرمندان، افرادی که در اجرای فیلم‌های سینمایی یا تلویزیونی فعالیت دارند، مخصوصاً قهرمانان فیلم‌ها، بازیگران تأثیر، نقاش‌ها و تصویرها، گویندگان و سخنرانان و شخصیت‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی، هر یک از اینها می‌تواند برای کودک الگو قرار گیرد و او را تحت تأثیر قرار دهد، که در تربیت باید مورد توجه اولیا و مربیان باشد. لیکن چند دسته آن‌ها نقش بیش‌تری دارند که به‌طور خاص به آن‌ها اشاره خواهد شد:

والدین

پدر و مادر اولین و آشناترین چهره‌هایی هستند که کودک با آن‌ها برخورد می‌کند. در دوران ناتوانی و نیاز و وابستگی کودک، پدر و مادرانند که با عشق و اخلاص به یاری کودک آمده و از او پرستاری و نوازش می‌نمایند. همه نیازهای غذایی و بهداشتی و عاطفی کودک از ناحیه پدر و مادر تأمین می‌شود. کودک به تدریج به موقعیت حساس پدر و مادر و نیاز شدید خود به آنان، پی می‌برد و متقابلاً به آنان علاقه‌مند می‌گردد. به همین جهت والدین

خود را بهترین، خیر خواه‌ترین و با نفوذترین اشخاصی می‌داند که می‌توان آنان را سرمشق و الگوی زندگی قرار داد و از رفتارشان پیروی نمود. بنابراین، پدر و مادر را می‌توان به عنوان اولین، مؤثرترین، بادوام‌ترین و مطمئن‌ترین الگوها معرفی کرد.

چشمان ظریف کودک، همانند یک دوربین حساس فیلمبرداری، از همه حرکات و رفتار والدین فیلمبرداری می‌کند و از رفتار خوب یا بد آنان تقلید می‌نماید. کودک همه چیز را در خانه و از پدر و مادر یاد می‌گیرد. از لحن‌ها و زمزمه‌ها و نوازش‌های مادر، درس خوش‌بینی و اعتماد و اظهار محبت می‌آموزد.

از تندی‌ها و عصبانیت‌ها و بدرفتاری‌های او نیز درس خشونت و بدرفتاری می‌گیرد.

سخن گفتن، آداب غذا خوردن، لباس پوشیدن، معاشرت، رعایت نظم یا بی‌نظمی، نظافت یا کثافت، ترس یا بی‌باکی، بردباری یا بی‌تابی، امانتداری یا خیانت، راست‌گویی یا دروغ‌گویی، خیرخواهی یا بدخواهی، وظیفه‌شناسی یا عدم احساس مسئولیت، پایبندی به قوانین اجتماعی یا قانون شکنی، ادب در معاشرت یا بی‌ادبی، تقید به انجام وظایف دینی یا لاپابالی‌گری و دیگر امور اخلاقی را کودک غالباً در خانه و از پدر و مادر یاد می‌گیرد.

دختر بچه از رفتار مادر درس شوهرداری، خانه‌داری، بچه‌داری و دیگر آداب زندگی را فرا می‌گیرد. پسر بچه نیز از رفتار پدر درس زن‌داری، بچه‌داری و اشتغال به کار را می‌آموزد.

روابط خوب، مؤدبانه و صمیمانه پدر و مادر، یا روابط تیره، بی‌ادبانه، خصمانه، لجاجتی‌ها و کشمکش‌های آنان، بدون شک در تربیت و شکل‌گیری شخصیت کودک، تأثیر بسزایی دارد. شما آثار و عکس‌العمل رفتار خوب یا بد والدین را در بازی‌های انفرادی یا دسته‌جمعی کودکان می‌توانید مشاهده کنید.

بنابراین، پدران و مادرانی که به تربیت صحیح فرزندان خویش و سعادت

دنیوی و اخروی آنها علاقه دارند باید در ابتدا رفتارشان را اصلاح کرده و خود را به صورت بهترین الگوها در آورند، تا فرزندان‌شان از آنها بیاموزند.

چنانچه رفتار خودشان بد باشد نباید از کودکان‌شان انتظار داشته باشند که خوب پرورش یابند، زیرا کودکان غالباً از رفتار بد آنها تقلید می‌کنند اگر والدین، مسلمان بوده و علاقه دارند فرزندان‌شان نیز متعهد به اسلام پرورش یابند، باید خودشان پایبند به وظایف دینی باشند و خود را به صورت نمونه‌های عالی اسلام و قرآن و الگوی کامل تعالیم اسلامی در آورند تا فرزندان‌شان نیز از رفتار آنها تقلید نموده و دیندار پرورش یابند.

والدین در صورتی می‌توانند فرزندان خویش را با تربیت‌های اسلامی و مقید به ضوابط شرعی پرورش دهند که خودشان نیز در محیط خانواده و در حضور فرزندان به انجام وظائف دینی و رعایت اخلاق نیک اسلامی ملتزم بوده و از ارتکاب گناه خودداری کنند.

اگر پدر و مادر به نماز اهمیت داده و آن را در اول وقت ادا کنند، فرزندان خانواده نیز نماز خوان تربیت می‌شوند. تقلید به روزه‌داری و انجام سایر فرایض دینی و رعایت تقوا نیز همین اثر را دارد.

برعکس، چنانچه پدر و مادر، نسبت به انجام وظایف دینی و مراسم مذهبی، لابلالی یا بی‌اعتنا باشند، نباید انتظار داشته باشند که فرزندان دیندار و ملتزم به مراسم دینی پرورش دهند.

در احادیث نیز بدین مطلب اشاره شده است:

پیامبر اکرم می‌فرماید:

بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همان‌طور که میل دارید آنان در احسان در بین شما با عدالت رفتار نمایند. [۲۶]

معلم

بعد از پدر و مادر، معلم جاذب‌ترین و با نفوذترین افراد، در کودک و نوجوان است. دانش‌آموزان، به ویژه دانش‌آموزان ابتدایی، شدیداً تحت تأثیر معلم خود قرار گرفته و از رفتارشان تقلید می‌کنند. رابطه دانش‌آموز با معلم یک رابطه باطنی و معنوی است. معلم را شخصیتی محترم و ممتاز می‌داند که او را در بزرگ شدن، به استقلال رسیدن و به عضویت رسمی جامعه در آمدن، کمک می‌نماید. معلم با روح و جان دانش‌آموزان سروکار دارد، به همین جهت به عنوان یک الگوی محبوب و مطاع پذیرفته می‌شود.

دانش‌آموز، گرچه قبلاً در محیط خانواده علوم و اطلاعات فراوانی را کسب کرده، به اموری عادت کرده و تا حدی شکل گرفته است، لیکن هنوز شکل ثابتی به خود نگرفته و تا حد زیادی قابل انعطاف و تغییر رویه است. کودک در این سنین، از محیط خانواده خارج می‌شود و به‌طور رسمی در اجتماعی جدید، یعنی مدرسه، پذیرفته می‌شود. دانش‌آموزان در این اجتماع جدید فرصت می‌یابند تا افکار و اندوخته‌های دینی و عادت‌های گذشته‌اش را مورد بازنگری قرار دهد و شخصیت خویش را بسازد و تکمیل و تثبیت نماید.

با نفوذترین و محبوب‌ترین فردی که می‌تواند در این مرحله حساس، به کودک کمک کند معلم است، به همین جهت دانش‌آموزان، معلم را به عنوان یک الگو می‌پذیرند و از رفتار، گفتار و اخلاق او سرمشق می‌گیرند و خود را با وی همسان می‌سازند. دانش‌آموزان همه اعمال و رفتار معلمان و مدیر و حتی مستخدم مدرسه را زیر نظر داشته و از آن‌ها درس می‌گیرند. لذا از طرز برخورد آموزگاران با مدیر، معلمان با یکدیگر، معلمان با خدمت‌کاران مدرسه و معلمان با دانش‌آموزان، درس می‌گیرند.

از مواردی مانند: اخلاق و رفتار معلم، طرز اداره کلاس، رعایت عدل و انصاف در نمره دادن، وقت‌شناسی و رعایت نظم، دل‌سوزی و مهربانی، خوش‌رویی و فروتنی، دینداری و التزام به ضوابط شرعی، اخلاق خوش و با ادبی، خیرخواهی و نوع دوستی معلم درس می‌گیرند. هم‌چنین از اخلاق و رفتار و کردار بد او متأثر گشته و خود را با او هم‌سان می‌سازند.

بنابراین، معلم، تنها یک آموزگار نیست بلکه مهم‌تر از آن، یک مربی و الگوی با نفوذ است. یک معلم خوب که با رفتار نیک و گفتار پسندیده‌اش دانش‌آموزان را خوب پرورش دهد بزرگ‌ترین خدمت را نسبت به اجتماع انجام داده است.

برعکس یک معلم بد اخلاق و بد رفتار و منحرف که با رفتار بد خود، دانش‌آموزان را به انحراف و تباهی می‌کشد، بزرگ‌ترین خیانت‌ها را نسبت به اجتماع مرتکب خواهد شد.

بنابراین، شغل معلمی حساس‌ترین شغل‌ها است. معلم نمی‌تواند نسبت به اخلاق رفتار خود، آزاد و بی‌تفاوت باشد بلکه باید به مسئولیت سنگین و ارزشمند خویش و مقدر نفوذش در دانش‌آموزان، خوب بیندیشد و با اصلاح اخلاق و رفتار خود بهترین الگو را در اختیار دانش‌آموزان قرار دهد.

از این جا روشن شد که اصلاح جامعه باید از اصلاح خانواده و مدرسه، به وسیله پرورش و به کار گرفتن آموزگاران خوب و شایسته انجام بگیرد. مراکز تربیت معلم، در این ارتباط بزرگ‌ترین مسئولیت را برعهده دارند. باید در گزینش دانشجو کاملاً دقت کنند و افراد متعهد و صالح را بپذیرند. در برنامه درسی آنان همان‌طور که در آموزش علوم عنایت دارند، در پرورش ایمان و تعهدات اخلاقی و تزکیه و تهذیب نفوس آنان نیز عنایت داشته باشند.

تراحم بین قول و عمل

اگر مربی به آن چه می گوید، خود نیز عمل کند، فرد مورد تربیت، راه خود را به خوبی می شناسد، از رفتار مربی سرمشق می گیرد و گفتارش را مؤید رفتارش محسوب می دارد. اما چنان چه در بین گفتار و رفتار او تفاوت و دوگانگی مشاهده کند سرگردان خواهد شد، چون نمی داند از گفتار مربی پیروی کند یا از رفتارش. لذا یا به طور کلی سلب اعتماد می کند، یا این که رفتارش را ترجیح داده و پیروی می نماید، اما به هر حال گفتارش از اعتبار ساقط می شود.

اگر پدر و مادر یا معلم، خود دروغ بگویند نمی توانند کودک را با دعوت زبانی به راست گفتن پرورش دهند. حتی در صورتی که در ارتکاب عمل خاصی معذور هستند باید کودک را توجیه نمایند؛ مثلاً اگر در اثر بیماری ناچارند روزه نگیرند، باید کودک را کاملاً آگاه نمایند که بیمارند و بر طبق دستور پزشک باید روزه را بخورند و اگر بگیرند باطل است. اگر معلم در اثر بیماری ناچار است روزه اش را افطار کند، لازم است در حضور دانش آموزان روزه خواری نکند، اگر ناچار شد، دانش آموزان را توجیه کند و از این که در اثر بیماری ناچار شده روزه اش را افطار کند جداً اظهار تأسف نماید.

در احادیث نیز به موضوع ضرورت هماهنگی بین گفتار و رفتار مربی، اشاره شده است، برای نمونه:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

چنان چه عالم، به علم خود عمل نکند مواعظ او با سرعت از قلبها زایل می شود، چنان که باران از جای صاف و صیقلی می لغزد و زایل می شود. [۲۷]

تعارض بین الگوها

هر یک از پدر و مادر برای کودک الگویی هستند که از رفتارشان پیروی می کند.

چنان چه همه آنان در رفتار و گفتار هماهنگ باشند کودک بدون تردید و حیرت از آنان پیروی می نماید. اما اگر در بین رفتار الگوها تعارض و تهافت وجود داشته باشد، کودک مردد و نگران می شود، چون نمی داند از کدام یک از آنها پیروی کرده و به اصول و ارزش های کدام یک پایبند گردد. در چنین حالی به همه آنان بدبین و بی اعتماد می شود. چون خودش نمی تواند الگوی صالح را تشخیص دهد، امکان دارد از الگوی ناشایسته پیروی نموده و به انحراف کشیده شود. این یکی از مشکلات مهم تربیتی است که برنامه های تربیتی را عقیم و بی اثر می سازد.

بنابراین، همه مربیان وظیفه دارند رفتار و گفتارشان را هماهنگ سازند.

عنایت اسلام به الگوها

اسلام چون به نقش مهم و سازنده الگوها در تربیت افراد، واقف بوده، به افراد ممتازی که دارای موقعیت خاص اجتماعی هستند و می‌توانند برای سایر افراد به عنوان الگو و سرمشق پذیرفته شوند، سفارش می‌کند که قبلاً رفتار و سیره خودشان را اصلاح نمایند، آن‌گاه منصب پیشوایی را بپذیرند. در این باره احادیث فراوانی داریم که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس که خودش را در منصب پیشوایی و رهبری مردم قرار داد لازم است قبل از تعلیم دیگران نفس خودش را اصلاح کند، باید تأدیب و تربیت او با رفتار، قبل از تأدیب با زبانش باشد. کسی که معلم و تأدیب کننده نفس خویش باشد شایسته تر به احترام است از معلم و تأدیب کننده دیگران. [۲۸] و فرمود:

پندی که هیچ گوشی آن را بیرون نمی‌افکند و هیچ نفعی با آن برابری نمی‌کند، پندی است که زبان گفتار از آن خاموش و زبان کردار بدان گویا باشد. [۲۹] و فرمود:

بهترین ادب این است که از نفس خودت شروع کنی. [۳۰] امام صادق علیه السلام فرمود:

شما دعوت کنندگان مردم به غیر زبانتان باشید. باید مردم، اجتهاد و صداقت و پرهیزکاری را در شما مشاهده نمایند. [۳۱] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر به اصلاح مردم همت نموده‌ای این کار را از اصلاح خودت شروع کن، زیرا چنانچه خودت فاسد باشی و بخواهی دیگران را اصلاح کنی، این بزرگ‌ترین عیب است. [۳۲]

اسلام توافق گفتار و کردار را در الگوهای تربیتی یک امر لازم و ضروری می‌داند. آن قدر در این باره تأکید دارد که دعوت کردن به کارهای نیک را در صورتی که با عمل همراه نباشد یک گناه می‌داند.

خدا در قرآن می‌گوید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که خود انجام نمی‌دهید!! این گناه بزرگی است که شما چیزی را بگویید که آن را انجام نمی‌دهید. [۳۳] و می‌فرماید:

آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید ولی نفس خودتان را فراموش می‌نمایید؟

در حالی که کتاب خدا را می‌خوانید، آیا تعقل نمی‌کنید. [۳۴] به همین جهت اسلام به علما تأکید نموده که حتماً بر طبق علم خویش عمل کنند. از عالمان بی‌عمل نیز شدیداً مذمت می‌نماید و حتی عذاب اخروی آنان را سخت‌تر از عذاب جاهلان معرفی می‌کند، زیرا مردم غالباً علما را به عنوان الگو می‌پذیرند و از رفتارشان پیروی می‌نمایند؛ اگر صالح و نیک رفتار باشند، مردم نیز صالح خواهند شد و اگر ناصالح و بدرفتار باشند، مردم نیز بد رفتار خواهند شد. بنابراین فساد علما از فساد جاهلان بسی زیان‌بارتر خواهد بود.

در این زمینه احادیث فراوانی داریم که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علم، امانتِ خداست و علما امانت‌دار هستند. پس هر عالمی که به علم خود عمل کند امانت خدا را ادا کرده است و هر کس که به علم خود عمل نکند خدا نام او را در دیوان زیان کاران ثبت می‌نماید. [۳۵] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لغزش عالم مانند شکسته شدن کشتی است که خودش غرق می‌شود و دیگران را نیز غرق می‌کند. [۳۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بدترین بدها، علمای بد هستند و بهترین خوب‌ها، علمای خوب می‌باشند. [۳۷][۳۸]

[۱]. غرر الحکم، فصل اول، شماره ۷۵۹: «العاده طبع ثان».

[۲]. اخلاق ناصری، ص ۲۰۱.

[۳]. کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۳۳.

[۴]. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۸، ص ۵۶۹.

[۵]. غرر الحکم، فصل ۵۳، شماره ۴: «عَوْدُ نَفْسِكَ فَعَلَ الْمَكَارِمَ وَ تَحَمَّلَ إِعْبَاءَ الْمَغَارِمِ تَشْرُفُ نَفْسُكَ وَ تَعْمُرُ آخِرَتَكَ وَ يَكْثُرُ حَامِدُوكَ».

[۶]. همان، شماره ۱: «عَوْدُ نَفْسِكَ الْجَمِيلِ؛ فَانَّهُ يُجْمَلُ عَنْكَ الْأَحْدَوْتَهُ وَ يُجْزَلُ لَكَ الْمَثُوبَةُ».

[۷]. همان، شماره ۳: «عَوْدُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ وَ بَدَلَ السَّلَامِ يَكْثُرُ مَحْبُوكَ، وَ يَقَلُّ مَبْغُضُوكَ».

[۸]. همان، شماره ۹: «عَادَةُ الْإِحْسَانِ مَادَّةُ الْإِمْكَانِ».

[۹]. همان، فصل ۲۶، شماره ۱۰۲: «تَخْيِيرُ لِنَفْسِكَ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ».

- [١٠]. همان، فصل ٦٥، شماره ٣٦:
« كفى بفعل الخير حسنُ عادةً».
- [١١]. همان، فصل نهم، شماره ٤٤: «إنَّ طباعك تدعوك إلى ما ألفتَه».
- [١٢]. همان، شماره ٤٣: «إنَّ لسانك يقتضيك ما عودتَه».
- [١٣]. همان، فصل ٧٧، شماره ٨٧: «من عمل اشتاق».
- [١٤]. وسائل الشيعه، ج ١٥، ص ١٨٢:
« يُؤخَذُ الغلام بالصلاة و هو ابن سبع سنين».
- [١٥]. همان، ج ٧، ص ١٦٨: «إنا نأمر صبياننا بالصيام إذا كانوا بنى سبع سنين بما أطاقوا من صيام اليوم، فإن كان إلى نصف النهار أو أكثر من ذلك أو أقل، فإذا غلبهم العطش و الغرث أفتروا حتى يتعودوا الصوم و يطيقوه. فمروا صبيانكم إذا كانوا بنى تسع سنين بالصوم ما أطاقوا من صيام، فإذا غلبهم العطش أفتروا».
- [١٦]. همان، ص ١٦٨: «وأما صوم التأديب: فأن يؤخذ الصبي إذا راهق بالصوم تأديباً و ليس بفرض».
- [١٧]. غرر الحكم، فصل ٤٩، شماره ٣٧: «عليك بإدمان العمل فى النشاط و الكسل».
- [١٨]. همان، فصل ٦١، شماره ١٦: «قليل يدوم خيرٌ من كثيرٍ مُنقطع».
- [١٩]. همان، فصل هشتم، شماره ١٤٢: «أصعب السياسات نقلُ العادات».
- [٢٠]. همان، فصل اول، شماره ١٠٠١: «العادةُ عدوٌ متملِّك».
- [٢١]. همان، فصل اول، شماره ٤١١: «الفضيلةُ غلبةُ العادة».
- [٢٢]. همان، فصل ٥٧، شماره ٣٨: «غالبوا أنفسكم على ترك العادات و جاهدوا أهواءكم تملكوها».
- [٢٣]. اخلاق ناصرى، ص ٢٢٧.
- [٢٤]. كيميای سعادت، ج ٢، ص ٤٤٦.
- [٢٥]. مريان بزرگ، ص ١٤٥.
- [٢٦]. بحار الأنوار، ج ١٠٤، ص ٩٢: «اعدلوا بين أولادكم كما تُحبون أن يعدلوا بينكم فى البرِّ و اللطف».
- [٢٧]. همان، ج ٢، ص ٣٩: «إنَّ العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطرُ عن الصفا».
- [٢٨]. نهج البلاغه، كلمات قصار، شماره ٧٣: «من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلّم نفسه و مؤدّبها أحق بالإجلال من معلّم الناس و مؤدّبهم».
- [٢٩]. غرر الحكم، فصل نهم، شماره ١٦٢: «إنَّ الوعظ الذى لا يمجه سمع، و لا يعدله نفع ماسكت عنه لسان القول، و نطق به لسان الفعل».
- [٣٠]. همان، فصل ٦، شماره ٢٩٤: «أفضل الأدب ما بدأت به نفسك».

- [٣١]. مشكاة الأنوار، ص ٤٦: «كونوا دعاة الناس بغير ألسنتكم، ليروا منكم الاجتهاد و الصدق و الورع».
- [٣٢]. همان، فصل دهم، شماره ٤٣: «إن سمت هممتك لإصلاح الناس فابدأه بنفسك، فإن تعاطيك صلاح غيرك و أنت فاسد أكبر العيب».
- [٣٣]. صف (٦١) آيات ٢-٣: «يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون * كبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون».
- [٣٤]. بقره (٢) آيه ٤٤: «أأمرؤن الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون».
- [٣٥]. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٣٦: «العلم و ديعه الله في أرضه، و العلماء أمناؤه عليه، فمن عمل بعلمه أدى أمانته، و من لم يعمل بعلمه كُتب في ديوان الخائبين».
- [٣٦]. همان، ص ٣٦: «زلّة العالم كانكسار السفينه تُغرَق و تُغرَق».
- [٣٧]. همان، ص ١١٠: «ألا إن شر الشرّ شرار العلماء، و أن خير الخير خيار العلماء».
- [٣٨] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ١ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

داستان‌سرایی

یکی از وسایل تعلیم و تربیت، داستان است. داستان و قصه یک وسیله رایج و عمومی است که در بین همه اقوام، ملل، ادیان و اقشار مردم وجود دارد. همه انسان‌ها طبعاً به داستان علاقه دارند، به خصوص کودکان و نوجوانان که از شنیدن و خواندن داستان بیش‌تر لذت می‌برند. شما خود دیده‌اید که بچه‌های سه-چهار ساله چگونه به قصه‌ها و داستان‌ها گوش داده و با اصرار از پدر و مادر می‌خواهند که برایشان قصه بگویند.

داستان علاوه بر این که به عنوان یک سرگرمی و تفریح سالم مورد استفاده قرار می‌گیرد، به عنوان یکی از بهترین ابزار و وسایل تعلیم و تربیت نیز می‌توان از آن استفاده نمود. وسیله‌ای که به‌طور غیر مستقیم در اعماق روح خواننده و شنونده تأثیر می‌گذارد. داستان‌سرایی گرچه با روش الگویی تفاوت دارد، لیکن بسیار نزدیک به آن بلکه نوعی از آن می‌باشد.

داستان‌نویس و قصه‌گو، ضمن بیان وقایع مهم اقوام و ملل و شخصیت‌های مهم تاریخ، روح خواننده و شنونده را به همراه خویش تا عمق تاریخ می‌برد و الگوهای را برایش مجسم می‌سازد تا از گفتار و رفتارشان سرمشق گرفته و پیروی کند. تأثیرات داستان، غیر مستقیم و نامرئی است. به‌طور غیر مستقیم راه را نشان می‌دهد و هدایت می‌کند، الگو در اختیار می‌گذارد، عبرت می‌دهد، موعظه می‌کند، تشویق می‌نماید، می‌ترساند و امیدوار می‌کند. همه اینها به‌طور غیر مستقیم القا می‌شوند، به همین جهت پایدارتر خواهند بود.

اسلام نیز نسبت به داستان‌عنایت خاصی دارد. بخش بزرگی از قرآن را داستان‌های پیامبران و تلاش پیگیر آنان در ارشاد و هدایت مردم و اصلاح امور دنیوی و اخروی آنان تشکیل می‌دهد. مبارزات پیامبران با کفار و مستکبران و ستم‌کاران، در طول تاریخ، در آن کتاب آسمانی آمده است. قرآن به عواقب خوب یا بد بعضی امت‌ها و شرح حال و سرنوشت برخی از رجال خوب و بد اشاره کرده است؛ مانند داستان: مبارزات حضرت موسی با فرعون در راه نجات قوم بنی‌اسرائیل، داستان مبارزات حضرت ابراهیم با نمرود ستم‌گر و بت‌پرستان، داستان حضرت نوح و کشتی، داستان هابیل و قابیل، داستان قوم عاد، ثمود، صالح، هود و لوط، داستان حضرت عیسی، داستان یوسف و برادران و یوسف و زلیخا، سلیمان و بلقیس، سلیمان و مورچگان، داستان مریم و عیسی، داستان ابابیل و اصحاب فیل، داستان ذوالقرنین، داستان اصحاب کهف، داستان لقمان، داستان هجرت مسلمین به حبشه و مدینه، داستان‌های صبر و استقامت و ایثار و فداکاری و جهاد مسلمین در راه دفاع از اسلام، داستان جنگ‌های مسلمانان با دشمنان، داستان توطئه‌های دشمنان درباره پیامبر و مسلمین و ده‌ها؛ بلکه صدها داستان دیگر که به تفصیل یا اشاره در قرآن آمده است.

اصولاً قرآن خودش را به عنوان یک منبع داستان معرفی می‌نماید و می‌گوید:

ما اخبار پیامبران را به صورت قصه برای تو بیان می‌کنیم تا به قلب تو آرامش دهیم و به همین وسیله حق آشکار می‌گردد و برای مؤمنین موعظه و تذکر خواهد بود. [۱] البته داستان‌های قرآن، واقعی و هدفداراند و غالباً اهداف اخلاقی، اجتماعی و احیاناً عقیدتی یا سیاسی را تعقیب می‌نمایند. جالب این که مخاطب قرآن عموم مردم‌اند و اختصاصی به کودکان ندارد. پس معلوم می‌شود که داستان‌گویی برای عموم مردم مفید است.

بنابراین، داستان‌سرایی را می‌توان به عنوان یکی از روش‌ها و وسایل مهم و آموزنده تعلیم و تربیت معرفی نمود. نویسندگان، گویندگان و اولیا و مربیان می‌توانند از این روش استفاده نمایند.

در این جا تذکر چند نکته را لازم می‌دانیم:

۱. چنان که از طریق داستان می‌توان در تعلیم و تربیت صحیح کودکان و نوجوانان و پرورش اخلاق نیک و تزکیه و تهذیب نفوس آنان استفاده کرد، هم‌چنین داستان‌سرایی می‌تواند در منحرف کردن آن‌ها نیز مؤثر باشد.

بنابراین، مسئولین تعلیم و تربیت، نمی‌توانند نسبت به کتب داستانی بی‌تفاوت باشند، زیرا دشمنان اخلاق نیز از همین طریق وارد عمل می‌شوند. در طریق اهداف شوم و خطرناک خود، از ذوق و هنر و قلم‌های شیوا و خیانت‌کار استفاده کرده و اهداف خود را آن چنان در لابلای عبارات زیبا پنهان می‌سازند که افراد عادی کمتر بدان توجه پیدا می‌کنند، ولی در روح خواننده تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، مسئولین وظیفه دارند کتب داستانی را کاملاً کنترل نموده و از نشر کتاب‌های گمراه‌کننده و ضد اخلاقی جداً جلوگیری کنند. کتابخانه‌های عمومی نیز باید در عرضه کتاب‌ها دقت بیش‌تری نمایند و هر کتابی را در اختیار خوانندگان، مخصوصاً کودکان و نوجوانان و جوانان، قرار ندهند.

اولیا و مربیان نیز باید مراقب کتاب‌هایی که در اختیار کودکان قرار می‌گیرد، باشند. در انتخاب کتاب، او را کمک نمایند و او را از مطالعه کتاب‌های بد و منحرف‌کننده بر حذر بدارند.

۲. به نویسندگان خوش قلم توصیه می‌کنیم که کودکان و نوجوانان را فراموش نکنند و از دانش و قلم خود در طریق ارشاد و تربیت آنان استفاده نمایند. از داستان‌نویسی برای کودکان، احساس حقارت و تنزل مقام نکنند.

در قرآن کریم و احادیث پیامبر و اهل بیت داستان‌های بسیار مفیدی وجود دارد، حتی در سیره پیامبر و ائمه اطهار و اصحاب و یاران مخلص آنان نیز مطالب بسیار ارزشمند و آموزنده‌ای هست که می‌تواند مورد استفاده نویسندگان

قرار گیرد. ما از جهت منابع آموزنده داستانی، بسیار غنی هستیم و بهترین الگوها را در اختیار داریم، لیکن متأسفانه در حد مطلوب مورد استفاده و استخراج قرار نگرفته است.

نویسندگان در مورد داستان نویسی برای کودکان کم کار کرده و غالباً از آمادگی کافی برخوردار نیستند. دانشمندان از داستان نویسی، آن هم برای کودکان، غالباً احساس تنزل مقام یا عدم نیاز می کنند. در صورتی که کار بسیار مهم و یکی از هنرهای ارزنده است. بنابراین، این هنر ظریف و مهم را باید آموخت و در طریق تربیت مورد استفاده قرار داد.

۳. در داستان نویسی نباید به ایجاد وسیله سرگرمی اکتفا کرد. داستان‌ها باید هدفدار و آموزنده باشند، لیکن بهتر است به اهداف تصریح نشود، بلکه در لابلای عبارات باشد. به گونه‌ای که به‌طور غیر مستقیم در روح خواننده تأثیر بگذارد. داستان نویس باید در انتخاب موضوع، کلمات، جمله‌ها، مثلها، اشعار و نقاشی‌ها، کاملاً دقت و احتیاط کند، زیرا خواننده ملتزم نیست که تنها از هدف داستان پند بگیرد بلکه امکان دارد از بعضی از کلمات و جمله‌ها و نقاشی‌ها نیز درس بگیرد. حتی یک کلمه ممکن است روح خواننده را دگرگون سازد.

بنابراین، باید از استعمال کلماتی که امکان دارد برای کودک و نوجوان بدآموزی داشته باشد جداً اجتناب نمود.

۴. داستان سرایی وسیله است، نه هدف. ارزش داستان به هدف و محتوای آن بستگی دارد، هر چه هدف، عالی‌تر و مفیدتر باشد بر ارزش داستان می‌افزاید.

در تألیف داستان لازم است به نکات زیر توجه شود:

الف) داستان باید هدفدار و آموزنده باشد و اهداف اخلاقی یا اجتماعی یا سیاسی یا علمی را تعقیب نماید.

ب) با توجه به نیازهای خاص اخلاقی، عاطفی و جسمانی خوانندگان و بر طبق فهم و درک آنان تدوین شود. ای کاش کتاب‌های کودکان و جوانان، با توجه به مراحل رشد و نیازهای معنوی و جسمانی آنان، در مراحل مختلف، دسته‌بندی و تألیف می‌شد، تا از آثار تربیتی بهتر و بیش‌تری برخوردار بودند.

ج) بهتر است قهرمان داستان‌ها هم سن و سال خوانندگان باشند تا از تناسب و تأثیر بیش‌تری برخوردار باشد. حال اگر در تألیف داستان از بزرگ سالان استفاده می‌شود بهتر است حوادث دوران کودکی و جوانی آنان ترسیم شود و اگر وقایع دوران بزرگ‌سالی آن‌ها ترسیم می‌شود، بهتر است رفتار و صفات مشترک بین آن‌ها و بین کودکان و جوانان، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد، نه خصائص ویژه دوران بزرگ‌سالی.

د) چنان‌که محتوای داستان و سبک نگارش آن اهمیت دارد، کیفیت چاپ و نقاشی و تجلید آن نیز از اهمیت بالایی برخوردار باشد. چاپ خوب و جلد زیبا و نقاشی‌های هنری و قشنگ، کودک و نوجوان و جوان را جذب کرده و بیش‌تر تحت تأثیر قرار می‌دهد. متأسفانه کتاب‌های داستان کودکان، غالباً از جهت نگارش و چاپ و جلد و نقاشی، در کیفیت مطلوبی نیستند. به همین دلیل آثار تربیتی چندانی ندارند.

ه) کسانی که داستان‌های خارجی را ترجمه و چاپ می‌کنند باید به این نکته مهم توجه داشته باشند که نویسندگان خارجی، بر طبق موازین و ارزش‌های اخلاقی و آداب و رسوم اجتماعی و عقاید و باورهای خود و اجتماعشان، کتاب می‌نویسند و فرهنگ آنان با فرهنگ اسلامی و اجتماعی ایرانیان، تفاوت دارد.

بنابراین، ترجمه کتاب‌هایی که فرهنگ غلط مادیگری، لذت‌جویی، بی‌بندوباری، شهوت‌رانی، عیاشی و بی‌ایمانی را ترویج می‌کنند، بزرگ‌ترین خیانت محسوب می‌شود. مترجم باید قبلاً کتاب را با دقت بخواند، اگر آن را مفید و بی‌عیب دانست، به ترجمه و چاپ آن اقدام نماید و گرنه از ترجمه آن جداً اجتناب نماید، و تنها به درآمد مالی آن توجه نکنند. [۲]

[۱]. هود (۱۱) آیه ۱۲۰: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ».

[۲] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

فیلم و تأثیر

یکی از وسایلی که در تعلیم و تربیت، تأثیر بسزایی دارد فیلم است. فیلم‌هایی که در تلویزیون یا سینما به نمایش گذاشته می‌شود، بدون شک در بینندگان تأثیر زیادی می‌گذارد. فیلم برای عموم مردم جذابیت دارد و برای نوجوان و جوان از جذابیت بیش‌تری برخوردار است. تماشای صحنه‌های فیلم، گرچه به عنوان یک تفریح و سرگرمی تلقی می‌شود، اما از آثار تربیتی آن نیز نباید غفلت نمود. از فیلم می‌توان به عنوان یک وسیله تعلیم و تربیت افراد؛ به ویژه کودکان، استفاده کرد. به وسیله فیلم خوب می‌توان اخلاق و رفتار نیک را در کودکان پرورش داد.

برعکس، فیلم بد بسیار خطرناک و زیانبار و ویران‌کننده است، زیرا موجب انحراف و فساد اخلاق خواهد شد.

بنابراین، این هنر زیبا و جالب، هم می‌تواند در طریق خدمت به مردم و پرورش مکارم اخلاق و ترقی و تعالی جامعه قرار گیرد و هم می‌تواند جامعه را به فساد و انحراف و سقوط بکشانند. تا فیلم چه باشد و چه اهدافی را دنبال کند.

فیلم‌سازی گرچه یک هنر است لیکن ارزش ذاتی ندارد بلکه ارزش آن، به محتوا و هدف آن مربوط می‌شود.

اما تصور نشود که در ارزشمند و مفید بودن یک فیلم، همین مقدار کافی است که یک هدف تربیتی صحیحی را تعقیب نماید، بلکه علاوه بر این، باید در تمام صحنه‌ها و نسبت به همه مجریان، از هر گونه بدآموزی خالی باشد. زیرا بینندگان، هیچ‌گونه التزامی ندارند که فقط از هدف فیلم درس بگیرند بلکه ممکن است از همه حرکات، رفتار، گفتار، اخلاق، کلمات، نوع لباس، رنگ لباس، کفش، کلاه، طرز غذا خوردن مجریان برنامه درس بگیرند. هر بیننده‌ای الگوی خاصی را انتخاب کرده و رفتار ویژه‌ای را سرمشق خود قرار می‌دهد؛ خوب باشد یا بد.

گاهی هدف فیلم خوب و سودمند است، ولی در رفتار یک یا چند نفر از مجریان برنامه، بدآموزی‌هایی وجود دارد که در روح بعضی کودکان و جوانان تأثیر بد می‌گذارد و از آن‌ها سرمشق می‌گیرند؛ مثلاً هنرمند برای اظهار ناراحتی سیگار می‌کشد، ولی امکان دارد کودک یا جوان همین را الگو قرار دهد و به سیگار کشیدن تشویق گردد. به تجربه ثابت شده که بعضی کودکان از دیدن

فیلم‌های پلیسی و جنایی، خشونت، دزدی، فرار از قانون، تقلب، چاقو‌کشی، دروغ‌گویی، فرار از خانه و یا ضرب و شتم را فرا می‌گیرند.

اگر بازیگران فیلم، بد حجاب یا بی‌حجاب باشند، در روح دختران و زنان تأثیر گذاشته و آنان را به خودنمایی و بی‌حجابی تشویق می‌نمایند. وقتی حرمت حجاب شکسته شد، افراد ضعیف‌النفس و ضعیف‌الایمان به تدریج به سوی بدحجابی و در نهایت به بی‌حجابی و احیاناً به فساد مترتب بر آن، کشیده می‌شوند.

جوانان بی‌زن بلکه مردان متأهل، وقتی چشمشان به بدن نیمه عریان و زیبایی بازی‌گر زن در بعضی فیلم‌ها بیفتد غالباً تحت تأثیر قرار می‌گیرند و امکان دارد به ارضای غیر مشروع و انحراف کشیده شوند. در بد آموزی‌های این قبیل فیلم‌ها تردیدی نیست، گرچه تماشای آن از لحاظ فقه اسلامی حلال باشد. مثلاً ممکن است فیلم خارجی باشد که زن ناشناس غیر مسلمان در آن بازی می‌کند و از لحاظ فقه، نظر بدون ریبه بر او جایز است، لیکن به هر حال نسبت به بعضی بینندگان عکس العمل سوء و بدآموزی دارد.

بنابراین، این قبیل فیلم‌ها زیانبار بوده و به عفت عمومی لطمه می‌زنند و جوانان را به فساد و انحراف می‌کشند؛ گرچه از لحاظ فقهی هم نمی‌توان حکم به حرمت آن‌ها نمود.

بنابراین، اولیا و مربیان و همه مسئولین کشور نمی‌توانند نسبت به تهیه و نمایش انواع فیلم‌ها بی‌تفاوت بوده و هر فیلمی را به نمایش بگذارند و به کودکان و جوانان اجازه تماشا بدهند. این عمل، خیانتی بزرگ به نسل جوان و در نهایت به جامعه است.

یکی از مشکلات ما این است که فیلم‌ها را غالباً کودکان و جوانان و بزرگ سالان، با هم تماشا می‌کنند. در صورتی که بعضی فیلم‌ها گرچه برای بزرگ‌ها زیان ندارد بلکه مفید هم هست لیکن همان فیلم‌ها برای کودکان و نوجوانان و جوانان بدآموزی دارد.

در خاتمه تذکر چند نکته را لازم می‌دانیم:

۱. لازم است هنرمندان به حساسیت کار خود توجه نموده و بدانند کار آن‌ها یک کار مؤثر و با نفوذ تربیتی است و در کیفیت پرورش کودکان و جوانان و همه افراد جامعه، کاملاً سهیم هستند. می‌توانند از طریق ساختن فیلم‌های اخلاقی، اجتماعی و علمی، بزرگ‌ترین خدمت را نسبت به جامعه انجام دهند و مروج اسلام و قرآن باشند.

بنابراین، باید اولاً: فیلم‌های هدفدار و اخلاقی و آموزنده تهیه کنند و ثانیاً:

سعی کنند از هر گونه بدآموزی خالی باشد. خوب است در این زمینه، با دانشمندان اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی مشاوره و همکاری داشته باشند.

۲. مراکز و سازمان‌های تبلیغات اسلامی و حوزه‌های علوم دینی، باید به این نکته مهم توجه داشته باشند که فیلم در جوامع کنونی یک واقعیت است و قابل طرد نیست. نمی‌شود به مردم گفت فیلم تماشا نکنند. در شرایط کنونی یک ضرورت محسوب می‌شود. اگر فیلم خوب نداشته باشیم دنبال فیلم بد خواهند رفت.

بنابراین، باید در پرورش هنرمندان متعهد و تهیه فیلم‌های خوب و آموزنده، سرمایه‌گذاری و جدیت کرد و از این طریق، در تزکیه و تهذیب نفوس و تربیت صحیح کودکان و جوانان و نشر فرهنگ غنی اسلام، کوشش نمود.

۳. به دولت و مسئولین فرهنگی، که شرعاً و قانوناً مسئول تعلیم و تربیت صحیح کودکان و جوانان هستند، توصیه می‌شود که به نقش مهم فیلم و تأثیر فوق‌العاده آن در کیفیت تربیت کودکان و جوانان، توجه نمایند و بر فیلم‌هایی که در تلویزیون و سینما و مانند آن، به نمایش گذاشته می‌شود کاملاً نظارت کنند و از نمایش فیلم‌هایی که بدآموزی دارند جداً جلوگیری به عمل آورند.

۴. به اولیا و مربیان توصیه می‌شود که به کودکان و جوانان اجازه ندهند که فیلم‌های بد و زیانبار را تماشا نمایند. در عوض، اوقات فراغت آنان را به تماشای فیلم‌های خوب و آموزنده و سایر تفریحات سالم پر کنند. [۱]

[۱] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

دوستان خوب

دوستان در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و همسان و هم‌خو می‌شوند. به همین جهت، دوست را می‌توان به عنوان یک عامل مؤثر در تربیت محسوب داشت.

کودک و جوان، همانند سایر انسان‌ها، نیاز به دوست دارد. معاشرت با دوستان صمیمی یک نیاز طبیعی است و نمی‌شود از آن صرف نظر کرد. انسانی که دوست نداشته باشد، احساس تنهایی می‌کند، به گونه‌ای که گویا در زندگی خود کمبود دارد. لذیذترین ساعات زندگی برای یک کودک و جوان، ساعتی است که با دوست خود به صورت صمیمی می‌گذراند.

اسلام نیز به این نیاز طبیعی و ارزش دوست، توجه داشته و انسان را در یافتن دوست و نگهداری آن تشویق می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

عاجزترین مردم کسی است که از تهیه دوست عاجز باشد و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستانش را از دست بدهد. [۱]

از حضرت ابوالحسن علیه السلام سؤال شد: بهترین زندگی‌ها کدام است؟ فرمود:

وسعت منزل و کثرت دوستان. [۲] حضرت علی علیه السلام فرمود:

فقدان دوست یک نوع غربت و تنهایی است. [۳] نتیجه دوستی، فقط معاشرت و رفت و آمد و گفت و شنود نیست، بلکه آثار بیش‌تر و مهم‌تری بر آن مترتب می‌شود. مهم‌ترین اثری که بر آن، مترتب می‌شود، تأثیر و تأثری است که در بین آنان انجام می‌گیرد. انسان دوست خود را الگو می‌گیرد و از رفتارش تقلید می‌کند، به او اعتماد می‌نماید و گفتارش را باور می‌کند، همسان و هم‌رنگ او می‌شود. این، بدان جهت است که در بین دو کودک یا دو جوان، سنخیت و تناسب روحی خاصی وجود دارد که چنین سنخیتی بین آن‌ها و یک فرد بزرگ سال، وجود ندارد. دو کودک یا دو جوان حرف هم‌دیگر را بهتر می‌فهمند، بهتر می‌توانند نسبت به هم اعتماد نمایند و اسرار دل خود را در میان بگذارند و راهنمایی بخواهند.

به هر حال، تأثیر متقابل دوستان در یکدیگر، امری است واضح و روشن. به همین جهت انتخاب دوست را می‌توان یکی از عوامل مؤثر در تربیت دانست.

اگر جوان با فرد فاسد و بداخلاق دوستی کند، هم‌رنگ او می‌شود و چنان‌چه با فرد صالح و خوش‌اخلاق دوست شود، همانند او خواهد شد. بنابراین، انتخاب دوست خوب یا بد، در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فراوانی دارد.

از همین جاست که اسلام سفارش می‌کند که با افراد صالح دوستی کنید و از دوستی با افراد ناصالح اجتناب نمایید.
امام جواد علیه السلام فرمود:

از مصاحبت با فرد شرور اجتناب کن، زیرا او مانند شمشیری است که از غلاف خارج شده است، ظاهری زیبا و
آثاری بد دارد. [۴] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: کتمان سرّ و دوستی با نیکان، همه شرور و بدی‌ها نیز در دو چیز جمع
شده: افشای اسرار و دوستی با اشرار. [۵] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انسان بر دین و روش دوستش پرورش خواهد یافت، پس دقت کنید با چه کسی دوست می‌شوید. [۶] امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود:

از مصاحبت با فسّاق اجتناب کن، زیرا بد به بد ملحق می‌شود. [۷] آن حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام
فرمود:

با افراد خوب و نیک رفتار، دوستی و نزدیکی کن تا از آنان شوی و از افراد شرور و بد، دوری کن تا از آنها
نشوی. [۸] امام صادق علیه السلام فرمود:

با افراد فاسق و فاجر مصاحبت نکن، زیرا رفتار بد خود را به تو یاد می‌دهند.

بعد از آن فرمود:

پدرم مرا به سه چیز امر کرد و از سه چیز نهی نمود. به من فرمود: پسرم! هر کس که با دوست بد مصاحبت کند از
بدی‌های او سالم نخواهد ماند و هر کس در جای بد وارد شود مورد تهمت قرار خواهد گرفت و هر کس که زبانش
را کنترل نکند پشیمان خواهد شد. [۹] بنابراین، انتخاب دوست و نوع آن، برای کودک و جوان بسیار مهم و
سرنوشت‌ساز است. دوست خوب او را به خیر و نیکی هدایت می‌کند و دوست بد او را به انحراف و بدی خواهد
کشید. چه بسیار جوانانی که به وسیله دوست بد، به انحراف، فساد، اعتیاد و تباهی کشیده شده‌اند.

از آن‌جا که جوانان، زودباور و کم تجربه‌اند، زود فریب می‌خورند و در دام‌های فساد گرفتار می‌شوند. بنابراین، هم
خودشان باید در انتخاب دوست دقت کرده و هر کسی را به دوستی نپذیرند و هم اولیا و مربیان باید در تهیه دوست
خوب و اجتناب از دوست بد، به آنان کمک نمایند. والدین نمی‌توانند و نباید فرزند خود را از دوست گرفتن باز
دارند، چون یک نیاز طبیعی است و جلوگیری از آن ممکن است موجب عکس‌العمل‌های سوء روانی گردد، بلکه
باید به او کمک کنند تا دوست خوب بگیرد.

ناگفته نماند که دوست‌گیری یک امر فرمایشی و دستوری نیست، تا با دخالت و امر مستقیم والدین انجام بگیرد، کودک و جوان فردی را به دوستی می‌پذیرد که با استقلال و آزادی، او را انتخاب نموده باشد. دوست‌تحمیلی را دوست واقعی و قابل اعتماد نمی‌داند.

بنابراین، والدین نمی‌توانند به فرزندشان بگویند: با فلان کس دوست بشو و با فلانی دوستی نکن. چنین پیشنهادی غالباً مورد قبول واقع نخواهد شد. کاری که آنان می‌توانند انجام دهند این است که در بین بچه‌های خویشان یا همسایگان یا دوستان، افراد خوب و مؤدبی را پیدا کنند و وسیله بازی و معاشرت فرزند خود را با آنان فراهم سازند. این وضع را تا مدتی و به دفعات مکرر ادامه دهند.

در طول این مدت می‌بایست به‌طور غیر مستقیم مراقب آنان باشند، چنان‌چه احساس کردند که با یک یا چند نفر از آن‌ها انس گرفته و طرح دوستی ریخته، وسیله ارتباط و رفت و آمد بیش‌تر آنان را فراهم سازند.

کار دیگری که والدین می‌توانند انجام دهند این است که موضوع دوست‌گیری را رسماً با فرزند خود در میان بگذارند و بگویند: ما می‌دانیم که تو میل داری یک نفر یا چند نفر دوست خوب و صمیمی داشته باشی. مانع ندارد، این فکر خوبی است ولی باید توجه داشته باشی که دوست خوب، بسیار مفید و سودمند و اسباب آبروی انسان است، ولی دوست بد هم بسیار خطرناک و زیان‌بخش است. آن‌گاه فواید دوست خوب و ضررهای دوست بد را برایش بیان کنند. سپس علائم و صفات دوست خوب و بد را توضیح داده و بگویند: مواظب باش با افراد بد، دوستی نکنی.

بعد از آن به‌طور غیر مستقیم بر ارتباطات و رفت و آمدهای او نظارت نمایند.

اگر دیدند با فرد خوب و صالحی طرح دوستی ریخته، وسیله ارتباط بیش‌تر آنان را فراهم سازند و چنان‌چه احساس کردند با فرد ناشایسته‌ای معاشرت می‌کند، با کمال نرمی و زبان خوش به او یادآور شوند که این دوست تو، دارای فلان عیب و نقص است و صلاح نیست با او معاشرت کنی. آثار و عواقب سوء معاشرت با او را مشفقانه توضیح دهند و از او بخواهند که از معاشرت با او خودداری کند.

اگر با نرمی و مدارا حاضر نشد که معاشرت با دوست بد را ترک کند باید به هر طریق ممکن، جلوی او را گرفت. چون دوست بد بسیار خطرناک و زیانبار است و والدین نمی‌توانند در این باره کوتاهی کنند و گرنه سعادت فرزندشان دچار خطر می‌شود. [۱۰]

- [١]. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧٨: «أعجزُ الناس من عَجَزَ عن اكتساب الإخوان، و أعجز منه من ضيِّع من ظَفَرَ به منهم».
- [٢]. همان، ص ١٧٧: «إنَّ أبا الحسن عليه السلام سُئل عن أفضل عيش الدنيا؟ فقال: «سعةُ المنزل، و كثرةُ المحيِّين».
- [٣]. همان، ص ١٧٨: «فَقَدُ الأُحَبَّةُ غربَةً».
- [٤]. همان، ص ١٩٨: «إِيَّاكَ و مصاحبةَ الشرير، فإنَّه كالسيفِ المسلول، يَحْسُنَ مَنْظَرُهُ و يَقْبَحُ أثره».
- [٥]. همان، ص ١٧٨: «جُمِعَ خيرُ الدنيا و الآخرةُ في كتمانِ السرِّ و مصادقةِ الاخيار، و جُمِعَ الشرُّ في الإذاعةِ و مؤاخاةِ الأشرار».
- [٦]. همان، ص ١٩٢: «المرء على دين خليله، فليُنظر أحدكم من يُخالل».
- [٧]. غررالحكم، فصل ٥، شماره ١٠:
«إِيَّاكَ و مصاحبةَ الفسَّاقِ فإنَّ الشرَّ بالشرِّ يَلْحَقُ».
- [٨]. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٨٨: «قَارِنُ أهلِ الخيرِ تَكُنْ منهم، و بايِنُ أهلِ الشرِّ تَبِنُ عنهم».
- [٩]. همان، ص ١٩١: «لَا تَصْحَبِ الفاجِرَ فَيُعَلِّمَكَ من فجوره، ثم قال عليه السلام: أمرني والدي بثلاث، و نهاني عن ثلاث، فكان فيما قال لي: يا بُنَيَّ؛ من يَصْحَبُ صاحبَ السوءِ لَا يَسْلَمُ، و من يَدْخُلُ مَدْخَلَ السوءِ يُتَّهَمُ، و من لَا يَمْلِكُ لسانَه يَنْدَمُ».
- [١٠] اميني، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١ جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

تشریح مصالح و مفاسد

وقتی کودک به سن تمیز رسید به تدریج با مفاهیم خوب و بد، حسن و قبح آشنا می‌شود. باید پدر و مادر، در موارد مناسب، کلمات مذکور را تکرار کنند تا کودک بفهمد که بعضی افعال خوب‌اند و بعضی دیگر بد. باید از اعمال نیک ستایش کنند و از کردار بد نکوهش نمایند. به او بگویند: فلان کار خوب است انجام بده، فلان عمل بد است ترک کن. ولی باید سعی کنند خوب و بد را فقط به اموری اطلاق نمایند که از مصادیق واقعی و معروف خوب و بد هستند، نه این که هر چه را خودشان میل دارند کودک آن را انجام دهد به عنوان خوب و آن چه را میل دارند ترک کند به عنوان بد، معرفی نمایند.

کودک بدین وسیله رفته رفته با ارزش‌ها آشنا می‌شود و خود را به انجام آن‌ها پایبند می‌سازد، ضد ارزش‌ها را نیز می‌شناسد و به ترک آن‌ها ملتزم می‌گردد.

غالباً از علت خوب بودن یا بد بودن سؤال نمی‌کند، لیکن وقتی بزرگ‌تر شد و به سن نوجوانی و جوانی رسید ممکن است از علل آن‌ها نیز سؤال کند. در این صورت لازم است اولیا و مربیان منافع و مصالح کارهای خوب و مفاسد و زیان‌های اعمال بد را برایش توضیح دهند، تا در انجام کارهای خوب راغب شود و نسبت به اعمال بد تنفر پیدا کند. ژان شاتو می‌نویسد:

به محض این که ممکن باشد باید از قوه استدلال و تعقل کودک استمداد شود.

اطفال را از همان زمان که زبان مادری خود را درک می‌کنند قادر هستند دلیل و برهان را بفهمند و علاقه‌شان به این که با آن‌ها مثل افراد عاقل رفتار شود بیش از آن است که معمولاً تصور می‌کنیم. [۱] اقامه برهان و بیان مصالح و مفاسد، به کودک و جوان کمک می‌کند تا از روی رغبت و میل، ارزش‌ها را بپذیرند و ضد ارزش‌ها را ترک نمایند. در احادیث نیز بدین موضوع اشاره شده است، از باب نمونه:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس که زیان چیزی را نشناسد توانایی ترک آن را ندارد. [۲] و فرمود:

زشت دانستن یک عمل موجب اجتناب از آن می‌شود. [۳] و فرمود:

تعقل و شناخت (زیان شیء) باعث اجتناب از آن می‌شود. [۴] نیز فرمود:

تفکر در کار نیک انسان را به عمل دعوت می‌کند. [۵] بنابراین اقامه برهان و بیان مصالح و مفاسد و توجیه فرد مورد تربیت را می‌توان به عنوان یک وسیله یا روش تربیت معرفی نمود. در قرآن نیز بدین مطلب اشاره شده است:

خدای متعال به پیامبر اکرم می گوید:

مردم را به وسیله حکمت به راه خدا دعوت کن. [۶] لازم به تذکر است که اولیا و مریدان، در اقامه برهان و بیان مصالح و مفاسد، باید همواره سطح معلومات و مقدار درک و تعقل مخاطب خود را منظور بدانند و در همان حد با او سخن بگویند، منتها برخلاف واقع نباشد. [۷]

[۱]. مریدان بزرگ، ص ۱۴۴.

[۲]. غررالحکم، فصل ۷۷، شماره ۱۳۵۴: «من لم یعرف مضرّة الشیء لم یقدر علی الامتناع عنه».

[۳]. همان، فصل اول، شماره ۱۴۳۸: «استقباحُ الشرِّ یدعو الی تجنُّبه».

[۴]. همان، شماره ۱۰۴۳: «العقلُ یوجبُ الحذرَ».

[۵]. همان، شماره ۱۴۳۷: «الفکر فی الخیر یدعو الی العمل به».

[۶]. نحل (۱۶) آیه ۱۲۵: «أُدْعُ الی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ».

[۷] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) -

قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

موعظه و نصیحت

یکی از روش‌های تربیت، موعظه است. موعظه با تعلیم، سخنرانی و اقامه برهان تفاوت دارد و از تأثیر ویژه‌ای برخوردار است. به هنگام وعظ، سخن به گونه‌ای به شنونده القا می‌شود که در قلب او نفوذ کرده و حالت رقت و صفا و نورانیتی در آن به وجود می‌آورد. گرچه موعظه غالباً به صورت خطابی القا می‌شود و از براهین عقلیه استفاده نمی‌شود، لیکن اثر آن بیش‌تر از استدلال‌های عقلی است.

موعظه، فطرت انسان را بیدار می‌کند و در دل می‌نشیند و از دلیل و برهان و امر و نهی بیش‌تر تأثیر دارد. پندپذیری استعدادی است که در جان انسان نهاده شده و برای قبول تربیت آماده‌اش ساخته است. پند و نصیحت یک نیاز طبیعی است. ممکن است کسی از تعلیم دیگران بی‌نیاز باشد اما هیچ‌کس نیست که از موعظه بی‌نیاز باشد. حتی دانشمندان و افراد صالح نیز گاه به موعظه نیازمند می‌شوند.

اسلام نیز موعظه را یک امر مفید و مؤثر می‌داند و در مورد ارزش و اهمیت آن احادیث فراوانی داریم، از باب نمونه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

موعظه‌ها نفوس انسان‌ها را صاف و نورانی می‌کنند. [۱] قرآن نیز از همین روش استفاده کرده و سرشار از موعظه است، بلکه خود را به عنوان یک کتاب موعظه معرفی می‌کند.

خدا در قرآن می‌گوید:

این کتاب بیان برای مردم و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران است. [۲] و می‌گوید:

ای مردم! از جانب خدا برای شما موعظه آمده، شفای دل‌های شما و هدایت و رحمت برای مؤمنین است. [۳] و می‌فرماید:

همانا که آیاتی روشن را برای شما نازل کردیم و داستان گذشتگان و موعظه‌ای برای پرهیزکاران است. [۴] موعظه موجب تذکر می‌شود که در قرآن بدان توصیه شده است:

کسانی را که از عذاب خدا می‌ترسند به وسیله قرآن تذکر بده. [۵] و می‌فرماید:

مردم را تذکر و پند بده، زیرا تذکر برای مؤمنین سودمند است. [۶] خدا در قرآن می‌گوید:

ای رسول! مردم را تذکر بده، زیرا تو پند دهنده هستی. [۷] بنابراین، پند و موعظه را می‌توان یکی از روش‌های مؤثر و سودمند تربیتی به شمار آورد. چنان‌که در قرآن نیز به عنوان یک روش معرفی شده است.

خدا در قرآن به پیامبر اکرم می‌فرماید:

مردم را به وسیله حکمت و موعظه حسنه، به سوی راه پروردگارت دعوت کن. [۸] در آیه اخیر به پیامبر اکرم مأموریت داده می‌شود که با پند و موعظه حسنه، مردم را به کارهای نیک دعوت کند و از ارتکاب کارهای بد بترساند.

از این آیه استفاده می‌شود که دو نوع موعظه داریم: موعظه حسنه (خوب) و موعظه غیر حسنه. آن چه پیامبر بدان مأموریت یافته موعظه حسنه است. این موعظه، کلامی است به گونه‌ای القا می‌شود که در دل نفوذ می‌کند و اثر بدی هم ندارد.

در موعظه چند چیز باید رعایت شود:

۱. در صورتی پند و موعظه تأثیر دارد که واعظ به آن چه می‌گوید عمل کند، یعنی علاوه بر تذکر زبانی، در رفتار و کردار نیز الگو و سرمشق باشد. چون اگر شنونده رفتار گوینده را برخلاف گفتارش بیابد، گفتار او را نمی‌پذیرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

چنان چه عالم به علم خود عمل نکند، موعظه‌اش از قلوب زائل می‌شود؛ چنان که باران از جای صاف می‌لغزد. [۹] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

پندی که گوشی آن را بیرون نمی‌افکند و هیچ نفعی با آن برابری نمی‌کند پندی است که زبان گفتار از آن خاموش و زبان کردار بدان گویا باشد. [۱۰] تأثیر موعظه بستگی به مقدار ایمان و اعتماد شنونده نسبت به گوینده دارد.

۲. باید موعظه در خفا و به صورت خصوصی بر فرد القا شود تا بهتر مورد قبول قرار گیرد و به مقاومت و عناد کشیده نشود؛ مخصوصاً در مورد جوانان که حساسیت دارند. مگر مواعظی که به طور عموم و کلی گفته می‌شود و فرد خاصی مورد نظر نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نصیحتی که در حضور دیگران انجام بگیرد یک نوع ملامت و عتاب است. [۱۱] ۳. بهتر است موعظه، کوتاه باشد تا بهتر مورد قبول قرار گیرد؛ مخصوصاً در مورد کودکان. مردم غالباً از خطابه‌های طولانی خسته می‌شوند و حاضر به گوش دادن نیستند، اگر هم به گوششان برسد از گوش دیگر خارج می‌سازند.

۴. موعظه باید رسا، بلیغ، سنجیده و با اوضاع و شرایط شنونده و طرز فکرش سازگار باشد.

۵. در موعظه باید گام به گام پیش رفت ابتدا پایه‌ها را تثبیت و استوار ساخت، بعد به تثبیت فروع پرداخت و گرنه غالباً اثر معکوس خواهد داشت؛ مثلاً خانم بدحجاب یا بی‌حجابی را که ایمان و عقیده‌اش ضعیف است، باید در ابتدا در تقویت ایمان او کوشش کرد، بعد از آن، وجوب رعایت حجاب را برایش اثبات نمود، بعد از آن با پند و نصیحت او را به رعایت حجاب دعوت کرد.

۶. موعظه باید با کمال نرمی و مدارا و به صورت خیرخواهی و دل‌سوزی انجام بگیرد، یعنی از خشونت و ملامت و اظهار برتری باید جداً اجتناب نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مدارا کردن کلید موفقیت است. [۱۲] بنابراین، پند و موعظه را می‌توان یکی از روش‌های مؤثر و سودمند تربیتی دانست که اولیا و مربیان می‌توانند در بعضی موارد از آن استفاده نمایند. لیکن مشروط به این که آداب پند دادن را بدانند تا موعظه آنان موعظه حسنه باشد. [۱۳]

- [۱]. غررالحکم، فصل اول، شماره ۳۷۳: «المواعظُ صقالُ النفوس، و جلاءُ القلوب».
- [۲]. آل عمران آیه ۱۳۸: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ».
- [۳]. یونس (۱۰) آیه ۵۷: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوَمٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ».
- [۴]. نور (۲۴) آیه ۳۴: «وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ».
- [۵]. ق (۵۰) آیه ۳۵: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ».
- [۶]. ذاریات (۵۱) آیه ۵۵: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».
- [۷]. غاشیه (۸۸) آیه ۲۱: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ».
- [۸]. نحل (۱۶) آیه ۱۲۵: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ».
- [۹]. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۹: «إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعَلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصِّفَاءِ».
- [۱۰]. غررالحکم، فصل نهم، شماره ۱۶۲: «إِنَّ الْوَعظَ الَّذِي لَا يَمِجُّهُ سَمْعٌ، وَلَا يَعْدِلُهُ نَفْعٌ مَا سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْفِعْلِ».

[۱۱]. همان، فصل ۸۲، شماره ۱۷: «نصحك بين الملاء تقريع».

[۱۲]. همان، فصل اول، شماره ۳۴۷: «الرفق مفتاح النجاح».

[۱۳] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) -
قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.

نقش امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف یعنی فرمان دادن به انجام کار نیک، و نهی از منکر، یعنی نهی از ارتکاب کار زشت و گناه. امر به معروف و نهی از منکر یکی از واجبات و وظایف مهم اسلامی است که بر عهده عموم مسلمین نهاده شده است. از همه واجبات مهم تر و حساس تر می باشد، چون به وسیله این واجب، سایر واجبات، اقامه و محرمات، ترک می شوند. در قرآن و احادیث توصیه های فراوانی نسبت به انجام این مهم، به عمل آمده که به چند نمونه اشاره می شود:

خدا در قرآن می گوید:

شما بهترین امت بودید که برای مردم پدید آمدید، چون امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید. [۱] و می فرماید:

مردان و زنان مؤمن، بر یکدیگر ولایت دارند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و از خدا و رسول اطاعت می نمایند، اینان مورد رحمت خدا قرار می گیرند و خدا غالب و حکیم است. [۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

همه کارهای نیک [و حتی] جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، هم چون قطره است در برابر دریایی پهناور. [۳] امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

امر به معروف و نهی از منکر، دو صفت از صفات خدا می باشند. هر کس آن ها را یاری کند خدا او را عزیز می گرداند و هر کس آن دو را خوار و ذلیل کند خدا او را ذلیل خواهد کرد. [۴] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قوام شریعت به امر به معروف و نهی از منکر می باشد. [۵]

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و روش صالحان است. فریضه بزرگی است که به وسیله آن سایر واجبات برپا می شود. [۶] امر به معروف و نهی از منکر، یک نوع نظارت عمومی و مراقبت همگانی است. اسلام برای هر مسلمانی نسبت به سایر مسلمین، ولایت و اختیار داده تا آنان را به نیکی امر کرده و از بدی باز دارد. هر مسلمانی

وظیفه دارد به هر طریق ممکن، سایر مسلمین را به انجام کارهای خیر دعوت کند و از ارتکاب کارهای زشت بازدارد.

امر به معروف و نهی از منکر دارای درجات و مراتبی است، از قبیل: توجیه و بیان مصالح و مفسدات افعال، پند و نصیحت، الگو دادن، امر و نهی زبانی، جلوگیری از منکرات به وسیله جریمه‌های قضایی.

اگر این مسئله درست اجرا شود یکی از بهترین و مؤثرترین وسایل تربیت و اصلاح افراد خواهد بود. این فریضه مهم الهی دارای احکام و مسائل فراوانی است که در کتب حدیث و فقه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. لیکن در این جا ضرورتی ندارد که ما مفصلاً آن‌ها را بررسی کنیم.

یکی از موارد مهم امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی پدر و مادر نسبت به فرزندان می‌باشد که ادله و وجوب امر به معروف و نهی از منکر شامل آن نیز می‌شود.

به علاوه، از بعضی آیات و احادیث استفاده می‌شود که مسئولیت سنگین تربیت و اصلاح فرزندان، بر عهده والدین؛ به ویژه پدر نهاده شده است. بنابراین باید از طریق امر به معروف و نهی از منکر، آنان را به نیکی دعوت و از بدی باز دارند. برای نمونه:

خدا در قرآن می‌گوید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند نگه دارید. [۷]
قرآن درباره حضرت اسماعیل می‌گوید:

خانواده خود را به نماز و زکات امر می‌کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود. [۸] از لقمان نقل می‌کند که به فرزندش می‌گفت:

آن هنگام که لقمان به پسرش گفت: - در حالی که او را پند می‌داد - پسرم به خدا شرک می‌اور، زیرا شرک ستمی بزرگ است. [۹] باز هم به پسرش گفت:

پسرم نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و بر آن چه بر تو رسد صبر کن که این از کارهای بزرگ است. به تکبر از مردم دوری مگردان و با خود پسندی بر زمین راه مرو، زیرا خدا تکبر کنندگان و فخر فروشان را دوست ندارد. در راه رفتن میانه روی را برگزین و صدایت را پایین بیاور، زیرا ناخوش‌ترین صداها صدای خران است. [۱۰] حضرت صادق از پدرش امام باقر علیهما السلام نقل کرده که فرمود:

ما فرزندانمان را در سن پنج سالگی امر به نماز می‌کنیم ولی شما فرزندانمان را در سن هفت سالگی به نماز خواندن امر کنید. [۱۱] معاویه بن وهب می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

کی کودک، وادار به نماز می‌شود؟ فرمود: بین هفت و شش سالگی. [۱۲] حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:

ما کودکانمان را در سن هفت سالگی امر به روزه می‌کنیم، به مقدار توانشان دستور می‌دهیم تا ظهر یا کمتر یا بیش‌تر روزه بگیرند، وقتی تشنگی یا گرسنگی بر آنان غلبه کرد افطار می‌کنند. این کار را می‌کنیم تا به روزه گرفتن عادت کنند و توان بیابند. پس شما کودکان را در سن نه سالگی به روزه گرفتن امر کنید تا وقتی که طاقت تحمل دارند، وقتی عطش بر آنان غلبه کرد افطار نمایند. [۱۳] بنابراین، پدران و مادران وظیفه دارند به وسیله امر به معروف و نهی از منکر در تربیت فرزندان و اصلاح بدی‌های آنان کوشش نمایند. والدین باید همواره و در همه حال مراقب فرزندان خود باشند. اوضاع و شرایط جسمانی و روانی آنان را مورد توجه قرار داده و به ویژگی‌ها و خصوصیات جسمانی و نفسانی هر یک از آنان توجه نمایند. در فرصت‌های مناسب آنان را به کارهای نیک و صفات پسندیده امر کرده و در صورت مشاهده رفتار زشت به وسیله پند و نصیحت، یا توجیه و بیان مفاسد، یا نهی و زبانی و گاهی با تنبیه، او را از عمل زشت باز دارند. در موارد لازم می‌توانند با کارشناسان اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی نیز مشورت نمایند.

البته امر به معروف و نهی از منکر در مورد کودکان از حساسیت و ظرافت خاصی برخوردار است، که کوچک‌ترین اشتباه آن، عواقب و آثار بدی را به همراه دارد. پدر و مادر باید قبلاً با مسائل تعلیم و تربیت آشنا بوده و ویژگی‌های مراحل مختلف رشد کودک و خصوصیات جسمانی و روانی هر یک از آنان را بشناسند. با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر، می‌توانند در مورد تربیت از این وسیله استفاده نمایند. آنچه از همه مؤثرتر است این که پدر و مادر با اخلاق نیک و رفتار پسندیده خود، برای فرزندان نشان‌الگو باشند و با عمل، آنان را به کارهای نیک دعوت نمایند. [۱۴]

[۱]. آل عمران (۳) آیه ۱۱۰: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ».

[۲]. توبه (۹) آیه ۷۱: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

[۳]. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۷: «و ما أعمال البر کلها والجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر إلا کنفته فی بحر لجی».

[٤]. وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٣٩٨: «الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر خَلْقَانِ مِنَ خَلْقِ اللَّهِ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ، وَ مَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ».

[٥]. غررالحكم، فصل ٦١، شماره ١٠٤: «قوام الشريعة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر».

[٦]. وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٣٩٥: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجَ الصُّلَحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ».

[٧]. تحريم (٦٦) آيه ٦: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».

[٨]. مريم (٢٠) آيه ٥٥: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا».

[٩]. لقمان (٣١) آيه ١٣: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

[١٠]. همان، آيات ١٧-١٩: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ* وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ* وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْغِضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ».

[١١]. وسائل الشيعة، ج ٣، ص ١٢: «إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سَنِينَ، فَمَرُوا صَبِيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سَنِينَ».

[١٢]. همان، ص ١٢: معاوية بن وهب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام في كم يؤخذ الصبي بالصلاة؟ فقال: «فيما بين سبع سنين و ست سنين».

[١٣]. همان، ج ٧، ص ١٦٨: «إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سَنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ، فَإِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ، فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْغَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَيُطَبِّقُوهُ. فَمَرُوا صَبِيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعِ سَنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ، فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا».

[١٤] اميني، ابراهيم، اسلام و تعليم و تربيت، ١ جلد، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم) - قم، چاپ: سوم، ١٣٨٧.

همه انسان‌ها حتی بزرگ سالان، تا آخر عمر نیاز به تشویق دارند. تشویق موجب رغبت، دل گرمی، نشاط و تحرک می‌شود و انسان را به جدیت وادار می‌کند. انسانی که مورد تشویق قرار می‌گیرد احساس آرامش و رضایت خاطر و اعتماد به نفس می‌کند و برای جدیت بیش‌تر و تحمل دشواری‌ها آماده می‌گردد.

برعکس، اگر مورد نکوهش یا ناسپاسی قرار گرفت دل سرد و بی‌رغبت می‌شود و احساس حقارت و ضعف می‌کند. به گونه‌ای که توان خویش را از دست داده و حتی قادر به استفاده از استعدادهای موجود خویش هم ندارد.

تشویق، حس خودپسندی و حب ذات انسان را اقتناع می‌کند و موجب قوت قلب و نشاط می‌شود. برعکس، نکوهش و ناسپاسی شخصیت انسان را تحقیر می‌نماید و موجب افسردگی و ملال می‌گردد. وجود تشویق و تنبیه برای پرورش انسان‌ها یک امر ضروری است، زیرا اگر نیکوکاران و بدکاران در نظر دیگران یکسان باشند موجب دل سردی نیکوکاران، در نیکوکاری و جرأت بدکاران در ادامه تبه‌کاری خواهد شد.

در تربیت اسلامی نیز افراد نیکوکار و افراد تبه‌کار یکسان به شمار نرفته‌اند. از نیکوکاری تعریف و تحسین به عمل آمده و از تبه‌کاری مذمت شده است. به نیکوکاران وعده پاداش نیک داده شده و برای بدکاران عذاب و کیفر اخروی مقرر گشته است.

قرآن از وعد و وعید، بشارت و انداز موج می‌زند، لیکن در تربیت اسلامی بر تشویق، بیش از تنبیه تکیه شده است. همه بشارت‌های قرآن به منظور تشویق نیکوکاران نازل شده است.

خدا در قرآن می‌گوید:

ما حقایق قرآن را سهل و آسان به زبان تو آوردیم تا اهل تقوا را بشارت دهی و معاندان لجوج را بترسانی. [۱] و می‌فرماید:

ای پیامبر به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند بشارت بده که جایگاه آنان در قیامت، باغستان‌هایی است که نهرهای آب در آن جاری است. [۲] در احادیث نیز تأکید شده که مردمان خوب و بد نباید نزد شما مساوی باشند؛ مثلاً: امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر می‌نویسد:

نیکوکار و بدکار نزد تو مساوی نباشد، زیرا موجب این می‌شود که نیکوکاران در احسان کردن بی‌رغبت شوند و بدکاران به بدکاری عادت کنند. [۳] دانشمندان تعلیم و تربیت و روان‌شناسان نیز موضوع تشویق و نکوهش و

بی تفاوتی مریبان را نسبت به رفتار جمعی از کودکان، مورد آزمایش قرار داده و تأثیر فوق العاده تشویق را در موفقیت آنان به اثبات رسانیده‌اند. هم‌چنین آثار بد نکوهش را در افراد دیگر مشاهده نموده‌اند.

بنابراین، تشویق را می‌توان یکی از عوامل مهم و روش‌های مؤثر تربیت دانست که اولیا و مریبان می‌توانند از آن استفاده کنند.

تشویق عبارت است از: قول یا عملی که از فعل فاعل قدردانی کرده و می‌ستاید؛ مانند: آفرین، احسنت، بارک‌الله، متشکرم، خوشنود شدم و یا با تقدیم هدیه، خرید اسباب بازی، لباس و کفش نو، شکلات، شیرینی، کتاب داستان، مداد رنگی یا مانند: گردش، مسافرت، یا لبخند زدن، در آغوش گرفتن، بوسیدن، برایش قصه گفتن، یا مانند: اظهار رضایت کردن، تعریف و تمجید نمودن، نمره خوب دادن، مدال دادن، سر صف معرفی کردن، پول دادن و امثال اینها.

اولیا و مریبان باید با توجه به مقدار سن و درک کودک و نوجوان و اوضاع و شرایط خاص زندگی و ارزش و اهمیت کار او، نوع تشویق و مقدار آن را انتخاب نمایند.

کودک در سال‌های اولیه زندگی بیش از هر چیز به جلب رضای والدین و اظهار محبت، خنده‌ها، نوازش‌ها و پرستاری‌های آنان نیاز دارد. لازم است تشویق‌ها نیز در همین طریق باشد.

وقتی بزرگ‌تر شد به آفرین گفتن، شیرینی، اسباب بازی، گردش یا مهمانی رفتن و شنیدن داستان بیش‌تر علاقه دارد. تشویق‌ها نیز بهتر است به همین طریق باشد.

وقتی بزرگ‌تر شد به ورزش، کتاب داستان، تعریف و تمجید، کفش و لباس نو، هدیه، نمره خوب، مسافرت و انعام بیش‌تر علاقه دارد.

پس از آن به مسئولیت پذیرفتن، مورد مشاوره قرار گرفتن، قهرمان شدن، مدال گرفتن و در حضور جمع معرفی شدن، بیش‌تر علاقه پیدا می‌کند که تشویق‌ها نیز باید در همین راستا باشد.

آنچه در موارد مختلف تشویق، موجب جدیت انسان مورد تربیت می‌شود، جلب رضایت پدر و مادر، معلم، دوستان یا سایر مردم می‌باشد. تصور این‌که عمل او مورد توجه و پسند دیگران واقع شده او را به حرکت و جدیت وادار می‌کند.

لازم است اولیا و مربیان، از سنین نوجوانی به بعد، بلکه مقداری هم جلوتر، اهمیت جلب رضایت و خشنودی خدای متعال را نیز مطرح سازند و از این طریق هم فرد مورد تربیت را مورد تشویق قرار دهند. کودک باید به تدریج بفهمد که جلب رضای خدا نیز بسیار اهمیت دارد و باید مورد نظر قرار گیرد.

کوتاه سخن این که تشویق، یکی از روش‌های مؤثر تربیتی است که اولیا و مربیان می‌توانند از آن استفاده نمایند. وقتی یک رفتار یا اخلاق یا کردار نیک را از کودک مشاهده کنند، به وسیله یک عمل مناسب، اظهار رضایت نمایند. کودک در اثر این تشویق، به کار خود دل گرم می‌شود و در تکمیل و ادامه آن جدیت خواهد کرد.

در این جا تذکر یک نکته مهم را لازم می‌دانیم.

گرچه تشویق یک وسیله مؤثر تربیتی است، اما بی‌خطر هم نیست. خطر آن در این است که به صورت رشوه درآید و اعمال کودک به پاداش وابسته شود.

امکان دارد کودک پر توقع و طلبکار پرورش یافته و در همه جا انتظار پاداش داشته باشد. چنین فردی وقتی هم بزرگ شد در برابر هر عملی توقع پاداش عملی، یا معنوی خواهد داشت. از همه کس طلبکار می‌شود ولی خودش احساس مسئولیت نمی‌کند. حتی در برابر انجام وظایف قانونی، اجتماعی یا شرعی خود نیز توقع پاداش خواهد داشت. در صورتی که جامعه چنین شهروندی را دوست ندارد.

بنابراین، اولیا و مربیان باید بیش از تشویق، بر وظیفه‌شناسی و انجام وظیفه تکیه کنند. حتی تشویق‌های خود را در برابر انجام وظیفه انجام دهند. غذا خوردن کودک، درس خواندن او، کمک کردن به خانواده و رعایت اخلاق و آداب اجتماعی، برای کودک به عنوان وظیفه است و باید آن‌ها را انجام دهد. حال اگر در مواردی تشویق می‌شود باید بدین عنوان باشد که چون به وظیفه‌ات عمل نموده‌ای تشویق می‌شوی.

برای این که تشویق بی‌زیان بوده و بهتر نتیجه بدهد رعایت نکات زیر ضرورت دارد:

۱. باید اخلاق یا رفتار نیک کودک مورد ستایش قرار گیرد، نه خود او. باید کودک بفهمد که کار او ارزش دارد نه شخص او. و اگر مورد تعریف و تشویق قرار می‌گیرد به واسطه رفتار خوب او است.

۲. تعریف و تمجید باید به صورت جزئی و به مقدار واقع باشد، نه به صورت کلی و بیش از مقدار واقعی. این درست نیست که به کودک بگوییم: چون بچه خوبی هستی تشویق می‌شوی، یا بگوییم: تو بچه کاملاً راست گویی هستی و هیچ گاه دروغ نمی‌گویی. بلکه بهتر است بگوییم: چون فلان عمل خوب را انجام دادی تشویق می‌شوی. یا بگوییم: تاکنون دروغی از تو نشنیده‌ایم.

اگر نقاشی کودک را تعریف می‌کنیم بهتر است به نکات مثبت و ظرافت‌های آن نیز اشاره نماییم. اگر از خط او تعریف می‌کنیم بهتر است به جهات زیبایی آن نیز اشاره کنیم.

۳. تشویق باید گاه‌گاه و در برابر کارهای ممتاز باشد، نه به صورت دائم و برای هر کار، زیرا اگر چنین شد ارزش و تأثیر تربیتی خود را از دست خواهد داد.

۴. وقتی کودک را تعریف و تحسین می‌کنیم نباید او را با بچه دیگری مقایسه کرده و انتقاد نماییم؛ مثلاً خوب نیست که پدر به فرزندش بگوید: آفرین بر تو که خوب درس می‌خوانی و مانند حسن، تنبل نیستی، زیرا در این صورت کودک دیگر، تحقیر و مذمت شده و در نتیجه بدآموزی دارد.

۵. در تشویق و تعریف نباید زیاده روی کرد، زیرا ممکن است موجب غرور و خود بزرگ‌بینی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چه بسا فردی که در اثر تعریف و تمجید به غرور مبتلا شده است. [۴] و فرمود:

وقتی کسی را ستایش می‌کنی مدح او را کوتاه کن. [۵] ۶. در مدح و ستایش از کودک نباید از مرز واقع و مقدار استحقاق تجاوز کرد و به غلو اغراق‌گویی پرداخت، زیرا کودک از واقعیت خود خبر دارد و خود را مستحق آن مقدار از مدح را نمی‌داند. در نتیجه به ستایش‌کننده بدبین می‌شود و ستایش او را تملق‌گویی محسوب می‌دارد و احیاناً تملق‌گویی را از او یاد می‌گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ستایشی که بیش از مقدار استحقاق باشد تملق‌گویی است و چنان‌چه کمتر از مقدار استحقاق باشد از ناتوانی گوینده یا حسد او حکایت دارد. [۶] نیز فرمود:

مبادا کسی را ستایش کنی به چیزی که در او نیست، زیرا کار او صفتش را تصدیق می‌کند و تو را تکذیب می‌نماید. [۷] ۷. تشویق باید با ارزش کار کودک متناسب باشد، صلاح نیست که در برابر یک فعالیت کوچک و کم‌اهمیت کودک، تشویق‌های بزرگ انجام بگیرد.

پاداش‌های بزرگ باید در برابر کارهای بزرگ باشد. بهتر است پاداش‌ها هم‌گام با موفقیت‌های تدریجی کودک و ترقی کند.

۸. باید پاداش‌ها و تشویق‌ها، در برابر فعالیت‌ها و جدیت‌های کودک انجام بگیرد، نه در برابر موهبت‌های ذاتی او؛ مثلاً یک کودک کم‌هوش که در اثر جدیت و تلاش، رفته رفته به موفقیت‌هایی نایل می‌گردد و نمره پنج او به هشت

ترقی می کند نیز قابل ستایش و تشویق است. باید به مقدار جدیت و موفقیت خود کم کم مورد تشویق قرار گیرد تا به حد اعلای ترقی ممکن خود نایل گردد. [۸]

- [۱]. مریم (۲۰) آیه ۵۷: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا».
- [۲]. بقره (۲) آیه ۲۵: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».
- [۳]. نهج البلاغه، نامه ۵۳: «ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء، فإن في ذلك تزيهداً لأهل الإحسان في الإحسان، و تديباً لأهل الإساءة على الإساءة».
- [۴]. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۹۵: «رب مفتون بحسن القول فيه».
- [۵]. غرر الحکم، فصل ۱۷، شماره ۱۱: «إذا مدحت فأختصر».
- [۶]. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۹۵: «الثناء بأكثر من الاستحقاق ملق، و التقصير عن الاستحقاق عی أو حسد».
- [۷]. غرر الحکم، فصل ۵، شماره ۸۳: «إياك أن تُثني على أحد بما ليس فيه، فإن فعله يُصدق وصفه و يكذبك».
- [۸] امینی، ابراهیم، اسلام و تعلیم و تربیت، جلد ۱، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۷.